

لَكُمْ فِي أُسْوَةٍ

عمل من در این قیام سرمشق شماست.

امام حسین (ع)

شہید جاوید

بہ ضمیمہ اسناد ساواک و ...

صالحی نجف آبادی

چاپ ہفدہم

شهيد جاويد

حسين بن علي (عليه السلام)

اثر: صالحى نجف آبادى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهید جاوید

حسین بن علی (علیه السلام)

اثر: صالحی نجف آبادی

شهید جاوید

نعمت الله صالحی نجف آبادی

انتشارات امید فردا

چاپ هفدهم - سال ۸۲

چاپ و لیتوگرافی: سپهر اسکنر

تیراژ: ۲۰۰۰

به قیمت: ۳۳۰۰ تومان

صالحی نجف آبادی، نعمت الله

شهید جاوید - تهران - امید فردا - ۱۳۸۲

شابک ۴-۰۵-۵۷۳۱-۹۶۴ ISBN

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا:

۱- واقعه کربلا - ۶۱ ق ۲- حسین بن علی (علیه السلام)،

امام سوم ۹ ش ۲۵ ص ۱/۵/ ع BP ۲۹۷/۹۵۳۴

کتابخانه ملی ایران ۱۵۶۵۶-۷۸ م

نشانی: تهران - میدان انقلاب - ابتدای خیابان آزادی - ابتدای خیابان جمالزاده جنوبی - کوچه دانشور - پلاک ۳۲

(ساختمان آفاق) - طبقه همکف - واحد ۲

تلفن: ۶۹۴۹۵۷۵ - ۶۹۱۷۴۴۹ - ۴۰ فکس: ۶۹۱۳۵۶۸ همراه: ۰۹۱۳۲۵۷۴۸۰۹

سایت اینترنتی: www.omidefarda.net پست الکترونیک: info@omidefarda.net

نظر امام خمینی درباره قیام امام حسین (علیه‌السلام)

امام خمینی ضمن سخنرانی تاریخی خود در نجف اشرف که برای محکوم کردن جشن‌های تحمیلی دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران! ایراد شد فرمودند:

«امام حسین (علیه‌السلام) مسلم را فرستاده است که مردم را دعوت به بیعت کند و حکومت اسلامی تشکیل بدهد و حکومت فاسد را از بین ببرد».

چند نمونه از نامه‌های تقدیری که از طرف آیات عظام و حجج اسلام و دانشمندان برای مؤلف کتاب (شهید جاوید) رسیده است:

۱

نامه‌ی محققانه‌ای است که حضرت آیت الله آقای حاج سید ابوالفضل مجتهد زنجانی مدظله از تهران ارسال فرموده‌اند که خود مستقلاً کتاب پر مغز و گران بهایی محسوب می‌شود:

بسم الله الرحمن الرحيم

دانشمند معظم، مؤلف محترم کتاب «شهید جاوید» دامت معالیه. پس از سلام و تحیات فائقه، نسخه‌ای از کتاب را ارسال فرموده بودید مطالعه کردم و آن را به منظور و هدف از تألیف (رد شبهات نا به جای بعضی از مستشرقین و نویسندگان اهل سنت در حادثه‌ی قیام مقدس حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه یگانه جهاد شاهکار به در راه حق و عدالت) وافی و کافی دیدم انصافاً در ادای مقصود به هدایت دلیل و برهان راه میانه را طی نموده‌اید فشرک الله سعیکم. مخصوصاً خاطر شریف را به یک نکته اساسی که جز به برنامه‌ی پیامبران و جانشینان آن‌ها است معطوف می‌دارند: اقامه حجت از طرف باری تعالی بر بندگان خود یکی از سنن الهیه است که در طول تاریخ انسانیت به وسیله انبیاء عظام و اولیای کرام صلوات الله علیهم اجمعین جاری بوده و هست و آیاتی از قرآن مجید آن را تأکید نموده است: *رُسُلًا مُّبْتَرِينَ وَمُنذِرِينَ لَعَلَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ* (سوره نساء، آیه ۱۶۵) بنابراین یکی از علل قیام آن حضرت همانا اتمام حجت بود که دیگر جای عذر تراشی برای مخالفان و گمراهان نمانده و در بدبختی‌ها که به سوء اختیار و پس از اقامه حجت برای خود و دیگران در هر دو جهان فراهم ساختند زبان به شکایت نگشایند و نگویند: *لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا؟*

در تاریخ اسلام در فاصله قریب ۵۰ سال در سه نوبت زمینه تشکیل حکومت صدرصد عادلانه که سعادت دنیا و آخرت جوامع بشری در سایه آن فراهم می‌شد گسترده شد و متأسفانه مردم استعداد و لیاقت استفاده و تنعم از آن نعمت عظمی از خود نشان نداده و در هر سه نوبت با دست جنایت‌کار خود آن را برچیدند. اولی در بحرانی‌ترین ادوار تاریخ که جهل و ضلالت و بی دادگری جهان را تیره و تار ساخته و انسانیت به حال احتضار افتاده و در انتظار و آرزوی قیام مصلح و رهبر الهی دست نیاز و استغاثه بلند کرده بود. با بعثت حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله روح حیات در آن دمیده شد و می‌رفت که در سایه‌ی حریت و عدالت به کمال مادی و معنوی رسیده و به راستی رستگار گردد متأسفانه با رحلت آن بزرگوار قوای رجعیت به کار افتاده و مردم به تدریج به عادات و سنن جاهلیت گرایش

نمودند و آیه‌ی کریمه‌ی «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» مصداق پیدا کرد و از این پس به قوانین شریعت در معرض تهدید و سوء تفسیر و در مرحله اجرا که دچار تبعیض شده و دایره عدل رفته تنگ‌تر گردید تا در اواخر عهد عثمان چهره تابناک عدالت در محاق جور و استبداد و استعباد و استثمار ناپدید شد در این مرحله با قیام حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به امر خلافت، رحمت الهی شامل جهانیان گردیده و عدالت اجتماعی بار دیگر رخساره بنمود و هزاران افسوس که دولت مستعجل شد و با همه مجاهدت پیگیر و خستگی‌ناپذیر آن حضرت، در اثر عدم رشد اجتماعی و بی‌لیاقتی مردم امر اصلاح متوقف ماند، و با شهادت آن بزرگوار و روی کار آمدن معاویه علیه الله دوره ۲۰ ساله اختناق فرا رسید و عوامل جور و استبداد آن چنان به کار افتاد که «ان بنی‌امیه اتخذوا مال الله دُولاً و عباده خولاً». و شد آنچه که می‌دانیم. شدت خفقان بیست ساله تحرکی در مردم و مخصوصاً در عراقی‌ها که هنوز عدل و رحمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را به خاطر داشتند به وجود آورد و با زمینه ظاهراً مساعدی که مردم عراق از خود نشان دادند، نهضت حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه به وقوع پیوست و پرچم عدالت و حریت بار سوم به اهتزاز آمد و می‌رفت که جامعه را از یوغ جور و استعباد رها نماید و قوانین آسمانی را در روی زمین مستقر سازد دریغا که قیام مسلحانه و نجات بخش آن بزرگوار هم با حق شناسی و کفران نعمت و ناسپاسی مواجه گردید و جامعه نالایق به بخت و اقبال خود پشت پا زد «يعرفون نعمه الله ثم يكرونها». حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه با فراهم آمدن یاوران حجت راه بر خود تمام دید و به زمامداری و اصلاح امر امت قیام نموده و در خطبه‌ی شقشقیه بدین معنی تصریح می‌فرماید: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِهِ وَ جُودُ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَى كِبَاطِهِ ظَالِمٍ وَ لَا سَعَبٌ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا». حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه نیز به موجب حدیث حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که خود یکی از راویان آن است: «من رای...مستحلاً لحرم الله ناکثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله يعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله». در زمینه تحرک مردم به عراق خود را موظف به قیام علیه حکومت جائز دیده و در خطابه‌های خود صریحاً می‌فرمود: «و انا احق من غیر و نحن اهل بیت اولی بولایه هذا الامر من هؤلاء المدعین ما لیس لهم والسائرین فیکم بالجور و العدوان». بدین سبب در سفر عراق را بست تا به کمک آن‌ها قدرت به دست آورد و انقلاب را به ثمر رساند چه موعظه‌ی تنها و بدون ضمانت اجرا به درد انقلاب نمی‌خورد و مفسدان و سرکشان را سر جای خود نمی‌نشانند و طالب اصلاح در هر عصر به ناچار می‌باید در پی کسب قدرت باشد «لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوَىٰ إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ» (سوره

هود ۸۰) بدیهی است اتکا حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در موقع عزیمت به عراق جهت مبارزه با اصحاب جمل و صفین به عدد قلیل (هفت صد نفر) نبود که از مدینه همراهش بودند بلکه به پشتیبانی مردم ولایات و مخصوصاً به کمک عراقی‌ها اعتماد نمود و همچنین حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه نیز به همین امید و اطمینان به صدها نامه‌ی مردم عراق و گزارش سفیر مخصوص و مورد وثوق خود مبنی بر آمادگی آن‌ها به یاری و نسبت آن سرور رهسپار عراق شد و هر صبح بزرگوار مطابق سنن عقلایی و به مقتضای ظواهر امر رفتار کرده و به وظیفه خود قیام نمودند اینکه بعدها هر دو با سست عهدی و پیمان‌شکنی مردم مواجه گردیدند حساب دیگری است و اختصاص به ایشان ندارد و تشخیص مؤمن و منافق و مخلص و ریاکار، مادام که در معرض امتحان در نیامده‌اند کار آسانی نیست و شخص حضرت رسول اکرم صلوات الله علیه و آله بارها با سست پیمانی عهد شکنی منافقان مواجه شدند و

پیش از آنکه وحی آسمانی از خبث طینت و فریب‌کاری آنان پرده بردارد ایشان به مقتضای ظاهر حال و از دیدگاه حسن ظن به آنها می‌نگریستند و همه را یار و یاور خود می‌پنداشتند «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكٰذِبِينَ» (سوره توبه، آیه ۴۳). وَمِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ الْإِفْقِ لَا تَعْلَمُهُمْ خُنَّ نَعْلَمُهُمْ (سوره توبه، آیه ۱۰۱).

و اما اخبار رسول اکرم صلوات الله علیه و آله از شهادت این دو بزرگوار که از طریق فریقین وارد شده و از مسلمات است و خود آن دو وجود مقدس پیش از اصحاب سر و راویان حدیث از آن آگاه بودند، دقت در الفاظ حدیث می‌رساند که همه اعلام به وقوع چنین حادثه است نه دستور ایقاع و به وجود آوردن موجبات آن و زمان وقوع حادثه در این روایات ذکر نشده و در ابهام خود باقی است و محتمل بود در جای دیگر و در زمان دیگر به وقوع پیوندد و بدین معنی نیست که از رویه عقلانی و توسل و بکار بستن سنن طبیعی پیروی نشود، چنان که عبارت خطابه حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه «فان نزل القضاء بما نحبّ فنحمد الله على نعمائه» نیز حاکی از ابهام قضیه نسبت به زمان وقوع آنست. خلاصه آنکه برگزیدگان حق تعالی که رسالت ارشاد و اصلاح را عهده دار می‌شوند دو نوع مأموریت دارند یکی هدایت مردم به راه حق پرستی و بهبود وضع مادی و روحی آنها در حدود امکانات و شرائط مساعد و دیگری اتمام حجت و چنانچه در ضمن این مأموریت به شهادت هم برسند سعادت است که نباید از آن روی گردان بشوند مطابق نصوص قرآن مجید عده‌ای از پیغمبران خدا در راه دعوت و رسالت خود به درجه شهادت نائل شده‌اند ولی حجت را بر مردم عصر خود تمام کرده‌اند. «ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِقَايَتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ» (سوره بقره، آیه ۶۱). اولیاء عظام و اوصیاء کرام پیامبران نیز که در شرائط مساعد قیام به امر دعوت و اصلاح وضع جامعه نمودند از این سنت (فداکاری در راه حق) مستثنی نبوده و به چنین سرنوشتی دچار گشته‌اند و در هر صورت وظیفه و رسالت خود را به انجام رسانده‌اند یا به هدایت سواد اعظم مردم توفیق یافته و در مبارزه با فساد پیروز شده‌اند و یا با اتمام حجت به شهادت رسیدند. «قُلْ هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ» (سوره توبه، آیه ۵۲).

والسلام علیکم ۲۵ صفر ۹۱

سید ابوالفضل موسوی

نامه‌ی عالمانه‌ای است که دانشمند بزرگ آیت الله آقای حاج شیخ محمد شریعت اصفهانی مد ظله از کراچی پاکستان ارسال فرموده‌اند که قسمت مهمی از آن ذیلاً درج می‌گردد:

بسمه تعالی

هیئت علماء امامیه

محمد شیخ الشریعه

۱۱۶ پارسی کالونی کراچی - ۳

خدمت حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای شیخ نعمت الله صالحی دامت برکاته.

معروض می‌دارد: سلامتی آن وجود را از درگاه احدیت خواستارم و امیدوارم نیش قلمتان برای حق بنیان گذار بوده و برای ظلم ریشه کن باشد. اصولاً کتاب، خواننده و نویسنده راه به هم نزدیک می‌کند یا از یکدیگر جدا می‌سازد و اتفاقاً کتاب «شهادت جاوید» که هدیه‌ی گران بهای برادر گرامی بود رشته الفتی بین مخلص و حضرت عالی ایجاد کرده که بی‌اختیار در مقام تثبیت برآمده چون که در وقت مطالعه احساس می‌نمودم با یک موجود زنده‌ی مؤمن شجاعی طرف مکالمه می‌باشم و حلاوت و جاذبیت بیان او اجازه نمی‌دهد صحبت او را نیمه رها کرده تا آن که چشمم به این جمله خورد: والسلام علیک یوم ولدت و یوم قتلت و یوم تبعث حیاً «پایان» تأسف خوردم که وحی ملکوتی قطع شد.

همان قسم که پارلمان جهت و کلاء مصونیت ایجاد می‌کند چوبه منبر هم برای آقایان منبری مصونیت ایجاد کرده و هرچه بفرمایند صحیح است و عوامی که مایحتاج علماء می‌باشند تصدیق می‌کنند و اگر احیاناً از علماء بپرسند که فلان مطلب صحیح است یا نه و آن آقا هم اتفاقاً فاضل و با احتیاط باشد جواب می‌دهد: ان شاء الله صحیح است و حضرت عالی این مصونیت را از بین برده و بدون کلمه‌ی ان شاء الله جواب داده‌اید اگر چه در آخر کتاب نصیحت فرموده‌اید که با مطالب کتاب به جنگ صریح منبر نروید.

این یک شجاعت شما.

هر جامعه‌ای که دارای چهار عنصر اساسی است: علم، مال، قدرت، توده. اگر علم بر سه عنصر دیگر حکومت داشت علم می‌تواند وظیفه‌ی ملکوتی خود را انجام دهد و آن جامعه را به سعادت خود برساند، و اگر هر یک از آن سه عنصر دیگر، علم را استخدام نمود علم، آزادی خود را از دست می‌دهد و نمی‌تواند در طریق تکامل خود سیر نماید و وظیفه‌ی مقدس خود را انجام دهد و در نتیجه آن جامعه روی به انحطاط گذاشته و علم که بایستی قلاده طلائی باشد قید خاردار می‌شود و امروزه روحانیت ما تحت تأثیر دو عامل متضاد واقع شده و هیچ یک واقع و حقیقت را نمی‌خواهد یکی قدرت است و دیگری توده لذا بایستی اسلام را یا به لهجه چاله میدانی شنید یا با نغمه لاله زاری و شما توانستید با هر دو مخالفت کنید. این هم یک شجاعت شما.

نقاش، نمونه‌ای در مقابل خود نگه می‌دارد و شاعر به منظره‌ای چشم می‌اندازد تا از آن وحی گیرند و نقشی ترسیم گردد یا شعری گفته شود و حضرت عالی اجتماعی را که در آن زندگی می‌کنید مبدأ وحی خود قرار داده و آن را با تغییر اسماء و اماکن شرح داده‌اید و جملات کتاب که از یک روح متأثر و پر هیجانی تراوش کرده این احتمال را می‌پروراند. این هم از شجاعت است...

حقیقتاً توضیحات حضرت عالی فوق‌العاده قابل تقدیر است و کاملاً جمیع راه‌های انتقاد فقهی و سیاسی را از آن وجود مقدس برای ظاهرینان دور کرده‌اید و ثابت نموده‌اید که حسین (علیه‌السلام) در تمام مراحل زندگانی خود از احکام فردی و اجتماعی که دین مقدس اسلام تشریح فرموده به اندازه عاقل‌ترین و فقیه‌ترین فرد مسلمان پیروی فرموده و مو به مو تطبیق نموده است.

غره‌ی ربیع‌الاول ۱۳۹۱. الاحقر محمد شریعت اصفهانی

نامه‌ای است از دانشمند گران‌مایه فیلسوف بزرگوار جناب استاد محمد تقی جعفری دامت برکاته:

بسمه تعالی

حادثه‌ای مانند حادثه‌ی خونین نینوا که رهبر قهرمانش حسین بن علی (علیهما السلام) است از بزرگ‌ترین ذخائر انسانیت در گذرگاه قرون و اعصار است. این واقعه عظیم انسانی و الهی اگر قدرت ادامه‌ی عظمت و نیروی تحریک انسان‌ها به سوی مقاصد عالی انسانی نداشت از مرز دشت نینوا و سال ۶۱ هجری تجاوز نمی‌کرد و نام حسین و حرکت او در میان سال‌های ۶۱ هجری و سالی که گاندی با تمام صراحت اظهار کرد که ما راه حسین را پیش گرفته‌ایم تکیه‌گاه فداکاران جوامع انسانی نمی‌گشت.

این سخن امام حسین (علیه‌السلام) که می‌فرماید: «لکم فیّ اسوّه. عمل من در این قیام سرمشق شماست». این حقیقت را می‌فهماند که جنبش آن حضرت برای همیشه چون چراغی فروزان در راه انسان‌ها می‌درخشد و جوامع انسانی باید از این قیام پیروی کنند.

مسلم است که در چنین حادثه بزرگی مخصوصاً با فاصله گرفتن صاحب نظران از جنبه عینی قضیه، اختلاف نظر در تفسیر و بهره برداری از آن یک مسئله طبیعی می‌باشد.

بدیهی است از نظر منطق واقع بینی، هیچ متفکری نمی‌تواند چنان واقعه‌ای را مانند حادثه‌ای که در خانه‌اش و در مقابل چشمانش اتفاق افتاده است تلقی نموده و همه خصوصیات قضیه را قاطعانه در معرض افکار بگذارد.

کتاب «شهید جاوید» که به قلم متین واقع جوی دانشمند ارجمند آقای صالحی نجف آبادی نوشته شده آثار تتبع لازم و دقت نظر در آن کاملاً روشن است.

آنچه که این جانب از مطالعه‌ی کتاب احساس کردم این است که ایشان کوشش و فعالیت شایسته‌ای در تحقیق حادثه‌ی خونین کربلا صورت داده و ریشه‌های آن را که در هر دوره و جامعه‌ای می‌تواند آموزنده باشد نشان داده‌اند.

البته مسلم است که نویسنده‌ی ارجمند آگاه‌تر از آنند که تحقیقات مفیدشان را در این کتاب با عنوان واقعیات بسته و غیر قابل نظر تلقی نمایند بلکه ایشان با این گام شایسته راهی پیش پای کاروانیان تحقیق باز کرده‌اند که با گام‌های مخلصانه و عالمانه در آن راه پیش بروند و به تدریج حقیقت قیام حسینی را هرچه واقع بینانه‌تر و روشن‌تر منعکس سازند ان شاء الله

محمد تقی جعفری ۱۳۵۱/۳/۲۱

عالم بزرگوار حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای علامه دامت برکاته از بیم کرمان دو نامه برای مؤلف «شهید جاوید» ارسال فرموده و در نامه‌ی دوم که به منظور اجازه‌ی نشر نامه‌ی اول ارسال شده مرقوم داشته‌اند: «به نظر قاصر حقیر کتاب «شهید جاوید» با عقیده‌ام موافق و شبهات و اشکالات ناظرین به فاجعه کربلا را مرتفع می‌نماید... و اشکال بعضی بر کتاب «شهید جاوید» از عدم تدبیر است و در این عصر و زمان شایسته است مانند آن منتشر گردد و اشخاص روشن فکر استفاده نمایند، اینک اولین نامه معظم له با عنوان پشت پاکت:

بسمه تعالی

۱۲ محرم ۱۳۹۱- بم علامه

سلام علیکم

حضور محترم حضرت مستطاب قدوة الانام عمدة الاعلام حجت الاسلام آقای حاج شیخ نعمت الله صالحی دامت برکاته. به عرض مقدس عالی می‌رساند: لایزال صحت و سلامت و عزت و عظمت و سطوت و موفقیت و تأیید و سعادت و جلال و جمال و مصونیت و محفوظیت وجود مسعود را خواستارم و امید آن که به یمن سعادت و توجهات حضرت ولی عصر ارواحنا فداء از جمیع مکروهات مصون و بر کنار باشید. در اول سال ۱۳۹۱ هجری توفیق رفیق گردید به مطالعه‌ی کتاب «شهید جاوید» نائل شدم.

وه! چه گوهر گران‌بها و تحقیق عمیق و تدقیق دقیق آن را یافته و مقاصد و اعتقاد خودم را به احسن وجه به رشته‌ی تحریر و به عنوان کتاب دیدم هر ورقی مطالعه نمودم اشتیاق بیشتر پیدا شده تا پایان آن عین واقع و حقیقت دانستم لهذا عزم بر آن دارم مقداری از آن به دوستان ارمغان دهم فعلاً ۱۲ جلد از آن ارسال می‌فرمایید برای حقیر که موجب امتنان خواهد بود والسلام. علامه

نامه‌ی تقدیری است که دانشمند گران مایه و نویسنده شهیر جناب آقای احمد آرام در مورد کتاب «شهید جاوید» مرقوم فرموده‌اند:

بسم الله الرحمن الرحيم

ایام جوانی من مصادف بود با زمانی که اقامه‌ی مجالس سوگواری حضرت سید الشهداء علیه‌السلام در ایام محرم و صفر به اوج خود رسیده بود، پدر من که مرد متعبدی بود مرا از کوچکی با خود به مجالس موعظه می‌برد، خدایش بیامرزاد که تمسک من به دین و اخلاق دینی نتیجه‌ی همان دیدن دین‌داری او و پرورش دینی است که از این راه برایم فراهم آورده بود.

کم‌کم که به عقل رسیدم و کتاب خوان شدم و با قرآن و روح آن انس بیشتری پیدا کردم دریافتم که هر دستار بندی نباید این حق را داشته باشد که بر منبر پیغمبر اسلام (صلی‌الله علیه و آله و سلم) برود و هر چه دلش خواست بگوید. به اندازه‌ی خودم هر جا مقتضی می‌شد نهی از منکری می‌کردم ولی چون کاری از پیش نمی‌رفت سلامت را در آن دیدم که از مجالس روضه دوری کنم. اینک در این زمان چون مردم کتاب‌خوان شده‌اند بسیاری از روضه خوانان قدیمی روضه نویس شده‌اند و در این سال‌های اخیر از این کتاب‌ها بسیار منتشر شده که اکثر آن‌ها به مفت نمی‌ارزد. و من کمتر به خواندن چنین کتاب‌هایی هوس می‌کنم و کتاب مستطاب «شهید جاوید» را که مدت‌ها است منتشر شده به همین جهت اصلاً ورقه نزنده بودم ولی به دلیلی ضرورت پیدا کرد که آن کتاب را بخوانم و چون آن را به دست گرفتم تا تمام نکردم بر زمین نگذاشتم. دریافت و احساس من از کتاب نام برده این بود که سبک نویسندگی آن متین و جالب و مطالبش بلند و عقل پسند و استدلال‌هایش قوی و محکم و منطقی رسا و روشن و تحقیقاتش روشنگر چهره‌ی واقعی قیام آسمانی سرور مجاهدان و جواب گوی بسیاری از اشکالاتی است که در اطراف نهضت مقدس امام حسین (علیه‌السلام) در دل روشن فکران بود.

این احساس خودم را به دوستی گفتم، او گفت: «در اطراف این کتاب زمزمه‌هایی وجود دارد». ولی برای من مثل روز روشن است که اکثر این آقایان این دستور قرآن کریم را که باید به سخنی گوش داد و نیکوی آن را پذیرفت و از آن پیروی کرد از یاد برده‌اند و باز به گفته‌ی قرآن از آن کسانند که می‌گویند: ما در راهی می‌رویم که پدرانمان رفته‌اند. اگر دین اسلام راه راست است که باید راه جهانی شود و نشده است ناگزیر از جایی به بیراهه افتاده است و بازگشتن به راه صحیح آن از نخستین واجبات مسلمانان است. از خدای بزرگ مسئلت دارم به آقای صالحی نجف آبادی فرصت و قدرت و شکیبایی عنایت فرماید تا با قلم معجزشیم خود کتابی تألیف کند و در آن با همان روش اسلامی و عقلانی معلوم کند چه چیزهایی از مسلمانی نیست که بیش از آن چیزها که از مسلمانی است رنگ دین بر آن زده شده است تا شاید وسیله‌ای شود که آنان که فوج فوج از دین پوشیده مانده‌ی خدا بیرون می‌روند روشنائی خیره کننده‌ی مسلمانی واقعی را ببینند و فوج فوج به راه مسلمانی بازگردند. این کار از عهده‌ی این مرد عالم عاقل مخلص دلسوز ساخته است ان شاء الله.

۱۰ فروردین ماه ۱۳۵۱ احمد آرام

یکی از وعاظ دانشمندان رشت دو نامه‌ی تقدیر در مورد کتاب «شهید جاوید» نوشته و ضمن یکی از آن دو مرقوم داشته‌اند:

«حضرت آیت الله ضیابری مد ظلله العالی فرمودند، کتاب «شهید جاوید» را از اول تا آخر خواندم مؤلف بسیار زحمت کشیده و خوب نوشته است» اینک متن یکی از دو نامه‌ی معظم‌له:

بسمه تعالی

دانشمند گران‌مایه حضرت حجت الاسلام جناب آقای حاج شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی زید عزه العالی. کتاب مستطاب «شهید جاوید» که از رشحات قلم محققانه‌ی آن مورخ عالی قدر بود به دقت مطالعه شد. حقا کسی که کمترین اطلاع تاریخی داشته باشد می‌داند که چه حق بزرگی به سلسله‌ی جلیله‌ی اهل منبر پیدا نموده‌اید و حقیقت قیام حضرت ابی‌عبدالله الحسین (علیه‌السلام) را با قلمی شیوا و مستدل اثبات فرموده‌اید و این اثر خداپسندانه‌ی شما بعدها ثمرات پر فایده‌ای خواهد داشت و مورد توجه ارباب دانش بالاخص نسل جوان واقع خواهد شد.

توفیقات بیش از پیش شما را از خداوند متعال آرزو دارم. ۲۰ شعبان المعظم ۱۳۹۱.

نامه‌ی تقدیری است که از طرف انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریا مهر تهران ارسال شده است:

بسمه تعالی

دانشمند محترم جناب آقای صالحی نجف آبادی. موفقیت شما را در تألیف کتاب «شهید جاوید» که روشنگر چهره‌ی واقعی قیام خونین کربلا است صمیمانه تبریک می‌گوییم. لبه‌ی تیز انتقادات غیرمنطقی همیشه متوجه اصولی‌ترین اندیشه‌های اجتماعی و اصلاحی بوده است. بدین جهت ما معتقدیم که انتقادات غیراصولی و تعصب آمیزی که بر اثر ارزنده‌ی شما نگاشته یا به صورت بیانیه ایراد شده به هیچ وجه از ارزندگی اثر متین و منطقی شما نخواهد کاست و در هر صورت آن‌هایی که با اندیشه‌های نو و سازنده مبارزه می‌کنند برای همیشه در اجتماع برتری نخواهند داشت و گذشت زمان نام آن‌ها را زیر پای خواهد نهاد. انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریا مهر امیدوار است که در تألیف آثار مشابهی که نمایشگر چهره‌ی واقعی قرن‌ها مبارزات عادلانه‌ی اسلامی می‌باشد توفیقات الهی نصیبتان گردد.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی آریا مهر تهران ۱۳۵۰/۸/۱

اهداء به مؤلف محترم کتاب «شهید جاوید» دانشمند معظم حجت الاسلام آقای صالحی نجف آبادی که با تتبع وسیع و تجزیه و تحلیل تاریخی خود پیرامون قیام مقدس سالار شهیدان حضرت حسین (علیه السلام)، عقده‌های گره خورده در گلوی نسل جوان را گشودند به خاطر تحمل آن همه رنج. محسن خیاطان (خاتم) تهران

در عمر خویش خواندم صد نکته از معانی	هر یک چو آب کوثر در پاکی و روانی
تحقیق را به تحقیق هر سو که ره سپردم	روشن شد از حقایق رازی مرا نهانی
تا با «شهید جاوید» پیوست جان مشتاق	دل یافت با حقیقت پیوند جاودانی
ای کلک حق نگارت از لطف حق مؤید	اندیشه‌ی تو باشد الهام آسمانی
ارزانی تو آمد از فیض پاک جانان	این مایه نکته سنجی وین پایه نکته دانی
کلک تو خوش برافکند پرده زچهره‌ی حق	بی آن که پا کند سست در راه سر فشانی
در کوی نامجوئی فرسود پای (خاتم)	تا یافت ره چو عنقا در قاف بی نشانی

تشکر و معذرت:

بدین وسیله از آیات عظام و حجج اسلام و وعاظ بزرگوار و دانشمندان محترم و دانشجویان عزیز و سایر طبقات و افرادی که نامه‌های تقدیر در مورد کتاب «شهید جاوید» ارسال فرموده‌اند صمیمانه تشکر می‌شود و از این که بسیاری از نامه‌های پر ارزش آن ذوات محترمی که اجازه‌ی نشر آن‌ها را داده‌اند چاپ نشد معذرت خواهی می‌گردد.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

کتابی که در موضوع قیام مقدس حضرت سیدالشهدا سلام الله علیه به قلم جناب مستطاب حجت الاسلام آقای آقا شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی دامت افاضاته نگاشته شده یکی از با ارزش ترین تألیفات عصر حاضر است، من آن را با دقت خواندم و چنین یافتم که علاوه بر اطلاعات عمیق تاریخی فوائد مهمه‌ی زیر را در بر دارد:

- ۱- اعتراضاتی که بر قیام امام (علیه السلام) شده به بهترین وجه پاسخ داده شده است.
 - ۲- اشتباهات بعضی از مستشرقین که در افکار غرب زدگان اثر گذاشته روشن و مبین گشته است.
 - ۳- قیام آن حضرت به طرز با سابقه‌ای با موازین عقلی و اجتماعی تطبیق شده به طوری که بسیاری از اشکالاتی که در ذهن مردم هست خود به خود حل می‌شود.
 - ۴- مؤلف در این بررسی دقیق تاریخی، روش کاملاً جدیدی را انتخاب کرده و با استفاده از اسلوب علمی خالص و تتبع وسیع راه تجزیه و تحلیل صحیح را در این گونه مسائل نشان داده است.
- موفقیت مؤلف محترم را در راه خدمت به اسلام و مسلمین از خداوند متعال خواستارم.
- والسلام علی جمیع اخواننا المسلمین و رحمه الله و برکاته

۱۵ صفر، ۱۳۹۰- حسن علی منتظری نجف آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب حاضر که درباره‌ی قیام مقدس حسین بن علی (صلوات الله و سلام علیه) به قلم دانشمند معظّم حجت الاسلام آقای حاج شیخ نعمت الله صالحی نجف آبادی نوشته شده بدون مبالغه در نوع خود بی نظیر است، این جانب آن را یک بار با دقّت خواندم و لذت بردم و استفاده کردم، از امتیازات این کتاب: تتبّع وسیع و تحقیق و ابتکار و بررسی مسائل تاریخی بر اساس تجزیه و تحلیل دقیق علمی با اسلوبی کاملاً تازه و بی سابقه و عقل پسند می باشد، و این اثر ارزنده مبداء یک تحوّل اصلاحی ثمر بخشی در مسائل مربوط به نهضت بزرگ حضرت سید الشهداء روحی فدا خواهد بود، و اشکالات و عقده‌هایی را که مخصوصاً طبقه‌ی روشن فکر و تحصیل کرده در اطراف قیام امام حسین (علیه السلام) در دل دارند و گاهی بر زبان می آورند حل خواهد کرد، موفقیت بیش از پیش مؤلف محترم را در راه خدمت به خاندان نبوت خواستارم.

علی مشکینی اردبیلی

۴ ربیع الثانی ۱۳۹۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

(سوره توبه آیه ۲۰)

آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و با نیروهای مالی و انسانی خود در راه خدا پیکار نمودند نزد خدا درجه‌ی بزرگ‌تری دارند و هم آنان کامیاب هستند.

اهداء کتاب:

چون این کتاب پرتوی از تجلیات روح بزرگ و آزاده‌ی حسین بن علی (علیها السلام) است هیچ‌کس را سزاوارتر از خود آن حضرت ندیدم که این اثر ناچیز را به وی تقدیم نمایم.

تقدیم - به تو ای سرور مجاهدان! که برای مقاومت در برابر دیکتاتوری و استبداد سیاه تا سر حد جانبازی، عاشقانه پیش رفتی.

تقدیم - به تو ای سالار شهیدان! که به جرم طرف‌داری از اسلام و حمایت از انسانیت با شمشیر حکومت جنگ طلب و ضد اسلام یزید بن معاویه به خون خود غلطیدی.

تقدیم به - به تو ای فرشته آزادی و عدالت! که در برابر تجاوز نیروهای مسلح ابلیسی و قانون شکن تسلیم نگشتی و به خاطر امضاء نکردن حکومت ضد قرآن جباران، در پیش چشم خانواده‌ات به خاک و خون آغشته گشتی.

پیشنهاد لازم الاجراء:

مسئله قیام امام حسین (علیه السلام) یکی از پیچیده‌ترین مسائل تاریخی اسلامی است. و علت این پیچیدگی، اختلافات و تعارضاتی است که در مدارک مربوط به این مسئله وجود دارد و به همین جهت در تشخیص حقیقت این قیام نظرهای متضادی اظهار شده. و از طرفی چون عمل امام حجت است باید واقعیت نهضت آن حضرت شناخته شود تا مردم بتوانند از آن پیروی کنند. بنابراین حرکت امام موضوع یک مسئله مهم فقهی و عملی است. و تا موضوع حکمی مشخص نشود عمل به آن حکم غیر ممکن است.

از این رو پیشنهاد می‌شود مسئله قیام سبط پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در حوزه‌های علمیه به همان سبک درس‌های عالی اجتهادی (خارج) از طرف علمای طراز اول مورد تحقیق قرار گیرد و محصول اجتهاد آنان منتشر شود تا بدین وسیله هم به این آشفتگی که در نوشته‌های نویسندگان و گفته‌های گویندگان وجود دارد خاتمه داده شود و هم مردم از سرگردانی نجات یابند و هم پیروی و بهره‌برداری از قیام عظیم امام میسر گردد.

آن چه شاگردان امام صادق (علیه السلام) نوشته‌اند:

بین کتاب‌هایی که علمای اسلام در باره قیام امام حسین (علیه السلام) نوشته‌اند دو کتاب به نام «مقتل الحسین» وجود دارد که دو نفر از شاگردان برجسته امام جعفر صادق (علیه السلام) تألیف کرده‌اند و از پرمایه‌ترین کتاب‌های مقتل به شمار می‌رود. نویسنده این دو کتاب، یکی «لوط بن یحیی» معروف به «ابی مخنف» و دیگری که «هشام ابن محمد» معروف به «کلبی» است که هر دو از علمای قرن دوم هجری بوده‌اند و نجاشی در رجال خود ص ۲۴۵ و ص ۳۳۹ شرح حال این دو عالم بزرگوار را با اسامی تألیفاتشان آورده است.

تاریخ طبری:

مطالبی را که تاریخ طبری در موضوع قیام امام حسین (علیه السلام) نوشته از دو کتاب نام برده نقل کرده و طبری آنجا که مطالب تاریخی را از کتاب‌های دیگر نقل می‌کند مورد اعتماد علمای شیعه بوده و از این رو مرحوم سید رضی (قدس سره) بعضی از مطالب نهج البلاغه را مانند کلمه ۳۷۳ از کلمات قصار از تاریخ طبری نقل کرده و مرحوم شیخ طوسی (قدس سره) در تلخیص الشافی جزء ۴، ص ۴۰ و ۴۱ و ۴۳ و ۴۴ به نقل طبری به استناد کرده است. کتاب «شهید جاوید» هم از آن جهت به طبری اعتماد کرده که او مطالب مربوط به قیام سیدالشهدا (علیه السلام) را از دو کتاب پر ارزش تاریخی یعنی مقتل «لوط بن یحیی» و مقتل «هشام بن محمد» نقل کرده. پس آنچه در کتاب حاضر از تاریخ طبری نقل شده مطالبی است که دو نفر از شاگردان ممتاز حضرت صادق (علیه السلام) در موضوع قیام امام حسین (علیه السلام) نوشته‌اند.

جنبه ملکوتی امام:

پیغمبر و امام دارای دو جنبه هستند: ۱- جنبه ملکوتی ۲- جنبه بشری.

از نظر جنبه ملکوتی دارای مقاماتی هستند که درک آن برای مردم عادی غیر ممکن است «وَصَحِبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى^۱ آنان در دنیا با بدن‌هایی زیستند که جان‌های آن‌ها به جایگاه بلندی تعلق دارد.»

۱. نهج البلاغه کلمه ۱۴۷، از کلمات قصار و ارشاد مفید، ص ۱۰۸

ولی از نظر جنبه بشری هم سطح مردم دیگر می‌خورند و می‌نوشند و مریض می‌شوند و می‌میرند. و در این سطح است که به رهبری مردم می‌پردازند. در این کتاب قیام امام حسین (علیه‌السلام) بر اساس جنبه بشری و در سطح زندگی اجتماعی مورد بحث واقع شده تا حرکت آن حضرت بتواند سرمشق مردم دیگر باشد. بدیهی است وقتی که پیام امام از نظر جنبه بشری بررسی می‌شود نباید تصور شود که از جنبه ملکوتی حضرتش چیزی کم شده زیرا این نکته بر همه کس روشن است که بیت رسالت به وسیله‌ی جنبه‌ی الهی از خداوند کسب فیض می‌کند و به وسیله‌ی جنبه‌ی بشری با مردم انس می‌گیرد و فیض می‌بخشد چنان که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا^۱». خداوند نعمت وحی و دین را در درجه‌ی اول به ما خاندان رسالت ارزانی داشت و مردم بعداً آن را از ما آموختند و از فیض ما بهره‌مند شدند». و در پرتو همین جنبه الهی است که پیغمبر و امام دارای مقام عصمت و شفاعت هستند و با اذن خدا در کائنات تصرف می‌کنند چنان که رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به اذن خدا ماه را دو نیم کرد و این مقام به نام ولایت تکوینی خوانده می‌شود.

علم غیب امام:

باید دانست که خداوند عالم رشته‌های زیادی از علم غیب را به رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تعلیم کرده و آن حضرت آن علوم را در اختیار ائمه معصومین علیهم السلام گذاشته و علم غیب پیغمبر و امام به قدری دامنه دار است که احصای آن برای مردم عادی غیر ممکن است.

در روایات ما وارد شده که امام عالم بما کان و ما یکون و ما هو کائن است.^۲ و وارد شده که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) یک میلیون باب علم به علی (علیهما السلام) آموخت (خصال صدوق ص ۶۴۲ تا ۶۵۲) و وارد شده که همه علوم پیغمبران و ملائکه نزد ائمه علیهم السلام است.^۳

بنابراین ائمه‌ی اهل بیت (علیهم السلام) علاوه بر علوم الهامی که دارند وارث علوم انبیاء و ملائکه و علوم خاتم پیغمبران (صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم) می‌باشند.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در همان زمان کودکی و آغاز رسالت پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نور وحی و رسالت را می‌دید و به وی نبوت را استشمام می‌کرد و آهنگ و نوایی از عالم ماوراء طبیعت می‌شنید رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به وی می‌فرمودند: «إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَى مَا أَرَى إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ»^۴. تو می‌شنوی آنچه من می‌شنوم و می‌بینی آنچه من می‌بینم فقط فرقی که بین من و تو هست این است که تو پیغمبر نیستی».

و نیز آن حضرت بیش از ششصد سال قبل از زمان مغولی‌ها از خونریزی‌ها و کشتارهای آنان و از وضع قیافه‌ها و لباس‌ها و اسب‌های این گروه آدمکش خبر می‌دهد.^۵

۱. نهج البلاغه نامه ۲۸.

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۶۱، البته علوم اختصاصی خداوند از این کلی خارج است.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۵۵.

۴. نهج البلاغه، اواخر خطبه ۱۹۰.

۵. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

امام حسین و سایر ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز دارای همان قوه‌ی قدسیه و همان احاطه علمی هستند که علی (علیه السلام) دارا بود.

اساساً فکر و عقل ما آن توانایی را ندارد که به وسعت علم غیب امام پی ببرد. اگر خس می‌تواند به قعر دریا برسد فکر ناچیز و عقل محدود ما هم می‌تواند به اندازه علم معصوم احاطه پیدا کند.

علم امام حسین (علیه السلام) به شهادت خود:

طبق روایات قطعی، رسول خدا (صلی الله و علیه وآله) قبلاً شهادت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) را پیشگویی فرموده بود و خود امام حسین (علیه السلام) از همان زمان کودکی می‌دانست که سرانجام شهید خواهد شد.

این مطلب از مسلمات است. ولی آیا زمان شهادت آن حضرت هم به طور دقیق معلوم بود یا نه؟ در این مسئله بین علمای شیعه دو نظر وجود دارد:

۱- یک نظر این است که آن حضرت به طور سربسته و اجمال می‌دانست سرانجام شهید خواهد شد ولی آیا این شهادت در همین سفر خواهد بود یا نه این مطلب روشن نبود.^۱

۲- نظر دیگر این است که امام از همه جزئیات حوادث آینده و از این که در چه زمانی و در چه نقطه‌ای از زمین شهید خواهد شد آگاه بود و کوچک‌ترین حادثه از حوادث مربوط به شهادت آن حضرت از نظرش مخفی نبود. نهایت این که این علم غیب امام برای وی ایجاد وظیفه نمی‌کرد بلکه وظیفه داشت طبق مجاری طبیعی و عادی عمل کند و مثلاً مسلم بن عقیل را برای گرفتن بیعت و تهیه نیرو به کوفه بفرستد و به استناد نامه اطمینان بخش وی به سوی کوفه حرکت کند و از بین راه برای مردم کوفه نامه بنویسد که من همین روزها وارد کوفه خواهم شد. همه این‌ها از نظر وظیفه ظاهری بود که آن حضرت مکلف بود انجام دهد با این که می‌دانست به کوفه نمی‌رسد و در کربلا شهید می‌شود. یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده‌اند:

«امام (علیه السلام) به موجب اخبار کثیره مقامی از قرب دارد که هر چه بخواهد به اذن خدا می‌تواند بداند و از آن جمله است علم به تفصیل مرگ و شهادت خود با جمیع جزئیات آن، و این مسئله هیچ گونه محذوری از راه عقل ندارد و از راه شرع نیز روایاتی هست که هر یک از ائمه لوحی از جانب خدا دارد که وظایف خاصه وی در آن ثبت است، و در عین حال به حفظ ظواهر حال و راه و رسم متعارف زندگی مأموریت دارند»^۲.

و در جای دیگر فرموده‌اند: «این علم موهبتی امام (علیه السلام) اثری در اعمال او و ارتباطی با تکالیف خاصه او ندارد» (رساله بحثی کوتاه درباره علم امام ص ۹). و باز درباره اینکه امام (علیه السلام) با تغییر شرائط، روش خود را تغییر می‌داده و در هر مرحله‌ای تصمیم جدیدی می‌گرفته فرموده‌اند:

۱. این نظر از شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی (رضوان الله علیهم) است که متن سخنان آنان در آخر همین کتاب از ص ۴۳۹ تا ۴۵۵ درج شده و گروهی از علمای معاصر نیز همین نظر را پذیرفته‌اند.

۲. این نظر از استاد علامه طباطبایی (مدظله) است که از روی خط معظم‌له رو نویسد.

«روش امام در خلال مدت قیام به حسب اختلاف اوضاع و احوال مختلف بود» (رساله‌ی نام برده ص ۲۹) و در ص ۳۰ سخنی بدین مضمون فرموده‌اند که: گزارش مسلم بن عقیل اثبات می‌کرد اوضاع سیاسی مساعد کوفه برای پذیرفتن امام آماده است و هنگامی که سیدالشهدا (علیه‌السلام) به سوی کوفه رهسپار شد شرائط نهضت فراهم و عراق برای قیام آن حضرت مهیا بود.^۱

و نیز درباره‌ی این که سیدالشهدا (سلام‌الله علیه) پس از دگرگون شدن اوضاع کوفه از فکر تسخیر عراق منصرف شده و حالت دفاعی به خود گرفته، فرموده‌اند: «روش قیام و جنگ تهاجمی را به قیام دفاعی تبدیل فرمود»^۲. (رساله نام‌برده، ص ۳۱). بدیهی است اینکه امام (علیه‌السلام) با تغییر اوضاع و احوال برنامه خود را تغییر می‌داده برای این است که طبق مجاری طبیعی و علم عادی عمل می‌کرده زیرا اگر طبق علم غیب عمل می‌کرد تغییر برنامه معنی نداشت.

توجه:

معلوم شد که طرف داران نظر ۱- و ۲- هر دو گروه اتفاق دارند که امام حسین (علیه‌السلام) وظیفه داشته است طبق موازین عادی عمل کند. بنابراین قیام آن حضرت نیز باید بر اساس موازین عادی بررسی شود، از این رو کتاب حاضر نهضت عظیم حسین بن علی (علیه‌السلام) را از نظر مجاری عادی و با صرف‌نظر از علم غیب امام بررسی کرده تا هم طبق اتفاق هر دو گروه از علما رفتار کرده باشد و هم عمل سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم) بتواند سرمشق مردم دیگر واقع گردد.

۱. این مطلب در همین کتاب از ص ۲۹ به بعد به طور کامل تشریح شده است.

۲. این مطلب در همین کتاب از ص ۲۲۵ به بعد تشریح شده است.

مقدمه:

بین کسانی که درباره‌ی قیام مقدس امام حسین (علیه‌السلام) و برنامه‌ی آن حضرت نظر داده‌اند گروه‌های گوناگونی وجود دارند که نظرهای گوناگونی داده‌اند:

۱- گروهی گفته‌اند: برنامه‌ی امام این بود که خود و خانواده و کمی از یاران برگزیده‌اش را به کربلا ببرد که خود و یارانش کشته شوند و خانواده‌اش به اسیری بروند تا از این راه حکومت بنی‌امیه رسوا شود و بدین وسیله اسلام زنده گردد.^۱

۲- بعضی دیگر می‌گویند امام می‌خواست خود را به کشتن بدهد تا بزرگ‌ترین پاداش را از خداوند دریافت کند و به بالاترین درجات سعادت برسد.^۲

۳- برخی هم می‌گویند: قیام امام دو وجهه داشته وجهه‌ی ظاهر و وجهه‌ی باطن. از نظر وجهه‌ی ظاهر چنین می‌نمود که می‌خواهد در کوفه تشکیل حکومت بدهد و با قدرت حکومت، اسلام را زنده کند. ولی از نظر وجهه‌ی باطن می‌دانست به کوفه نمی‌رسد و در کربلا شهید می‌شود.

۴- یک گروه با انصاف از اهل سنت قیام آن حضرت را یک قیام اصلاحی غیر قابل اجتناب در مورد حکومت اسلامی دانسته و حرکت فرزند پیغمبر را تا سرحد اعجاب تقدیس کرده‌اند.^۳

۵- گروه دیگری از اهل سنت به حرکت امام با چشم انتقاد نگریسته و گفته‌اند: جنبش حسین بن علی (علیه‌السلام) یک شورش ابتدایی حساب نشده بود که لازم بود حکومت وقت برای حفظ نظم و آرامش آن را سرکوب کند!

این گروه در این باره، حدیثی از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله بدین صورت نقل می‌کنند که: «من اراد ان یفرق امر هذه الأمة و هو جمیع فاضربوه بالسیف کائنا من کان»^۴ کسی که بخواهد میان امت اسلامی تفرقه بیندازد با شمشیر سرکوبش کنید هر کس می‌خواهد باشد». اینان حدیث مزبور را با قیام امام حسین (علیه‌السلام) تطبیق می‌کنند.^۵

نظر فراموش شده:

۶- نظر دیگری در حدود ده قرن پیش از طرف بزرگان علمای شیعه درباره قیام امام (علیه‌السلام) اظهار شده که در این اواخر تقریباً فراموش گشته و کمتر به آن توجه می‌شود. این نظر از سخنان علمای بزرگی چون شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم استفاده می‌شود.

این علمای بزرگ شیعه که از پایه‌گذاران اسلوب علمی و اجتهادی در فقه و اصول و تفسیر و کلام به شمار می‌روند چون به زمان ائمه معصومین سلام الله علیهم نزدیک‌تر بوده و دارای روش تحقیقی و اجتهادی در علوم

۱. مقدمه بررسی تاریخ عاشورا ص ۳۳ و گفتار عاشورا ص ۲۹ و ۱۵۴ چاپ ۱۳۴۶.

۲. لهوف، ص ۲۳. صاحب لهوف آیه‌ی «و اقتلوا انفسکم» را برای تأیید ادعای خود آورده است.

۳. عباس محمود عقاد و عبدالله علائلی مصری از این گروهند.

۴. العواصم من القواصم، ص ۲۳۲.

۵. این حدیث اگر مجعول نباشد با طغیان یاغیان سرکشی چون معاویه و یزید قابل انطباق است نه با قیام حسین بن علی علیه‌السلام.

اسلامی می‌باشند بیشتر و بهتر می‌توانسته‌اند درباره‌ی قیام مقدس حضرت سیدالشهدا صلوات الله علیه به بررسی پردازند و برنامه‌ی آن حضرت را به صورتی بی‌پیرایه‌تر و خالص‌تر درک و تشریح نمایند. از این جهت در این کتاب نظر این دانشمندان بزرگ بیشتر مورد توجه واقع شده بلکه می‌توان گفت: قسمت اعظم کتاب همین نظر را تشریح کرده و توضیح داده است (متن نظر این علمای بزرگ در همین کتاب از صفحه ۴۳۹ به بعد درج شده است).

نتیجه بررسی‌ها:

از مجموع بررسی‌هایی که در این کتاب شده این نتیجه به دست می‌آید که حرکت سیدالشهدا سلام‌الله علیه علاوه بر جنبه الهی و آسمانی که دارد از نظر سنت‌های عقل و قوانین اجتماعی نیز حرکتی عاقلانه و ضروری و غیر قابل اجتناب بوده و اگر از جنبه امامت آن حضرت هم صرف نظر شود نهضت وی از دیدگاه یک سیاست‌مدار ورزیده و با فراست نیز خردمندانه‌ترین و واقع بینانه‌ترین نهضت به شمار می‌رود.

و نیز اصول کلی این جنبش مثل قواعد ریاضی برای همیشه تازه و زنده و قابل پیروی است و از این جهت تاریخ قیام حسین بن علی (علیه‌السلام) از با ارزش‌ترین مباحثی است که سزاوار است برای درس گرفتن از آن، مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد. از این رو در این کتاب قیام امام از مجرای کارهای عقلایی و مجاری طبیعی، بررسی شده تا مکتب زنده و ارزنده آن حضرت، دیگران را نیز رهبری نماید و جوانمردان آزاده بتوانند از جنبش آموزنده پیشوای مجاهدان دست بگیرند و طبق آن عمل نمایند زیرا همان طور که به حکم آیه‌ی «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب آیه ۲۱) عمل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سمرشق مردم است عمل امام نیز سمرشق و راهنمای مردم است چنان که خود امام حسین فرمود: «لکم فی اسوۃ^۱ در این مبارزه عمل من سمرشق شمامست». بنابراین مسلمانان باید برنامه‌ی عملی آن حضرت را به طور صحیح درک کنند و از آن پیروی نمایند.

ضمناً تذکر این نکته لازم است که چون یکی از اهداف این کتاب جواب‌گویی به گفته‌های بعضی از اهل سنت و خاور شناسان بوده مطالب آن طوری بیان شده که بتواند جواب‌گوی آنان باشد. ناگفته نماند که در این کتاب گاهی دلیل‌های روشن تاریخی، نگارنده را به راهی برده که به پیروی از شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم برخلاف بعضی از مطالبی که از قرن ۷ هجری به بعد به بین مردم مشهور شده نظر داده است.

از صاحب نظرانی که مطالبی را بر خلاف آنچه تا حال فکر می‌کرده‌اند در این کتاب می‌خوانند انتظار می‌رود آن مطالب را با دقت بیشتری بخوانند آنگاه اگر نقاط ضعفی در آن یافتند نگارنده را آگاه سازند تا از نظر صائب آنان برای رفع نواقص کتاب استفاده شود.

ضمناً یادآوری این نکته مناسب است که مطالب این کتاب در طول قریب هفت سال در هر فرصت مناسبی یادداشت و جمع‌آوری شده و به تدریج تنظیم گشته است. و بعضی از مطالب حساس آن با افراد صاحب نظر مورد بحث واقع شده و بعداً کتاب در معرض مطالعه چند نفر از علمای قم و تهران و تبریز درآمد و هر یک نظر

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۵.

خود را در موضوعات مختلف آن اظهار داشته‌اند و همین برخورد انظار و افکار مختلف به روشن شدن مطالب کتاب کمک کرده است.

از این رو، تشکرات صمیمانه خود را به دانشمندانی که از بذل وقت و فکر خود در این راه دریغ نکرده‌اند تقدیم می‌داریم.

و چون شخصیت عظیم و عالم گیر حسین بن علی (علیه‌السلام) و چراغ پر فروغی که در راه انسانیت روشن ساخته، ابدی و جاویدان است مناسب دیدم نام این کتاب را «شهید جاوید» بگذارم. درود جاویدان ما بر روح پرشکوه تو، «ای شهید جاوید»!

ایران - قم پنج شهریور ۱۳۵۰ - پنج رجب ۱۳۹۱

نعمت الله صالحی نجف آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم

سرآغاز:

نام حسین بن علی (علیه السلام) همراه با یک فاجعه خونین و یک سلسله حوادث دل خراش است که دورنمای وحشتناک آن، قلب را می‌لرزاند و وجدان را ناراحت می‌کند و حس کنجکاوی انسان را برمی‌انگیزد که درباره این حادثه غم انگیز به بررسی و تحقیق بپردازد و از علل و عوامل و سایر جهات مربوط به آن جستجو نماید. اگر از دریچه چشم یک فرد شیعه‌ی ساده به این حادثه نگاه کنیم ممکن است با یک جمله‌ی کوتاه به بحث و گفتگو خاتمه دهیم و مثلاً بگوییم:

حسین بن علی (علیه السلام) امام بود و وظیفه مخصوصی داشت که به آن عمل کرده و جای هیچ گونه بحث و گفتگو و چون و چرایی نیست.

ولی اگر بخواهیم بحث و تحقیق تاریخی بکنیم و این حادثه را نیز مثل سایر حوادث تاریخی تجزیه و تحلیل نماییم باید با توجه به متون اصلی تاریخ و به کمک عقل و منطق به کنجکاوی و بررسی بپردازیم.

در این کتاب به طریق دوم بحث شده و بررسی و تحقیق - بر اساس منطق و استدلال - درباره نهضت تاریخی امام حسین (علیه السلام) دنبال گشته، زیرا اگر بحث، جنبه تحقیق تاریخی داشته باشد و این جنبش عظیم از نظر تاریخ، تجزیه و تحلیل شود فایده آن عمومی‌تر خواهد بود و مردم غیر شیعه نیز به مطالعه آن، رغبت خواهند کرد.

و برای تحقیق کامل در این موضوع لازم است در چند بخش گفتگو شود:

۱- درباره علل و عوامل قیام امام حسین علیه السلام.

۲- ماهیت قیام.

۳- مراحل قیام.

۴- هدف قیام.

۵- نتایج و آثار.

بخش اول

علل قیام:

امام حسین (علیه السلام) و محیط سیاسی اسلام:

حکومت عدالت کش معاویه بن ابی سفیان با مرگ وی به پایان رسیده و یزید بن معاویه هنوز جای پای خود را محکم نکرده و بهترین فرصت پیش آمده است که مردم آزادی خواه، نیروهای خود را متشکل کنند و خلافت اسلامی را به مرکز اصلی خود برگردانند و در پرتو قدرت خلافت، اجتماع ناسالم و رنجوری را که زیر ضربات شلاق حکومت ضد اسلام معاویه چون بیمار محتضری شده است از چنگال اهریمن ظلم برهانند.

بدیهی است برای برگرداندن خلافت به مرکز اصلی خود، قبل از هر چیز وجود رهبر لایقی لازم است که در پرتو لیاقت و محبوبیت خویش برای این کار اقدام کند، و لایق‌ترین شخصیتی که مورد احترام دوست و دشمن است و حقاً او باید در این موقع حساس با در دست گرفتن قدرت خلافت، جهان اسلام را از این وضع پریشان نجات دهد، حسین بن علی علیها السلام است.

محیط سیاسی اسلام تشنه‌ی قیام و اقدام او است، و روح بزرگ و اصلاح طلب امام هم پیش از وقت، منتظر فرصت بود^۱ که پس از مرگ معاویه اگر شرائط، مساعد باشد اصلاحات وسیعی را در زمینه تشکیل حکومت و سایر شئون حیاتی مسلمانان شروع کند و از کشور اسیر و ضربت خورده اسلام، کشوری آزاد و آباد بسازد و چنان که آرزوی مردم عدالت خواه است جهان اسلام را به سوی تکامل مادی و معنوی رهبری نماید.

این بود محیط سیاست اسلام، و این بود موقع امام حسین (علیه السلام)، و این بود آرزوی مردم.

ولی پیش از آنکه از طرف امام حسین (علیه السلام) و سایر مردم برای برگرداندن خلافت به مرکز اصلی خود، قیام و اقدامی بشود حکومت یزید پیش دستی کرد و برای جلوگیری از هرگونه جنبش اصلاحی، حسین بن علی و چند نفر از شخصیت‌های دیگر را تحت فشار قرار داد که با یزید بیعت کنند و حکومت او را به رسمیت بشناسند.^۲

حکومت یزید به اتکای قدرت سر نیزه خود از امام خواسته است که قبل از هر چیز، خلافت فرزند معاویه را به رسمیت بشناسد و تسلیم بی‌قید و شرط وی گردد و درباره این مطلب به قدری پافشاری و سخت‌گیری کرد که حسین بن علی (علیه السلام) در معرض خطر بازداشت و شاید هم کشته شدن قرار گرفت و قیام خود را از همین جا شروع کرد.

پس قیام امام با تهاجم حکومت یزید شروع شده است.

ما در بخش اول باید علل و عوامل قیام امام را به طور کامل توضیح دهیم و چون قیام آن حضرت، با تهاجم حکومت شروع شد و امام برای نپذیرفتن خلافت یزید به سختی مقاومت کرد و بعد از آن حضرتش برای تشکیل حکومت اقدام کرد باید در این بخش درباره سه موضوع گفتگو کنیم:

۱- چرا حکومت یزید تا این حد فشار آورد که از امام حسین (علیه السلام) برای یزید بیعت بگیرد؟

۱. پس از وفات حضرت مجتبی علیه السلام شیعیان عراق از امام حسین علیه السلام دعوت کردند که بر ضد معاویه قیام کند. امام جواب داد: بین ما و معاویه پیمان صلحی استوار است و من آن را نمی‌شکنم، پس آنگاه که معاویه بمیرد درباره‌ی قیام فکری خواهم کرد. (ارشاد مفید، ص ۱۷۹).

۲. ارشاد، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

۲- چرا امام برای نپذیرفتن خلافت یزید تا این حد مقاومت کرد؟

۳- چرا برای تشکیل حکومت اقدام نمود؟

پس عوامل قیام امام را باید از دو ناحیه بررسی نماییم:

یکی از ناحیه‌ی دستگاه حکومت.

و دیگری از ناحیه‌ی حسین بن علی (علیه‌السلام).

از ناحیه‌ی حکومت:

بدیهی است که چون حکومت یزید بر اساس سلطنت فردی و استبدادی استوار بود و فقط اراده‌ی یزید بود که چرخ حکومت را به گردش در می‌آورد و سایر ارکان حکومت، غلامان جان نثار بودند و به غیر اراده‌ی یزید، اراده‌ای نداشتند از این رو آن قسمت از علل قیام امام را که از ناحیه‌ی حکومت است باید در شخص یزید جستجو کرد. پس از دقت کامل به نظر می‌رسد که تهاجم و فشاری که از طرف یزید بن معاویه که متوجه امام حسین (علیه‌السلام) شد معلول سه علت بوده است:

۱- تثبیت حکومت.

۲- عقده‌ی حقارت.

۳- حس انتقام‌جویی.

۱- تثبیت حکومت

درباره‌ی علت اول ممکن است کسی بپرسد: یزید برای تثبیت سلطنت خود چه احتیاجی به بیعت امام حسین (علیه‌السلام) داشت؟ ولی عهده‌ی یزید که با قدرت سر نیزه و نیروی بیت‌المال بی‌حساب کشور برقرار و استوار شده بود^۱ و پس از مرگ معاویه، بدون شک فرزند وی بر مسند خلافت اسلامی تکیه می‌زد و زمام حکومت را به دست می‌گرفت.

دیگر چه ضرورتی داشت که برای جلب موافقت حسین بن علی (علیه‌السلام) به نیروی سر نیزه متوسل شود و این همه رسوائی و بدنامی به بار آورد؟!

برای جواب‌گویی و توضیح مطلب باید بگوییم:

چون ولی عهده‌ی یزید زیر برق سر نیزه و درخشش درهم و دینار به ملت مسلمان تحمیل شده بود و مردم از آن ناراضی بودند، پس از مرگ معاویه بدون تردید افکار عمومی متوجه شخصیت‌های بزرگی می‌شد که لیاقت خلافت را داشتند و همه‌ی مردم آرزو می‌کردند که شخص لایق و شایسته‌ای که دلخواه مردم است به زمامداری برسد و قیافه‌ی حکومت را تغییر دهد و سلطنت استبدادی را به حکومت عادلانه‌ی اسلامی برگرداند.

و معلوم بود که در میان شخصیت‌هایی که بعد از مرگ معاویه نامشان بر سر زبان‌ها می‌افتاد در درجه‌ی اول، حسین بن علی (علیه‌السلام) بود.

۱. کامل ابن اثیر، جلد ۳، ص ۵۰۳ تا ۵۱۱.

امام حسین (علیه‌السلام) در نظر ملت مسلمان به قدری بزرگ بود که اگر مردم آزاد بودند بدون تردید او را برای خلافت برمی‌گزیدند و اگر خود آن حضرت، خلافت را قبول نمی‌کرد هر کس را که او برای زمامداری تعیین می‌کرد اکثریت عظیم ملت می‌پذیرفتند، زیرا حسین بن علی (علیه‌السلام) علاوه بر اینکه بزرگ‌ترین شخصیت از خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بود، بعد از نظر کفایت و درایت و بزرگواری و وسعت نظر و بلندی همت و سایر صفاتی که برای یک زمامدار لایق لازم است، در درجه‌ی اول قرار داشت و دوست و دشمن به عظمت و شخصیت بی‌نظیر بود که اعتراف داشتند.

در این صورت پیداست که اگر چنین شخصیتی خلافت یزید را می‌پذیرفت اکثریت مردم به پیروی او تسلیم یزید می‌شدند و راه حکومت برای وی هموار می‌شد.

بنابراین، بیعت کردن حسین بن علی (علیه‌السلام) یعنی: بیعت کردن اکثریت مردم مسلمان.

روی همین حساب تو که یزید می‌خواست برای تثبیت سلطنت خود موافقت اجباری آن حضرت را جلب کند تا دیگران هم از او پیروی نمایند.

اکنون برای این که عظمت مقام امام حسین (علیه‌السلام) حتی در نزد دشمنانش و در نزد عمال حکومت و طرفداران بنی‌امیه معلوم گردد به چند دلیل تاریخی اشاره می‌کنیم:

امام حسین (علیه‌السلام) در نظر معاویه:

به معاویه گزارش داده بودند که ممکن است حسین بن علی (علیه‌السلام) در آینده انقلاب کند، از این رو نامه‌ای به آن حضرت نوشت و در آن نامه امام را از قصد انقلاب بر حذر داشت.

امام در جواب معاویه نامه‌ای تند و تکان دهنده و در عین حال نصیحت آمیز نوشت و در آن برخی از این جنایات معاویه را برشمرد و از تحمیل ولی عهدی یزید و سگ بازی و شراب خواری او ذکری به میان آورد.

یزید که دید حسین بن علی طرح (علیه‌السلام) از شراب خواری و سگ بازی او یاد کرده است به پدرش گفت: نامه‌ای برای آن حضرت بنویسید و او را تحقیر کند و علی بن ابی‌طالب را به زشتی یاد نماید. معاویه به یزید گفت: من چگونه از حسین بن علی عیب جوئی و بدگوئی کنم؟! به خدا قسم که من هیچ گونه عیبی در وی نمی‌بینم. «فَوَاللَّهِ مَا أَرَى فِيهِ مَوْضِعًا لِلْعَيْبِ»^۱

بدین گونه معاویه در خلوت گاه کاخ در جلسه‌ی محرمانه در حضور یزید از حسین بن علی (علیه‌السلام) به عظمت یاد می‌کند.

در نظر فرماندار مدینه:

هنگامی که فرماندار مدینه، ولید بن عتبه بن ابی سفیان، دستور یزید را درباره‌ی بیعت گرفتن از امام حسین (علیه‌السلام) دریافت کرد و امام را شبانه دعوت نمود که بیعت کند و آن حضرت تا فردا صبح مهلت خواست، مروان حکم گفت: همین‌جا از حسین بن علی بیعت بگیر و اگر نپذیرفت سرش را بر گیر ولی پیشنهاد مروان پذیرفته نشد و امام بیرون رفت.

۱. رجال کشی، طبع نجف، ص ۴۹.

در اینجا فرماندار مدینه به مروان گفت: تو پیشنهادی به من کردی که اگر بدان عمل می‌کردم دین من از بین می‌رفت، به خدا قسم اگر سلطنت و ثروت همه‌ی دنیا را به من بدهند راضی نمی‌شوم حسین بن علی را بکشم.

«وَاللّٰهُ مَا أَحِبُّ أَنْ لِي مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ عَنْهُ مِنْ مَالِ الدُّنْيَا وَ مُلْكِهَا وَ إِنِّي قَتَلْتُ حُسَيْنًا»^۱.

در نظر شَبَثِ بن رَبِيعِ:

شَبَثِ بن رَبِيعِ که اول از امام حسین (علیه‌السلام) دعوت کرد و بعداً ابن زیاد او را به جنگ امام فرستاد و از فرماندهان قشون ابن زیاد بود چند سال بعد از حادثه کربلا در زمان حکومت مُصَعَبِ بن زُبَيْر از فاجعه عاشورا یاد می‌کرد و با نگرانی و پشیمانی می‌گفت: آیا شما تعجب نمی‌کنید که ما پنج سال در رکاب علی و حسن بن علی با خاندان ابی سفیان جنگیدیم. آنگاه به فرمان پسر معاویه و ابن زیاد پسر آن زن زنا کار (سمیه) با حسین بن علی (علیه‌السلام) که بهترین مردم روی زمین بود، جنگیدیم و او را کشیم. وه! همچنین چه گمراهی بزرگی است. «ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَى ابْنِهِ وَ هُوَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ نُقَاتِلُهُ مَعَ آلِ مُعَاوِيَةَ وَ ابْنِ سَمِيهِ الزَّانِيَةِ. ضَالٌّ يَا لَكَ مِنْ ضَالِّينَ»^۲.

در نظر عمر بن سعد:

عمر بن سعد، پس از واقعه کربلا از روی کمال ناراحتی و تأسف می‌گفت: وای بر من که از ابن زیاد، ظالم بن فاجر، اطاعت کردم و از دستور حاکم عادل، حسین بن علی (علیه‌السلام) سرپیچی نمودم^۳!

دقت:

در جایی که در کاخ اختصاصی معاویه سخن از شخصیت حسین بن علی (علیه‌السلام) در میان است و امام حسین (علیه‌السلام) در نظر معاویه هیچ نقطه‌ی ضعفی ندارد.

و در نظر فرماندار مدینه همه‌ی ثروت و سلطنت دنیا به قدر شخصیت حسین بن علی (علیه‌السلام) ارزش ندارد. و در نظر شَبَثِ بن رَبِيعِ (افسر عالی‌رتبه‌ی قشون عمر بن سعد) حسین بن علی (علیه‌السلام) از همه‌ی مردم روی زمین بهتر است.

و در نظر عمر بن سعد، آن حضرت حاکم عادل است که اطاعتش واجب و مایه‌ی سعادت است.

در این صورت مسلم است که در نظر مسلمانان آزادی‌خواه و عاشقان حق و عدالت، حسین بن علی (علیه‌السلام) تنها مردی است که اگر شرائط مساعد باشد می‌تواند به اتکای قرابت با رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و لیاقت شخصی و محبوبیت عمیقی که در افکار عمومی دارد زمام حکومت را به دست بگیرد و بر اساس عدالت اسلامی تمام طبقات مردم را از حقوق خود برخوردار سازد.

با این مقدمات معلوم است که نام حسین بن علی (علیه‌السلام) در سراسر کشور پهناور اسلامی در بین دوست و دشمن به عنوان بزرگ‌ترین شخصیت جهان اسلام و لایق‌ترین پیشوا و رهبر از خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و همه‌جا از بزرگی و لیاقت و محبوبیت وی گفت‌وگو می‌شود و هر کس به اسلام و پیغمبر اسلام ایمان دارد به حسین عزیز، عشق می‌ورزد.

۱. ارشاد مفید، ص ۱۸۰.

۲. طبری، ج ۴، ص ۳۳۲.

۳. تذکره سبط، ص ۲۵۹.

و تردیدی نیست که پس از مرگ معاویه نام امام حسین (علیه‌السلام) بیشتر بر سر زبان‌ها می‌افتد و مردم عدالت خواه، آن حضرت را به عنوان کاندیدای خلافت تعیین می‌کنند و اکثریت عظیم ملت اگر آزاد باشند او را بی‌درنگ به خلافت برمی‌گزینند.

با این وضع معلوم است که یزید بن معاویه پس از مرگ پدرش نمی‌تواند وجود چنین شخصیت بزرگ و نیرومندی را تحمل کند و از این رو با شتاب‌زدگی، پیش از آنکه خبر مرگ معاویه در همه جا منتشر شود برای حاکم مدینه می‌نویسد که از حسین بن علی بیعت بگیر^۱.

فرزند گستاخ معاویه می‌خواهد با تحمیل کردن خلافت خود بر امام حسین (علیه‌السلام) با یک تیر دو نشان بزند یعنی: هم رقیب بسیار نیرومندی را از میدان بیرون کند و هم از طغیان افکار عمومی و احساسات ملی به نفع حسین بن علی (علیه‌السلام) جلوگیری نماید. و بدین گونه در طلیعه‌ی زمامداری، زیربنای حکومت ضد اسلام خود را محکم سازد و سلطنت خویش را تثبیت کند.

پس معلوم شد یکی از علل فشار و تهاجمی که از طرف یزید بن معاویه بر امام حسین (علیه‌السلام) وارد شد انگیزه‌ی تثبیت سلطنت بود.

۲- عقده‌ی حقارت:

این نکته را همه می‌دانند که به دست آوردن مقامات سیاسی همیشه بر اساس لیاقت و کفایت نیست بلکه گاهی افراد نالایق با بند و بست و توطئه و حق کشی و رشوه و گاهی با ریختن خون بی‌گناهان، مقامی را احراز می‌کنند و قدرتی را به دست می‌آورند و دارای شخصیتی می‌شوند.

این قدرت و شخصیت، یک قدرت و شخصیت کاذب و بی‌پایه است که با برطرف شدن عوامل فشار و اجبار در هم فرو می‌ریزد و نقش بر آب می‌گردد.

و صاحب این قدرت و شخصیت خودش بهتر می‌داند که در دل مردم جا ندارد و نمی‌تواند با فشار و اجبار، علاقه و محبت مردم را جلب کند. و این یک رنج روحی و عذاب درونی است که گرفتار آنست.

حالا اگر این شخص صاحب مقام، که در مقابل خود یک شخصیت بزرگ علمی و سیاسی مثل حسین بن علی را ببیند که در اعماق دل مردم جا گرفته و قلب‌ها را تصرف کرده است تا چه اندازه در خود احساس حقارت می‌کند و تا چه اندازه از این عقده‌ی روحی رنج می‌برد؟ خود او بهتر می‌تواند اندازه‌ی این عذاب روحی را شرح دهد.

منصور دوانیقی، خلیفه‌ی خون‌خوار عباسی درباره‌ی امام جعفر صادق (علیه‌السلام) می‌گفت: این جعفر بن محمد مثل استخوانی در گلو من گیر کرده است.

«هَذَا الشَّجَى الْمُعْتَرِضُ فِي الْخَلْقِ»^۲.

یزید بن معاویه از روزی که چشم باز کرده و دست چپ و راست خود را شناخته است، با نام امام حسین (علیه‌السلام) آشنا شده و همیشه اسم امام را همراه با یک سلسله فضایل و مناقب شنیده است.

۱. طبری، ج ۴، ص ۲۵۰ و ارشاد مفید، ص ۱۷۹.

۲. بحار، ج ۱۱، ص ۱۵۴، طبع قدیم.

آن روز که نطفه‌ی یزید هنوز منعقد نشده بود، حسین بن علی (علیه‌السلام) دارای شخصیت ممتاز و برجسته‌ای بود و در نزد همه‌ی مسلمانان مقام شامخی داشت و مردم آن حضرت را با برادرش امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) از زبان پیغمبر خدا به عنوان دو سرور و سالار جوانان اهل بهشت می‌شناختند^۱.

یزید بن معاویه در طول چندین سال به خوبی فهمیده بود که امام حسین (علیه‌السلام) نزد طبقات مختلف مردم چه محبوبیت عمیق و ریشه‌داری دارد. و نیز از عظمت مقام پدر امام حسین (علیه‌السلام) به خوبی آگاه بود. و به مقام ارجمند مادرش نیز پی برده بود.

و از همه بالاتر به خوبی می‌دانست نهضت بزرگ و جهان‌گیر اسلام که این همه مواهب را نصیب مسلمانان کرده است، به دست جد حسین بن علی (علیه‌السلام) پایه گذاری شده و با فداکاری‌های پدر او به ثمر رسیده است. و به خوبی می‌دانست که خاندان بنی‌امیه بیشتر از ۲۰ سال با اسلام مبارزه کردند و سرانجام در فتح مکه در برابر نیروی ارتش اسلام تسلیم شدند و پیشوای پرگذاشت و دلسوز اسلام آنان را که اسیر قدرت اسلام بودند آزاد کرد و خاندان ابی سفیان از آن روز در ردیف آزاد شادگان اسلام به شمار آمدند.

و به خوبی می‌دانست که این قدرت و شخصیت کاذبی که پدر او و بعدا خود او به دست آورده‌اند در زیر لوای اسلام و به نام اسلام بوده و هست.

یزید جوان که تازه بر مسند حکومت تکیه زده است، این مطلب را در طول چند سال که از عمرش گذشته به خوبی فهمیده است که محبوبیت و عزت حسین بن علی (علیه‌السلام) چون بر اساس فضایل واقعی و جلال و عظمت حقیقی است در اعماق دل و جان مردم نفوذ کرده، و چون با پول و تبلیغات به وجود نیامده است نمی‌توان آن را از دل مردم بیرون کرد. پسر معاویه به خوبی می‌داند که در دل مردم جا ندارد و به هیچ وسیله‌ای نمی‌تواند دل‌های مسلمانان را به خود متوجه گرداند.

و به خوبی می‌داند این چاکران جان نثار که در اطرافش جمع شده‌اند بنده‌ی پول و مقام هستند و او حتی در نزد همین جیره خواران بی شخصیت هم محبوبیت ندارد.

و! که این چه عذاب بزرگ و غصه‌ی کشنده است که یزید سی و دو سه ساله، حرف خود را در مقابل حسین بن علی (علیه‌السلام) که بزرگ‌ترین شخصیت علمی و روحانی و سیاسی که از خاندان رسالت می‌بیند و نمی‌تواند محبوبیت آن حضرت را تحمل کند.

و! که این چه عذاب بزرگ و غصه‌ی کشنده‌ای است که یزید سی و دو سه ساله، خود را در مقابل حسین بن علی (علیه‌السلام) بزرگ‌ترین شخصیت علمی و روحانی و سیاسی از خاندان رسالت می‌بیند و نمی‌تواند محبوبیت آن حضرت را تحمل کند.

اوه! که این چه رنج روحی عظیم و چه غم و اندوه دردناکی است که یزید مغرور و بی شخصیت، محبوب‌ترین پیشوای دینی و سیاسی اسلام را در مقابل خود می‌بیند که بدون پول و تبلیغات دل‌های مردم را تسخیر کرده و به جهان اسلام نور می‌بخشد و چشم خفاشان را ناراحت می‌کند.

شب پره گر وصل آفتاب نخواهد
رونق بازار آفتاب نکاهد

۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۹۲.

این همان عقده‌ی حقارتی است که دل فرزند معاویه راه خون کرده و همچون غده‌ی سرطانی فکر او را ناراحت نموده و روحش را عذاب می‌دهد. و چنان که منصور منفور گفت، همچون استخوانی در گلویش گیر کرده است. افرادی که دارای عقده‌ی حقارت هستند بعضی با گریه کردن، رنج روحی خود را تسکین می‌دهند و برخی دست به خودکشی می‌زنند. و کسانی هم که قدرت دارند با نیروی سر نیزه می‌خواهند این عقده‌ی جان کاه را بگشایند. یزید بن معاویه راه سوم را که از دو راه دیگر سفیهانه‌تر است، انتخاب کرد. دلیل گفتار:

از سخنانی که خود یزید پس از شهادت امام حسین (علیه‌السلام) گفته است می‌توان به عقده‌ی حقارت وی پی برد. آنگاه که سر مقدس امام را پیش روی او گذاشته بودند نگاهی به سر آن حضرت کرد و به حضار مجلس گفت: «آندرون من این اتی هذا؟ قال: ابي علي خیر من ابيه و امی فاطمه خیر من امه و جدی رسول الله خیر من جدّه و انا خیر منه و احق بهذا الامر.

فاما قوله: ابوه خیر من ابي فقد حاجّ ابي اباه و علم الناس ايهما حکم له و اما قوله: امی خیر من امه فلعمری فاطمه بنت رسول الله خیر من امی، و اما قوله: جدی خیر من جدّه فلعمری ما من احد يؤمن بالله و اليوم الاخر یری لرسول الله فینا عدلا و لا نذا، و لکنه انما انی من قبل فقه و لم یقرأ: قل اللهم مالک الملك تؤتی الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء»^۱.

آیا می‌دانید حسین بن علی چرا به این روز افتاد؟!

او می‌گفت: پدر من علی، بهتر از پدر یزید و مادرم بهتر از مادر او و جدم بهتر از جد او و خود من بهتر از او و برای خلافت لایق‌تر هستم.

اینکه او می‌گفت: پدر من از پدر یزید بهتر است، پدر من با پدر او محاکمه کرد و مردم دانستند که به نفع کدامیک حکم داده شد (مقصود یزید، قضیه‌ی تحکیم است)^۲.

و این که می‌گفت: مادر من بهتر از مادر یزید است، به جان خودم قسم، فاطمه دختر پیغمبر خدا بهتر از مادر من است.

و این که می‌گفت: جدم بهتر از جد یزید است، به جان خودم سوگند، که هر کس به خدا و روز جزا ایمان دارد هیچ کس را هم سنگ رسول خدا نمی‌داند.

این‌ها همه درست است ولی فهم و تشخیص حسین بن علی درست نبود(!) که به این روز افتاد، او این آیه‌ی قرآن را نخوانده بود که می‌گوید:

بگو: «خدایا تو مالک حکومت هستی و آن را به هر کس بخواهی می‌دهی و از هر کس بخواهی می‌گیری.»

۱. تاریخ طبری، جلد ۴، ص ۳۵۵ و مقتل خواری، ج ۲، ص ۵۷.

۲. چون در قضیه‌ی تحکیم، ابو موسی به ضرر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و عمر و بن عاص به نفع معاویه رأی دادند این مطلب را یزید دلیل برتری معاویه بر علی علیه‌السلام قرار داد، و چون در منطقه‌ی شام که در حدود بیست سال تبلیغات ضد علی (علیه‌السلام) گوش مردم را پر کرده بود برای راه گم کردن کافی بود که یزید بن معاویه قصه‌ی تحکیم را به رخ مردم بکشد و آن را دلیل برتری معاویه بر حضرت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) قرار دهد!

یزید بن معاویه در برابر شخصیت با عظمت جد حسین (علیه السلام) و در برابر بزرگی و محبوبیت مادر وی چاره‌ای به غیر از تسلیم و اعتراف ندارد، زیرا او با مسلمانان سخن می‌گوید و هر مسلمانی به رسول خدا ایمان دارد و به دخترش فاطمه سلام الله علیها محبت می‌ورزد.

و این همان عقده‌ی حقارتی است که پسر معاویه در برابر پیشوای بزرگ اسلام و بیت با عظمت نبوت و در برابر شخص حسین بن علی (علیه السلام) در خود احساس می‌کند.

پسر معاویه می‌داند که امام حسین (علیه السلام) علاوه بر فضائل نفسانی که دارد، شاخه‌ای از درخت برومند رسالت است، از این رو در برابر مسلمانان چاره‌ای ندارد به جز این که جد و مادر حسین را به عظمت یاد کند و این اعتراف تلخ را که برای او از هر زهری تلخ‌تر است، به زبان بیاورد.

بدین گونه عقده‌ی حقارت جانکاهی که در کانون سینه‌ی فرزند معاویه است به صورت یک اقرار و اعتراف ذلیلانه ظهور می‌نماید.

ولی برای اینکه هم تا حدودی به رنج روحی خود را آرام کند و هم افکار مردم را به درباره‌ی شخص امام حسین (علیه السلام) منحرف نماید دست و پای می‌کند و به آیه‌ی قرآن تشبث می‌جوید و می‌گوید: خدا حکومت را به هر کس بخواهد می‌دهد و از او هر کس بخواهد می‌گیرد.

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ».

مرحبا! که پسر معاویه مفسر قرآن هم شده و از معانی کتاب خدا به خوبی آگاه است! ولی فرزند پیغمبر (صلی الله علیه وآله) که پرورده‌ی بیت وحی و قرآن است از معانی قرآن خبر ندارد!!!

منطق یزید بن معاویه این است که هر کس که سر نیزه دارد و می‌تواند با سلب آزادی مردم و ریختن خون بی‌گناهان بر مردم حکومت کند خدا یار و مددکار او است و اساساً خدا این حکومت را به وی داده است و قرآن هم این مطلب را تأیید می‌کند.

درست دقت کنید، یزید بن معاویه پس از اقرار به عظمت پیغمبر خدا و فاطمه‌ی زهرا (علیه السلام) درباره‌ی شخص حسین بن علی (علیه السلام) نمی‌تواند بگوید: او شخصیت و محبوبیت ندارد، و نمی‌تواند بگوید: او فرزند پیغمبر و فاطمه نیست، و نمی‌تواند سوابق درخشان و فضائل معنوی و اخلاقی او را انکار کند و همین مطلب عقده‌ی حقارت او را به وجود آورده است، از این جهت برای راه گم کردن، مطلبی را می‌گوید که تفسیرش این است:

چون من می‌توانم بودجه‌ی مملکت و نیروهای ارتش و انتظامی کشور را تحت نیروهای فشرده‌ی مردم است برای کشتن پسر پیغمبر و اهل بیت و یاران او به کار برم به این دلیل خدا خواسته است حکومت را به من بدهد ولی حسین بن علی نتوانست این مطلب را تشخیص بدهد. و چون او می‌گفت: من از یزید بهترم و نفهمید که خدا حکومت را به هر کس بخواهد می‌دهد از این جهت کشته شده و سرش را با خانواده‌ی اسیرش به حضور من آوردند.

«فَهَذَا هُوَ الَّذِي قَتَلَهُ»^۱.

نتیجه‌ی سخنان یزید بن معاویه این است که:

۱. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵۷.

باید همه‌ی شخصیت‌های برجسته و لایق و همه‌ی رجال علم و فضیلت و همه‌ی فضایل معنوی و اخلاقی و همه‌ی آزادی‌های فردی و اجتماعی و همه‌ی افکار زنده و ارزنده در آستانه‌ی شهوات نواذی هند جگر خوار، قربانی شود. چون خدا خواسته است که حکومت را به وی بدهد!!!

با این منطق سخیف و مبتذل می‌خواهد بر عقده‌ی حقارت خود سرپوش بگذارد و ضمناً افکار مردم را درباره‌ی حسین بن علی (علیه‌السلام) منحرف کند.

پسر معاویه می‌گوید: من قرآن را می‌فهمم و حسین بن علی (علیه‌السلام) نمی‌فهمد، و پشتوانه‌ی این منطق بسیار صحیح! قدرت سرنیزه‌ی اوست.

۳- حس انتقام‌جویی:

تاریخ نشان می‌دهد که میان دو طائفه‌ی بنی هاشم و بنی‌امیه که هر دو از بنی عبد مناف بودند قبل از اسلام یک نوع رقابتی برقرار بوده است، این رقابت با طلوع اسلام شدید تر شد و چون پیغمبر اسلام از بنی هاشم بود، بنی‌امیه تا آنجا که می‌توانستند برای خاموش کردن دعوت اسلام، که طبعاً باعث برتری بنی هاشم می‌شد، می‌کوشیدند.

پس از پیدایش اسلام مبارزات ضد بنی هاشم راه ابوسفیان بن حرب رهبری می‌کرد و مبارزه‌ی ضد بنی هاشم کم‌کم به صورت مبارزه‌ی ضد اسلام درآمد و بدین گونه ابوسفیان برای کوبیدن اسلام با بت پرستان دیگر همدست شد، با این تفاوت که ابوسفیان و سایر بنی‌امیه برای مبارزه‌ی با اسلام دو انگیزه داشتند:

۱- حمایت از بت پرستی.

۲- رقابت سیاسی با بنی هاشم که پیشوای اسلام از میان آنان برخاسته بود.

بدین سبب دشمنی ابوسفیان و طائفه‌ی او با پیغمبر اسلام شدید تر از بت پرستان دیگر بود.

طایفه بنی‌امیه برای خاموش کردن اسلام خیلی زحمت کشیدند و در این راه متحمل خسارت‌های مالی و جانی شدند تا آنجا که در جنگ بدر پسر ابوسفیان و پدر زن و برادر زن و عموی زن وی کشته شدند و بدین گونه ابوسفیان و زن او هند جگر خوار از اسلام ضربت سختی خوردند و این داغ‌هایی که دیدند آنان را در دشمنی با پیغمبر اسلام بیشتر برانگیخت زیرا علاوه بر رقابت سیاسی، حق انتقام‌جویی شدیدی نیز در خاندان ابی سفیان به وجود آمد.

رفتار وحشیانه‌ی زن ابی سفیان در جنگ احد که شکم حمزه عموی پیغمبر را درید و جگر او را بیرون آورد و زیر دندان گذاشت، نشان می‌دهد که حس انتقام‌جویی از پیشوای اسلام در این خاندان تا چه اندازه شدید بوده است.

ولی پیشروی‌های چشمگیر اسلام به خاندان ابی‌سفیان چندان مجال نداد که طبق دلخواه خود از پیغمبر اسلام انتقام بگیرند و سرانجام در فتح مکه، خاندان ابی‌سفیان نیز مثل بت پرستان دیگر در برابر نیروهای مسلح اسلام تسلیم شدند.

از این تاریخ، حس انتقام‌جویی در این خاندان، مثل آتش زیر خاکستر برای مدتی در سینه‌ی آنان مخفی شد و دیگر جرأت نداشتند به طور آشکار با اسلام دشمنی کنند و ناچار بودند تظاهر به اسلام نمایند.

۱. همه‌ی سلسله‌های علل، به خداوند منتهی می‌شود و با اذن او اثر می‌کند ولی این منافات ندارد با اینکه یزید و پدر او به سوء اختیار خود با خونریزی-

ها و حق‌کشی‌ها حکومت را قبضه کنند و بر اریکه‌ی قدرت تکیه زنند.

این بود تا اینکه پس از قریب سیزده سال بعد از وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عثمان که از قبیله‌ی ابی سفیان بود به خلافت رسید و آرزوی این دودمان جامه‌ی عمل پوشید.

از این زمان معاویه‌ی بن ابی سفیان که در خلافت عمر به استانداری شام منصوب شده بود تا آنجا که توانست در کسب قدرت کوشید و طرح حکومت آینده‌ی خویش را ریخت.

و در زمان حکومت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از جنگ جمل به نام خون‌خواهی عثمان جنگ صفین را به وجود آورد و به قیمت ریختن خون ده‌ها هزار مسلمان، پس از قضیه‌ی تحکیم به عنوان خلیفه‌ی انتخابی عمر و بن عاص شناخته شده. و پس از شهادت حضرت امیر (علیه السلام) و صلح با امام حسن مجتبی (علیه السلام) قدرت بدون معارض حکومت اسلامی را در دست گرفت.

بدیهی است در داخل کاخ معاویه که از همه‌ی جریان‌های تاریخی و ضربت‌هائی که بنی‌امیه از اسلام خورده بودند گفتگو می‌شد. و یزید بن معاویه نیز از زبان پدرش همه‌ی حوادث گذشته را می‌شنید و کینه‌ی اسلام را به دل می‌گرفت.

تلخ‌ترین حادثه‌ای که پس از پیدایش اسلام بر دودمان بنی‌امیه گذشته، جنگ بدر است که در آن برادر معاویه و دائی و جد مادری وی کشته شدند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در کشتن آنان سهم بیشتری داشت.

جنگ بدر در حدود بیست و سه سال پیش از تولد یزید بن معاویه واقع شده و یزید از روزی که خود را شناخته تا این زمان که به حکومت رسیده جریان جنگ بدر را مکرر شنیده و هر چه بیشتر می‌شنیده کینه‌اش نسبت به پیشوای اسلام و خاندان او فزون‌تر می‌گشته است.

بدیهی است اکنون که به قدرت رسیده و زمام حکومت را به دست گرفته، بهترین فرصت برای او پیش آمده است که از خاندان پیغمبر (صلی الله علیه وآله) انتقام بگیرد و کینه‌ی برافروخته‌ای که از پیشوای اسلام در دل دارد او را بیش از پیش برای انتقام گرفتن بر می‌انگیزد.

این کینه‌ی شدید و حس انتقام‌جویی از اشعاری که یزید بن معاویه پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) خواند به خوبی نمایان است.

هنگامی که سر مقدس حسین بن علی (علیه السلام) را نزد یزید گذاشته بودند او چند شعر از قصیده‌ی عبدالله بن الزُّبَیْری که در آن از کشته شدن مسلمانان در جنگ احد شادی کرده است خواند :

لَيْتَ أَشْبَاخِي بَبَدْرِ شَهْدُوا جَزَعُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ
قَدْ قَتَلْنَا الْقِرْنَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَاهُ بَبَدْرِ فَأَعْتَدَلْ

یعنی ای کاش بزرگان ما که در جنگ بدر کشته شدند می‌دیدند که در جنگ احد چگونه طائفه‌ی خزرج از ضربت اسلحه‌ی ما بی‌صبری می‌کردند بزرگان آنان را که هم‌سنگ ما بودند کشتیم و کشتگان جنگ احد را در مقابل کشتگان جنگ بدر قرار دادیم و تعادل حاصل شد. آن گاه یزید سه شعر دیگر از خود افزود:

لست من خندق ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل
لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل

قد اخذنا من علیّ ثارنا

و قتلنا الفارس اللّیث البطل^۱

من اگر در مقابل کارهای احمد (پیشوای اسلام) از فرزندان او انتقام نگیریم از نسل خندف نخواهیم بود. بنی هاشم به نام دین با سلطنت بازی کردند و الا نه خبری از غیب آمده و نه وحیی نازل شده است. ما از علی انتقام خود را گرفتیم و آن سوار شجاع شیردل (حسین بن علی) را کشتیم.

پسر معاویه بدین گونه از حس انتقام‌جویی و کینه‌ی شدید که از پیغمبر اسلام در دل دارد پرده برمی‌دارد. از آنچه از آغاز بخش اول تا این جا گفتیم معلوم شد: علل و عواملی که از ناحیه‌ی یزید باعث تجاوز به حسین بن علی (علیه‌السلام) شد سه چیز بود:

۱- تثبیت حکومت.

۲- عقده‌ی حقارت.

۳- حس انتقام‌جویی.

از ناحیه‌ی امام:

اکنون باید عوامل نهضت را از ناحیه‌ی حسین بن علی (علیه‌السلام) بررسی کنیم:

بدیهی است که چون امام حسین (علیه‌السلام) که خلافت یزید را به رسمیت نشناخت مورد تجاوز دستگاه حکومت واقع شد و به دنبال آن برای تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود اقدام کرد. بنابراین در اینجا باید بدانیم که چرا امام با یزید بیعت نکرد؟ و چرا برای تشکیل حکومت اقدام کرد؟ چرا امام بیعت نکرد؟

قبل از هر چیز باید دانست که ایمان حسین بن علی (علیه‌السلام) به اسلام یک ایمان ریشه داری بود که تا اعماق قلب و خود آن حضرت نفوذ کرده و سر رشته‌ی آن به ریشه‌ی جانس بسته شده بود و عشق و علاقه‌ی امام به اسلام با شیر اندرون شده بود و با جان هم ممکن نبود به در رود.

زیرا او در دامن اسلام زاده و در مهد اسلام پرورش یافته و در بیت نبوت از چشمه‌ی حقایق اسلام سیراب گشته و قوانین دین با جان وی به هم درآمیخته بود.

به عقیده‌ی حسین بن علی (علیه‌السلام) جهان انسانیت از مواهب اسلام بی‌نیاز نیست و باید مکتب اسلام جهان گیر شود و بشریت را به سوی یک زندگی کامل و انسانی رهبری نماید. بنابراین هر کاری که به طور مستقیم یا غیر مستقیم به اسلام ضربه بزند و از پیشروی آن جلوگیری نماید یک گناه بزرگ و نابخشودنی محسوب می‌شود.

حکومت وقت که زیر فشار سر نیزه از امام می‌خواست که با یزید بیعت کند و خلافت تحمیلی وی را قانونی و اسلامی اعلام نماید تا مردم دیگر، از او پیروی کنند.

امام حسین (علیه‌السلام) به چند علت نمی‌توانست خلافت یزید را قانونی و اسلامی اعلام نماید:

۱- این یک دروغ صریح بود و امام دروغ نمی‌گوید.

۲- این کار بر خلاف وجدان امام بود و امام کاری بر خلاف وجدان خود نمی‌کند.

۱. مقتل خوارزمی جلد ۲ ص ۵۹. بعضی از بزرگان فرموده‌اند: شعر اول و سوم از یزید نیست بلکه به عنوان زبان حال به وی نسبت داده‌اند.

۳- این کار کمک به گناه و تجاوز بود، زیرا تحمیل خلافت یزید تجاوزی بود که به حقوق مردم شده بود و قرآن کریم صریحاً از کمک به گناه و تجاوز نهی کرده است.^۱

۴- تصویب خلافت یزید از طرف امام در حالی که قدرت بر امتناع داشت مردم را گمراه می‌کرد زیرا در این صورت مردم می‌گفتند: امام حسین (علیه‌السلام) که می‌توانست خلافت یزید را تصویب نکند و تصویب کرد پس این دلیل است که خلافت وی قانونی و اسلامی است.

۵- تصویب خلافت یزید ضربه‌ای بود که به طور غیر مستقیم به اسلام می‌خورد، زیرا حکومت یزید چنان که عملاً نشان داد اسلام را فدای شهوات خود می‌کرد و امام نمی‌توانست با پذیرفتن خلافت تحمیلی یزید به طور غیر مستقیم به اسلام ضربت بزند.

۶- با پذیرفتن خلافت یزید، امکان هر گونه جنبش اصلاحی از آن حضرت سلب می‌شد زیرا امام ناچار باید به عهد بیعت وفادار باشد و در این صورت باید بنشیند و ناظر پایمال شدن اسلام باشد آن هم در زمانی که برای وی امکان انقلاب اصلاحی وجود داشت.

به عللی که ذکر شد امام حسین (علیه‌السلام) نمی‌توانست خلافت ضد اسلامی یزید را بپذیرد و آن را قانونی اعلام کند.

چرا برای تشکیل حکومت اقدام کرد؟

فساد همه‌جانبه‌ی حکومت بنی‌امیه مثل بیماری مزمن و مهلکی که کشور عظیم اسلامی را تهدید به سقوط مادی و معنوی می‌کرد و حکومت تحمیلی معاویه مقررات اسلام را یکی پس از دیگری پایمال می‌نمود و با سر به آزادی‌های فردی، اختناق شدید و غیر قابل تحملی را به وجود آورده و نیروهای انسانی و مالی مردم را استثمار کرده بود. نه از عدالت خبری بود و نه از آزادی و نه از برنامه‌های اصلاحی اسلام. و از طرفی قدرت حکومت معاویه به قدری بود که قیام بر ضد آن غیر ممکن بود.

چنین وضع تأسف آوری که آینده‌ی تاریک‌تری را به دنبال داشت ایجاب می‌کرد که پس از مرگ معاویه جنبش آزادی بخشی به وجود آید و حکومت نیرومندی تشکیل شود و خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود برگردد و تحول عمیق و همه جانبه‌ی ای در کشور اسلامی که تشنه‌ی اصلاحات فوری بود به وجود بیاید تا مقررات قرآن کریم زنده شود و آرزوی پیغمبر اسلام که همان عملی شدن احکام اسلام بود جامه‌ی عمل بپوشد.

بدیهی است چنین جنبش آزادی بخشی در درجه‌ی اول باید به دست رئیس خاندان رسالت، حسین علی (علیه‌السلام) که دوست و دشمن به لیاقت و محبوبیتش اعتراف داشتند به وجود بیاید.

ولی امام، منتظر مرگ معاویه بود^۲، تا با مرگ وی فرصت هرگونه انقلاب اصلاحی به دست بیاید آن گاه شروع قیام و اقدام کند. این انتظار به پایان رسید و معاویه‌ی بن ابی سفیان چشم از جهان فرو بست.

۱. « وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ. سوره مائده آیه ۲، به گناه و تجاوز کمک نکنید. »

۲. ارشاد مفید، ص ۱۷۹.

معاویه مرد، ولی پیش از آنکه از طرف حسین بن علی (علیه‌السلام) پیام و اقدامی بشود حکومت جدید برای جلوگیری از هرگونه جنبش اصلاحی، امام را تحت فشار قرار داد که با یزید بیعت کند، و در این راه به قدری سخت گیری کرد که از آن حضرت سلب امنیت و مصونیت شد.

امام حسین (علیه‌السلام) پیش از آنکه گرفتار شود و امکان هرگونه انقلاب اصلاحی از حضرتش سلب گردد، شبانه به مرکز جهانی اسلام، مکه‌ی معظمه هجرت فرمود. همین سخت گیری حکومت یزید و حرکت امام، به افکار عمومی را بیشتر تحریک کرد و زمینه‌ی قیام را مساعدتر نمود.

استغاثه‌ی مردم:

همان طور که بعد از قتل عثمان مردم عدالت خواه با درخواست‌های شدید و مکرر خود امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را وارد صحنه‌ی سیاست کردند و از او خواستند که زمامداری کشور اسلامی را بپذیرد، پس از مرگ معاویه و حرکت امام حسین (علیه‌السلام) به مکه نیز مسلمانان عدالت خواهی که بیست سال زیر چکمه‌ی استبداد معاویه جانشان به لب رسیده بود جنبش کردند و با درخواست‌های پیگیر خود از حسین بن علی (علیه‌السلام) خواستند که زمامداری آنان را بپذیرد و مسلمانان را از چنگال ظلم و استبداد برهاند.

صدای استغاثه‌ی عدالت خواهان کوفه که از اعماق روح ستم‌دیده‌ی آنان برمی‌خاست موجی از هیجان آمیخته با امیدواری در عراق ایجاد کرد که دنباله‌ی آن تا حجاز کشیده شد.

مردم کوفه به وسیله‌ی نامه‌ها و نمایندگان خود صدای استغاثه و تظلم خویش را به گوش امام حسین (علیه‌السلام) رساندند و شدیداً از آن حضرت خواستند که زمامداری را قبول کند.

امام برای اینکه کار خود را بر اساسی محکم استوار کند، مسلم به عقیل را به نمایندگی خویش به کوفه فرستاد تا اوضاع سیاسی را به طور دقیق بررسی کند و معلوم سازد که آیا برای تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت، نیروی کافی موجود است یا نه؟ و اگر شرائط، مساعد است از مردم برای جهاد بیعت بگیرد.

مسلم بن عقیل پس از قریب چهل روز مطالعه و بررسی دقیق گزارش داد که: برای تشکیل حکومت، نیروی انسانی به حد کافی وجود دارد و اکثریت قریب به اتفاق مردم کوفه داوطلب پشتیبانی امام هستند، و حتی در نامه‌ی خود تأکید کرده بود که امام حسین (علیه‌السلام) هر چه زودتر به سوی کوفه حرکت کند.^۱

در این هنگام بود که امام احساس مسئولیت بیشتری کرد و بر خود لازم دانست که برای زنده کردن اسلام اقدام کند و با تشکیل حکومت نیرومندی وضع موجود را تغییر دهد و اسلام و مسلمانان را از چنگال استبداد سیاه برهاند. عوامل پیروزی فراهم بود:

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷ و ارشاد، ص ۱۸۴. مسلم بن عقیل دستور داشت نظر عموم خردمندان کوفه را بررسی کند و اگر آنان با حرکت امام موافق هستند گزارش بدهد (ارشاد، ص ۱۸۳) پس آنچه او در نامه نوشته و تأکیدی که درباره‌ی حرکت آن حضرت کرده نظر عموم بزرگان و خردمندان دور اندیش کوفه بوده. و مسلم هرگز نخواست است احساسات توخالی مردم کوفه راه به اطلاع امام برساند.

پس از گزارش اطمینان بخشی که مسلم بن عقیل درباره‌ی آمادگی کوفه داد عوامل پیروزی نظامی برای امام حسین (علیه‌السلام) فراهم بود و در آن شرائط می‌توانست در پناه قدرت ارتش خویش اسلام و مسلمانان ضرت خورده و اسیر شده را نجات دهد. و اینک عوامل پیروزی امام:

۱- ضعف حکومت:

اولین عامل پیروزی امام حسین (علیه‌السلام) ضعف حکومت بود، زیرا حکومت یزید به چند دلیل از حکومت معاویه ضعیف‌تر بود:

۱- هر حکومتی که می‌خواهد جانشین حکومت ساقط شده‌ی سابق گردد در آغاز کار، نوسان و تزلزلی دارد، و مردم با دیده‌ی تردید به آن می‌نگرند و منتظرند ببینند زمامدار جدید می‌تواند بر اوضاع مسلط گردد یا نه؟.

۲- سوء سابقه‌ی یزید و خامی و بی‌لیاقتی وی نیز علت دیگری برای ضعف حکومت بود. و همین سابقه‌ی ننگین و بی‌لیاقتی خلیفه‌ی جدید، تزلزل حکومت را بیشتر می‌کرد و بسیاری از سیاست مداران ورزیده اطمینان نداشتند که یزید بتواند بر اوضاع، مسلط گردد، و حق با آنان بود زیرا در همان آغاز حکومت یزید در ایامی که امام حسین (علیه‌السلام) در مکه توقف داشت «عبدالله زبیر» در مکه شورش کرد و با تجهیز نیروی نظامی آماده‌ی مقابله با قدرت حکومت شد. و آن گاه که از طرف یزید برای سرکوب کردن او سرباز فرستاده شد در یک برخورد نظامی عبدالله زبیر نیروی دو هزار نفری یزید را شکست داد و فرمانده نیروها را دستگیر کرد و بنا بر یک نقل زیر ضربات شلاق کشت^۱.

و طولی نکشید که نفوذ «عبدالله زبیر» در سراسر حجاز گسترش پیدا کرد. و بعداً شورش دیگری نیز به رهبری «نجدة بن عامر حنفی» در یمامه به وجود آمد.^۲

و یزید بن معاویه تا زنده بود نتوانست شورش عبدالله زبیر را در حجاز و شورش نجدة بن عامر حنفی را در یمامه سرکوب کند.

۳- هنگامی که امام حسین (علیه‌السلام) از مکه حرکت کرد مأموران مسلح حاکم، آن حضرت را تعقیب کردند و خواستند به مکه برگردانند ولی در مقابل مقاومت شدید امام از برگرداندن وی عاجز شدند و برگشتند.^۳ می‌دانیم که حاکم مکه به شدت در تعقیب امام بود و دستور داشت آن حضرت را بازداشت کند و نزد یزید بفرستد،^۴ و شاید هم مأمور کشتن او بود، و در این صورت طبعاً باید همه‌ی نیروی خود را برای برگرداندن کاروان فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و بازداشت وی به کار برد با این وصف می‌بینیم از برگرداندن و بازداشت حضرتش عاجز بود، و این دلیل بر ضعف حکومت است.

۴- دلیل دیگر بر ضعف حکومت یزید این است که «نعمان بن بشیر» حاکم کوفه نتوانست از جنبش مردم کوفه و فعالیت‌های سیاسی مسلم بن عقیل جلوگیری کند و حتی نتوانست از مخفی گاه مسلم مطلع گردد.

۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹.

۲. کامل، ج ۴، ص ۱۰۲.

۳. ارشاد مفید، ص ۱۹۹.

۴. ارشاد مفید، ص ۱۹۹.

و بعداً عبیدالله زیاد برای اینکه بتواند بر اوضاع مسلط گردد دست به کشتن و زندان کردن و به دار کشیدن مردم زد. و همین دلیل بر ضعف داخلی حکومت است که از ترس سقوط ناچار است تا این حد به اعمال قساوت آمیز دست بزند.

پس معلوم شد که ناتوانی «نعمان بن بشیر» از جلوگیری مسلم و خشونت و سخت گیری بی‌اندازه‌ی عبیدالله زیاد هر دو دلیل بر ضعف حکومت است.

۳- رنجش مردم:

دوم از عوامل پیروزی حسین بن علی (علیه‌السلام) رنجش مردم از حکومت وقت بود، زیرا ستمگری‌های بی‌حد و حصر معاویه در دوران بیست ساله‌ی حکومتش جان مردم را به لب آورده بود و از این حکومت عدالت کش و قانون شکن به شدت متنفذ بودند. و این جنبه‌ی منفی احساسات مردم بود.

«معاویة بن یزید» ضمن سخنانش از این رنجش مردم پرده برداشت و گفت: «فما نجهل کراهتکم لنا و طعنکم علینا». ما می‌دانیم که شما از ما رنجیده‌اید و بر ما اعتراض می‌کنید».

در این صورت روی جریان طبیعی ظن قوی می‌رفت که اگر امام حسین (علیه‌السلام) در مرکز عراق مستقر شود علاوه بر نیروهای داوطلب کوفه، مردم عدالت خواه حجاز و یمن و خراسان و آذربایجان و سایر استان‌هایی که از حکومت بنی‌امیه رنجیده و طعم حکومت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را چشیده بودند بی‌درنگ به طرفداری امام برخیزند و برای تقویت حکومت حسینی از هیچ گونه کمکی دریغ ننمایند.

۳- افکار عمومی:

سوم از عوامل پیروزی امام، موافقت افکار عمومی بود. زیرا شکی نیست که به غیر از شام در سراسر کشور وسیع اسلامی افکار عمومی با زمامداری حسین بن علی (علیه‌السلام) موافق بود. این جنبه‌ی مثبت احساسات مردم بود، و اگر امام در آن شرائط مساعد وارد کوفه می‌شد سراسر کشور اسلامی به جز شام به حمایت آن حضرت برمی‌خاست، و در این صورت حکومت نیرومندی در مقابل حکومت یزید تشکیل می‌شد مانند حکومت علی (علیه‌السلام) در مقابل معاویه، با این تفاوت که در مقابل امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) معاویه بود با آن همه شیطنت و حيله‌گری، ولی در مقابل امام حسین (علیه‌السلام) یزید بود با آن همه خامی و نادانی و ضعف و ناتوانی.

یک دلیل روشن:

«شریک بن اعور» پسر حارث همدانی که یکی از سیاستمداران معروف و از شیعیان مخلص امام حسین (علیه‌السلام) بود همراه عبیدالله بن زیاد از بصره به کوفه آمد و در کوفه مریض شد و در منزلی که مسلم بن عقیل مخفی بود بستری گشت. خبر بیماری وی به عبیدالله زیاد رسید و تصمیم گرفت به عیادتش برود.

شریک بن اعور به مسلم گفت: ابن زیاد به دیدن من می‌آید، تو برای کشتن او آماده باش آن گاه به طور غافلگیر به وی حمله کن و او را از میان برگیر، اگر او را کشتی حکومت کوفه را قبضه می‌کنی و در قصر حاکم نشسته به

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۰.

فرمانروایی می‌پردازد و هیچ کس با تو مخالفت نخواهد کرد، و اگر من سلامت خود را باز یافتم به بصره برمی‌گردم و آن شهر را زیر فرمان تو می‌آورم.^۱

«شریک بن اعور» که سیاست مداری ورزیده و راست‌گو است و از افکار عمومی مردم عراق به خوبی آگاهی دارد می‌گوید: اگر ابن زیاد کشته شود همه مردم کوفه مسخر فرمان مسلم خواهند شد و هیچ کس با وی مخالفت نخواهد کرد. و می‌گوید: بصره برای پذیرفتن حکومت حسینی آن قدر آمادگی دارد که کافی است خود او به بصره برگردد و مردم را به پذیرفتن فرمان مسلم بن عقیل دعوت کند.

چنین نیست که شریک بن اعور برای خوش آمد مسلم چند جمله مبالغه آمیز گفته باشد بلکه خواسته است یک واقعیت محسوس و حقیقت ملموسی را بیان کند و آن واقعیت این است که افکار عمومی مردم کوفه و بصره پشتیبان امام حسین (علیه‌السلام) و خواهان حکومت آن حضرت است و با کشته شدن ابن زیاد کوفه و بصره و سپس همه عراق بی‌درنگ به تصرف مسلم در خواهد آمد و حسین بن علی (علیه‌السلام) پیروزمندانه وارد کوفه خواهد شد.

۴- لیاقت رهبر:

چهارم از عوامل پیروزی امام حسین (علیه‌السلام) لیاقت آن حضرت بود زیرا به تصدیق دوست و دشمن، حسین بن علی (علیه‌السلام) که رئیس خاندان پیغمبر بود لایق‌ترین فردی بود که در سراسر کشور عظیم اسلامی وجود داشته و از شرق تا غرب جهان اسلام شخصیتی به عظمت و لیاقت فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وجود نداشت. معاویه بن ابی سفیان به پسرش یزید می‌گفت: «حسین احبّ النَّاسِ الی النَّاسِ^۲. حسین بن علی در نظر مردم از همه مردم محبوب‌تر است».

این واقعیتی است که از زبان بزرگ‌ترین دشمن امام حسین (علیه‌السلام) معاویه بن ابی سفیان صادر شده است.

۵- نیروهای داوطلب:

پنجم از عوامل پیروزی نظامی امام حسین (علیه‌السلام) نیروهای داوطلب امام بود^۳. خیلی فرق است بین نیروهای داوطلب و نیروهای تسخیری. نیروهای داوطلب با نیروهای تسخیری همان فرقی را دارد که ارتش اسلام با ارتش یزدگرد ساسانی داشت.

ارتش داوطلب تا سر حد جانبازی پیکار می‌کند و ارتش تسخیری هنگام سختی تسلیم دشمن می‌شود. نیرویی که هسته‌ی مرکزی آن زیر نظر نماینده‌ی امام، مسلم بن عقیل تشکیل شده بود به طور داوطلب تشکیل یافته و این جمعیت فشرده و مشتاق که از هیجده هزار^۴ تا چهل هزار^۵ گفته شده با گریه‌ی شوق، دست مسلم را

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۱.

۲. تهذیب ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۲۷.

۳. مقصود از نیروهای داوطلب در اینجا همان نیروهای ملی است که دارای تعلیمات جنگی و نظامی بودند و با ورود امام حسین علیه‌السلام به کوفه و تعیین فرماندهان آنان به صورت سپاه منظمی در می‌آمدند، و همین نیروهای ملی در نامه‌ای که بعضی از سران کوفه به امام نوشتند به نام «جند» یعنی ارتش خوانده شده‌اند، به آنان به آن حضرت نوشتند: «فَأَقْدُمُ عَلٰی جُنْدٍ لِّكَ مُجْتَدٍ» (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲).

۴. ارشاد، ص ۱۸۴.

۵. تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۶۱.

فشرده بودند. نمونه‌هایی از این نیروهای فداکار از قبیل مسلم بن عوسجه و حبیب بن مظاهر و عابس بن ابی شیبب شاکری رضوان الله علیهم در صحنه‌ی کربلا ظاهر شدند که نام پر افتخارشان تا ابد بر جبهه‌ی تاریخ انسانیت می‌درخشد.

بدیهی است نیروهای امام منحصر به آن جمعیتی نبود که با مسلم بیعت کرده بودند بلکه این جمعیت پیش قدم، محور اصلی و هسته‌ی مرکزی نیروهای حسین بن علی (علیه‌السلام) محسوب می‌شدند و گرنه نیروهای داوطلبی که آماده‌ی پشتیبانی امام بودند فقط در کوفه (صرف نظر از بصره و سایر شهرستان‌ها) در حدود صد هزار نفر بودند. مورخان بزرگ شیعه و سنی می‌نویسند: اهل کوفه به امام حسین (علیه‌السلام) اطلاع دادند که صد هزار نفر از مردم کوفه آماده‌ی پشتیبانی شما هستند^۱.

این نقل، کاملاً صحیح و طبیعی به نظر می‌رسد زیرا با اینکه مردم کوفه با ترس و وحشت به طور مخفیانه با مسلم بیعت می‌کردند از هیجده هزار نفر تا چهل هزار بیعت کردند، در این صورت اگر مردم آزاد بودند تا صد هزار نفر بیعت می‌کردند.

مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: مسلم بن عقیل از بیشتر اهل کوفه برای امام بیعت گرفت^۲. دانشمند رجالی معروف «شمس‌الدین ذهبی» می‌نویسد: نمایندگان مردم کوفه دفتر و دیوانی به حضور امام آوردند که نام صد هزار نفر از طرف داران آن حضرت در آن ثبت شده بود^۳.
یک دلیل زنده:

یکی از دلایل هائی که امکان پیروزی نظامی امام را روشن می‌سازد این است که: پس از جنبش کوفه چند نفر از سیاستمداران ورزیده از قبیل «ثبث بن ربیع» و «عمرو بن حجاج» از آن حضرت دعوت کردند که به کوفه برود و تشکیل حکومت بدهد، چون آنان که از نزدیک به اوضاع کوفه وارد بودند چنین تشخیص می‌دادند که اگر حسین بن علی (علیه‌السلام) آزادانه وارد کوفه شود با پشتیبانی این نیروهای داوطلب و فشرده، پیروز می‌شود، بدین جهت می‌خواستند با نوشتن نامه‌ی دعوت در دستگاه امام برای خود جایی باز کنند. و اگر زمینه‌ی پیروزی نظامی حسین بن علی (علیه‌السلام) فراهم نبود معنی نداشت این سیاستمداران دنیا پرست که همیشه نان را به نرخ روز می‌خوردند برای امام نامه‌ی دعوت بنویسند.

پس روشن شد که این سیاستمداران موقع شناس پس از آنکه مطمئن شدند امام حسین (علیه‌السلام) پیروز می‌شود نامه‌ی دعوت برای آن حضرت نوشتند.

بنابراین آنچه این سیاستمداران ورزیده یعنی: «ثبث بن ربیع» و «عمرو بن حجاج» و همفکران آن دو به حسین بن علی (علیه‌السلام) نوشتند که:

«فاقدم علی جند لک مجتد^۱ به کوفه بیایید که ارتشی گوش به فرمان، آماده‌ی پشتیبانی شماست». واقعیت و حقیقتی بود که به امام نوشته بودند.

۱. ارشاد، ص ۲۰۱ و مثير الاحزان، ص ۱۱، و طبری، ج ۴، ص ۲۹۴ و ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۷۰.

۲. تلخیص الشافی جزء ۴، ص ۱۸۳.

۳. سیر النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۱.

و از این رو مسلم بن عقیل پس از قریب چهل روز بررسی دقیق آن چه را که آنان نوشته بودند تأیید کرد و به امام نوشت: اکثریت قریب به اتفاق مردم، داوطلب پشتیبانی شما هستند بنابراین زودتر به سوی کوفه حرکت فرمایید.^۲ آیا ممکن است مسلم به امام خیانت کند و مطلبی بر خلاف حقیقت بنویسد، یا بدون مطالعه و بررسی دقیق گزارشی بدهد؟! البته نه.

و نیز علاوه بر نیروهای کوفه که گزارش آن را مسلم بن عقیل داده بود چون امام از مردم بصره نیز دعوت کرده و از آنان کمک نظامی خواسته بود، اردوئی هم از بصره آماده شده بود تا به کمک آن حضرت بشتابد.^۳ نیروهای امام به حد کافی بود:

از آنچه گفتیم روشن شد که نیروهای مسلح امام حسین (علیه‌السلام) تنها در کوفه در حدود صد هزار نفر بود که نیروهای بصره نیز پشتیبان آنان بودند.

بنابراین هنگامی که امام تصمیم گرفت به کوفه برود بیشتر از صد هزار مرد شمشیر زن در کوفه و بصره در اختیار داشت که به فرزند پیغمبر (سلام‌الله‌علیه) عشق می‌ورزیدند.

از این رو آن حضرت ضمن نامه‌ای با نشاط و خرسندی، نیروهای کوفه را مورد تشویق و تقدیر خویش قرار داد و در حق آنان بدین گونه دعای خیر کرد که: «خداوند بزرگ‌ترین پاداش را به شما عطا فرماید که متفق گشته‌اید تا خلافت اسلامی را به مرکز اصلی آن برگردانید»^۴.

علاوه بر این اگر امام حسین (علیه‌السلام) در آن شرائط مساعد وارد کوفه می‌شد مردم یمن و حجاز و خراسان و آذربایجان و سایر استان‌هایی که عدالت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را دیده بودند بی‌درنگ به کمک فرزند پیغمبر می‌شتافتند آنگاه هیچ قدرتی در مقابل قدرت امام تاب مقاومت نداشت. یک نکته:

ضمناً توجه به این نکته در اینجا لازم است که در آن زمان، خرید اسلحه برای همه کس آزاد بود و طرف داران حسین بن علی (علیه‌السلام) می‌توانستند اسلحه‌ی جنگی فراوانی مشابه اسلحه‌ای که حکومت یزید در اختیار داشت تهیه کنند چنان که در کوفه زیر نظر مسلم تهیه کردند.^۵

و نیز بیشتر مسلمانان به علت تشویق‌هایی که اسلام درباره‌ی تعلیمات نظامی کرده است به فنون جنگی ساده‌ی آن روز آشنا بودند. بنابراین نیروهای طرفدار امام از نظر تعلیمات نظامی و اسلحه‌ی جنگی، قدرت هرگونه مقابله با نیروهای حکومت را داشتند.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲ و ارشاد مفید، ص ۱۸۳.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷.

۳. لهوف، ص ۳۴ تا ۳۷.

۴. ارشاد، ص ۲۰۰.

۵. ارشاد مفید، ص ۱۸۷.

از آنچه گذشت معلوم شد آن وقت که حسین بن علی (علیه‌السلام) تصمیم گرفت به کوفه برود و تشکیل حکومت بدهد قدرت آن حضرت از نظر نیروهای موجود و آماده‌ای که در کوفه و بصره در اختیار داشت (که بیش از صد هزار بود) قدرتی چشمگیر بود و از نظر لیاقت شخصی و محبوبیت ملی هم که با پسر معاویه قابل مقایسه نبود. توجه:

امام (علیه‌السلام) مردم کوفه را توییح می‌کند که: «سللتم علینا سیفاً لنا فی ایمانکم و حششتم علینا ناراً اقتد حناها علی عدونا و عدوکم^۱؟»

چرا با نیروی خود ما به جنگ ما آمده‌اید و چرا آتشی را که ما برافروختیم تا دشمن ما و شما را بسوزاند برای سوزاندن خود ما به کار می‌برید؟!«

آیا آن نیرویی که امام از آن نام می‌برد و آن آتشی که آن حضرت آماده کرده بود تا دشمن مشترک را با آن بسوزاند جز نیروهای مسلح چریک که مسلم گزارش آن را داده بود چیز دیگری بود؟

آیا آن قدرتی که فرزند پیغمبر به پشتیبانی آن به سوی کوفه حرکت کرد و فرمود: «فاصرخناکم موجفین^۲، ما به فریادرسی شما شتافتیم» جز همین نیروهای داوطلب کوفه بود؟ امام چگونه به فریاد رسی مردم شتافت؟

آیا معنای فریاد رسی آن حضرت جز این بود که می‌خواست با کمک قدرتی که فراهم شده بود خلافت را به مرکز اصلی خود برگرداند و به فریاد عدالت خواهان ستم کشیده برسد؟

آیا این سخن امام دلیل این نیست که نیروهای آن حضرت به حد کافی بود و بیش از پنجاه درصد امید این معنی بوده است که از آن نیروها آتشی برافروزد و دشمن خود و مردم را با آن بسوزاند و ریشه‌ی حکومت ظلم را بخشکاند؟

سخن طوسی:

رئیس علمای شیعه مرحوم شیخ طوسی قدس سره در جواب کسانی که می‌گویند: «نیروی امام حسن (علیه‌السلام) بیش از امام حسین (علیه‌السلام) بود با این وصف صلح کرد» می‌فرماید: از کجا می‌گویند: نیروی امام حسن (علیه‌السلام) بیش از نیروی امام حسین (علیه‌السلام) بود؟ بلکه حقیقت برخلاف گفته‌ی آنان است و هر کس تواریخ را بخواند می‌فهمد^۳.

احساس مسئولیت:

آیا در چنین زمان و چنین شرائطی که:

۱- از یک طرف حکومت تحمیلی یزید مقررات اسلام را یکی پس از دیگری پایمال می‌کرد.

۱. لهوف، ص ۸۵.

۲. لهوف، ص ۸۵.

۳. تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۲۸. محصول مطالعات شیخ طوسی رضوان‌الله علیه این است که نیروهای امام حسین علیه‌السلام از نیروهای امام حسن مجتبی علیه‌السلام کمتر نبود، و این مطلب برای کسانی که می‌گویند: عوامل پیروزی برای امام حسین علیه‌السلام فراهم نبود شایان کمال توجه است.

۲- و از یک طرف صدای استغاثه‌ی عدالت خواهان ستم‌دیده و ندای تظلم مسلمانان رنج‌دیده‌ی عراق به گوش امام حسین (علیه‌السلام) رسیده و از وی خواسته‌اند که اسلام و مسلمانان را از ظلم و فساد نجات بخشد.

۳- و از سوی دیگر نیروهای داوطلب به حد کافی موجود است و عوامل پیروزی امام فراهم شده یعنی:
۱- ضعف حکومت. ۲- رنجش مردم. ۳- افکار عمومی. ۴- لیاقت رهبر. ۵- نیروهای داوطلب. پیروزی امام را بیش از پنجاه درصد تضمین می‌کند.

آیا در چنین موقع حساسی سزاوار بود که فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کشور عظیم اسلامی را با این حالت آشفتگی و هیجان عمومی سرگردان و بلاتکلیف بگذارد؟

آیا شایسته بود که در این هنگام که اوضاع مملکت، غیرعادی شده و عدالت خواهان ستم کشیده فقط زمامداری حسین بن علی (علیه‌السلام) را می‌پذیرفتند از قبول مسئولیت خودداری کند؟

آیا صحیح بود در زمانی که ندای آزادی خواهی مردم اسیر، بلند شده و کشور آشفتگی اسلامی بیش از هر چیز به عقل و درایت و فداکاری شخصیتی مثل حسین بن علی (علیه‌السلام) احتیاج داشت چنین کشوری و چنین مردمی را از رهبری سیاسی خود محروم گرداند؟

آیا موافق عقل و منطق بود مملکتی که پس از بیست سال حکومت سیاه معاویه بن ابی سفیان تشنه‌ی عدالت اسلامی بود و تازه می‌خواست از چنگال ظلم و فساد خلاص شود از حکومت عدالت گستر حسینی محروم بماند؟ اینجاست که امام در برابر افکار عمومی و وجود نیروی کافی و در برابر قرآن کریم و اسلام عزیز احساس مسئولیت بیشتری می‌کند و تصمیم می‌گیرد به تقاضای مردم جواب مثبت بدهد و با تشکیل حکومت نیرومندی، اسلام و مسلمانان را از آن وضع پریشان نجات بخشد.

تاریخ مکرر می‌شود:

همان طور که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود: «لَوْ لَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَ قِيَامُ الْحُجَّةِ بِهِ وَ جُودُ النَّاصِرِ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُوا عَلَيَّ كِبْرًا ظَالِمًا وَ لَا سَعَبٍ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَيَّ غَارِبَهَا». اگر وجود نیروی کافی و مسئولیت الهی از این وظیفه‌ی حتمی را برای من به وجود نیاورده بود که واجب بود در پناه قدرت ارتش به فریاد مظلومان برسم و ستمکاران را سرکوب نمایم هرگز برای تشکیل حکومت اقدام نمی‌کردم.»

فرزندش حسین (علیه‌السلام) هم وقتی می‌بیند نیروهای موجود که در کوفه و بصره آماده‌ی پشتیبانی آن حضرت هستند بیش از صد هزار است، و نیروهای دیگری نیز در سایر اقطار اسلامی در شرف تکوین است مثل پدرش امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به حکم مسئولیت الهی اراده می‌کند که به وسیله‌ی قدرت نیروهای ملی ریشه‌ی ظلم را بسوزاند و به فریاد مظلومان برسد. زیرا برای ریشه کن کردن حکومت فاسد بنی‌امیه راهی جز این نبود که قدرت را با قدرت جواب بگوید و کلوخ انداز را با سنگ پاداش بدهد.

امام حسین (علیه‌السلام) در چنین شرایط مساعدی می‌خواهد با نیروهای خود، کوفه را و سپس عراق را تسخیر کند چنان که جدش رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به وسیله نیروی ارتش اسلام، مکه را تسخیر کرد.
آری فقط از دو جهت تفاوت در بین بود:

۱. نهج البلاغه خطبه‌ی ۳ (ششقیه).

۱- در فتح مکه ارتش پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بیش از ده هزار نبود^۱ ولی نیروهای فرزندش حسین (علیه السلام) بیش از صد هزار نفر بود.

۲- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تسخیر مکه از خارج نیرو وارد کرد، ولی نیروی عظیم امام حسین (علیه السلام) از خود مردم کوفه تشکیل یافته بود، و بی شک تسخیر شهری که نیروهای متشکل در داخل آن گوش به فرمان باشند آسان تر است از شهری که خود آمادگی نداشته باشد و نیروهای خارجی بخواهند آن را تسخیر کنند و اگر حکومت حسینی در این شرائط مساعد تشکیل می شد بدون مبالغه حکومت ضعیف و لرزان یزید را که با شورش عبدالله زبیر^۲ لرزان تر شده بود در کام خود فرو می برد و هضم می کرد، یا لااقل با کمال قدرت در برابر آن می ایستاد.

از آنچه گفتیم روشن شد که اقدام حسین بن علی (علیه السلام) در مورد تسخیر عراق و تشکیل حکومت شبیه است به اقدام پدرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) در مورد قبول خلافت و تشکیل حکومت، و اقدام جدش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در فتح مکه و تسخیر جزیره العرب، و اقدام امام حسین (علیه السلام) را نباید از اقدام جدش پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و پدرش علی (علیه السلام) جدا کرد و یک عمل استثنایی به حساب آورد. امکان پیروزی:

طبق نظر علمای بزرگ شیعه، از وقتی که امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت به کوفه برود تا وقتی که با حر بن یزید برخورد کرد از نظر مجاری طبیعی امکان داشت که در این مبارزه پیروز گردد و ریشه‌ی حکومت ظلم را بسوزاند. این نظر را نابغه‌ی کم نظیر و مغز متفکر شیعه مرحوم سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه در تنزیه الانبیاء (ص ۱۷۹ تا ص ۱۸۲) و همچنین رئیس فقه‌های شیعه، دانشمند بزرگ مرحوم شیخ طوسی قدس سره در تلخیص الشافی (جزء ۴، ص ۱۸۲ تا ص ۱۸۸) اظهار فرموده‌اند.

و چون این دو دانشمند بزرگ در مقام خلاصه نویسی بوده‌اند به همه‌ی شواهد تاریخی این مطلب اشاره فرموده‌اند. و ما در اینجا به چند، دلیل تاریخی دیگر که این نظر را تأیید می کند اشاره می کنیم:

دلیل اول:

امام حسین (علیه السلام) در ایامی که در مکه توقف داشت و با عراق روابطی برقرار کرده بود برای رؤسای بصره نامه‌ای نوشت و در آن، مطالبی را درباره‌ی اینکه بعد از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلافت از اهل بیت آن حضرت بیرون رفت بیان فرمود و آنان را دعوت کرد که در برگرداندن خلافت اسلامی به خاندان پیغمبر کمک کنند تا بدین وسیله سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که پایمال هوس‌های بنی امیه شده بود زنده گردد. قسمتی از متن نامه‌ی امام (علیه السلام) این است:

«أما بعد فإنَّ الله اصطفى محمداً (صلی الله علیه و آله و سلم) علی خلقه و اختاره لرسالته ثمَّ قبضه الله الیه... و کنا اهله و اوصیائه و احقَّ النَّاس بمقامه فی النَّاس فاستأثر علینا قومنا بذلک فرضینا و کرهنا الفرقة و احببنا العافیة و نحن نعلم انا احقَّ بذلک الحقَّ ممَّن تولَّاه... و قد بعثت رسولی الیکم بهذا الكتاب و انا ادعوکم الی کتاب الله و سنَّه نبیّه

۱. طبقات محمد بن سعد، جلد ۲، ص ۱۳۵، طبع بیروت.

۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹.

(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فانَّ السَّنةَ قد امیتت و انَّ البدعةَ قد احيیت و ان تسمعوا قولی و تطیعوا امری اهدکم سبیل الرِّشاد. خداوند، محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم) را به رسالت خود برگزید، سپس او را به جهان دیگر برد و ما اهل بیت برای خلافت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از مردم دیگر شایسته‌تر بودیم ولی قوم ما خلافت را از ما گرفته به خود اختصاص دادند و ما برای حفظ وحدت اسلامی این ظلم را تحمل کردیم در حالی که یقین داشتیم ما برای خلافت اسلامی شایسته‌ترینیم از کسانی که بر این مقام تکیه زدند و اینک فرستاده‌ی خود را با این نامه فرستادم و شما را دعوت می‌کنم به منظور زنده کردن کتاب خدا و سنت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) (در تشکیل حکومت) کمک کنید چون سنت اسلام مرده و بدعت جای آن را گرفته است و اگر سخن مرا بشنوید و به دستور من عمل کنید شما را به راه سعادت رهبری خواهیم کرد.

از این دعوت صریحی که امام از مردم بصره می‌کند تا برای برگرداندن خلافت اسلامی به اهل بیت پیغمبر با آن حضرت همکاری کنند و سنت رسول خدا را زنده گردانند به خوبی روشن می‌شود؛ امکان این معنی بوده است که امام در این مبارزه پیروز گردد و با تشکیل حکومت نیرومندی اسلام پایمال شده را نجات دهد و سنت فراموش شده‌ی پیغمبر را زنده گرداند.
یک شاهد:

و شاهد مطلب این است که رؤسای بصره نیز از نامه‌ی آن حضرت فهمیدند که منظور وی این است از بصره هم نیرویی تهیه شود و به کمک ارتش امام در کوفه بشتابد و او را در تشکیل حکومت یاری نماید و از این رو «یزید بن مسعود نهشلی» در بصره نیرویی تشکیل داد و آمادگی خود و نیروهای خود را برای تقویت ارتش ملی کوفه به وسیله‌ی نامه‌ای به عرض رسانید و امام خرسند شد و درباره‌ی وی دعای خیر فرمود.^۱

آیا ممکن است کسی تصور کند که امام بدون اینکه امکان پیروزی بر دشمن وجود داشته باشد، از مردم بصره دعوت کند که به وی کمک نظامی کنند و خلافت را به اهل بیت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بر گردانند؟
و آیا ممکن است که رؤسای بصره بدون این که از نامه‌ی امام امکان پیروزی بفهمند نیروی نظامی برای کمک به آن حضرت آماده کنند؟
دلیل دوم:

هنگامی که امام حسین (علیه‌السلام) به سوی عراق می‌رفت در حرم مکه فرَزَدَق شاعر را دید که از عراق به حجاز می‌آید از وی اوضاع کوفه را پرسید.
فرَزَدَق گفت: دل‌های مردم متوجه شما و شمشیرهای آن‌ها بر ضد شما است، و قضای امور از جانب خداست و هر چه او بخواهد می‌کند.
امام در جواب فرَزَدَق فرمود: راست گفתי، کار به دست خداست و هر چه بخواهد می‌کند و خداوند هر زمانی در شأنی است. آنگاه فرمود:

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶.

۲. لهوف، ص ۳۲ تا ۳۷.

«ان نزل القضاء بما نحب فنحمد الله على نعمائه و هو المستعان على اداء الشكر و ان حال القضاء دون الرجاء فلم يتعد من كان الحق نيته و التقوى سريره^۱».

اگر قضای خداوند به دلخواه ما جاری شد و کارها بر وفق مراد ما پیش آمد (و حکومت اسلامی را تشکیل دادیم) خدا را بر نعمتش ستایش می‌کنیم و از او برای ادای شکرش کمک می‌خواهیم، و اگر قضای خدا بر خلاف امید ما جاری شد باز هم چون مقصود ما پیروی از حق بوده و بر اساس تقوا عمل کرده‌ایم از مرز حقیقت منحرف نشده و تجاوز کار نخواهیم بود».

از این سخن امام که می‌فرماید: «فانزل القضاء بما نحب فنحمد الله على نعمائه».

اگر قضای خدا به دلخواه ما نازل شد خدا را بر این نعمت شکر می‌کنیم» به خوبی روشن می‌شود که آنچه در درجه‌ی اول مطلوب آن حضرت بود تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام بوده و این امکان وجود داشته است که امام با پشتیبانی نیروهای کوفه در آن شهر مستقر شود و خلافت اسلامی را به مرکز اصلی خود برگرداند. و سنت پیغمبر را زنده کند.

و این تشکیل حکومت و نجات دادن اسلام از نظر حسین بن علی (علیه‌السلام) نعمت پر ارزش الهی است که لازم است خدا را بر این نعمت شکر نماید.

آیا ممکن است امام حسین (علیه‌السلام) بدون امکان پیروزی چنین سخنی به فرزدق بفرماید؟!
دلیل سوم:

امام حسین (علیه‌السلام) از منزل «حاجر» نامه‌ای به مردم کوفه می‌نویسد و در آن نامه از این که رؤسا و بزرگان کوفه زیر نظر مسلم بن عقیل متفق و یکدل شده‌اند که حکومت دلخواه آن حضرت را تشکیل بدهند ابراز خرسندی می‌نماید و برای اینکه بزرگان کوفه تصمیم گرفته بودند خلافت اسلامی را به اهل بیت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برگردانند در حق آنان دعای خیر می‌فرماید.
قسمتی از متن نامه‌ی امام این است:

«اما بعد فان کتاب مسلم بن عقیل جائتی یخبر فیه بحسن رایکم و اجتماع ملئکم علی نصرنا و الطلب بحقنا فسالت الله ان یحسن لنا الصّیغ و ان یشیکم علی ذلک اعظم الاجر^۲. نامه‌ی مسلم بن عقیل از رأی پسندیده‌ی شما حکایت می‌کند و خبر می‌دهد که بزرگان شما متفق گشته‌اند تا (درباره‌ی تشکیل حکومت) به ما کمک کنند و خلافت اسلامی را که حق ماست به ما برگرداند پس از خدا خواستم که برای ما خیر و موفقیت پیش آورد و بزرگ‌ترین پاداش را در مقابل این زحمتی که کشیده‌اید به شما بدهد».

سراسر این نامه‌ی امام، نشاط و خرسندی است، خرسندی از این که رؤسای کوفه اتفاق کرده‌اند حکومت مستقلی به زعامت آن حضرت تشکیل بدهند و خلافت اسلامی را به اهل بیت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برگردانند.
آنگاه در دنباله‌ی همین نامه می‌فرماید:

۱. ارشاد، ص ۱۹۹ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۹۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷ و ارشاد، ص ۲۰۰.

«و قد شخصت اليكم من مكة يوم الثلاثاء لثمان مضين من ذي الحجه يوم الترويه فاذا قدم عليكم رسولى فانكمشوا فى امركم و جدوا فانى قادم عليكم فى ايامى هذه^۱. من سه شنبه هشتم ذى الحجه روز ترويه از مکه به سوی کوفه رهسپار شدم فرستاده‌ی من که بر شما وارد شد با جدیت و استقامت بیشتری آماده باشید که من همین روزها بر شما وارد خواهم شد».

از این نامه‌ی امام به خوبی روشن می‌شود که آن حضرت بیش از پیش، مردم کوفه را آماده می‌کند و منظورش این است که نیروهای ملی با جدیت بیشتری مهیا و گوش به فرمان باشند تا به محض اینکه حسین بن علی (علیه‌السلام) به کوفه وارد شد با اتحاد و یکپارچگی کامل به یاری وی بشتابند و برای تشکیل حکومت به مبارزه و پیکار برخیزند.

بدیهی است که نوشتن این طور نامه وقتی عاقلانه است که امکان پیروزی در بین باشد. آیا کسی احتمال می‌دهد امام حسین (علیه‌السلام) که عقلش چکیده‌ی عقل پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است بدون امکان پیروزی برای مردم کوفه بنویسد که: با جدیت بیشتری آماده باشید که من همین روزها وارد کوفه می‌شوم؟! آیا چنین مطلبی را می‌توان به امام که بزرگ‌ترین و عاقل‌ترین شخصیت جهان اسلام است نسبت داد؟! دلیل چهارم:

امام حسین (علیه‌السلام) در روز عاشورا ضمن خطبه‌ای، مردم کوفه را بدین علت مورد توبیخ شدید قرار می‌دهد که اول امام را به فریادرسی خود خواندند و برای تشکیل حکومت حسینی متفق گشتند و آن حضرت برای نجات مردم به سوی کوفه شتافت ولی آن مردم به پیمان خود وفادار نماندند. قسمتی از خطبه‌ی امام این است :

«تَبَا لَكُمْ اَيْتَهَا الْجَمَاعَةُ وَ تَرَحُّاْ اَحِيْنَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَ اَلِهِيْنَ فَاصْرَخْنَاكُمْ مَوْجِفِيْنَ سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِيْ اِيْمَانِكُمْ وَ حَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا اِقْتَدَحْنَاهَا عَلٰى عَدُوِّنَا وَ عَدُوِّكُمْ فَاصْبِحْتُمْ الْبَا لَاعْدَائِكُمْ عَلٰى اَوْلِيَائِكُمْ بَغِيْر عَدْلٍ اَفْشَوْهٖ فَيْكُمْ وَ لَا اَمَلٍ اَصْبَحَ لَكُمْ فَيَهْمٌ؟! مرگ بر شما جمعیت آیا آنگاه که ما را به فریاد رسی خود خواندید و ما برای نجات شما شتافتیم با نیرویی که از ما در دست شماست به جنگ ما آمدید و آتشی را که ما می‌خواستیم با آن خانمان دشمن مشترک را بسوزانیم برای نابود کردن ما برافروختید پس به نفع عمال حکومت که دشمنان شما هستند و بر ضد ما که دوستان شما هستیم اجتماع کردید در حالی که نه از کارگزاران حکومت عدالتی دیده و نه به خیر آنان امیدوار هستید؟!»

از این سخنان امام معلوم می‌شود آن حضرت بدین منظور به سوی کوفه حرکت کرده است که با پشتیبانی نیروهایی که نماینده‌ی وی مسلم بن عقیل آماده کرده بود به فریاد مردم ستم‌دیده برسد و از آن نیروها آتشی برافروزد و ریشه‌ی استبداد سیاه را بسوزاند و کاخ ظلم و ستم را ویران سازد و بر ویرانه‌های حکومت عدالت کش بنی‌امیه حکومتی صد در صد اسلامی و عدالت گستر تأسیس نماید.

از این سخنان آتشین حسین بن علی (علیه‌السلام) روشن می‌شود که شرایط پیروزی آن حضرت بر دشمن موجود بود و به این منظور حرکت کرده است که حکومت ظلم را سرنگون کند و برنامه‌های وسیع اصلاحی خود را پیاده نماید.

۱. به تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷ و ارشاد، ص ۲۰۱.

۲. لهوف، ص ۸۵ و مقتل خوارزمی، ۲، ص ۶، و تهذیب ابن عساکر ج ۴، ص ۳۳۳ و احتجاج ۲، ص ۲۴.

یک مقایسه:

این مطلب توجه هر مورخی را جلب می‌کند که چرا نظر امام حسین (علیه‌السلام) درباره‌ی مسافرت به کوفه با نظر سیاستمداران ورزیده و خیرخواهی مانند ابن عباس مخالف بود؟ راه‌حل این مشکل چیست؟
قبلاً باید دانست که در مقابل کسانی که با سفر امام به کوفه مخالف بودند عده‌ی زیادتری از خردمندان جهان دیده از قبیل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و سلیمان بن صُرَد و مسلم بن عقیل و صدها نفر از متفکران دوراندیش که از نزدیک از اوضاع کوفه آگاه بودند با سفر آن حضرت به کوفه موافق بودند، بلکه در این باره بی‌اندازه جدیت و کوشش می‌کردند.

برای تشخیص این که نظر کدام یک از دو گروه مخالف و موافق صحیح‌تر بود که لازم نیست ما روحیه‌ی دسته‌ی مخالف و موافق و طرز تفکر آنان را یک یک بررسی کنیم و با هم مقایسه نماییم. بلکه کافی است نظر ابن عباس را که در میان گروه مخالف از دیگران ورزیده‌تر بود با نظر مسلم به عقیل مقایسه کنیم و ببینیم نظر کدام یک از این دو دقیق‌تر و به صلاح نزدیک‌تر بوده است.

در اینجا توجه به این نکته لازم است که ابن عباس پس از صلح حضرت مجتبی (علیه‌السلام) به حجاز رفت و دیگر به عراق برنگشت و از آن زمان تا سال ۶۰ هجری که سال قیام امام حسین (علیه‌السلام) است نتوانست از اوضاع عراق عموماً و کوفه خصوصاً از نزدیک آگاه گردد. و از زمانی که ابن عباس از عراق به حجاز رفت تا سال ۶۰ هجری بیست سال گذشته بود و در این مدت طولانی اوضاع اجتماعی عراق کاملاً دگرگون شده و نسل جدیدی روی کار آمده بود و این نسل جدید اکثریت مردم را تشکیل می‌دادند.

بدیهی است ابن عباس که بیست سال از عراق دور شده بود نمی‌توانست از تحولاتی که در مدت بیست سال در اوضاع اجتماعی و سیاسی عراق به وجود آمده بود و از طرز تفکر نسل جدید به طور دقیق آگاه شود و آنچه او از اوضاع عراق می‌دانست بیش از دورنمای ناقص و شبح تاریکی نبود.

ولی مسلم بن عقیل که مردی با بصیرت و مورد اعتماد امام حسین (علیه‌السلام) بود در حدود چهل روز اوضاع کوفه را از نزدیک بررسی کرد، و چهل روز مطالعه کافی است که یک فرد روشن بین را از اوضاع اجتماعی و سیاسی شهری مثل کوفه آگاه سازد.

مسلم مأموریت داشت تحقیق کند که آیا عموم بزرگان و خردمندان دوراندیش کوفه خواهان تغییر حکومت و آماده‌ی پشتیبانی امام حسین (علیه‌السلام) هستند یا نه^۱. و پس از قریب چهل روز کنجکاوی و بررسی دانست که عموم بزرگان و عقلای دور اندیش کوفه آماده‌ی تغییر حکومت و پشتیبانی امام هستند از این رو به امام نوشت:
«انَّ الرَّأدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ إِنَّ جَمْعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَعَكَ فَاقْبَلْ حِينَ تَقْرَأُ كِتَابِي وَ السَّلَامُ^۲. آنچه می‌گوییم حقیقت است: اکثریت قریب به اتفاق مردم کوفه آماده‌ی پشتیبانی شما هستند پس نامه‌ی مرا که خواندید فوراً به کوفه حرکت کنید».

آیا می‌توان گفت: این گزارش و اظهار نظر مسلم از روی طغیان احساسات بوده است؟

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۲ و ارشاد مفید، ص ۱۸۳.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷.

آیا می‌توان گفت: مسلم بن عقیل پس از قریب چهل روز بررسی و تحقیق نتوانسته است از اوضاع سیاسی و اجتماعی کوفه آگاه گردد و آنچه نوشته سطحی و بی‌ارزش بوده است؟

آیا مسلم بن عقیل که در مدتی طولانی با طبقات مختلف مردم کوفه معاشرت و مذاکره و مشورت کرده و با خردمندان باریک بین کوفه از نزدیک در تماس بوده است بهتر از اوضاع کوفه آگاه بود یا ابن عباس که صدها کیلومتر با کوفه فاصله داشت و بیست سال بود کوفه را از نزدیک ندیده بود و از اوضاع نسل جدید اطلاع دقیقی نداشت؟

بدون هیچ گونه تعصبی باید گفت: چون اطلاعات مسلم دقیق‌تر و واقع بینانه‌تر بوده است طبعاً نظر مسلم بن عقیل با ارزش‌تر و به صلاح نزدیک‌تر بوده است.

و این تنها نظر مسلم بن عقیل نبود بلکه گروه بسیار زیادی از خردمندان دورانیش کوفه همین نظر را داشتند. و شماره‌ی این گروه خیلی بیشتر از گروهی است که با سفر امام به کوفه مخالف بودند. از این رو امام حسین (علیه‌السلام) نظر مسلم را که همان نظر حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و ده‌ها نفر از بزرگان و خردمندان کوفه بود که به نظر ابن عباس و دیگران ترجیح داد و تصمیم گرفت به کوفه برود. یک نکته:

چنین به نظر می‌رسد که ابن عباس از تماس‌های نمایندگان مردم کوفه با امام و از نامه‌های آنان به طور دقیق آگاه نبوده و نیز از بررسی‌های دقیق مسلم بن عقیل درباره‌ی اوضاع سیاسی کوفه و گزارش اطمینان بخش به یک اطلاع صحیحی نداشته است زیرا این گونه مطالب از اسرار نظامی محسوب می‌شود و اسرار نظامی همیشه و در همه‌ی دنیا مخفی بود و رهبران انقلاب این گونه اسرار را حتی به نزدیک‌ترین افراد نمی‌گویند.

و ابن عباس اگرچه تا حدودی با امام حسین (علیه‌السلام) نزدیک بود ولی چون نه در نهضت شرکت داشته و نه محرم اسرار بوده است طبعاً آن حضرت او را از جزئیات کار و بررسی‌های دقیق مسلم و گزارش وی آگاه نفرموده است. و در صورتی که ابن عباس از اسرار نظامی امام آگاه نباشد، تا حال افراد دیگر ناگفته معلوم است.

روی این حساب باید گفت: همه‌ی کسانی که از روی دلسوزی، حسین بن علی (علیه‌السلام) را از سفر کوفه بر حذر می‌داشتند به علت بی‌اطلاعی از اسرار نظامی امام و وجود نیروهای داوطلب آن حضرت بوده است که چنین اظهار نظری می‌کرده‌اند.

بنابراین چنین گمان می‌رود که اگر ابن عباس یا دیگران از همه‌ی جزئیات کار و زمینه‌ی مساعدی که برای تشکیل حکومت حق فراهم بود آگاه می‌شدند آن‌ها هم مثل مسلم بن عقیل و سایر بزرگان کوفه تأکید می‌کردند که امام زودتر به سوی کوفه حرکت فرماید.

خیال باطل:

ممکن است کسی خیال کند که ارزیابی امام حسین (علیه‌السلام) درباره‌ی اوضاع سیاسی عراق دقیق نبوده و ارزیابی ابن عباس دقیق‌تر بوده است زیرا ابن عباس به آن حضرت می‌گفت: من می‌ترسم شما در این سفر مغلوب شوید^۱ و عاقبت همان طور شد که ابن عباس گفت.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۸.

ولی باید دانست که پیش بینی و ارزیابی اوضاع سیاسی یک مطلب است، و پیش آمدن حوادث پشت پرده مطلبی دیگر.

در جنگ احد «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان با جنگ در خارج مدینه مخالف بود و پیش بینی شکست مسلمانان را می کرد و می گفت: «علی م نقتل انفسنا؟ چرا ما خود را به کشتن بدهیم؟» و از این رو در جنگ شرکت نکرد.^۱ ولی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیش بینی پیروزی مسلمانان را کرد و فرمود: «لکم النصر ما صبرتم^۲ اگر شکیباً باشید پیروز می شوید». و در آغاز کار هم مسلمانان بر دشمنان پیروز شدند تا آنجا که اردوی ۳۰۰۰ نفری مشرکان بیش از ۲۰ نفر کشته دادند و فرار کردند و زنانشان فریاد: واویلا، بلند نمودند.

اما آنگاه که اکثریت تیراندازان تپه‌ی «عینین» به طمع غنیمت، موضع خود را خالی کردند و سوار نظام دشمن از پشت به مسلمانان حمله بردند نیروهای اسلام شکست خوردند و بیش از ۷۰ کشته دادند و پیشانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و گونه صورت و لب پایین و دندان آن حضرت ضربت خورد و با صورت غرق خون به پهلو به زمین افتاد^۳ و چیزی نمانده بود که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) کشته شود.

آیا در اینجا می توان گفت: پیش بینی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) درباره‌ی غلبه‌ی بر دشمن دقیق نبوده و پیش بینی «عبدالله بن ابی» رئیس منافقان دقیق تر بوده است؟! البته نه. بلکه پیش بینی و ارزیابی پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) کاملاً دقیق و صحیح بوده و دلیلش همان موفقیتی است که در آغاز کار نصیب مسلمانان شد، ولی حادثه‌ی پشت پرده یعنی مخالفت تیراندازان با دستور آن حضرت و خالی کردن موضع خود سبب شکست مسلمانان و ضربت خوردن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شد و این حادثه‌ی پشت پرده چیزی بود که از نظر مجاری عادی و طبیعی پیش بینی نمی شد و رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) راهی برای جلوگیری از آن نداشت.

امام حسین (علیه السلام) نیز اوضاع عراق بلکه حجاز و سایر اقطار اسلامی را به طور دقیق بررسی و ارزیابی فرمود و بیش از چهار ماه (از او سوم شعبان تا به هشتم ذی الحجّه) مشغول مطالعه‌ی اوضاع سیاسی بود و با کمال احتیاط همه‌ی جوانب کارها را ملاحظه نمود، و پس از بررسی دقیق معلوم شد از نظر جریانات عادی و طبیعی امکان پیروزی نظامی هست اما ابن عباس چون در عمق جریان‌های سیاسی که بر امام می گذشت وارد نبود با سفر آن حضرت به کوفه مخالف بود ولی بر خلاف نظر ابن عباس ارزیابی حسین بن علی (علیه السلام) کاملاً دقیق و صحیح بود و چنان که سابقاً گذشت این پنج چیز:

- ۱- ضعف حکومت.
- ۲- رنجش مردم.
- ۳- افکار عمومی.
- ۴- لیاقت رهبر.
- ۵- نیروهای داوطلب، پیروزی امام را تضمین می کرد.

۱. سیره ابن هاشم، ج ۲، ص ۳۸.

۲. طبقات، ج ۲، ص ۳۸.

۳. به طبقات، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۲.

آری حوادث پشت پرده که از مجرای طبیعی قابل پیش بینی نبود اوضاع عراق را تغییر داد و عبیدالله زیاد که در آغاز کار از ترس ارتش داوطلب امام به قصر حکومتی فرار کرد و محاصره شد^۱ سرانجام بر نیروهای ملی مسلط گشت. پس چنان که در جنگ احد مخالفت تیراندازان را با دستور پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) که از حوادث پشت پرده بود نباید در حریم ارزیابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پیش بینی پیروزی اردوی اسلام داخل کرد. همین طور حوادث پشت پرده کوفه را که باعث تسلط عبیدالله زیاد شد نباید در حریم ارزیابی امام حسین (علیه السلام) از اوضاع سیاسی عراق داخل کرد زیرا این گونه حوادث پشت پرده از نظر جریان های عادی قابل پیش بینی نیست. چه امتیازی داشت؟

ممکن است کسی بپرسد: اگر امام حسین (علیه السلام) قصد تشکیل حکومت داشت پس چه امتیازی به عبدالله زبیر داشت که او هم برای تشکیل حکومت مبارزه کرد؟

نظیر این، باز هم می توان سؤال کرد: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که در جنگ احد برای غلبه بر نیروهای مشرکان می جنگید چه امتیازی بر ابوسفیان داشت که او هم برای پیروزی بر رقیب می جنگید؟
جواب: مردان خدا در مبارزاتی که می کنند سه امتیاز بر مردان هوی و دنیا دارند:
۱- امتیاز در هدف:

مردان دنیا هدفشان از مبارزه فقط این است که از لذات دنیا بهره مند گردند. ولی مردان خدا هدفشان این است که حق پیروز شود و از تشکیل حکومت منظوری جز زنده کردن حق و عدالت ندارند.
۲- امتیاز در وسیله:

مردان دنیا برای رسیدن به مقصود خود از هیچ گونه اعمال ضد اخلاق و غیر انسانی باکی ندارد. ولی مردان خدا برای رسیدن به هدف هیچ گاه به کارهای ضد ایمان و ضد اخلاق دست نمی زنند.
۳- امتیاز در نتیجه:

مردان دنیا اگر در مبارزه پیروز شوند به غیر از لذت های بی ارزش این جهان بهره ای نخواهند داشت و اگر شکست بخوردند همه چیز خود را از دست داده اند. ولی مردان خدا اگر پیروز شوند چه بهتر از اینکه حق و عدالت را زنده کرده اند و اگر شکست هم بخورند چون هدفشان زنده کردن حق بوده است باز مغبون نشده اند و پاداش نیکو خواهند داشت.

قرآن کریم درباره فرق بین آسیب دیدن و رنج بردن اهل حق و باطل می فرماید:

«إِنْ تَكُونُوا تَأْمُونًا فَإِنَّهُمْ يَأْمُونُ كَمَا تَأْمُونُ^ط وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ^۲»

اگر شما مسلمانان در مبارزه رنج می برید بت پرستان نیز رنج می برند ولی فرقی که هست این است که شما از خداوند امید پاداش نیکو دارید و آنان چنین امیدی ندارند».

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۶ و ارشاد مفید، ص ۱۹۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۰۴.

امام حسین (علیه السلام) هنگامی که برای مقاومت و تشکیل حکومت به سوی کوفه می‌رفت به فرزدق فرموده: اگر قضای خداوند به دلخواه ما جاری شد و در این مبارزه پیروز شدیم خدا را بر این نعمت شکر می‌کنیم. و اگر در این پیکار پیروز نشویم و باز هم چون منظور ما طرف‌داری از حق بوده است از مرز حقیقت منحرف نشده و تجاوز نکرده‌ایم.^۱ از آنچه گفتیم روشن شد که امام حسین (علیه السلام) و همه‌ی مردان خدا در مبارزات خود برای تشکیل حکومت سه امتیاز بر اهل باطل دارند:

۱- امتیاز در هدف.

۲- امتیاز در وسیله.

۳- امتیاز در نتیجه.

حکومت در خدمت دین:

ممکن است کسانی پیش خود فکر کنند امام که مردی آسمانی و ملکوتی است و رهبری عالی روحانی مردم را به عهده دارد با حکومت چه کار دارد؟

طلبه منصب فانی نکند صاحب عقل عاقل آنست که اندیشه کند پایان را

ولی باید دانست امام علاوه بر اینکه دارای رهبری عالی روحانی است رهبری عالی سیاسی را هم به عهده دارد چنان که در زیارت جامعه درباره‌ی ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام وارد شده: «وساسه العباد» یعنی شما زمامداران و سرپرستان بندگان هستید.

علمای کلام می‌گویند: «الامامه رئاسة عامه فی امور الدین و الدنیا نیابة عن النبی (صلی الله علیه و آله)»^۲ امامت به معنای ریاست عمومی در امور دین و دنیای مردم است به عنوان جانشینی پیغمبر (صلی الله علیه و آله). بنابراین امام که جانشین پیغمبر است در آن جا که شرائط مساعد باشد باید زمامداری مردم را بپذیرد و در سایه‌ی قدرت حکومت قوانین دین را اجراء کند.

اسلام در مورد فرهنگ و اقتصاد و نظامات اجتماعی و سیاست داخلی و خارجی و صلح و سایر شئون حیاتی اجتماع دارای قوانین مخصوصی است و اساساً مکتب مستقلی در برابر مکتب‌های دیگر دارد.

و تردیدی نیست که امام در صورتی می‌تواند قوانین حیات‌بخش اسلام را مو به مو اجرا نماید که قدرت حکومت را در دست داشته باشد زیرا تنها در سایه‌ی قدرت حکومت امام است که خدمتگزاران پاداش می‌یابند و مجرمان به کیفر می‌رسند و مالیات اسلامی (و زکات و خمس) به طور صحیح وصول و مصرف می‌شود و علم و فرهنگ توسعه می‌یابد و تبلیغات دینی با اسلوبی منظم و مؤثر انجام می‌شود و قراردادهای فرهنگی و اقتصادی و غیره با کشورهای دیگر به سود اسلام بسته می‌شود و خلاصه با قدرت حکومت است که جهان اسلام می‌تواند در راه ترقی و تکامل مادی و معنوی به سرعت پیش برود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سیزده سال در مکه مردم را دعوت به اسلام فرمود ولی چون هنوز حکومت آن حضرت تشکیل نشده بود پیشرفت چشمگیری نصیب اسلام نشد. اما پس از آنکه به مدینه هجرت فرمود و حکومت اسلامی

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۰ و ارشاد مفید، ص ۱۹۹.

۲. شرح باب حادبعشر مبحث امامت، ص ۴۳.

تشکیل یافت در فاصله‌ای کمتر از ده سال تقریباً سراسر جزیره‌ی العرب را زیر نفوذ خود درآورد و در برابر حکومت‌های بزرگ آن روز ایستاده و به پیشرفت خود ادامه داد. این موفقیت بزرگ در سایه‌ی قدرت حکومت بود. پس امام نیز مثل رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تنها با قدرت حکومت خویش می‌تواند قوانین سعادت بخش اسلام را در متن اجتماع پیاده کند و در آنجا که شرائط تشکیل حکومت یا زمینه‌ی فراهم کردن شرائط موجود باشد بر امام لازم است برای فراهم کردن شرائط و تشکیل حکومت اقدام نماید^۱. زیرا اجرای قوانین اسلام واجب است و تشکیل حکومت مقدمه‌ی آن است و مقدمه‌ی واجب، واجب است.

آری حکومت از این نظر که یک منصب دنیایی است در نظر امام هیچ ارزشی ندارد چنان که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود این حکومت به قدر کفش کهنه‌ای نمی‌ارزد و فقط برای تثبیت حق و کوییدن باطل است که زمامداری را قبول کرده‌اند.

امام حسین (علیه‌السلام) فرزند همین علی است و حکومت از نظر این که یک منصب دنیایی است در نظر آن حضرت ارزشی ندارد ولی آنگاه که اسلام را در خطر می‌بیند و تشخیص می‌دهد که زنده کردن اسلام و پیاده کردن قوانین سعادت بخش آن به طور کامل فقط در پناه قدرت حکومت میسر است به منظور تشکیل حکومت به سوی کوفه حرکت می‌کند و می‌فرماید: «نحن اهل‌البیت اولی بولایة هذا الامر^۲. ما خاندان پیغمبر برای زمامداری اسلام شایسته‌تریم».

بنابراین حکومت در نظر امام فقط وسیله‌ای است برای اجرای قوانین اسلام که لازم است در شرائط مساعد، این وسیله را فراهم کند، و این حقی است که واجب است آن را بگیرد یعنی حق اسلام است، حق پیغمبر اسلام است، حق اجتماع اسلامی است و امام نمی‌تواند از آن صرف‌نظر کند زیرا حق شخصی او نیست که از آن بگذرد. مطالبه‌ی حق:

کسی که به روح فقه اسلامی آشنا باشد می‌داند که گرفتن حق (مگر در موارد خاصی) واجب است خصوصاً حدی که جنبه‌ی اجتماعی و عمومی داشته باشد و به سعادت و شقاوت امت مربوط باشد خلافت اسلامی که حق امام معصوم است پیش از آنکه حق شخصی باشد جنبه عمومی و اجتماعی دارد زیرا اگر خلافت در دست امام معصوم باشد جهان اسلام و امت اسلامی می‌تواند تحت رهبری وی گام‌های بلندی در راه تکامل و ترقی بردارد.

این که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) پس از داستان سقیفه و در جریان شوری می‌کوشید حق خلافت را برای خود ثابت کند از آن جهت بود که می‌دانست اگر خلافت در دست افراد نالایق باشد جهان اسلام به سوی سقوط کشانده می‌شود و اگر در دست آن حضرت باشد امت اسلامی به سوی تکامل پیش می‌رود و اسلام عزیز هرچه بیشتر گسترش می‌یابد. علی (علیه‌السلام) برای گرفتن حق خود (خلافت) تا آن جا صراحت و قاطعیت داشت که به وی گفتند تو برای گرفتن خلافت حریص هستی امام در جواب آنان فرمود: «إِنَّمَا طَلَبْتُ حَقًّا هُوَ لِي وَ أَنْتُمْ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ^۳. من حق خود را مطالبه می‌کنم^۱. و شما نمی‌گذارید این حق (خلافت) به من برسد».

۱. تلخیص الشافی جزء ۴، ص ۱۸۲.

۲. ارشاد، ص ۲۰۵.

۳. نهج البلاغه خطبة ۱۷۰.

بدون شک اگر علی (علیه‌السلام) مطالبه‌ی خلافت را نمی‌کرد مسئول بود و نمی‌توانست جواب خدا را بدهد، اگرچه در مطالبه‌ی حق به مقصودش نرسید.

امام حسین (علیه‌السلام) نیز هنگامی که شرائط را مساعد می‌بیند بر خود واجب می‌داند برای برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود اقدام کند و از این راه اسلام پایمال شده و امت ضربت خورده را از چنگال حکومت ضد اسلام یزید نجات دهد.

پس روشن شد که گرفتن حق یعنی قبضه کردن خلافت اسلامی در چنین شرائطی بر آن حضرت واجب بود زیرا با بودن نیرو، حجت خدا بر وی تمام شده بود و اگر برای تشکیل حکومت اسلامی و زنده کردن اسلام تلاش نمی‌کرد نمی‌توانست جواب خدا را بدهد.

تصرف کاروان:

امام حسین (علیه‌السلام) در راه خود به کوفه هنگامی که به «تنعیم» رسید کاروانی را دید که از یمن به شام می‌رفت، بار این کاروان حله‌های یمنی و ورس بود که حاکم یمن «بحیر بن ريسان حمیری» برای یزید بن معاویه فرستاده بود. امام دستور داد کاروان را بگیرند و اموال آن را به تصرف درآورند. آن گاه به شتر دارانی که شترهای خود را کرایه داده بودند تا این اموال را برای یزید به شام ببرند فرمود: ما شما را آزاد می‌گذاریم هر کدام مایل هستند با ما به عراق بیایند با آنان خوش رفتاری می‌کنیم و کرایه‌ی شترانشان را می‌پردازیم و هر کدام مایل نیستند همراه ما بیایند به اندازه‌ی راهی که از یمن تا اینجا طی کرده‌اند کرایه‌ی آنان را می‌دهیم. یک عده از آنان کرایه‌ی خود را گرفتند و برگشتند و یک عده همراه آن حضرت به عراق رفتند و آنگاه که بارها را به منزل رساندند امام کرایه‌ی شترانشان را به اضافه‌ی پوششی به آنان تسلیم فرمود.^۱

ممکن است کسانی بپرسند: آیا مصادره‌ی اموال کاروان آن هم با قوه‌ی قهریه مناسب شأن امام است؟ ولی باید دانست در آن شرائط برای امام واجب بود اموال کاروان را تصرف کند به دو دلیل:

۱- چون این ثروت هنگفت از بیت‌المال مسلمانان بود و برای یزید می‌رفت تا مثل باقی اموال خزانه‌ی مملکت در راه هوس‌های وی مصرف شود بر امام که ولی خدا و سرپرست مسلمانان است واجب بود این اموال غصب شده را از غاصب بگیرد و به مصرف مصالح مسلمانان برساند^۲ و سابقاً اشاره شد که گرفتن حق بر امام واجب است خصوصاً حقی که مربوط به امت اسلامی باشد.

۲- چون امام در مقابل حکومت ضد اسلام یزید قیام کرده و تصمیم داشت خلافت اسلامی را به مرکز اصلی خود برگرداند و این کار علاوه بر قدرت نظامی احتیاج به قدرت اقتصادی داشت از این رو بر آن حضرت واجب بود در تهیه‌ی قدرت اقتصادی نیز بکوشد، بنابراین لازم بود اموال کاروان را که مقدار قابل توجهی

۱. این همان حق حاکمیت و امامت است که طبق حدیث «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» به امیرالمؤمنین علیه‌السلام واگذار شده و به نام ولایت تشریحی خوانده می‌شود در مقابل ولایت تکوینی. و معنای ولایت تکوینی این است که پیغمبر و امام با اذن خداوند در کائنات تصرف می‌کنند. چنان‌که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به درخت دستور داد از جای خود کنده شود و بیاید در حضور آن حضرت توقف کند (نهج البلاغه، اواخر خطبه ۱۹۰).

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۹ و ۲۹۰ و لهوف، ص ۶۰ و الاخبار الطول، ص ۲۲۱.

۳. تلخیص الشافی، جزء ۴

بود به تصرف درآورد و از این راه نیروی مالی خویش را تقویت کند تا بتواند مبارزه‌ی با حکومت یزید را به طور اطمینان بخش‌تری دنبال نماید.

۳- پس معلوم شد که تصرف اموال کاروان نه تنها با مقام امام ناسازگار نیست بلکه اگر این اموال را تصرف نمی‌کرد در برابر خدا و اسلام مسئول بود که چرا با این که قدرت داشت اموال غصب شده‌ی مسلمانان را از غاصب نگرفت و برای مبارزه‌ی با حکومت یزید در تقویت نیروی مالی خویش نکوشید؟

۴- بهترین دلیل این که تصرف کاروان از طرف امام لازم بود عمل خود آن حضرت است زیرا امام بر خلاف وظیفه کاری نمی‌کند و به همین علت عمل وی برای دیگران حجت است.

مسئله‌ی بیعت:

می‌دانیم که امام حسین (علیه‌السلام) مسلم را به کوفه فرستاد تا اگر شرایط مساعد باشد از مردم بیعت بگیرد. اینک برای اینکه ماهیت بیعتی که مسلم بن عقیل از مردم کوفه گرفت روشن شود لازم است بحث کوتاهی درباره‌ی معنای بیعت و اقسام آن بشود.

حقیقت بیعت این است که کسی دست به دست دیگری بدهد و عهد و قراردادی با وی استوار کند و ملتزم شود بدان عمل نماید و بیعت اقسامی دارد که در اینجا به چند قسم از آن اشاره می‌شود:

۱- بیعت متابعت:

و آن آنست که بیعت کننده ملتزم شود چیزهایی را که در ضمن بیعت به وی پیشنهاد می‌شود بپذیرد و بدان عمل کند مثل بیعت زنانی که مسلمان می‌شدند و بیعت می‌کردند که از بت‌پرستی و دزدی و زنا و... پرهیز کنند^۱ و این در حقیقت بیعت پیروی از اسلام است.

۲- بیعت به خلافت:

و آن آنست که بیعت کننده پشتیبانی خود را از خلیفه‌ی جدید اظهار کند چنان که انبوه مردم بعد از قتل عثمان با علی (علیه‌السلام) بیعت نمودند و بدین وسیله پشتیبانی خود را از آن حضرت اعلام داشتند و بدین وسیله به امام رأی اعتماد دادند.

۳- بیعت برای جهاد:

و آنست که بیعت کننده آمادگی خود را برای پیکار با دشمن تحت فرمان کسی که با وی بیعت می‌کند اعلام دارد، چنان که مسلمانان در «حدیبیه» با رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بیعت کردند که تا سرحد مرگ با دشمن پیکار نمایند^۲.

و چنان که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) قبل از جنگ جمل در «ذی قار» از مردمی که حاضر بودند برای جهاد بیعت گرفت^۳.

۱. سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۲. مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۱۳.

۳. ارشاد، ص ۱۱۷.

بیعتی هم که مسلم بن عقیل از مردم کوفه گرفت برای جهاد با دشمن بود و مردم در این بیعت ملتزم شدند تحت فرمان امام حسین (علیه السلام) با حکومت یزید پیکار نمایند.

مرحوم شیخ مفید قدس سره در این باره چنین می‌فرماید: «فدعی الی الجهاد و شمر للقتال و توجه بولده و اهل بینه من حرم الله و حرم رسول الله نحو العراق للاستنصار بمن دعاه من شیعته علی الاعداء و قدّم امامه ابن عمه مسلم بن عقیل رضی الله عنه للدعوة الی الله والبیعة له علی الجهاد فبايعه اهل الكوفة علی ذلك»^۱.

امام حسین (علیه السلام) مردم را به جهاد دعوت فرمود و آماده‌ی پیکار شد و با فرزندان و خاندانش از حرم خدا و حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سوی عراق حرکت کرد تا به کمک شیعیان خود با دشمنان مبارزه نماید و قبلاً مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا مردم را به سوی خدا دعوت کند و برای آن حضرت به منظور جهاد بیعت بگیرد پس اهل کوفه با وی برای جهاد بیعت کردند».

آیا بیعت برای جهاد می‌تواند هدفی به جز برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود داشته باشد؟ حکم به عدالت:

آنگاه که مسلم بن عقیل دستگیر و به حضور ابن زیاد برده شد به وی گفت: تو آمده‌ای که بین مردم تفرقه بیندازی؟ مسلم ضمن جوابی به ابن زیاد داد فرمود: «اتیناهم لنامر بالعدل و ندعو الی حکم الکتاب»^۲. ما آمده‌ایم تا مردم را امر به عدالت کنیم و به حکم قرآن دعوت نماییم».

آیا به چه وسیله‌ای می‌توان امر به عدالت کرد و احکام قرآن را در بین مردم زنده ساخت؟ بدین وسیله می‌توان امر به عدالت کرد که به سازمان دادگستری اسلامی دستور داده شود بر اساس حکم قرآن و قانون عدالت به پرونده‌ها رسیدگی کند و حکم صادر نماید. بدیهی است در آن زمان در صورتی ممکن بود بر اساس حکم قرآن به پرونده‌ها رسیدگی شود که خلافت به مرکز اصلی خود برگردد و زمام امور به دست امام حسین (علیه السلام) سپرده شود و سازمان دادگستری زیر نظر مستقیم آن حضرت کار کند و حکم صادر نماید.

بنابراین از سخن مسلم بن عقیل که می‌گوید: آمده‌ایم تا امر به عدالت کنیم و مردم را به حکم قرآن دعوت نماییم معلوم می‌شود مسلم مأموریت داشته است تا در صورت امکان نیرویی آماده کند که در پرتو آن قدرت خلافت اسلامی به امام حسین (علیه السلام) برگردد تا بر اساس عدالت در بین مردم حکم شود و احکام قرآن کریم زنده گردد.

و این همان مطلبی است که ابن زیاد ضمن سخنانش با مسلم بن عقیل بدان اشاره می‌کند و می‌گوید: تو آرزوی چیزی را داشتی (یعنی حکومت) که خدا از آن جلوگیری کرد، چون لایق آن نبود، مسلم فرمود: اگر ما لایق آن نیستیم پس چه کسی لایق آن است؟ ابن زیاد گفت: امیرالمؤمنین یزید لایق آن است^۳. معلوم می‌شود مسئله‌ی خلافت و حکومت مطرح بوده است نه چیز دیگر^۱.

۱. ارشاد مفید، ص ۱۷۹.

۲. ارشاد مفید، ص ۱۹۶.

۳. ارشاد مفید، ص ۱۹۶.

(به پاورقی دقیقاً توجه شود)

یک تذکر:

کسانی که می‌گویند: امام حسین (علیه‌السلام) هنگامی که تصمیم گرفت به کوفه برود نیروی کافی نداشته و امکان پیروزی برای آن حضرت نبود لازمه‌ی سخن آنان این است که نسبت به خطاء و اشتباه به مسلم بن عقیل بدهند زیرا مسلم برای امام نوشت: «ان جمع اهل الكوفه معك، اکثریت قریب به اتفاق مردم کوفه پشتیبان شما هستند». بدیهی است وقتی که مسلم تشخیص می‌دهد اکثریت مردم کوفه پشتیبان فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هستند بدون تردید نظر وی امکان پیروزی آن حضرت بوده و گرنه به امام نمی‌نوشت که به سوی کوفه حرکت کند. حالا کسی که نظرش مخالف نظر مسلم بن عقیل است و می‌گوید: امکان پیروزی برای امام نبوده آیا می‌تواند نسبت خطای در تشخیص به مسلم بدهد؟!

از طرف دیگر چون مسلم بن عقیل مورد اعتماد امام حسین (علیه‌السلام) بوده و به همین جهت وی را برای این کار بزرگ انتخاب کرد. در این صورت اگر کسی نسبت خطای در تشخیص به مسلم بدهد باید در حسن انتخاب امام تردید کند و این معنی به هیچ وجه قابل قبول نیست.

بنابراین کسانی که می‌گویند: هنگامی که امام حسین (علیه‌السلام) تصمیم گرفت به کوفه برود امکان پیروزی و غلبه‌ی بر دشمن برای حضرتش نبوده نسبت خطای در تشخیص به مسلم می‌دهند و به طور غیر مستقیم به حسن انتخاب امام خدشه وارد می‌کنند و توجه ندارند.

اتمام حجت دو جانبه:

آنگاه که گروه‌هایی از مردم آمادگی خود را برای برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود اعلام کردند و به طور اطمینان بخشی اظهار وفاداری نمودند حجت بر امام تمام می‌گردد و بر او واجب می‌شود که قدرت موجود را برای برگرداندن خلافت به کار بندد و زمام امور را به دست گیرد و از این راه دین پایمال شده را زنده نماید. ولی نکته‌ی قابل ملاحظه این است که اقدام امام برای تشکیل حکومت اسلامی و برچیدن حکومت ظلم دارای جنبه‌ی اتمام حجت نیز هست. و به تعبیر دیگر هم انجام مسئولیت است و هم اتمام حجت.

انجام مسئولیت است برای اینکه وظیفه‌ی آن حضرت زنده کردن دین است.

و اتمام حجت است برای این که اگر امام در شرائط مساعد وارد میدان شد و برای برگرداندن خلافت به مسیر اصلی خود اقدام کرد ولی حوادثی رخ داد که قیام شکست خورد در این صورت امام حجت را بر مردم تمام کرده و جای هیچ گونه اعتراضی را باقی نگذاشته است.

۱. کسانی که می‌گویند: امام حسین (علیه‌السلام) برای کشته شدن حرکت فرمود گفتگوی مسلم را با این زیاد چگونه معنی می‌کنند؟ آیا می‌گویند: مسلم گفته است: ما آمده‌ایم تا با کشته شدن خود مردم را امر به عدالت کنیم و این زیاد به مسلم گفته است: تو آرزوی کشته شدن داشتی ولی خدا از آن جلوگیری کرد چون لایق آن نیستی بلکه یزید بن معاویه لایق کشته شدن است؟!

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷.

بنابراین در مورد قیام امام حسین (علیه‌السلام) به اتمام حجت به طور دو جانبه وجود داشت یعنی هنگامی که شرائط برای برگرداندن خلافت اسلامی مساعد گشت هم حجت خدا بر امام تمام شد، و هم آن حضرت با قیام و اقدام مردانه‌ی خود حجت را بر مردم تمام کرد.

ولی باید توجه داشت که اقدام سید الشهداء سلام الله علیه برای تسخیر عراق تنها به منظور اتمام حجت نبود بلکه دارای دو جنبه بود یعنی هم فکر احیای اسلام از راه برگرداندن خلافت بود و هم اتمام حجت. نیروهای داوطلب چه شد؟

این سؤال به ذهن هر صاحب نظری می‌آید که: پس این نیروی داوطلب امام حسین (علیه‌السلام) که در صفحه‌ی ۳۴ به بعد شرحش گذشت چه شد که به کمک آن حضرت نیامد و حکومت یزید را درهم نکوبید؟ نظیر این سؤال درباره‌ی امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هم پیش می‌آید که: ارتش نیرومند آن حضرت در جنگ صفین چه شد که به امام کمک نکرد و معاویه را درهم نکوبید؟

جواب:

همه می‌دانند که در جنگ صفین امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) تا آستانه‌ی پیروزی قطعی پیش رفت ولی نفاق و اختلافی که پس از نبرنگ عمرو بن العاص و بلند کردن قرآن‌ها بر سر نیزه‌ها در قشون آن حضرت پدید آمد از پیروزی نظامی امام جلوگیری کرد و با اینکه ارتش نیرومند علی (علیه‌السلام) در حضور وی و زیر نظر مستقیم او بود اختلاف داخلی همچون دیوار فولادی بین امام و ارتش وی حائل گشت به طوری که دیگر قشون آن حضرت به طور کامل مطیع او نبود، و فرماندهی سپاه عملاً از امیرالمؤمنین سلب شد، چنان که خودش فرمود: «لَا رَأَى لِمَنْ لَا يُطَاعُ»^۱: کسی که اطاعتش نکنند و رأی دستور او ارزشی ندارد». و در چنین شرائطی پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود.

نیروهای داوطلب امام حسین (علیه‌السلام) هم پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و بسته شدن راه‌ها دیگر نتوانست با آن حضرت رابطه برقرار کند و پس از آنکه نظامیان مسلح عبیدالله زیاد به ریاست «حر بن یزید» برای جلب امام آمدند و او را زیر نظر گرفتند فرماندهی نیروهای ملی کوفه از آن حضرت سلب شد و در چنین شرائطی پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود.

بنابراین علت اصلی این که پیروزی نظامی برای امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در صفین و برای امام حسین (علیه‌السلام) در قیام خود میسر نشد این بود که رابطه‌ی مقام فرماندهی با ارتش قطع شد با این تفاوت که در جنگ صفین پرده‌ی آهنین نفاق و اختلاف رابطه‌ی مقام فرماندهی را با ارتش قطع کرد. و در حادثه‌ی قیام امام حسین (علیه‌السلام) دگرگونی اوضاع کوفه و مسلط شدن عبیدالله زیاد و بسته شدن راه‌ها، رابطه‌ی امام را با نیروهای آن حضرت قطع نمود.

آیا مسلم مسئول بود؟!

هر کسی از خود می‌پرسد که: مسئول این قطع رابطه بین امام و نیروهای وی کیست؟

۱. نهج البلاغه، خطبة ۲۷.

آیا می‌توان گفت: مسلم بن عقیل مسئول است، زیرا او بود که نتوانست نیروهای داوطلب حسین بن علی (علیه‌السلام) را به طور صحیح رهبری کند و با قدرت آن نیروها، عیب‌الله زیاد را بکوبد؟!

در اینجا باید گفت: آنچه مسلم است «مسلم بن عقیل» که مردی مجاهد و با اخلاص بود مأموریت پرخطر خود را به خوبی انجام داد و اوضاع سیاسی کوفه را به طور دقیق بررسی کرد و ضمن بررسی اوضاع سیاسی کوفه نیروی نظامی مجهزی فراهم آورد و زمینه را برای وارد شدن امام حسین (علیه‌السلام) به کوفه از هر جهت مساعد کرد و به امام نوشت که زودتر به کوفه حرکت کند و به انتظار مقدم آن حضرت نشست.

ولی حوادث، چنین پیش آمد که عیب‌الله زیاد حاکم جدید کوفه به وسیله‌ی جاسوس مخصوص خود از جایگاه مسلم آگاه شد، و میزبان مسلم بن عقیل، هانی بن عروه را احضار کرد و از او خواست که مسلم را تسلیم ابن زیاد کند و چون او این کار را نکرد به سختی کتک خورد و با صورت خون‌آلود زندانی گشت^۱. مسلم که اوضاع را چنین دید دانست. که چون دشمن از جایگاه او آگاه شده است اگر در پناه قدرت نظامی، خود را نگهداری نکند او را به طور غافلگیر محاصره می‌کنند و رابطه‌اش را با نیروهای مسلح قطع می‌نمایند و در آن صورت شکست او قطعی خواهد بود از این رو برای پیشگیری از غافلگیر شدن فرمان داد که نیروهای ذخیره آماده شوند و در اندک زمانی حداقل چهار هزار مرد مسلح و آماده شدند^۲. مسلم بن عقیل فرماندهان قسمت‌های مختلف قشون را تعیین کرد و خود نیز فرماندهی کل نیروها را به عهده گرفت و دستور حرکت داد. این قشون منظم به فرمان مسلم باید از کوچه‌های کوفه عبور کند و قصر حکومتی را که عیب‌الله زیاد پس از سخنرانی تهدید آمیز خود در مسجد از ترس نیروهای مسلم بدان جا پناهنده شده بود^۳ محاصره نماید، طولی نکشید که قصر عیب‌الله به وسیله‌ی نیروهای مسلم محاصره شد^۴ و ابن زیاد خود را در آستانه‌ی مرگ دید.

منظور از محاصره‌ی قصر این بود که عیب‌الله زیاد دستگیر یا کشته شود.

به طوری که می‌بینیم تا اینجا مسلم بن عقیل بسیار ماهرانه و دقیق کار کرده و به طور رضایت بخشی پیش رفته است.

فعالیت‌های متقابل:

در اینجا عیب‌الله زیاد که عده‌ای بین پنجاه^۵ تا دویست نفر^۶ از یاران خود در قصر محاصره شده بود برای مغلوب کردن رقیب و نجات از مرگ دست به فعالیت‌های متقابل زد. فعالیت‌های ابن زیاد را می‌توان در این چند چیز خلاصه کرد:

۱. ارشاد مفید، ص ۱۸۹.

۲. ارشاد مفید، ص ۱۹۰.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۵، و ارشاد مفید، ص ۱۹۰.

۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۵، و ارشاد مفید، ص ۱۹۰.

۵. طبری، ج ۴، ص ۲۷۶ و ارشاد ص ۱۹۰.

۶. الاخبار الطوال، ص ۲۱۷.

۱- به کثیر بن شهاب که از سران کوفه بود دستور داد به داخل شهر کوفه برود و از طائفه‌ی مذحج عده‌ای را که مطیع او بودند گرد آورد و در پناه نیروی جمعیت خویش در کوچه‌ها و خیابان‌های کوفه گردش کند و با سخنرانی و تبلیغات زبانی مردم را از کمک کردن به مسلم بن عقیل بر حذر بدارد و از مخالفت با حکومت و جنگ با نیروهای دولتی بترساند.^۱

۲- به پنج نفر از افراد سرشناس کوفه از قبیل «محمد بن اشعث» و «شمر بن ذی‌الجوشن» دستور داد که از قصر خارج شوند و هر یک عده‌ای از مردم را که مطیع آنان هستند گرد آوردند و هر کدام از آنان در یک نقطه از شهر متمرکز شوند و در پناه قدرت جمعیت، پرچم‌های امانی را برافرازند و ضمن سخنرانی‌های خود به مردم گوشزد کنند که هر کس می‌خواهد از مجازات حکومت در امان باشد زیر یکی از این پرچم‌ها وارد شود، و بدین گونه پنج پرچم امان در پنج نقطه‌ی شهر کوفه برافراشتند و مردم را دعوت کردند که برای نجات از انتقام حکومت به این پرچم‌ها ملحق گردند.^۲

۳- دو نفر از طرفداران مسلم بن عقیل که حرکت کرده بودند تا به نیروهای مسلم ملحق شوند، و یکی از آن دو با جمعیتی از «بنی فتیان» حرکت کرده بود به وسیله‌ی کثیر بن شهاب و محمد بن اشعث دستگیر و به دستور عبیدالله زیاد زندانی شدند. زندانی شدن این دو نفر و متفرق شدن جمعیت «بنی فتیان» در مرعوب کردن طرفداران مسلم اثر محسوسی داشت.

۴- پس از آنکه کثیر بن شهاب و آن پنج نفری که پرچم‌های امان برافراشته بودند سخنرانی‌هایی بر ضد مسلم و به نفع ابن زیاد در داخل شهر کوفه کردند سه نفر از آنان یعنی کثیر بن شهاب و محمد بن اشعث و قعقاع بن شور با جمعیت فراوانی از پیروان خود به قصر حکومتی برگشتند و عبیدالله زیاد را که از کمی عده ناراحت بود تقویت کردند.^۳

۵- علاوه بر تبلیغاتی که در محلات مختلف شهر کوفه بر ضد مسلم بن عقیل شد ابن زیاد دستور داد بار دیگر تبلیغات ضد مسلم را از بالای قصر شروع کنند، و کثیر بن شهاب و همکاران او از بالای بام قصر سخنرانی‌های تهدیدآمیز بر ضد مسلم کردند. کثیر بن شهاب ضمن سخنرانی خود از بالای بام که روی سخنش با نیروهای مسلم بود گفت:

ای مردم! به خانه‌های خود برگردید و بیهوده خود را به کشتن ندهید اینک نیروهای یزید از شام به سوی کوفه حرکت کرده^۴ و عبیدالله زیاد حاکم عراق با خدای خود عهد کرده است که اگر شما همین امشب به خانه‌های خود برنگردید و با او سر جنگ داشته باشید دودمانتان را از عطای بیت‌المال محروم کند و جنگجویان شما را بدون پاداش به جنگ‌های شام بفرستد و بی‌گناهان را به جرم خطاکاران مؤاخذه کند تا همه‌ی شما مطیع وی گردید.

۱. طبری، ۴، ص ۲۷۶، و ارشاد، ص ۱۹۰.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۶ و ارشاد مفید، ص ۱۹۱.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۶ و ارشاد مفید، ص ۱۹۱.

۴. این دروغی بود که برای ترساندن مردم گفت و گر نه لشگری از شام حرکت نکرده بود.

همکاران کثیر بن شهاب نیز سخنرانی‌هایی شبیه سخنرانی وی ایراد کردند و این سخنرانی‌ها که از بالای بام قصر ایراد می‌شد تأثیر زیادی در روحیه‌ی طرفداران مسلم کرد.^۱

ورق برگشت:

فعالیت‌های متقابلی که از طرف عبیدالله زیاد و یاران او بر ضد مسلم بن عقیل شد اثر عمیقی در افکار نیروهای مسلم کرد:

۱- سخنرانی‌های ضد مسلم در کوچه‌ها و خیابان‌های کوفه.

۲- برافراشتن پرچم‌های امان در پنج نقطه‌ی کوفه.

۳- دستگیر شدن دو نفر از طرفداران وفادار مسلم.

۴- سخنرانی‌های تهدید آمیزی که از بالای بام قصر در حضور نیروهای مسلم از طرف یاران ابن زیاد بر ضد مسلم ایراد شد.

همه‌ی این فعالیت‌ها که با خشم و خشونت بر ضد مسلم انجام گرفت کار خود را کرد و در وقتی که بحران کوفه به منتهای اوج خود رسیده بود چرخ حوادث به نفع عبیدالله زیاد به گردش درآمد و ناامیدی مردم از اینکه امام حسین (علیه‌السلام) به این زودی وارد کوفه شود و فرا رسیدن شب نیز کمک کرد و با رفتن عده‌ای از طرفداران مسلم و دودلی عده‌ای دیگر، نظم نیروهای ملی به هم خورد و فرماندهی نیروهای امام حسین (علیه‌السلام) از مسلم بن عقیل سلب شد و نیروهای دودل پراکنده شدند، و پس از نماز مغرب که در مسجد جامع کنار قصر حکومتی انجام شد چیزی نگذشت که مسلم در تاریکی شب در کوچه‌های کوفه تنها ماند و به خانه‌ی زنی به نام طوعه پناه برد.^۲ همان طور که در حادثه‌ی صفین در وقتی که بحران جنگ که به منتهای اوج خود رسید و امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) تا آستانه‌ی پیروزی قطعی پیشرفت، چرخ حوادث به نفع معاویه به گردش درآمد و نیروهای امام به علت نیرنگ عمر و ابن عاص فریب خوردند و فرماندهی ارتش علی (علیه‌السلام) عملاً از آن حضرت سلب شد. در اینجا نیز فعالیت‌های سیاسی عبیدالله بن زیاد رابطه‌ی بین مسلم بن عقیل را با نیروهای او قطع کرد و فرماندهی سپاه عملاً از وی سلب شد.

آیا در این جریان می‌توان هیچ گونه مسئولیتی را به عهده‌ی مسلم گذاشت؟!

مرد مجاهدی که با آن همه ناراحتی‌ها روبرو بود ولی بر اثر لیاقت خود در میان امواج مشکلات، ارتش نیرومندی تشکیل داد و زمینه را برای وارد شدن امام حسین (علیه‌السلام) به کوفه از هر جهت مهیا ساخت، ولی در مراحل اخیر بحران کوفه دیگر امکانات به وی اجازه نداد که بر دشمن مسلط گردد، آیا همچنین مرد مجاهدی با این همه اخلاص و فداکاری باز هم مسئول است؟!

اگر در حادثه‌ی صفین که جریان کار به نفع معاویه شد، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) مسئولیت داشت!!! در حوادث کوفه هم که جریان کار به نفع عبیدالله زیاد انجام یافت مسلم بن عقیل مسئولیت دارد.

دو مشکل:

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۷ و ارشاد مفید، ص ۱۹۱.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۷ و ارشاد مفید، ص ۱۹۲.

در حوادث بحرانی کوفه که سرانجام به نفع عبیدالله زیاد تمام شد دو مشکل و معما به چشم می‌خورد که انسان را در فهم صحیح حوادث مربوط به قیام مسلم بن عقیل دچار تردید می‌کند.

مشکل اول:

مشکل اول این است که می‌بینیم پس از آنکه قصر حکومتی به وسیله نیروهای مسلم محاصره شد رابطه‌ی قصر با خارج به طور کامل قطع نشده و پس از محاصره نیز اشراف کوفه از یکی از درهای قصر که مجاور مسکن رومی‌ها بود به قصر رفته و با عبیدالله زیاد تماس می‌گرفته‌اند، و می‌بینیم عبیدالله زیاد افرادی از قبیل کثیر بن شهاب و همکاران او را به داخل کوفه فرستاد و آنان جمعیت‌هایی تشکیل دادند و پرچم‌های امان در چند نقطه‌ی شهر برافراشتند و تبلیغات دولتی را بر ضد مسلم بن عقیل به راه انداختند و برای تقویت ابن زیاد از همین در، جمعیتی را به قصر بردند.^۱

آیا به چه علت رابطه‌ی عبیدالله زیاد با خارج قصر به طور کامل قطع نشده است؟

آیا وضع ساختمان منازل اطراف قصر در ناحیه‌ی مسکن رومی‌ها و راهی که از این ناحیه به قصر منتهی می‌شد چگونه بوده است که نیروهای مسلح و منظم مسلم که حداقل چهل هزار بوده‌اند^۲ نتوانسته‌اند این ناحیه را در محاصره‌ی خود بگیرند و رابطه‌ی قصر را به طور کامل با خارج قطع کنند؟!

ما که در اواخر قرن چهاردهم هجری زندگی می‌کنیم نمی‌توانیم به طور دقیق از اوضاع ساختمانی و کوچه‌ها و خیابان‌هایی که به قصر متصل می‌شده اطلاع حاصل کنیم تا بدانیم به چه علت ناحیه‌ی مسکن رومی‌ها و دری که از این ناحیه باز می‌شده در محاصره‌ی نیروهای مسلم درنیامده است؟!

شاید بتوان گفت: اگر چه مسلم بن عقیل چند هزار از نیروهای خود را به عنوان احتیاط آماده کرده بود ولی چون هنوز حکومتی تشکیل نداده و بیت‌المال را در اختیار نگرفته بود و نیروهای خود را به طور کامل منظم و مجهز نکرده و منتظر بود که با ورود امام حسین (علیه‌السلام) به کوفه همه‌ی این کارها زیر نظر مستقیم آن حضرت انجام پذیرد. و محاصره‌ی قصر نیز بدون پیش‌بینی و آمادگی قبلی به طور ناگهانی و برای جلوگیری از غافلگیر شدن به وقوع پیوست. روی این جهات، نیروهای مسلم بن عقیل نتوانستند به طور کامل قصر را محاصره و رابطه‌ی ابن زیاد را با خارج قطع کنند.^۳

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۶ و ارشاد مفید، ص ۱۹۱.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۵ و ارشاد مفید، ص ۱۹۰.

۳. یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده است: شاید شکاف در خط محاصره بدین جهت بوده که خروج مسلم با دستپاچگی صورت گرفت و فرصت طرح نقشه‌ی جنگ و مقررات سوق الجیشی از دست رفت. و هم ممکن است درب قصر از ناحیه‌ی مسکن رومی‌ها در کوچه‌ی باریک فرعی واقع شده بود و در مواقع عادی به از آن عبور و مرور نمی‌شده و مجموعه‌ی کوچه و خانه‌های اطراف با درب دیگری به شاه‌راه ارتباط داشته و به نظر نمی‌آمده است چنان که در شهرهای نظامی سابق معمول بوده است.

مشکل دوم:

همه‌ی مورخان می‌نویسند: مسلم بن عقیل پس از آنکه یارانش پراکنده شدند در کوچه‌های کوفه تنها ماند و حتی یک نفر از طرفدارانش نبود که او را راهنمایی کند.^۱ در حالی که می‌دانیم افراد از جان گذشته‌ای مثل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و ابوتمامه ی صائدی در اردوی مسلم وجود داشتند و بعضی از این افراد مثل مسلم بن عوسجه و ابوتمامه ی صائدی از فرماندهان نیروهای مسلم بودند^۲، این افراد با ایمان و فداکار از شهدای کربلا هستند که پس از شهادت مسلم نیز دست از امام حسین (علیه‌السلام) بر نداشتند و با هر زحمتی بود خودشان را به آن حضرت رسانیدند و در رکابش شهید شدند. چگونه می‌توان باور کرد که مسلم بن عوسجه و ابوتمامه ی صائدی مسلم بن عقیل را تنها گفت بگذارند و به خانه‌های خود بروند؟!

آیا در مراحل اخیر بحران کوفه چه وضع فوق‌العاده‌ای حکومت می‌کرده؟ و آیا نیروهای عبیدالله زیاد به چه نوع فعالیت‌هایی دست زده‌اند که رابطه مسلم بن عقیل را با این یاران فداکار و با ایمانش قطع کرده‌اند که حتی آنان در آن شب به همراه مسلم نبودند تا او را به منزلی راهنمایی کنند؟!

بدون تردید اگر رابطه‌ی مسلم بن عقیل با حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و افراد فداکار دیگری که رهبران جنبش کوفه بودند قطع نشده بود در همان شب می‌توانستند یک جلسه‌ی سری تشکیل بدهند و امکانات خود را ارزیابی کنند و اگر امکانات اجازه بدهد روابط خود را با رؤسای کوفه برقرار سازند و ستاد جدیدی تشکیل بدهند و مبارز را با اسلوب دیگری تعقیب نمایند و اگر امکانات اجازه‌ی تشکیل ستاد ندهد عده‌ای از سواران سلحشور و برگزیده را شبانه انتخاب کنند و به اتفاق مسلم بن عقیل از کوفه خارج شوند و به امام حسین (علیه‌السلام) ملحق کردند و اوضاع جدید کوفه را به طور کامل برای امام توضیح بدهند.

آنچه مسلم است مورخان اسلامی که در قرن دوم هجری تازه شروع به نوشتن تاریخ قیام حسین علی (علیه‌السلام) کرده‌اند نتوانستند به طور واضح همه‌ی جزئیات مربوط به جنبش مسلم بن عقیل را به دست آورند و بنویسند. مورخان نتوانسته‌اند این مشکل را حل کنند که:

چرا رابطه‌ی مسلم بن عوسجه و ابوتمامه ی صائدی و ده‌ها نفر از شیعیان وفادار و با اخلاص امام حسین (علیه‌السلام) با مسلم بن عقیل قطع شد و در بحران اخیر کوفه چه وضع فوق‌العاده‌ای حکم فرما بوده است که مسلم بن عقیل تنها ماند و این یاران وفادار نبودند که او را راهنمایی کنند؟!

آیا با این وضع تاریک و مبهم می‌توان مسئولیتی به عهده‌ی مسلم بن عقیل گذاشت یا او را متهم به ضعف و بی‌لیاقتی کرد؟! البته نه. از این رو این کمال بی‌انصافی است که بعضی از این نویسندگان این مرد مجاهد و فداکار را متهم به ضعف و ناتوانی می‌کنند.^۳

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۷ و ارشاد مفید، ص ۱۹۲.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۷۵.

۳. یکی از علمای بزرگ معاصر در این باره فرموده است: انضباط لشکر در اثر شتاب زدگی وضع فرماندهی به هم خورد و گر نه نمی‌بایست آن همه مهلت تبلیغات به محصوران که دارالاماره بدهند، گویا خود فرماندهان هم دست و پای خود را گم کرده و بهت زدگی حتی مجال طرح نقشه ی نجات مسلم را نداشتند و هر کس به فکر نجات خویش بود.

مردم‌شناسی:

ممکن است کسی تصور کند که یکی از شرائط اساسی تشکیل حکومت، مردم‌شناسی است به این معنی که رهبر انقلاب قبل از هر چیز باید روحیات و اخلاق مردمی را که باید در تشکیل حکومت تکیه گاه او باشند با دقت بررسی کند و بداند که آیا اکثریت آن مردم ثابت قدم و فداکارند یا متزلزل و دودل. فرمودند: و این خود روشن است که اگر اکثریت آنان مردمی دودل و متزلزل باشند اقدام به تشکیل حکومت به اتکای چنین مردمی پسندیده نیست، و اکثریت مردم کوفه چنین بودند.

ولی این تصور درباره‌ی اکثریت مردم کوفه صحیح نیست و اینک بیان مطلب:

روحیه‌ی جامعه‌ها:

بررسی دقیق در روحیات و اخلاق جوامع انسانی و تحولاتی که در طول تاریخ در ملت‌های گوناگون به وجود آمده نشان می‌دهد که روح ملت‌ها دارای حالتی یکنواخت و غیرقابل تغییر نیست بلکه طبیعت انسان‌ها انعطاف پذیر است و در صورت مساعد بودن شرائط می‌توان در جامعه‌ها همه گونه تحول از قبیل: علمی، صنعتی، اخلاقی و سیاسی به وجود آورد.

و تحول سیاسی که معمولاً همراه با تشکیل حکومت است دارای شرائطی است که اگر آن شرائط، موجود باشد ممکن و ثمربخش خواهد بود:

۱- آمادگی افکار مردمی که باید حکومت جدید با نیروی آنان تشکیل گردد.

۲- لیاقت رهبری که باید حکومت به دست او تشکیل شود.

۳- ایمان مردم به لیاقت رهبر انقلاب تا آنجا که فرمان او را بپذیرند.

۴- متشکل شدن نیروهای مردمی که باید تکیه‌گاه حکومت جدید باشند.

اگر این شرائط، موجود باشد تشکیل حکومت امکان‌پذیر و ثمربخش خواهد بود و در این صورت می‌توان حتی از مردم پراکنده‌ای که دارای اختلافات شدید محلی باشند نیروهای متشکلی به وجود آورد و اختلافات و پراکندگی‌ها را از بین برد.

یک مثال:

شاید در تاریخ عمومی جهان کمتر بتوان مردمی را یافت که مثل دو قبیله‌ی اوس و خزرج مدینه دارای دشمنی‌های ریشه‌دار و اختلافات شدید محلی بوده باشند، ولی همین مردم آن گاه که رهبری مثل پیشوای بزرگ اسلام یافتند زیر پرچم وی گرد آمدند و تحت رهبری آن حضرت نیرویی به وجود آوردند و با کمک نیروهای مهاجرین مکه، حکومتی را با اتحاد و یکپارچگی کم نظیری تشکیل دادند و بعد از تشکیل حکومت، اوضاع و احوال محیط بر دشمنی‌های ریشه‌دار سابق غلبه کرد و رسول خدا توانست با قدرت حکومتی که از نیروی همین مردم پراکنده به وجود آمده بود در طول هشت سال سیطره‌ی اسلام را در سراسر جزیره‌العرب گسترش دهد.

و علت این پیروزی درخشان این بود که شرائط تشکیل حکومت فراهم بود یعنی:

۱- مردم اوس و خزرج از جنگ‌های طولانی محلی خسته و رنجیده بودند و در جستجوی راه نجاتی بودند که آنان را از آن وضع مرگبار خلاص کند.

۲- رهبر لایقی مثل پیشوای بزرگ اسلام در صحنه‌ی تحول سیاسی ظاهر شد و ابتکار عمل را در تشکیل حکومت به دست گرفت.

۳- مردم به لیاقت رهبر خود ایمان داشتند.

۴- نیروهای پراکنده‌ی مردم تحت رهبری صحیح پیغمبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله) متشکل شد. در چنین محیط مناسب و شرائط مساعدی بود که حکومت اسلام به دست رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تشکیل شد و جامعه‌ی اسلامی شکل گرفت و جزیره‌العرب را تسخیر کرد. روحیه‌ی مردم کوفه:

اختلاف و انحطاط مردم کوفه بیشتر از دو قبیله‌ی اوس و خزرج مدینه نبود، و با آماده شدن شرائطی که نام بردیم تشکیل حکومت و تغییر وضع محیط با نیروی مردم کوفه از هر جهت ممکن بود.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با کمک همین مردم کوفه در جنگ جمل بر نیروهای عایشه و طلحه و زبیر پیروز شد. و با کمک همین مردان کوفه در جنگ صفین تا آستانه‌ی پیروزی قطعی پیش رفت.

و با کمک همین مردم کوفه در جنگ نهروان نیروهای متعصب خوارج را در هم کوبید.

علی (علیه‌السلام) قبل از جنگ جمل آنگاه که مردم کوفه به یاری آن حضرت آمدند و در «ذی قار» به وی ملحق شدند آنان را ضمن خطبه‌ای بدین گونه تمجید می‌فرماید: «ای اهل کوفه! شما از کریم‌ترین و میانه‌روترین مسلمانان هستید و روش شما عادلانه‌ترین روش‌ها و سهم شما در اسلام از بهترین سهم‌ها است و از بخشنده‌ترین نژاد عرب می‌باشید. شما در دوستی پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و اهل بیت او از همه‌ی عرب محکم‌تر هستید و من بعد از خدا به شما اطمینان و اعتماد کردم که به سوی شما آمدم انتم اشدّ العرب وداً للنبی و اهل بیته و انما جئتکم ثقة بعدالله بکم»^۱.

و نیز پس از جنگ جمل با شادی و خرسندی از همین مردم کوفه که دشمن را مغلوب کردند بدین گونه ستایش می‌کند:

«وَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَ الشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ وَ دُعَيْتُمْ فَأَجَبْتُمْ»^۲. خداوند از جانب خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بهترین پاداش را به شما مردم کوفه بدهد که دعوت مرا اجابت کردید و فرمان مرا پذیرفتید.»

یک نکته:

این مطلب به ذهن هر صاحب نظری می‌آید که چگونه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) گاهی از مردم کوفه بدین گونه که شرحش گذشت ستایش می‌کند، و گاهی آن را مورد ملامت شدید خود قرار می‌دهد و از خدا می‌خواهد که بین آن حضرت به آنان جدائی بیندازد^۱ آیا این تناقض نیست؟

۱. ارشاد، ص ۱۱۸.

۲. نهج البلاغه، نامه‌ی ۲.

و همچنین امام حسین (علیه السلام) گاهی از مردم کوفه تمجید می‌کند و آنان را مورد عنایت مخصوص خود قرار داده درباره‌ی ایشان دعای خیر می‌فرماید که: «فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَحْسِنَ لَنَا الصَّنِيعَ وَ أَنْ يَثْبِيحَكُمْ عَلَي ذَلِكِ اعْظَمِ الْاَجْرَ^۲». از خدا خواستم که برای ما خیر و موفقیت پیش آورد و بزرگ‌ترین پاداش را به شما بدهد که زحمت کشیده‌اید تا خلافت اسلامی را به مرکز اصلی آن باز گردانید.»

و گاهی آنان را مورد ملامت شدید خود قرار داده و می‌فرماید: «تَبَالِكُمْ اِيْتِهَاجِ الْجَمَاعَةِ^۳. مرگ بر شما جمعیت.» آیا این تناقض نیست؟

گمان می‌رود که جواب این سؤال خیلی مشکل نباشد. زیرا ممکن است مردمی در شرائط مخصوصی از روی حقیقت و خلوص آماده‌ی فداکاری باشند. و همین مردم یا بعضی از آنان در شرائط مخصوصی ضعف و زبونی نشان بدهند و باعث به ثمر نرسیدن فعالیت‌های امام شوند و در این زمان سزاوار سرزنش و توبیخ باشند.^۴

بنابراین آنگاه که امیرالمؤمنین (علیه السلام) که از مردم کوفه ستایش می‌کند به خاطر جانبازی و فداکاری آنان است و آن گاه که از آن مردم گله و شکایت دارد به خاطر سستی و بی‌وفای آنان است.

و نیز امام حسین (علیه السلام) آن گاه که از مردم کوفه ضمن نامه‌ای ستایش می‌کند و درباره‌ی آنان دعای خیر می‌فرماید به خاطر آمادگی خالصانه‌ی آن مردم برای فداکاری و مبارزه با حکومت یزید است.

و آنگاه که آنان را توبیخ و نفرین می‌کند به خاطر سستی و بی‌وفایی بعضی از آنان است.

توجه:

آنگاه که امام از مردمی تمجید می‌کند طبعاً این تمجید متوجه مردمی است که از روی خلوص آماده‌ی فداکاری شده‌اند نه افراد منافق یا سست عنصری که در میان هر امتی وجود دارند.

و نیز آنگاه که همان مردم را توبیخ می‌کند طبعاً این توبیخ متوجه آن عده‌ای است که منافق بوده یا سستی و زبونی نشان داده‌اند نه افراد با اخلاصی که شرائط نامساعد به آنان اجازه‌ی فداکاری نداده است.

و این مرسوم است: گاهی چیزی را که مربوط به بعضی از افراد مردمی باشد نسبت به همه‌ی افراد می‌دهند.

چنان که حضرت موسی (علیه السلام) به قوم خود گفت: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ الْعِجَلَ فَتُوبُوا إِلَيَّ بَارِكُمْ

فَأَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ^۵. شما به خودتان ظلم کردید که گوساله پرست شدید پس به درگاه خدا توبه کنید و خودداتان را

بکشید، (یعنی آنان که گوساله پرست نشدند گوساله پرستان را بکشند)».

معلوم است که همه‌ی قوم موسی (علیه السلام) گوساله پرست نشدند ولی حضرت موسی به همه‌ی آنان خطاب کرد،

چون گوساله پرستان در بین آنان بودند.

۱. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۵.

۲. ارشاد، ص ۲۰۰.

۳. لهوف، ص ۸۵.

۴. چنان‌که بعضی از مسلمانان در بیعت رضوان مورد ستایش قرآن کریم قرار گرفتند ولی به هنگام تخلف از جیش اسامه مورد لعن رسول خدا (صلی الله

علیه وآله) واقع شدند.

۵. سوره بقره، آیه ۵۳. معنای صحیح آیه شریفه را در تفسیر «الطیب البیان»، ج ۲، ص ۳۴، ملاحظه فرمایید.

و همچنین امام حسین (علیه السلام) وقتی که در دعای روز عاشورا درباره‌ی مردم می‌گوید: «فأنهم غرّونا و خدعونا و خذلونا». آنان ما را فریب دادند و از یاری ما خودداری کردند.» و نیز هنگامی که در ضمن خطبه‌ی روز عاشورا می‌فرماید: «فأنهم غرّونا و كذبونا^۲. اهل کوفه ما را فریب دادند و به ما دروغ گفتند.» مقصود آن حضرت بعضی از مردم کوفه است نه همه‌ی آنان.

و همچنین امام سجاد (علیه السلام) که در ضمن خطبه‌اش در کوفه می‌فرماید: «أنکم کتبتم الی ابی و خدعتموه^۳. شما مردم کوفه به پدرم نامه نوشتید و او را فریب دادید.» منظورش همان افراد منافق است نه همه‌ی مردم کوفه. و این نقص امام نیست که پس از تحقیق کامل ظاهر آراسته‌ی مردمی را حمل بر حقیقت کند و مصلحت خداوندی نباشد که از علم لدنی استفاده کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره‌ی: «منذر بن جارود» نماینده‌ی آن حضرت که گزارش خیانت وی به امام رسیده بود می‌فرماید: «ان صلاح اییک غرنی منک^۴. خوبی پدرت مرا درباره‌ی تو فریب داد و تو را نیز مثل پدرت خوب پنداشتم.»

و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به ظاهر آراسته‌ی چند نفر که به دروغ می‌گفتند: ما از شرکت در جهاد معذوریم اعتماد کرد و اجازه داد که در جهاد شرکت نکنند. آیه نازل شد که: «عفی الله عنک لم اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقو و تعلم الکاذبین^۵. خدا تو را ببخشد چرا پیش از آنکه به طور کامل راست گوین را از دروغ گوین بازشناسی به آنان اجازه‌ی ماندن دادی؟» نتیجه گفتار:

که از آنچه گفتیم روشن شد این تصور که اکثریت مردم کوفه همیشه مردمی منافق و بی‌وفا بودند تصویری سطحی و بی‌ریشه است^۶ و در همه‌ی زمان‌ها همه‌ی امت‌ها چنین بوده و هستند که روحیه‌ی آن‌ها تغییر پذیر و قابل انعطاف است و آنجا که شرائط، مساعد باشد می‌توان ابتکار عمل را به دست گرفت و از مردم پراکنده نیروهای متشکلی به وجود آورد و حکومتی تشکیل داد و اصلاحات همه جانبه‌ی آن را که در شئون حیاتی اجتماع آغاز کرد. امام حسین (علیه السلام) بر اساس همین فکر آن گاه که شرائط تشکیل حکومت از هر جهت فراهم شد یعنی:

- ۱- مردم از ظلم و ستم بنی‌امیه به ستوه آمده و در جستجوی راه نجاتی بودند.
- ۲- رهبر لایقی مثل فرزند پیغمبر (صلی الله علیه وآله) در صحنه‌ی تحول سیاسی ظاهر شد.
- ۳- مردم به لیاقت این رهبر ایمان داشتند.

۱. مفاتیح، ص ۱۶۵، چاپ اسلامیة ضمن اعمال سوم شعبان.

۲. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۸.

۳. لهوف، ص ۱۴۰.

۴. نهج البلاغه، نامه ۷۱.

۵. سوره براءت، آیه ۴۳.

۶. در این جا تذکر این نکته لازم است که این جمله ی معروف: «الکوفی لا یوفی. اهل کوفه وفا ندارند» که معنای عمومی و استمرار می‌دهد که در هیچ یک از مدارک تاریخی دیده نشده مگر در کتاب گمراه کننده ی «نور العین» اسفرائینی، ص ۲۰ و این کتاب پر از دروغ و افسانه است.

۴- نیروهای عدالت خواهی تحت رهبری مسلم بن عقیل به حال آماده باش درآمدند بود. در چنین شرایط مساعدی بود که امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت علاوه بر امتناع از بیعت یزید با حمایت نیروهای عدالت خواه کوفه تشکیل حکومت بدهد و در سایه‌ی قدرت حکومت اصلاحات خود را شروع نماید، و در این زمان اکثریت مردم کوفه از ته دل خواهان حکومت حسینی بودند نه از روی نفاق. دو شاهد تاریخی:

۱- از حادثه‌ی کربلا چند سالی پیش نگذشت که همین مردم کوفه به رهبری «سلیمان بن سرد» دست به انقلاب زدند و چند هزار نفر از آنان با کمال صمیمیت در این راه فداکاری کردند و کشته شدند.

۲- «مختار بن ابی عبیده» که با کمک همین مردم کوفه حکومتی تشکیل داد و بر قسمت وسیعی از کشور اسلامی مسلط شد. و بی‌شک علاقه و اخلاص مردان کوفه نسبت به امام حسین (علیه السلام) صدها برابر بیش از علاقه‌ی آنان به سلیمان بن سرد و مختار بود بلکه اطاعت مردم کوفه از سلیمان بن سرد و مختار نیز به خاطر عشق و علاقه به امام حسین (علیه السلام) بود.

و اینکه مردم کوفه در انقلاب کوفه از ابن زیاد شکست خوردند بیشتر به علت این بود که پیش از آنکه بر کوفه مسلط شوند غافلگیر شدند، چنان که خود مسلم بن عقیل رضوان الله علیه غافلگیر شد. و چنان که نیروهای پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در جنگ احد غافلگیر شدند. و اگر مردمی یا رهبر مردمی به علت غافلگیر شدن شکست بخورند مورد ملامت نخواهند بود.

تصور صحیح:

تصور صحیحی درباره‌ی مردم کوفه این است که آنان چهار دسته بودند:

۱- پیش‌قدمان با اخلاص از قبیل «حبيب بن مظاهر» و «مسلم بن عوسجه» که جنبش کوفه را به وجود آوردند.

۲- مردم ساده و پیرو که از روی علاقه و اخلاص به مسلم بن عقیل ملحق شدند و این دو دسته جمعیت انبوهی از یاران امام حسین (علیه السلام) را تشکیل می‌دادند.

۳- یک عده معدود منافق و خدعه کار از قبیل «عمرو بن حجاج». و در هر قیامی عده‌ای منافق وجود دارد چنان که در اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) وجود داشت.

۴- یک عده سست عنصر و زبون. و این دو دسته از نظر عدد بر یاران اخلاص امام فزونی نداشتند، بلکه می‌توان گفت: آن دو دسته‌ی با اخلاص، اکثریت یاران امام را تشکیل می‌دادند.

ضمناً تذکر این نکته مناسب است که اگر امام پیروزمندانه وارد کافه می‌شد همان افراد منافق یا زبون نیز به پیروی از وضع محیط از یاران آن حضرت بودند و قسمتی از نیروهای وی را تشکیل می‌دادند.

آیا سرانجام پیروز می‌شد؟

گاهی این سؤال پیش می‌آید که اگر امام حسین (علیه السلام) در آن شرایط مساعد کوفه را تسخیر می‌کرد آیا پس از تسخیر کوفه می‌توانست در مقابل حکومت مرکزی شام بایستد؟ و آیا می‌توانست در برابر دولت یزید آن قدر مقاومت کند تا سرانجام پیروز گردد؟

در اینجا باید گفت: اگر امام در آن شرائط مساعد کوفه را تسخیر کرده بود می‌توانست در مقابل حکومت یزید مقاومت کند و سرانجام پیروز گردد. و اینک توضیح مطلب :

۱- چون از طرفی «عبدالله زبیر» در همان ایامی که امام حسین (علیه‌السلام) در مکه توقف داشت در حجاز نیرویی به وجود آورد و شورش برپا کرده بود^۱.

و از طرف دیگر در سرحدات دشتی و دیلم شورش دیگری بر ضد حکومت یزید به وجود آمده بود^۲. و بدون تردید مقدار زیادی از وقت و نیرو و بودجه‌ی دولت یزید برای آرام کردن این دو شورش مصرف می‌شد. در این شرائط امام حسین (علیه‌السلام) که فرضاً کوفه را تسخیر کرده و نیروهای ملی بصره هم به آن حضرت ملحق گشته بودند و نیروهای دیگری که در سایر استان‌های عراق در شرف تکوین بود، آماده‌ی پشتیبانی امام شده بودند. در چنین شرائطی امام حسین (علیه‌السلام) با کمال قدرت در مقابل حکومت لرزان یزید می‌ایستاد و به تدریج نیروهای در شرف تکوین را جذب می‌کرد و ارتشی قوی‌تر از ارتش یزید تشکیل می‌داد.

۲- همه می‌دانند که شخصیت امام حسین (علیه‌السلام) خیلی عظیم‌تر و محبوب‌تر از عبدالله بن زبیر بود و از این رو تا وقتی که امام در مکه بود عبدالله زبیر تحت فشار افکار عمومی ناچار بود به حضور آن حضرت بیاید^۳. در جایی که عبدالله زبیر که شخصیتش از امام ضعیف‌تر بود بتواند در مقابل حکومت یزید به سختی مقاومت کند در این صورت بدون تردید امام حسین (علیه‌السلام) با آن شخصیت عظیم و محبوبیت بی‌نظیر پس از تسخیر کوفه بهتر از عبدالله زبیر می‌توانستند در مقابل حکومت یزید مقاومت نماید و سرانجام حکومت یزید را در کام خود فرو برد و هضم کند و یا لاقلاً با کمال اقتدار در برابر آن بایستد.

بعد از یزید:

اگرچه مرگ یزید قبلاً پیش‌بینی نمی‌شد ولی مقاومت مردانه‌ی حکومت حسینی در برابر حکومت یزید طبعاً به این نتیجه می‌رسد که:

پس از سه سال که یزید مرد و کشوری آشفته و پریشان پشت سر خود گذاشت و معاویه بن یزید از خلافت کناره‌گیری کرد و حکومت خاندان ابی سفیان متلاشی شد و مروان حکم تصمیم گرفت با عبدالله زبیر بیعت کند^۴. در این موقع شخصیت بزرگ و مقتدر حسین بن علی (علیه‌السلام) بود که می‌توانست با آن درایت و کفایت و محبوبیت بی‌نظیر خود زمام کشور آشفته‌ی اسلامی را به دست گیرد و مملکت را از هرج و مرج و آشفستگی نجات بخشد.

بدیهی است در چنین شرائطی، شخصیت‌های دیگری مثل عبدالله زبیر نمی‌توانستند در مقابل قدرت عظیم امام مقاومت کنند و ناچار تسلیم می‌گشتند یا ساکت می‌شدند و حسین بن علی (علیه‌السلام) زمامدار با اقتدار اسلام، پیروزمندانه کشور را به سوی تکامل مادی و معنوی رهبری می‌کرد و چنان که آرزوی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود جهان اسلام را به اوج عظمت می‌رسانید.

۱. کامل بن اثیر، ج ۴، ص ۱۹.

۲. ابو الشهداء، ص ۱۱۴.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۰.

۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴۵ و «الاکخبار الطول»، ص ۲۰۹.

وحدت سیاسی:

بدیهی است اگر حکومت نیرومند اسلامی چنان که دلخواه امام حسین (علیه‌السلام) بود تشکیل می‌شد چون زعامت کشور به دست سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌افتاد و طبعاً بعد از او خاندان رسالت بودند که کشور عظیم اسلامی را رهبری می‌کردند یک وحدت سیاسی نیرومند و ثمربخش به وجود می‌آمد، و در این صورت کاملاً طبیعی بود که پس از گذشتن نیم قرن یا کمتر، سراسر جهان اسلام تابع اهل بیت عصمت می‌شدند، و این همان حقیقت تشیع است.

آنگاه این شکاف و اختلاف زبان‌بار که منشأ اصلی آن سقیفه بود از میان برداشته می‌شد و دیگر دو گروه متضاد به نام شیعه و سنی وجود نداشت و از این راه این همه ضربه به اسلام وارد نمی‌گشت. و در حقیقت، امام حسین (علیه‌السلام) زیان‌هائی را که حکومت‌های سابق خصوصاً حکومت ضد اسلام پسر ابی سفیان در طول پنجاه سال بر اسلام وارد ساختند جبران می‌فرمود.

پس باید گفت: به وجود آمدن یک وحدت سیاسی و از بین رفتن اختلافات مسلکی و مذهبی که ریشه‌ی آن‌ها اختلاف در حکومت و خلافت بود از آثار ثمربخش و پر ارزش حکومت حسینی بود.

به کوفه نمی‌رفت:

از مجموع بررسی‌هایی که تا اینجا شد روشن گشت که امام حسین (علیه‌السلام) وقتی به سوی کوفه حرکت کرد که از نظر اسباب عادی، عوامل پیروزی آن حضرت پیش از پنجاه در صد فراهم بود. روی این حساب، معلوم است که اگر از نظر مجاری طبیعی عوامل پیروزی امام فراهم نمی‌شد آن حضرت به کوفه مسافرت نمی‌فرمود. اگر چه این مطلب از بس روشن است احتیاج به دلیل ندارد ولی برای اطمینان قلب خواننده به چند دلیل تاریخی اشاره می‌کنیم:

- ۱- آنگاه که امام حسین (علیه‌السلام) مسلم بن عقیل را برای تحقیقات محلی و بیعت گرفتن برای جهاد به کوفه فرستاد به وی دستور داد که اگر مردم کوفه آمادگی ندارند فوراً به مکه مراجعت کند^۱. بنابراین اگر مسلم به مکه مراجعت می‌کرد و می‌گفت: مردم کوفه آمادگی ندارند امام به سوی کوفه حرکت نمی‌فرمود.
- ۲- آنگاه که حسین بن علی (علیه‌السلام) مسلم را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد ضمن نامه‌ای که به وسیله‌ی مسلم برای مردم کوفه ارسال داشت مرقوم فرمود:

«فان كتب الیّ انه قد اجتمع رای ملئکم و ذوی الحجی منکم علی مثل ما قدمت به رسلکم اقدم الیکم و شیکا انشاء الله فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب و القائم بالقسط و الدائن بدین الحق و السلام^۲.

اگر مسلم بن عقیل به من بنویسد که بزرگان و خردمندان شما متفق گشته‌اند که برای نجات از حکومت ظالمانه‌ی بنی‌امیه، حکومت عادلانه‌ی اسلامی را به زعامت من تشکیل بدهند چنان که نامه‌های شما گویای این مطلب بود در این صورت من به منظور اینکه خلافت را به مرکز اصلی خود بازگردانم به زودی به کوفه خواهم آمد، به جان خودم

۱. الاخبار الطوال، ص ۲۱۰.

۲. ارشاد مفید، ص ۱۸۳.

قسم، زمامدار و رئیس حکومت اسلامی فقط کسی است که به قرآن کریم عمل کند و بر اساس عدالت رفتار نماید و به دین حق پای‌بند و علاقه‌مند باشد والسلام.»

مفهوم این نامه‌ی امام این است که اگر مسلم گزارش مساعد ندهد و نظر او مخالف گفته‌های شما باشد من به کوفه نخواهم آمد. در این صورت بدیهی است که اگر مسلم بن عقیل به امام می‌نوشت که کوفه برای تشکیل حکومت آمادگی ندارد آن حضرت از مکه به سوی کوفه حرکت نمی‌فرمود.

۳- حسین بن علی (علیه‌السلام) در یکی از سخنرانی‌های روز عاشورا ضمن انتقاد شدیدی که از مردم کوفه می‌کند می‌فرماید:

«فهلأ. لكم الولايت. ترکتمونا والسيف مشيم و الجاش طامن و الرأى لما يستحصف؟! وای بر شما چرا آن وقت که هنوز شمشیرها در نیام و دل‌ها آرام بود و ما تصمیم قطعی درباره‌ی حرکت به کوفه نگرفته بودیم ما را رها نکردید؟!» یعنی اگر پیش از آنکه ما درباره‌ی سفر به کوفه تصمیم بگیریم ما را رها می‌کردید و خبر می‌دادید که آماده‌ی پشتیبانی از ما نیستید به سوی کوفه حرکت نمی‌کردیم.

از این سخن تأثر انگیز امام به خوبی معلوم می‌شود که اگر از نظر مجاری طبیعی و اسباب عادی زمینه‌ی پیروزی آماده نبود آن حضرت به عراق مسافرت نمی‌فرمود.

سؤال:

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که: مگر ممکن است امام به چیزی امیدوار باشد و به آن نرسد؟! جواب این سؤال این است که پیغمبر و امام در فعالیت‌های خود گاهی به آنچه امید دارند می‌رسند و گاهی نمی‌رسند. رسول خدا در جنگ احد امیدوار بود بر دشمن غالب شود ولی با این که در آغاز کار مسلمانان غالب شدند، در آخر کار جریان حوادث بر خلاف امید آن حضرت بود و مسلمانان شکست خوردند و آنچه پیغمبر خدا بدان امیدوار بود انجام نشد.

و نیز امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) امیدوار بود بر معاویه غالب شود و شام را از دست او بگیرد. ولی بر خلاف امید آن حضرت نه تنها شام از تصرف معاویه در نیامد بلکه به عکس، عمال معاویه مصر را اشغال نظامی کردند و محمد بن ابی بکر نماینده‌ی امام را کشتند و آنجا را از قلمرو حکومت علی (علیه‌السلام) خارج ساختند.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) ضمن اظهار ناراحتی شدید در این باره می‌فرماید:

«سبحان الله! بینا نحن نرجو، ان نغلب القوم علی ما فی ایدینهم اذ غلبونا علی ما فی ایدینا. چقدر مایه‌ی تعجب و تأسف است در حالی که ما امیدوار بودیم سرزمین شام را از تصرف معاویه و عمال او درآوریم آنان مصر را که در دست ما بود از تصرف ما درآوردند!»

امام حسین (علیه‌السلام) نیز با این که عوامل پیروزی بیش از پنجاه در صد برایش فراهم شد و امید داشت کوفه را تسخیر کند برخلاف امید آن حضرت جریان حوادث طوری شد که آنچه بدان امیدوار بود انجام نشد.

۱. اجتهاد ۲، ص ۲۴ و مشیر الاحزان، ص ۲۸ و مقتل خوارزمی ۲، ص ۶ و تهذیب ابن عساکر ۴، ص ۳۳۳.

۲. کشف المحجبه، ص ۱۷۴ و معادن الحکمه، ج ۱- ص ۳۴.

ولی نکته‌ای که در اینجا باید تذکر داد این است که پیغمبر و امام چه به آنچه امید دارند برسند و چه نرسند راهی را که انتخاب می‌کنند صدر صد صحیح است و اگر مغلوب هم بشوند از مرز حقیقت منحرف نگشته‌اند چنان که امام حسین (علیه‌السلام) به فرزدق فرمود: «اگر ما غالب شویم چه بهتر و اگر غالب هم نشویم از حقیقت دور نشده و تجاوز کار نخواهیم بود»^۱.

این تصوّر از کجا است؟

تا اینجا بحث بدین گونه تعقیب شد که از نظر مجاری طبیعی، شرائط پیروزی امام حسین (علیه‌السلام) فراهم شد آنگاه به قصد امتناع از بیعت و تشکیل حکومت برای نجات اسلام به سوی کوفه حرکت کرد.

ولی از طرفی تصویری بین مردم شایع است که آن حضرت از همان مدینه به قصد کشته شدن حرکت کرده و تا آخر کار در تعقیب همین هدف بوده است، بنابراین ما باید بدانیم این تصور از کجا و منشأ آن چیست؟ منشأ این تصور، ظواهر بعضی از این نقل‌هائی است که در کتب تاریخ و حدیث دیده می‌شود، از این رو لازم است به بررسی این نقل‌ها پردازیم.

ما در اینجا یکی از این نقل‌ها را بررسی می‌کنیم و بقیه را در فصلی جدا در آخر کتاب مورد بحث قرار می‌دهیم.^۲ خطبه‌ی امام:

امام حسین (علیه‌السلام) ضمن خطبه‌ای فرمود: «ان هذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغْيَّرَتْ وَ تَنْكَرَتْ وَ ادْبَرُ مَعْرُوفَهَا فَلِمَ يَبِيقُ مِنْهَا اِلَّا صَبَابَةُ الْاِنَاءِ وَ خَسِيسَ عَيْشِ كَالْمَرْعَى الْوَبِيلِ اِلَّا تَرُونَ اَنْ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ اَنْ الْبَاطِلَ لَا يَنْتَهِي عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحَقَّقًا فَانِّي لَا اَرَى الْمَوْتَ اِلَّا السَّعَادَةَ وَلَا الْحَيٰوةَ مَعَ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا بَرْمًا^۳. این دنیا و محیط زندگی ما دگرگون شده و قیافه‌ی زشت خود را نشان داده و خوبی‌های آن رفته و بیش از ته مانده‌ای و غیر از زندگی پستی چون چراگاه زیان آوری از آن باقی نمانده، نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود و از باطل خودداری نمی‌گردد شایسته است فرد با ایمان طرفدار حق در مرگ رغبت کند زیرا به نظر من با این اوضاع و احوال، مرگ جز سعادت نیست و زندگی با ستمکاران جز رنج و ملال نخواهد بود.»

این یکی از آن نقل‌هائی است که بعضی دلیل این دانسته‌اند که امام برای کشته شدن حرکت فرموده است. طبق نقل طبری امام خطبه‌ی نام‌برده را بعد از آنکه زیر نظر نیروهای مسلح حرّ بن یزید قرار گرفت انشاء فرمود، و طبق نقل «سیر النبلاء» پس از آنکه عمر بن سعد به کربلا آمد و معلوم شد که قصد کشتن آن حضرت را دارند ایراد کرد.

روی این حساب، این خطبه وقتی ایراد شده که حاکم عراق می‌خواست امام را تسلیم بی‌قید و شرط خود گرداند یا به قتل برساند.

۱. ارشاد، ص ۱۹۹.

۲. چون بررسی نقل‌هائی که اشاره شد کاملاً جنبه‌ی فنی و تخصصی داشت و برای افرادی که با اصطلاحات علمی آشنا نیستند در وسط کتاب چون گردنه‌ای سخت می‌نمود از این رو آن را برای آخر کتاب گذاشتیم.

۳. تحف العقول، ص ۱۷۴ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵ و سیر النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۹.

در اینجا می‌توان گفت: مقصود حسین بن علی (علیه‌السلام) از این که می‌فرماید: «من مرگ را به جز سعادت نمی‌بینم» این است که اگر عمال حکومت بخواهند ما را تسلیم بی‌قید و شرط خود گردانند و هر طور دلخواهشان باشد با ما رفتار کنند ما تسلیم نخواهیم شد و اگر در این راه کشته شویم این مرگ برای ما جز سعادت نخواهد بود زیرا اگر تسلیم شویم به فرض اینکه زنده بمانیم چنین زندگی که در آن محکوم اوامر ستمکاران جبار باشیم جز رنج و ملامت نخواهد بود. بنابراین امام می‌خواهد مقایسه کند به شهادت و بین تسلیم شدن و زیر نفوذ ستمکاران زندگی کردن.

و این مثل مقایسه‌ای است که یوسف صدیق (علیه‌السلام) بین زندان رفتن و بین تسلیم شدن در برابر خواسته‌ی بانوی عزیز مصر می‌کند و می‌گوید: « رَبِّ السَّجْنِ احِبِّ الیَّ مِمَّا یَدْعُونِی الیه. خدایا زندان رفتن در نظر من بهتر است از گناهی که این بانوان مرا بدان دعوت می‌کنند.»

در اینجا یوسف صدیق نمی‌خواهد بفرماید: زندان مطلوب اصلی من است و برای آن فعالیت می‌کنم چون زندان برای هر کسی سخت و رنج آور است، بلکه می‌خواهد بین زندان رفتن با آن همه سختی که دارد و بین آلوده شدن به گناه بی‌عفتی مقایسه کند تا با این مقایسه، زشتی بی‌عفتی را به صورتی هرچه نا مطلوب‌تر نشان بدهد. بنابراین یوسف می‌خواهد بگوید: زندان رفت که نه مطلوب اصلی من است و نه مطلوب هیچ فرد دیگری، اگر با بدی گناه بی‌عفتی مقایسه شود باید گفت: زندان بهتر است. پس نمی‌توان گفت: زندان رفتن، مطلوب اصلی یوسف بوده و برای آن فعالیت کرده است.

و از این رو می‌بینیم خود یوسف برای رهائی از زندان فعالیت کرد و حتی به رفیق زندانی خود گفت: شرح حال مرا به سرپرست خود بگو. در اینجا کسی نمی‌تواند به یوسف اعتراض کند که زندان را خودت خواستی پس چرا برای رهائی از آن کوشش می‌کنی؟!

امام حسین (علیه‌السلام) هم که می‌فرماید: من مرگ را به جز سعادت نمی‌بینم و زندگی زیر نفوذ و حکومت ظالمان جز ملامت نیست می‌خواهد مقایسه کند بین مرگ با همه‌ی تلخی که دارد و بین تسلیم شدن و زیر سایه‌ی ظلم زندگی کردن.

پس معنای سخن آن حضرت چنین می‌شود: مرگ که در نظر همه‌ی مردم سخت و رنج آور است، اگر با پذیرفتن حکم ظالمان و زندگی زیر نفوذ آنان مقایسه شود باید گفت: مرگ بهتر است، از اینجا بدانید که زندگی زیر پرچم ظلم چه قدر سخت و رنج آور است که مرگ با همه‌ی سختی که دارد نسبت به چنین زندگی، سعادت محسوب می‌شود. بنابراین مقصود اصلی امام این است که تسلیم شدن در برابر عبیدالله زیاد و پذیرفتن حکومت ظلم را به صورتی هر چه زشت‌تر و نفرت آورتر مجسم کند، نه این که بخواهد بفرماید: مرگ مطلوب اصلی من است و برای آن فعالیت می‌کنم.

از آنچه گذشت روشن شد این فرمایش امام که: « لا اری الموت الا السعاده. من مرگ را جز سعادت نمی‌بینم.» دلیل این نیست که آن حضرت برای کشته شدن قیام فرموده و خطبه‌ی گذشته را نمی‌توان به عنوان دلیلی برای این تصور به حساب آورد.

۱. تفسیر این آیه‌ی شریفه را با توضیح بیشتری در کتاب «جمال انسانیت» تفسیر سوره‌ی یوسف تألیف نگارنده ملاحظه فرمائید.

باز هم تأیید:

باز هم برای تأیید مطلب می‌گوییم: اگر امام به قصد کشته شدن حرکت کرد پس چرا مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد^۱؟! آیا می‌خواست مسلم را به کشتن بدهد؟

و چرا «قیس بن مسهر صیداوی» را از بین راه به کوفه فرستاد که بشارت ورود آن حضرت را به مردم بدهد^۲؟! آیا می‌خواست قیس بن مسهر را نیز به کشتن بدهد؟!

و چرا مسلم بن عقیل وقتی که گرفتار شد از محمد بن اشعث و عمر بن سعد خواست که به امام حسین (علیه‌السلام) بنویسند: به کوفه نیاید^۳؟ مگر مسلم که محرم اسرار امام بود نمی‌دانست که آن حضرت برای کشته شدن حرکت فرموده است؟

حقیقت این است که مسلم می‌دانست امام برای این که خود را به کشتن بدهد قیام نکرده بلکه او را به کوفه فرستاده تا روشن کند که شرایط برای تشکیل حکومت مساعد است یا نه از این رو آنگاه که شرایط مساعد بود به آن حضرت نوشت: زودتر به سوی کوفه حرکت کند ولی آنگاه که اوضاع کوفه دگرگون شد و مسلم بن عقیل رضوان الله علیه گرفتار گشت درخواست کرد که به امام بنویسند: به کوفه نرود.
پس معلوم شد که:

۱- اعزام مسلم بن عقیل به کوفه.

۲- اعزام قیس بن مسهر از بین راه به کوفه.

۳- درخواست مسلم از محمد اشعث و عمر سعد که به آن حضرت بنویسند: به کوفه نرود.

این هر سه دلیل این است که امام حسین (علیه‌السلام) برای کشته شدن حرکت فرموده است.
چند شاهد دیگر:

مناسب است باز هم چند شاهد دیگر که دلالت می‌کند قصد امام برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود بود نه کشته شدن در اینجا ذکر کنیم:

۱- یزید به ابن زیاد نوشت: «مسلم بن عقیل لشکر جمع می‌کند^۴.»

آیا مسلم برای مبارزه‌ی مسلحانه و برگرداندن خلافت به مرکز خود لشکر جمع می‌کرد یا برای کشته شدن امام؟

۲- ابن زیاد به غلام خود گفت: «این سه هزار درهم را به یاران مسلم بده و بگو: از این پول‌ها برای جنگ با دشمن خود استفاده کنید^۵.»

آیا از این عبارت فهمیده می‌شود که مسلم قصد تشکیل حکومت حسینی داشته یا قصد کشته شدن؟

۱. ارشاد مفید، ص ۱۸۳.

۲. ارشاد، ص ۲۰۱.

۳. ارشاد، ص ۱۹۶.

۴. ارشاد، ص ۱۸۵.

۵. ارشاد، ص ۱۸۶.

- ۳- مسلم بن عوسجه به غلام ابن زیاد که آمده بود و پول‌ها را به وی بدهد گفت: «من از این که به یاری اهل بیت پیغمبر (صلی‌الله علیه وآله) آمده‌ای خوشنودم^۱».
- آیا مسلم بن عوسجه از این که غلام ابن زیاد (به ظاهر) آمده تا در برگرداندن خلافت به مرکز، خود امام را یاری کند خشنود است یا از کشته شدن آن حضرت؟
- ۴- مسلم بن عقیل به ابو ثمامه ی صائدی دستور داد پول‌ها را از غلام ابن زیاد بگیرد، چون ابو ثمامه امین صندوق اعانات و مأمور خرید اسلحه بود^۲.
- آیا ابو ثمامه ی صائدی طبق دستور مسلم اسلحه می‌خرد این کار را برای جهاد با دشمن و برگرداندن خلافت به فرزند پیغمبر (صلی‌الله علیه وآله) انجام می‌داد یا برای کشته شدن آن حضرت؟
- ۵- ابن زیاد به هانی بن عروه گفت: «تو مسلم را در خانه‌ات جا داده و برای او اسلحه و قشون تهیه کرده‌ای^۳».
- آیا این اسلحه و قشون که زیر نظر مسلم و با کمک هانی تهیه شده بود برای برافراشتن پرچم حکومت حسینی بود یا برای کشته شدن آن حضرت؟
- ۶- عبدالله یقطر که ابن زیاد به وی گفت: از بالای بام قصر، حسین بن علی را لعنت کن بر بام قصر رفت و گفت:
- ای مردم امام حسین (علیه‌السلام) مرا فرستاده شما را دعوت کنم که او را بر ضد ابن زیاد یاری کنید^۴.
- آیا عبدالله یقطر مردم را دعوت کرد که امام را برای غلبه‌ی بر ابن زیاد یاری کنند و یا برای کشته شدن؟
- ۷- ابن زیاد آنگاه که مسلم بن عقیل را دستگیر کرد به وی گفت: «تو آرزوی چیزی را داشتی که خدا از آن جلوگیری کرد چون لایق آن نبودی.
- مسلم گفت: اگر ما لایق آن نیستیم پس چه کسی لایق آنست؟ ابن زیاد گفت: یزید لایق آنست^۵».
- آیا چیزی که مسلم آرزوی آن را داشته و ابن زیاد می‌گوید: یزید لایق آنست نه مسلم حکومت اسلامی است یا کشته شدن؟
- ۸- عبدالله بن مطیع به امام گفت: «اگر بخواهی چیزی که در دست بنی‌امیه است از آنان بگیری تو را می‌کشند^۶».
- آیا چیزی که در دست بنی‌امیه بوده و امام (علیه‌السلام) می‌خواسته آن را بگیرد خلافت اسلامی بوده یا کشته شدن؟
- ۹- ابن عباس به امام گفت: «اگر مردم کوفه حاکم خود را کشته و دشمنان را بیرون کرده و بر اوضاع، مسلطند در این صورت صلاح است شما به کوفه بروید نه در غیر این صورت^۱».

۱. ارشاد، ص ۱۸۷.

۲. ارشاد، ص ۱۸۷.

۳. ارشاد، ص ۱۸۸.

۴. به تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۰.

۵. ارشاد، ص ۱۹۶.

۶. ارشاد، ص ۲۰۱.

آیا ابن عباس می‌خواهد به امام بگوید: اگر مردم کوفه بر اوضاع مسطند آنگاه صلاح است شما برای قبضه کردن خلافت بروید یا برای کشته شدن؟

۹- علاوه بر همه‌ی این‌ها خود امام حسین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «نحن اهل بیت محمد و اولی بولایته هذا الامر علیکم من هؤلاء»^۲. ما خاندان پیغمبریم و برای خلافت اسلامی از اینان شایسته‌تر هستیم.»
۱۱- و نیز امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی می‌فرماید: «امام حسین (علیه‌السلام) مسلم را فرستاد که مردم را دعوت کند به بیعت و حکومت اسلامی تشکیل بدهد و حکومت فاسد را از بین ببرد»^۳.
آیا مطلبی که مورد قبول :

- ۱- امام حسین (علیه‌السلام) .
 - ۲- امام خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران .
 - ۳- مسلم بن عقیل .
 - ۴- ابو ثمامه ی صائدی .
 - ۵- مسلم بن عوسجه .
 - ۶- هانی بن عروه .
 - ۷- ابن عباس .
 - ۸- عبدالله بن مطیع .
 - ۹- عبدالله یقطر است (که امام حسین (علیه‌السلام) می‌خواست خلافت را به مرکز خود برگرداند) به قبول نزدیک‌تر است یا مطلبی که از قرن ۷ هجری یعنی بعد از تألیف کتاب «لهوف» به طور کامل شایع شده (که امام به قصد کشته شدن حرکت فرموده است؟) داوری آن به عهده‌ی خود شما.
- در اینجا بخش اول پایان می‌یابد، و آنچه در این بخش گفته شد این بود:
- اقدام حکومت یزید یک چیز بود: تهاجم به امام حسین (علیه‌السلام) و علت آن سه چیز بود: ۱- تثبیت حکومت ۲- عقده‌ی حقارت ۳- غریزه‌ی انتقام‌جویی^۴.
- و اقدام امام حسین (علیه‌السلام) دو قسمت بود:
- ۱- امتناع از بیعت یزید.
 - ۲- اقدام برای برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۷.

۲. ارشاد، ص ۲۰۵.

۳. این مطلب را گروهی از مراجع تقلید قدیم مثل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان‌الله علیهم و بعضی از مراجع تقلید کنونی فرموده‌اند. و همچنین جمعی از علمای معاصر در قم و تهران و استان فارس و کرمان و اصفهان و مازندران و گیلان و آذربایجان و پاکستان ضمن نام‌های تقدیری که برای مؤلف فرستاده‌اند، همین مطلب را تصدیق و تأیید کرده‌اند.

۴. علت شماره ۱ در ردیف علل غائی و شماره ۲ و ۳ در ردیف علل فاعلی محسوب می‌شوند.

علت امتناع از طبیعت شش چیز بود که سابقاً توضیح دادیم^۱ و در میان آن‌ها از همه مهم‌تر مسئولیت امام در برابر اسلام بود.

و علت اقدام آن حضرت برای برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود چند چیز بود:

۱- وجود انحرافات اسلام شکن در دستگاه حکومت بنی‌امیه.

۲- مسئولیت امام در مقابل حق مردم اسیر که می‌خواستند از ظلم حکومت خلاص شوند.

۳- مسئولیت وی در مقابل قرآن مهجور شده و سنت فراموش گشته‌ی پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که در آن شرائط مساعد لازم بود به وسیله‌ی قدرت حکومت اسلامی زنده شوند.

۴- مسئولیت آن حضرت در مقابل پیمان الهی که طبق فرمایش امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) خداوند از علمائی که قدرت بر تغییر حکومت ظلم دارند پیمان گرفته است که در برابر ظالمان شکم خواره آرام ننشینند و به فریاد مظلومان گرسنه و محروم برسند.^۲

به عللی که ذکر شد امام حسین (علیه‌السلام) در آن شرائط مساعد اقدام به تشکیل حکومت فرمود.

۱. در صفحه‌ی ۲۴ و ۲۵.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه‌ی شششنبه، ۳.

بخش دوم

ماهیت قیام امام:

قیام ابتدائی، قیام دفاعی:

برای بیان ماهیت قیام امام حسین (علیه السلام) باید قبلاً مقدمه‌ای را گوشزد کنیم تا تصور آن آسان گردد.

قیام مسلحانه بر دو قسم است:

۱- ابتدائی.

۲- دفاعی.

قیام ابتدائی آنست که شخصی یا جمعیتی از دولت و حکومتی ناراضی باشد یا به فکر تشکیل حکومت بیفتد و بدون اینکه آن شخص یا جمعیت از طرف دستگاه حکومت مورد تجاوز واقع شود بر ضد حکومت موجود دست به قیام و انقلاب مسلحانه بزند و برای در هم کوبیدن حکومت، تمام قدرت خود را بکار برد.

و قیام دفاعی آنست که شخصی یا جمعیتی از طرف دستگاه حکومت یا دستگاه دیگری مورد تجاوز واقع شود و برای حفظ و نگهداری خود یا مرام و مسلک یا دین و مذهب یا شرف و حیثیت خود جنبش کند که آن تهاجم را در هم بشکند.

در مورد قیام ابتدائی باید گفت: اگر رهبر قیام از لحاظ نیروی نظامی و مالی و وسائل ارتباطات و شبکه‌ی اطلاعات، ضعیف باشد، به طوری که احتمال شکست او بیش از احتمال پیروزی‌اش باشد در این صورت مردم عاقل و خردمند، قیام ابتدائی را جایز نمی‌شمرند. بلکه اگر قدرت کافی هم داشته باشد قیام ابتدائی جایز نیست مگر اینکه هدفی مثل هدف انبیاء و اولیاء داشته باشد.

و اگر با نبودن قدرت کافی قیامی برپا گردد و شکست بخورد و هرج و مرج رخ بدهد و یک عده کشته شوند و جمعی به شکنجه گرفتار گردند نمی‌توان گفت: کسانی که با نداشتن نیروی کافی دست به قیام زده‌اند مسئولیتی ندارند، بلکه باید گفت: سهمی از مسئولیت بعهدده ی شرکت کنندگان در قیام است و بیش از همه رهبر چنین قیامی محکوم خواهد بود.

و سرّ این مطلب این است که با این‌گونه انقلاب که بشکست بینجامد جلو انحرافات و تعدیات حکومت جباری مثل حکومت یزید را نمی‌توان گرفت و هیچ‌گونه اصلاحی نمی‌توان انجام داد، بلکه انقلاب عقیم و نافرجام نتیجه‌ی معکوس می‌دهد. زیرا در این صورت، حکومت وقت نسبت به عناصر انقلاب و طرفداران آنان عکس‌العمل شدیدتری نشان خواهد داد و به طور جدی‌تر و قاطع‌تری آنان را خواهد کوبید.

و قیام و انقلابی که سبب اصلاحات نگردد بلکه موجب فساد بیشتری شود در هیچ قانونی و در نظر هیچ خردمندی جایز شمرده نمی‌شود.

این حکم روشن عقل است و حکم عقل در هیچ موردی استثناء ندارد و آیه‌ی شریفه‌ی «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۱ که می‌گوید: خود را به هلاکت نیندازید، اشاره به همین حکم عقل است نه اینکه یک حکم تعبدی و قانونی باشد (و به اصطلاح علمی یک حکم ارشادی است. نه مولوی)

آیه‌ی شریفه طبق حکم عقل می‌گوید: هر جا هلاکت است قیام و اقدام جایز نیست زیرا بجز ضرر و زیان ثمری نخواهد داشت، و در مقابل این ضرر هیچ گونه نفعی به دست نمی‌آید، در این صورت هیچ عاقلی قیام ابتدائی را جایز نمی‌شمرد بلکه همه‌ی خردمندان، رهبر انقلاب را محکوم می‌کنند که: چرا با نداشتن قدرت کافی دست به انقلاب زد و این همه خسارت به بار آورد؟! پس معلوم شد که مردم عاقل و خردمند در صورتی قیام ابتدائی را جایز می‌شمردند که احتمال موفقیت، بیشتر از احتمال شکست باشد^۲ این درباره‌ی قیام ابتدائی.

اما قیام دفاعی:

چنان که سابقاً اشاره شد قیام دفاعی آنست که شخصی یا جمعیتی مورد تجاوز و تهاجم واقع شود و برای اینکه آن تهاجم را در هم بشکند عکس‌العمل نشان بدهد و برای مقاومت در برابر تجاوز تمام نیروی خود را بکار برد و تا آنجا که می‌تواند برای دفع تهاجم فعالیت کند.

و بهتر این است که این طور قیام بنام مقاومت خوانده شود زیرا در این صورت، قیام فقط ایستادگی در برابر تجاوز است.

بدیهی است اگر شخصی یا جمعیتی مورد تجاوز واقع شود به حکم عقل و قانون می‌تواند بلکه باید از خود دفاع کند. اگر در مورد دفاع نود و نه درصد احتمال شکست باشد و یک درصد احتمال پیروزی باز هم از نظر عقل و قانون، دفاع جایز بلکه لازم است، زیرا اگر اصلاً دفاع نکند شکست وی حتمی است و اگر دفاع کند احتمال موفقیت هست.

اگر در این مورد دفاع کرد و موفق شد هم محفوظ مانده و هم وظیفه‌ی وجدانی و قانونی خود را انجام داده و اگر موفق نشد باز وظیفه‌ی خود را انجام داده و هیچ ملامتی بر او نیست. ولی اگر هیچ گونه دفاعی نکند لاقلاً مورد ملامت واقع خواهد شد که چرا با احتمال پیروزی، خود را تسلیم دشمن کرده است.

پس دفاع، یک وظیفه‌ی مقدسی است که همه‌ی خردمندان رأی به خوبی بلکه به وجوب آن می‌دهند، زیرا دفاع، دوری جستن از مهلکه است نه وارد شدن در مهلکه.

و دفاع بر چند قسم است:

- ۱- دفاع از حقوق شخصی از قبیل مال و جان و شرف.
- ۲- دفاع از حقوق اجتماع.
- ۳- دفاع از عقیده و مرام.

۱. سوره بقره آیه ۱۹۵.

۲. آنچه در متن گفته شد مربوط به قیام مسلحانه است و گرنه در زمانی که بدعتها رواج یابد و احکام دین فراموش شود بر هر مسلمانی که با احکام آشنا باشد واجب است با رعایت شرائط امر به معروف و نهی از منکر حقایق را بگوید و این وظیفه، قبل از همه بعهدہ ی علمای دین و پیشوایان مذهب است.

و این نکته مسلم است که در همه‌ی اقسام دفاع (بلکه در قیام ابتدائی) باید دو قاعده‌ی عقلی رعایت شود:

۱- اینکه آنچه کم ارزش‌تر است فدای گران‌بها تر شود.

۲- تا آنجا که ممکن است باید اقدامات طوری صورت گیرد که فتنه و خون‌ریزی واقع نگردد. مثلاً تا ممکن است

برای حفظ جان خود به سنگری پناه برد نباید، اقدام به خون‌ریزی و کشتار کرد.

و بدیهی است که لازم نیست همیشه دفاع با زد و خورد و جنگ انجام شود بلکه نقل مکان کردن از محل خطر هم نوعی از دفاع است. آری آخرین مرحله‌ی دفاع جنگ است که غالباً به خون‌ریزی می‌انجامد. از آنچه گفتیم روشن شد که در قیام دفاعی اگر یک درصد هم احتمال پیروزی باشد باز هم اقدام به دفاع، جایز بلکه لازم است^۱.

این مقدمه که در تقسیم قیام معلوم شد اینک در ماهیت قیام حسین بن علی (علیه‌السلام) بحث می‌کنیم، ولی پیش از آنکه در اصل بحث وارد شویم لازم است تصویر غلطی را که از قیام امام در ذهن بعضی از مردم هست ذکر کنیم و سپس تصویر صحیح آن را بیان نماییم. آنگاه به اصل بحث بپردازیم:

تصویر غلط:

وقتی گفته می‌شود: امام حسین (علیه‌السلام) قیام کرد در ذهن بسیاری از مردم صورت قیام آن حضرت این طور نقش می‌بندد که: قیام امام یعنی حادثه‌ی خونین کربلا که امام آن را به وجود آورد و این حادثه‌ی خونین اساس برنامه‌ی آن حضرت را تشکیل می‌داد!

قیام امام یعنی یک جنگ خانمان سوز چند ساعته که عامل اصلی آن حسین بن علی (علیه‌السلام) بود!

قیام امام یعنی یک برخورد مسلحانه‌ی نصف روزه با نیروهای حکومت که از طرف امام به وجود آمد و محصولش کشته شدن رئیس خاندان رسالت و یک عده از با ارزش‌ترین افراد جهان انسانیت و اسیر شدن خانواده‌ی سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود!

کسانی که قیام حسین بن علی (علیه‌السلام) را این طور در ذهن خود تصویر می‌کنند می‌گویند: امام از اول تصمیم گرفت با عده‌ی کمی از یاران و خاندانش جنبش کند و دست به انقلاب ابتدائی بزند و حکومت وقت را برانگیزد که آن حضرت را با یاران و بستگانش با دلخراش‌ترین وضعی بکشند و خانواده‌اش را به اسیری ببرند! و به عبارت روشن‌تر امام خودش با تمام نیرو کوشید تا این حادثه‌ی خونین و دردناک را به وجود آورد و از این رو عوامل کشته شدن خود و یارانش را فراهم آورد!

این افراد می‌گویند: حسین بن علی (علیه‌السلام) این فاجعه‌ی وحشتناک را به وجود آورد تا حکومت موجود را رسوا کند و از این راه اسلام را زنده گرداند!

این تصویر برای قیام آن حضرت هم نامعقول است و هم با واقعیت‌های تاریخی منطبق نمی‌شود زیرا نه تنها امام این حادثه‌ی غم‌انگیز و دل‌خراش را به وجود نیاورد بلکه چنان که بعداً توضیح خواهیم داد برای جلوگیری از جنگ و خون‌ریزی کوشش فراوان کرد و در راه استقرار صلح تمام امکانات خود را بکار برد.

تصویر صحیح:

۱. نوع دیگری از قیام نیز تصور می‌شود و آن این است که رهبر قیام بداند شکست می‌خورد یا کشته می‌شود ولی اطمینان دارد که ثمرات و منافع شکست یا کشته شدن بیش از زیان‌های آن خواهد بود که در این صورت، اقدام به چنین قیامی عاقلانه و گاهی لازم بشمار می‌رود.

پس از تأمل کامل در مدارک تاریخی چنین معلوم می‌شود که قیام امام با تهاجم دستگاه حکومت شروع شده و در چهار مرحله‌ی مختلف انجام یافته است:

- ۱- از وقتی که آن حضرت از مدینه به مکه هجرت فرمود تا وقتی که به تصمیم ماندن در مکه باقی بود.
- ۲- از وقتی که تصمیم گرفت به کوفه برود تا وقتی که با حرّ بن یزید ریاحی بر خورد کرد.
- ۳- از برخورد با حرّ بن یزید تا شروع جنگ.
- ۴- مرحله‌ی جنگ.

مرحله‌ی اول به صورت مقاومت در مقابل تهاجم حکومت و ضمناً بررسی این موضوع بوده است که آیا تهیه‌ی نیروی نظامی و تشکیل حکومت ممکن است یا نه؟

مرحله‌ی دوم دو جنبه داشته یعنی هم دفاع و مقاومت در مقابل تهاجم حکومت بوده و هم تصمیم تشکیل حکومت البته پس از مساعد شدن شرائط.

مرحله‌ی سوم که پس از تغییر کردن اوضاع سیاسی عراق بوده، مقاومت و حفظ موقع دفاعی بوده و در این مرحله آن حضرت برای جلوگیری از برخورد نظامی کوشش فراوان کرد و مذاکرات مقدماتی صلح را در چند نوبت انجام داد تا آنجا که عمّال حکومت را تا آستانه‌ی صلح قطعی پیش برد.^۱

مرحله‌ی چهارم، مرحله‌ی جنگ اضطراری و دفاعی است و این مرحله پس از شکست مذاکرات صلح که مسئول آن عمال حکومت جنگ طلب بودند به وقوع پیوسته و به صورت دفاع جنگی خالص بوده است.

در هر چهار مرحله، اصل مقاومت در مقابل تهاجم حکومت محفوظ بود، ولی در مرحله‌ی دوم علاوه بر اصل مقاومت، چون شرائط پیروزی نظامی و تشکیل حکومت موجود بود بیشتر فکر امام متوجه این بود که با تشکیل حکومت نیرومند و عادلانه‌ی اسلامی وضع موجود را تغییر بدهد و ریشه‌ی حکومت ظلم را بسوزاند.

این یک اشاره‌ی اجمالی به مراحل مختلف قیام امام و تصویر صحیح آن بود و تفصیل مطالب در آینده بیان خواهد شد. اینک لازم است آنچه را گفتیم با دلیل‌های تاریخی روشن کنیم. ولی پیش از آنکه به ذکر دلیل‌های تاریخی بپردازیم به یک دلیل کلی عقلی اشاره می‌کنیم. و این دلیل عقلی مربوط به مواردی است که پیروزی نظامی ممکن نباشد و طبعاً با مرحله‌ی اول و سوم و چهارم قیام آن حضرت منطبق می‌شود، نه با مرحله‌ی دوم چون در مرحله‌ی دوم امکان پیروزی نظامی برای امام بود چنان که شرح آن در بخش اول گذشت.

دلیل عقلی:

تردیدی نیست که حسین بن علی (علیه‌السلام) در زمان خود بزرگ‌ترین شخصیت از خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود و از عاقل‌ترین و مال‌اندیش‌ترین و موقع‌شناس‌ترین مردم عصر خود بشمار می‌رفت، زیرا: گذشته از این که به حکم قانون وراثت، عقل و درایت را از جد و پدرش به ارث می‌برد پنجاه و هفت سال از عمر شریف آن حضرت می‌گذشت و در طول این مدت چه در زمان پدرش و چه در زمان برادرش از حوادث مختلف زمان تجربه‌های کافی آموخته بود و بدون تردید، امام حسین (علیه‌السلام) یکی از رجال بزرگ علم و فکر و عقل بوده است.

۱. ارشاد مفید، ص ۲۰۵ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۲ و ۳۱۳.

و نیز تردیدی نیست که در اول کار یعنی از وقتی که تهاجم به آن حضرت شروع شد و خواستند با قدرت سر نیزه از وی برای یزید بیعت بگیرند، و همچنین پس از تسلط عبیدالله زیاد بر عراق، نیروی نظامی و مالی قابل ملاحظه‌ای در دست امام نبود. بلکه تنها چیزی که در این زمان در دست آن حضرت بود محبوبیت کم نظیر و شخصیت عظیم اجتماعی و احترام عمیقی بود که در افکار عمومی داشت. ولی تجربه نشان داده است که محبوبیت و شخصیت ملی و اجتماعی تنها نمی‌تواند در مقابل نیروی نظامی مقاومت کند. خصوصاً در آن زمان که مردم از نظر رشد عقلی و ترقی فکری و اجتماعی هنوز در مراحل ابتدائی بودند، و اجتماع مسلمانان آن طور که باید و شاید هنوز بالغ و رشید نشده بود.

آیا ممکن است این مطلب بدیهی بر عقل روشن بین حسین بن علی (علیه‌السلام) مخفی بماند؟! آیا ممکن است شخصیت متفکری مانند پسر علی بن ابی‌طالب با این معنی توجهی نکند و با نداشتن تجهیزات جنگی و قدرت نظامی کامل دست به قیام ابتدائی و حساب نشده بزند؟! با اینکه نتیجه‌ی انقلاب ابتدائی با نداشتن قدرت کامل جز تشنج و بر هم زدن نظم اجتماع و سرانجام جز شکست تلخ چیزی نخواهد بود، و به غیر از این که حکومت وقت را برانگیزد، که برای کوبیدن افکار زنده و خفه کردن ندهای آزادی طلبی افرادی را نابود کند و خانواده‌هایی را بی سرپرست نماید و به خاک سیاه بنشاند ثمری نخواهد داد. و بی شک انقلاب ابتدائی که شکست بخورد نمی‌تواند از دین حمایت کند و جلو انحرافات را بگیرد و حقوق محرومان را بازستاند به فریاد ستم‌دیدگان برسد.

آری آنگاه که قدرت نظامی در دست نیست ممکن است با ملایمت و سازش عاقلانه بدون اینکه انحرافات حکومت تصویب گردد و سبب گمراهی مردم شود گاه گاهی از جنایات و تبهکاری‌ها جلوگیری گردد، و با لاقابل انتقاد به عمل آید. چنان که روش امام حسین (علیه‌السلام) در زمان معاویه همین بود.

تجربه نشان داده است که شخصیت‌های بزرگ دینی همیشه پناهگاه محرومان و مظلومان بوده و توانسته‌اند با تدابیر عاقلانه‌ی خود تا حدود زیادی از انحرافات دستگاه حکومت جلوگیری نمایند چنان که علی (علیه‌السلام) در زمان خلفاء خصوصاً دوم توانست در بسیاری از موارد از خطاهای سیاسی و قضائی سازمان حکومت جلوگیری کند. ولی اگر شخصیت‌های برجسته و محبوب با نداشتن نیروی کامل فقط به اتکای وجهه‌ی ملی و محبوبیت در افکار عمومی دست به قیام مسلحانه‌ی ابتدائی بزنند به غیر از اینکه حکومت موجود را برانگیزند که برای تثبیت موقع خود افکار زنده را بکوبد و برای نابود کردن مخالفان خود دست به هرگونه جنایتی بزند نتیجه‌ی دیگری نخواهد داشت.

و روی همین حساب روشن و قطعی است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در خطبه‌ی «ششقیه» فرموده است: « وَ طَفِقْتُ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ. فَرَأَيْتُمْ أَنْ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى »^۱ یعنی (پس از آنکه دیگران زمام حکومت را به دست گرفتند) با خود اندیشیدم که آیا با نداشتن قدرت کافی با دستگاه حکومت به مبارزه‌ی مُسَلَّحانه برخیزم یا اینکه آرام بنشینم و در برابر انحرافات در آن روزگار سیاه که شخص سالمند را فرتوت و ناتوان می‌کرد و افراد کم سال را پیر

۱. نهج البلاغه، ص ۲۶، چاپ مصر.

می‌نمود و مؤمن باید رنج ببرد تا بمیرد، در برابر ظلمت آن روزگار صبر و شکیبایی را پیشه‌ی خود سازم؟ سرانجام دیدم روش عاقلانه این است که صبر کنم و آرام بنشینم.»

ناگفته پیداست که صبر کردن امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در برابر دستگاه حکومت و خود داری آن حضرت از انقلاب مسلحانه از جهت این است که با نداشتن قدرت کافی، مبارزه‌اش عقیم می‌ماند بلکه نتیجه‌ی معکوس می‌داد، و زیانش دامن‌گیر خود امام و سایر مسلمانان می‌شد.

آیا ممکن است امام حسین (علیه‌السلام) برخلاف روش پدرش بدون اینکه دستگاه حکومت مزاحم آن حضرت گرد با نداشتن نیروی کافی دست به انقلاب ابتدائی بزند؟! گمان نمی‌کنم کسی که حسین بن علی (علیه‌السلام) را بشناسد درباره‌ی وی چنین فکر کند که وی بدون اینکه از طرف حکومت وقت مورد تجاوز واقع شود با نداشتن قدرت کافی اعلام جنگ کرد و آن حادثه‌ی خونین و وحشتناک را به وجود آورد و مسئولیت خون‌هایی که ریخته شد به عهده گرفت!!!

از آنچه گفتیم روشن شد که به حکم عقل باید گفت: قیام امام حسین (علیه‌السلام) در مرحله‌ی اول و سوم و چهارم که نیروی نظامی کافی نداشت دفاعی بود نه ابتدائی، و به عبارت روشن‌تر: مقاومت در برابر تجاوز دستگاه حکومت بود نه یک شورش ابتدائی. ولی در مرحله‌ی دوم چون امکان پیروزی نظامی برای امام بود یک جنبه‌ی قیام آن حضرت اقدام برای برگرداندن خلافت به مرکز اصلی خود بود که شرحش در بخش اول گذشت.

دلایل‌های تاریخی:

سابقاً اشاره شد که قیام امام چهار مرحله داشته است:

مرحله‌ی اول مقاومت و دفاع در مقابل تهاجم و ضمناً بررسی اوضاع سیاسی و زمینه‌ی تشکیل حکومت بوده است.

مرحله‌ی دوم، هم مقاومت و دفاع بوده هم اقدام برای تشکیل حکومت.

مرحله‌ی سوم و چهارم دفاع خالص بوده است.

اینک دلایل‌های تاریخی هر مرحله‌ای را به طور جداگانه ذکر می‌کنیم:

دلایل‌های مرحله‌ی اول:

دلیل ۱:

کسی که حوادث سال ۶۰ هجری را بررسی کرده باشد به خوبی می‌داند که یزید بن معاویه پس از مرگ پدرش که به قول مشهور در نیمه‌ی ماه رجب سال ۶۰ هجری بوده، پیش از آنکه خبر مرگ وی در مدینه منتشر شود به فرماندار مدینه ولید بن عتبّه بن ابی‌سفیان یک نامه‌ی رسمی نوشت و حاکم را از مرگ معاویه آگاه کرد. و یک پاره کاغذ کوچک به طور غیر رسمی^۱ به ضمیمه‌ی آن نامه‌ی رسمی فرستاد و در آن پاره کاغذ نوشت: «اما بعد فخذ حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بالبیعة اخذاً لیس فیہ رخصة^۲». از حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر بدون هیچ گونه مسامحه و گذشت بیعت بگیر.»

۱. شاید یزید کاغذ غیر رسمی را انتخاب کرده است تا در اوراق رسمی دولتی ضبط نشود و سند جنایت وی نباشد ولی تاریخ جنایات خیانتکاران را برخلاف میل خود آنان ضبط می‌کند.

۲. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰، ارشاد مفید، ص ۱۷۹.

اولین تهاجم:

این اولین تهاجم و تجاوزی است که از طرف حکومت بی‌تدبیر یزید بن معاویه به حسین بن علی (علیه‌السلام) شده است.

و در هیچ تاریخی دیده نشده است که امام حسین (علیه‌السلام) قبل از این تهاجم یعنی قبل از مرگ معاویه هیچ گونه توطئه‌ای بر ضد حکومت بنی‌امیه کرده باشد بلکه در نامه‌ای که خود امام در جواب معاویه نوشته هرگونه توطئه‌ای را بر ضد حکومت وی تکذیب فرموده است.

معاویة بن ابی سفیان به امام حسین (علیه‌السلام) نوشت: «به من رسماً گزارش رسیده که تو قصد انقلاب داری مبادا کاری بکنی که ایجاد اختلاف نمایی و مردم را در فتنه بیندازی».

امام در جواب معاویه، نامه‌ای تند و کوبنده ارسال فرمود و در آن برخی از جنایات معاویه را برشمرد و ضمن آن نامه نوشت: «گزارشی که به تو رسیده دروغ محض است، و من هیچ گاه قصد انقلاب بر ضد حکومت تو نداشته‌ام و ما اردت لک حرباً و لا علیک خلافاً و نخواسته‌ام بر ضد تو شورش کنم و دست به جنگ بزنم».

با اینکه حکومت معاویه غیر اسلامی بود و جنایات بی حد و حصر دستگاه حکومت در پیش چشم امام حسین (علیه‌السلام) بود، و تنها یکی از جنایات معاویه تحمیل ولیعهدی یزید بر مردم بود که باید گفت: حکومت یزید یکی از سیئات معاویه است، و این نامه را آن حضرت وقتی به معاویه نوشت که قبلاً ولیعهدی یزید بر مردم تحمیل شده بود. و با اینکه امام در همین نامه می‌نویسد: «و ائی لا اعلم فتنه اعظم علی هذه الامه من ولايتک علیها. من هیچ فتنه‌ای را برای ملت مسلمانان وخیم‌تر و زیان بخش‌تر از حکومت تو نمی‌دانم». با همه‌ی این‌ها امام حسین (علیه‌السلام) به معاویه جواب می‌دهد: من هیچ گاه قصد انقلاب نداشته و هیچ گونه توطئه‌ای بر ضد حکومت تو نکرده‌ام.

بنابراین تا معاویه زنده بود امام حسین (علیه‌السلام) توطئه‌ای بر ضد او نکرد و از مرگ معاویه تا وقتی که حکومت یزید مزاحم امام شد بنابر نقل معروف دوازده روز بیشتر فاصله نبود^۲ و در این مدت هنوز خبر مرگ معاویه به امام نرسیده بود تا درباره‌ی انقلاب فکری بکند و تصمیمی بگیرد بلکه خبر مرگ معاویه و دستور بیعت کردن با یزید را آن حضرت در یک جلسه از حاکم مدینه شنید^۳ پس در چه وقت و در چه فرصتی امام حسین (علیه‌السلام) می‌توانست بر ضد حکومت یزید توطئه کند؟

با این مقدمات روشن شد قبل از این دستور سفیهانه‌ای که یزید درباره‌ی بیعت گرفتن از حسین بن علی (علیه‌السلام) به فرماندار مدینه داد امام هیچ گونه اقدامی بر ضد حکومت غیر قانونی پسر معاویه نکرده بود. بلکه این حکومت بی‌تدبیر یزید بود که به طور ابتدائی به پسر پیغمبر تهاجم کرد. و این یزید خام و بی‌تجربه بود که بدون هیچ دلیل و برهانی بلکه فقط به اتکای قدرت سرنیزه‌ی خود این حکم ظالمانه را برخلاف اصول انسانیت و برخلاف آزادی و عدالت صادر کرد.

۱. رجال کشی، ص ۴۹، الامامة و السياسة ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. ارشاد، ص ۱۷۹.

۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱، و ارشاد مفید، ص ۱۸۰.

یزید بن معاویه از امام خواسته است که تسلیم بی قید و شرط او شود و او را به عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه‌ی پیغمبر که حاکم بر آن حضرت و مسلمانان دیگر باشد بشناسد و حکومت او را که زیر برق سرنیزه و درهم و دینار بر مردم تحمیل شده بود^۱ قانونی اعلام کند تا مردم دیگر هوس مخالفت نکنند.

عقیده‌ی امام حسین (علیه‌السلام) مانند بسیاری از شخصیت‌های دیگر از قبیل عبدالله بن عباس و محمد حنفیه این بود که حکومت بنی‌امیه تحمیلی و غیر قانونی است، و یزید که در رأس دولت قرار دارد علاوه بر اینکه در سیاست کشورداری خام و بی تجربه است و مشاوران مکاری از قبیل عمروعاص و مغیره بن شعبه که در اختیار پدرش بودند ندارد علاوه بر این‌ها جوانی خودسر و باده‌گسار و عیاش است، و بدون تردید اگر زمام حکومت در دست چنین فرد فرومایه‌ای باشد مملکت به پرتگاه سقوط کشانده می‌شود و حق و عدالت فراموش می‌گردد و ایمان مردم به سستی می‌گراید، زیرا پیروی توده‌های مردم از دستگاه حکومت، طبیعی و بدیهی است.

امام نمی‌تواند برخلاف عقیده‌ی خود و برخلاف واقع حکومت تحمیلی یزید را قانونی اعلام کند و در حالی که قدرت بر دفاع دارد تسلیم بی قید و شرط وی شود، زیرا امام حسین (علیه‌السلام) که رئیس خاندان پیغمبر است و چشم همه‌ی مردم به او دوخته شده و در دل مردم جا دارد اگر برخلاف عقیده و ایمان خود در حالی که قدرت بر مقاومت و امتناع دارد خلافت ضد اسلام یزید را بپذیرد افکار مردم را منحرف ساخته و با انحرافات حکومت موافقت ضمنی نموده و به سقوط کشور و رواج فساد و تضعیف دین کمک کرده است.

آیا ممکن است کسی که خود مظهر عدالت و تقوی است عدالت و تقوی را بگوید؟!

آیا ممکن است شخصیتی که خود در دامن و ایمان بزرگ شده و در خانواده‌ی رسالت پرورش یافته به دین ضربه بزند و بیت رسالت را لکه‌دار نماید؟!

به عقیده‌ی حسین بن علی (علیه‌السلام) اگر در مقابل این تهاجمی که به او شده تسلیم شود و سلطنت ضد اسلام یزید را امضاء کند و در حالی که راه مقاومت و دفاع باز است هیچ گونه مقاومتی نکند از این راه به دین و قرآن و مسلمانان و به خانواده رسالت خیانت کرده است.

دین و ایمان و شرف خانوادگی امام و مسئولیتی که از نظر حفظ اسلام به عهده‌ی اوست و مقام مخصوصی که در میان خانواده‌ی نبوت دارد به وی اجازه نمی‌دهد که حکومت فرزند معاویه را بپذیرد.

از آنچه گفتیم روشن شد که دستور سفیهانه‌ی یزید بن معاویه به فرماندار مدینه که: (از حسین بن علی بدون هیچ گونه گذشتی بیعت بگیر) اولین تهاجمی است که از طرف پسر معاویه به شخصیت فرزند پیغمبر و شرف خانوادگی و عقیده و ایمان آن حضرت و از همه مهم‌تر به اسلام وارد آمده است.

اگرچه حاکم مدینه «ولید بن عتبة» در اجرای این دستور تا سرحد کشتن امام پیش نرفت ولی همه‌ی عمال حکومت مثل ولید نبودند و قرائن نشان می‌داد که هم یزید از فشار دست بردار نیست و هم مروان حکم برای کشتن حسین بن علی (علیه‌السلام) به هرگونه تحریکی دست می‌زند و روی سوابق دشمنی که با خاندان امیرالمؤمنین

۱. کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۰۳ تا ۵۱۱.

(علیه‌السلام) داشت دستگاه حکومت را به کشتن آن حضرت بر می‌انگیزد، چنان که هنگامی که فرماندار مدینه رأی مروان را درباره‌ی بیعت گرفتن از امام حسین (علیه‌السلام) خواست او گفت: اگر حسین بیعت نکرد سرش را بگیر.^۱ خطر شدید می‌شود:

پس از آنکه حاکم مدینه امام حسین (علیه‌السلام) را برای ابلاغ دستور یزید درباره‌ی بیعت احضار کرد و در آن مجلس نتوانست موافقت آن حضرت را جلب کند راضی شد که تصمیم نهایی به بعد موکول شود. امام از آن مجلس خارج شد ولی بعداً در طول بیست و چهار ساعت باز هم مأمور حاکم برای احضار امام به سراغ وی رفت، اما آن حضرت از ملاقات مجدد با حاکم خودداری کرد^۲ و در فکر این بود که راهی برای رهائی از این فتنه‌ی جدید پیدا کند. امام از مجموع قرائن استنباط کرد که خطر، خیلی شدید و نزدیک شده است. آیا حسین بن علی (علیه‌السلام) در مقابل این تجاوز و تهاجمی که به وی شده و حتماً اقدامات شدیدتری را همراه داشت می‌توانست به نیروی نظامی متوسل شود؟ البته نه. آیا می‌توانست بیعت کند و آزاد باشد؟! البته نه. پس باید چه کند؟

در فرصت کمی که داشت با همه‌ی ناراحتی فکری که از این حادثه‌ی تلخ دامن‌گیر وی شده بود توانست راه سومی را انتخاب کند. یک راه عاقلانه و خردمندانه‌ای که از شخصیتی مانند او غیر از آن انتظار نمی‌رفت اختیار فرمود و آن راه مقاومت و دفاع بود. و از آنجا که باید در راه دفاع تا ممکن است از فتنه و خون ریزی جلوگیری شود تصمیم گرفت برای دفاع از جان و ایمان خود و برای دفاع از اسلام برای مدت نامعلومی از وطن خود مدینه صرف نظر کند و بجائی برود که هم از خطر دور باشد و هم بتواند در آنجا اوضاع سیاسی را بررسی کند و مطالعه‌ی دقیقی درباره‌ی امکان و عدم امکان برگرداندن خلافت به مرکز خود بنماید.

تدبیر امام:

تردید نیست که هر عاقلی در امور جاری زندگی تدبیر و مال اندیشی می‌کند و تا آنجا که عقل و فکر او اجازه می‌دهد از اول هر کاری عاقبت آن را می‌اندیشد و در کلمات بزرگان آمده است که «قدّم الخروج قبل الولوج».

بر سر کاری که درآیی، نخست رخنه‌ی بیرون شدنش کن درست

و به همین سبب بود که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در کارهای خود منتهای عاقبت اندیشی را به خرج می‌داد و در هر کاری تمام جوانب و اطراف آن را ملاحظه می‌نمود و با آن عقل و درایتی که مخصوص آن حضرت بود تا اعماق هر کاری را درست مطالعه می‌کرد و راهی را که به صلاح خود و امتش نزدیکتر و نتیجه‌اش بهتر می‌نمود انتخاب می‌فرمود.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۰ و ارشاد مفید ص ۱۸۰.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۲ و ارشاد مفید ص ۱۸۰.

و بدین سبب وقتی که اهل مکه برای کشتن وی توطئه کردند برای حفظ جان خود و حفظ اسلام و اجرای برنامه‌های وسیع اصلاحی خویش شبانه از مکه بیرون رفت و به غار «ثور» پناه برد و سه روز در آنجا ماند و بعداً برای رفتن به مدینه راهنما گرفت تا گرفتار خطر نشود.^۱

و همچنین در هر حادثه‌ی رزمی که پیش می‌آمد در جبهه بندی و استحکامات و اکتشافات نظامی و تعیین راه‌های دفاع و برقرار کردن برج‌های مراقبت و دیدبانی و خلاصه در تمام فنون جنگی با نهایت دقت با تدابیر حکیمانه‌ی خود تا آنجا که ممکن بود زمینه موفقیت و پیروزی را برای خود و سربازان خود فراهم می‌ساخت.

یک نظر اجمالی به جبهه بندی در جنگ «بدر» و «احد» و حادثه‌ی کم نظیر «خندق» این مطلب را درست روشن می‌کند. البته مصلحت خداوندی نبود که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) همیشه با علم غیب و نیروی اعجاز پیش برود و از همین جهت گاهی آسیب می‌دید و شکست می‌خورد.

در قرآن کریم آمده است: «وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ^۲». اگر از همه‌ی غیب آگاه بودم بیشتر جلب خیر می‌کردم و هیچ آسیبی به من نمی‌رسید».

بنابراین رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در کارهای خود همان راه‌های عقلانی را با فکری روشن و بصیرتی نافذ تعقیب می‌نمود و برای رسیدن به هدف خویش تدابیر حکیمانه می‌اندیشید ولی در عین حال گاهی با شکست روبرو می‌شد.

آیا ممکن است حسین بن علی (علیه‌السلام) که عقل و فکرش چکیده‌ی عقل و فکر پیغمبر است بدون نقشه‌ی صحیح و بدون تدبیر دقیق از یک برنامه‌ی مبهم و نقشه‌ی درهم و برهم پیروی کند و دست به اقدامی بزند که پشیمانی بار آورد؟! گمان نمی‌کنم کسی که امام حسین (علیه‌السلام) را بشناسد درباره‌ی آن حضرت این طور فکر کند، بلکه هر کس فرزند برومند علی (علیه‌السلام) را بشناسد حکم می‌کند که باید او از یک نقشه‌ی عاقلانه و حساب شده پیروی نماید. و در این هنگام که خطر خیلی شدید و نزدیک شده است باید کاری را انجام دهد که نه به اسلام ضربه بزند و نه به حکومت ظلم و استبداد کمک کند و نه از عظمت بیت نبوت و شرف خانوادگی خود بکاهد و نه در اجتماع، تشنج و آشوب و خون‌ریزی بی‌ثمر پیش آید.

در نظر امام در این موقع که خطر خیلی نزدیک شده بود هیچ کاری عاقلانه‌تر از این نبود که مثل رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که هنگام خطر از مکه هجرت فرمود تا در محیط مناسب مدینه که قبلاً پیش بینی و زمینه سازی شده بود برنامه‌های وسیع اصلاحی خود را پیاده نماید، او هم مثل جدش از وطن خود هجرت فرماید و به جایی که از خطر دورتر است برود تا بتواند مطالعات دقیق خود را درباره‌ی زمینه‌ی تشکیل حکومت برای نجات اسلام و مسلمانان شروع کند.

و برای این کار هیچ جایی مناسب‌تر از مکه نبود زیرا مکه چون حرم خدا بود هم از خطر دورتر بود و هم چون مرکز جهان اسلام بود این امکان را به امام می‌داد که با سایر اقطار اسلامی روابط لازم را برقرار سازد و برای حمایت اسلام نقشه‌های وسیعی را طرح نماید.

۱. کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۷۳ چاپ لبنان.

۲. سورة اعراف آیه ۱۸۸.

رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هنگام خطر از مکه به مدینه هجرت فرمود ولی فرزندش حسین (علیه‌السلام) به عکس هنگام خطر از مدینه به مکه هجرت نمود^۱ و همین کوچ کردن آن حضرت اولین قدمی بود که در راه دفاع و مقاومت برداشت.

از آنچه گفتیم روشن شد که تهاجم از طرف حکومت یزید شروع شد و امام حسین (علیه‌السلام) به حکم عقل و قانون به دفاع پرداخت و اولین اقدام برای دفاع این بود که بی درنگ با خانواده و بستگان نزدیکش شبانه دور از چشم عمال حکومت از وطن خویش خارج گشت و به مکه حرم امن خدا هجرت فرمود. و هنگامی که از مدینه خارج می‌شد آیه‌ای را که مربوط به هجرت حضرت موسی است تلاوت نمود: «خَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ^۲ قَالَ رَبِّ اجْنُبْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^۳» یعنی موسی از ترس جاننش از شهر خارج شد در حالی که هر لحظه انتظار تعقیب داشت، گفت: پروردگارا مرا از شر این مردم ستمگر نجات بده».

تلاوت این آیه‌ی شریفه در وقت حرکت از مدینه دلیل تهاجم حکومت و حرکت دفاعی امام است. یک نکته:

هرکسی از خود می‌پرسد که اگر حکومت یزید مزاحم امام حسین (علیه‌السلام) نمی‌شد آیا آن حضرت در خانه‌اش می‌نشست و مثل زمان معاویه از فعالیت‌های انقلابی خودداری می‌کرد؟ در اینجا باید گفت: همان طور که خود امام فرموده بود: پس از مرگ معاویه درباره‌ی انقلاب فکری خواهم کرد^۴. و از طرفی آن حضرت حدیثی از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل کرده که فرموده است: هر کس زمامدار ستمگری را ببیند که حقوق خلق و احکام خدا را پایمال می‌کند وظیفه‌ی اوست که در تغییر ظلم او بکوشد و گر نه خدا با همان زمامدار ستمگر محشورش می‌کند^۴.

بنابراین اگر یزید هم مزاحم امام نمی‌شد باز تکلیف آن حضرت بود برای تغییر حکومت ظلم اقدام کند. ولی چون این تکلیف مثل همه‌ی تکالیف دیگر مشروط به قدرت است، لازم بود امام در درجه‌ی اول به بررسی و ارزیابی قدرت خویش بپردازد و در صورت امکان تحصیل قدرت کند. آنگاه اگر قدرت نظامی وی به حد کافی بود به منظور نجات اسلام برای تشکیل حکومت اقدام فرماید.

بنابراین اگر حکومت یزید مزاحم امام حسین (علیه‌السلام) نمی‌شد باز هم آن حضرت پس از مرگ معاویه که طبعاً حکومت بنی‌امیه لرزان و ضعف می‌شد به بررسی اوضاع سیاسی و ارزیابی نیروی نظامی خویش می‌پرداخت و اگر شرایط مساعد بود برای تشکیل حکومت عادلانه‌ی اسلامی و سوزاندن ریشه‌ی ظلم اقدام می‌فرمود.

۱. در تهذیب تاریخ ابن عساکر آمده است که امام حسین (علیه‌السلام) در مکه به خانه‌ی عباس بن عبدالمطلب وارد شد (تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۲۸).

۲. سوره‌ی قصص آیه‌ی ۲۱.

۳. ارشاد، ص ۱۷۹.

۴. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴.

پس باید گفت: روح قیام ابتدائی در مرحله‌ی اول قیام، موجود بوده. و اگر ما می‌گوییم: مرحله‌ی اول قیام آن حضرت مقاومت و دفاع (و ضمناً بررسی اوضاع سیاسی) بوده از این جهت است که حرکت امام با تهاجم حکومت شروع شده و ما در آنچه واقع شده بحث می‌کنیم نه در آنچه ممکن بود واقع شود.

آری چیزی که هست اگر حکومت یزید به امام تهاجم نمی‌کرد ممکن بود آن حضرت ارزیابی و بررسی اوضاع سیاسی را در همان مدینه شروع کند و با این سرعت و شتاب آن هم مخفیانه و شبانه به مکه هجرت نفرماید و اگر لازم شد در فرصت دیگری مثلاً در ایام حج به مکه مسافرت نماید تا تماس‌های لازم را با مردم سایر اقطار اسلامی برقرار سازد و زمینه‌ی کار خود را روشن‌تر و مطمئن‌تر گرداند.

و در هر صورت معلوم بود که تماس‌های امام باید در درجه‌ی اول با عراق و به خصوص با کوفه برقرار شود چون هسته‌ی مرکزی نیروهای آن حضرت در کوفه بود، و فاصله‌ی بین مکه و مدینه در حدود هشتاد فرسخ است یعنی مدینه نسبت به مکه هشتاد فرسخ به کوفه نزدیک‌تر است و هشتاد فرسخ با در نظر گرفتن وسایل حمل و نقل در آن روز مسافت زیادی بود.

بنابراین اگر رابطه‌ی امام با مردم کوفه از مدینه برقرار می‌شد هشتاد فرسخ راه کم می‌شد و ارتباط با کوفه سریع‌تر انجام می‌گرفت و اخبار زودتر می‌رسید و مشکلات در راه نهضت کمتر می‌شد.

دلیل دوم:

خبر خودداری امام حسین (علیه‌السلام) از بیعت یزید و پناهنده شدن آن حضرت به مکه‌ی معظمه در حجاز به سرعت منتشر شد و از حجاز به عراق رسید و این خبر بعد از خبر مرگ معاویه به عنوان مهم‌ترین اخبار روز زبان به زبان می‌گشت و بیش از هر چیز دیگر جلب توجه محافل سیاسی را کرده و رجال سیاست درباره‌ی آن به گفتگو می‌پرداختند و هر صاحب نظری درباره‌ی آن نظری می‌داد.

در منزل «سلیمان بن سرد خزاعی» که از صحابه‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و از رجال برجسته‌ی سیاسی و شخصیت‌های ممتاز و خوش سابقه‌ی کوفه بود انجمن سیاسی بسیار حساسی تشکیل شد که در آن جمعی از رجال ورزیده و جهان دیده از قبیل «حبيب بن مظاهر اسدی» شرکت کردند. سخنان این انجمن در اطراف مرگ معاویه و ستمکاری‌ها و تجاوزات بی حد و حصر وی و حکومت تحمیلی یزید و تهاجم جدید به حسین بن علی (علیه‌السلام) و پناه بردن پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حرم امن خدا دور می‌زد.

«سلیمان بن سرد» که خود ریاست جلسه را به عهده داشت یک کنفرانس مهم و پرمعنائی داد و در ضمن آن گفت: اگر شما آمادگی کامل دارید که در راه امام حسین (علیه‌السلام) فداکاری کنید به وی بنویسد و دعوتش نمایید و اگر آمادگی فداکاری نیستید او را فریب ندهید. سخنان بلیغ و پرمغز سلیمان در اهل جلسه تأثیر شایان توجهی کرد و همه‌ی آنان گفتند: ما آمادگی جانبازی در راه امام حسین (علیه‌السلام) هستیم.

در این سخنرانی سلیمان بن سرد، یک جمله هست که ماهیت حرکت امام را در مرحله‌ی اول روشن می‌کند و آن جمله اینست:

«و هذا الحسين بن عليّ قد خالفه و صار الى مكّة هارباً من طواغيت آل ابي سفيان^۱. این حسین بن علی است که با بیعت یزید مخالفت کرده و برای رهایی از خطر گردن کشان آل ابي سفيان به مکه پناهنده شده است.» این جمله از سخنان سلیمان بن صرد به خوبی دلالت می‌کند که امام حسین (علیه‌السلام) برای دفاع و رهایی از خطر تهاجم دستگاه حکومت از وطن خود خارج گشته و به مکه پناهنده شده است. سلیمان بن صرد که در آن زمان زندگی می‌کرده و از اوضاع و احوال سیاسی به خوبی اطلاع داشته است حرکت امام حسین (علیه‌السلام) را از مدینه به مکه به عنوان یک حرکت دفاعی در مقابل تهاجم حکومت یزید تشخیص داده و این دلیل بسیار روشنی است که حرکت امام در مرحله‌ی اول قبل از هر چیز دفاع و مقاومت اجتناب ناپذیری بوده است در مقابل تهاجم حکومت. دلیل سوم:

امام حسین (علیه‌السلام) در یکی از منازل بین راه کوفه پس از آن که خبر قتل «قیس بن مسهر صیداوی» نماینده‌ی آن حضرت به وی رسید سخنان تأثرانگیزی به زبان آورد و یاران امام سخنان ارزنده‌ای که حاکی از وفاداری آنان بود به حضرتش عرضه داشتند. پس آنگاه فرزندان و برادران و اهل بیت خود را جمع کرد و نگاه حسرت آمیزی به آنان نمود و گفت: «اللهم انا عترته نبیک محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و قد اخرجنا و طردنا و از عجننا عن حرم جدنا و تعدت بنو أمیة علينا اللهم فخذلنا بحقنا و انصرنا علی القوم الظالمین.^۲» بارالها ما عترت پیغمبر تو محمد هستیم، ما را از حرم جدمان بیرون کردند و بنی‌امیه بر ما ستم روا داشتند، خدایا حق ما را برای ما بگیر و ما را بر گروه ستمکاران یاری ده.» از این سخن امام (علیه‌السلام) که: «ما را از حرم جدمان بیرون کردند» معلوم می‌شود تهاجم دستگاه حکومت یزیدی امام را ناچار کرده است که از حرم رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خارج گردد. دلیل چهارم:

پس از شهادت امام حسین (علیه‌السلام) هنگامی که عبدالله زبیر نماینده‌ی یزید را از مکه بیرون کرد و از مردم برای خود به خلافت بیعت گرفت از ابن عباس هم دعوت کرد که با وی بیعت کند ولی ابن عباس نپذیرفت، در این هنگام یزید بن معاویه برای ابن عباس نامه‌ای نوشت و در آن از وی قدردانی کرد که با عبدالله زبیر بیعت نکرده و به بیعت یزید وفادار مانده است.

ابن عباس نامه‌ی شجاعانه و پرمعنائی برای یزید نوشت و در ضمن آن چند جمله درباره‌ی امام حسین (علیه‌السلام) و روش حکومت یزید درباره‌ی آن حضرت نگاشت که به طور صریح تهاجمی را که در مرحله‌ی اول قیام امام از طرف حکومت وقت نسبت به وی شده است روشن می‌کند. ابن عباس ضمن این نامه نوشته است:

۱. لهوف ص ۲۷ و مثير الاحزان ص ۱۰.

۲. بحار ج ۱۰ ص ۱۸۹.

«و ما أنس من الاشیاء فلست بناسٍ اطرادک الحسین بن علی من حرم رسول الله الی حرم الله^۱. من هر چیز را فراموش کنم این را فراموش نخواهم کرد که تو حسین بن علی (علیه السلام) را از حرم پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) بیرون کردی و ناچارش ساختی که به حرم خدا مکه برود».

از این جمله به خوبی روشن می شود ابن عباس که در آن زمان زندگی می کرده چنین تشخیص داده است که حکومت یزید به امام حسین (علیه السلام) تهاجم ابتدائی کرده و آن حضرت را ناچار کرده است که از مدینه به مکه هجرت نماید.

دلایل های مرحله ی دوم:

تا اینجا چهار دلیل تاریخی درباره ی مرحله ی اول قیام امام ذکر کردیم که تهاجم حکومت و مقاومت آن حضرت را ثابت می کرد. اینک به ذکر دلیل های تاریخی مرحله ی دوم قیام می پردازیم یعنی از وقتی که امام تصمیم گرفت به کوفه برود تا وقتی که با حر بن یزید برخورد کرد. قبلاً توضیح دادیم که مرحله ی دوم قیام امام دو جنبه داشت، یکی جنبه ی دفاع و مقاومت و دیگری جنبه ی تشکیل حکومت.

دفاع از آن جهت که در مرحله ی دوم از طرف حکومت مورد سوء قصد واقع شد.

و تشکیل حکومت بدین علت که در مقابل افکار عمومی و وجود نیروی کافی از نظر حمایت اسلام مسئولیت خطیری احساس کرد و چنین دانست که در آن شرائط واجب است اسلام و مسلمانان را از آن وضع ناگوار نجات دهد، و تشخیص داد که راه نجات دادن اسلام و مسلمانان منحصر به تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی است.

اینک در این مرحله باید دو چیز ثابت شود:

۱- اینکه امام مورد سوء قصد واقع شده بود.

۲- اینکه تصمیم داشت از راه پیروزی نظامی حکومت مستقلی تشکیل بدهد.

ابتداءً برای اینکه معلوم شود آن حضرت در مرحله ی دوم مورد سوء قصد و تهاجم واقع شده است چند دلیل تاریخی می آوریم، آنگاه به مسئله ی تشکیل حکومت اشاره ای می نماییم.

دلیل اول:

فرزدق شاعر می گوید: سال ۶۰ هجری با مادرم برای حج رفتم آنگاه که وارد حرم مکه شدیم کاروانی را دیدم که از مکه خارج شده و افراد کاروان اسلحه با خود حمل کرده اند. پرسیدم: این کاروان از کیست؟ گفتند: از حسین بن علی (علیه السلام) به حضور آن حضرت رفتم و سلام کردم و گفتم: پدر و مادرم قربان شما ای فرزند پیغمبر! چرا پیش از آنکه اعمال حج را انجام دهی از مکه خارج شده ای؟! فرمود: «لو لم اعجل لا خذت^۲. اگر برای اعمال حج می ماندم و زودتر خارج نمی شدم دستگیر می شدم».

از این سخن امام به خوبی معلوم می شود که آن حضرت در مرحله ی دوم قیام مورد سوء قصد واقع شده و از این رو زودتر از مکه ی معظمه هجرت فرموده است. و از اینجا است که مرحوم شیخ مفید فرموده است:

۱. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۳۵ و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷۸ و تذکره ی سبط ابن الجوزی ص ۲۷۵.

۲. ارشاد مفید، ص ۱۹۹.

«و لم يتمكّن عن تمام الحجّ مخافه ان يقبض عليه فينفذ به الى يزيّد بن معاوية^۱: امام نتوانست اعمال حج را بجا آورد از ترس اینکه مبادا او را دستگیر کنند و نزد یزید بن معاویه بفرستند.»
دلیل دوم:

هنگامی که کاروان امام حسین (علیه‌السلام) از مکه به سوی کوفه می‌رفت شب در منزل «ثعلبیه» توقف کردند صبحگاهان مردی از اهل کوفه بنام «ابوهره ازدی» به حضور امام آمد و پرسید: ای فرزند پیغمبر! چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمدی؟! امام فرمود:

«یا اباهره ان بنی امیه قدرت اخذوا مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت^۲. ای ابوهره! بنی‌امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبر کردم اکنون خواستند خونم را بریزند، برای مقاومت در برابر تهاجم و سوء قصد آنان نقل مکان کردم.»

از این سخن امام معلوم می‌شود آن حضرت در مکه مورد سوء قصد واقع شده و از وی سلب مصونیت کرده‌اند و امنیت جانی نداشته است، از این رو زودتر به سوی کوفه حرکت فرموده است. و این سوء قصد مربوط به مرحله‌ی دوم قیام امام است.

دلیل سوم:

سابقاً اشاره شد که یزید بن معاویه ضمن نامه‌ای از ابن عباس تشکر کرده بود که او با عبدالله زبیر بیعت نکرده است، و ابن عباس در جواب یزید نامه‌ای نوشت و ما یک جمله از آن را که مربوط به مرحله‌ی اول قیام امام بود قبلاً نقل کردیم، و اینک جمله‌ی دیگری از آن نامه که مربوط به مرحله‌ی دوم قیام آن حضرت است در این جا نقل می‌کنیم:

ابن عباس به یزید نوشت:

«و ما انس من الاشياء فلست بناس... دسک الیه (الحسین) الرجال تغتاله فاشخصته من حرم الله الی الکوفه^۳. من هر چیزی را فراموش کنم این مطلب را فراموش نخواهم کرد که تو جمعی از مأموران خود را محرمانه فرستادی تا حسین بن علی (علیه‌السلام) را در مکه ترور (یا دستگیر) کنند، و بدین گونه آن حضرت را ناچار کردی از حرم خدا مکه‌ی معظمه به سوی کوفه حرکت نماید.»

ابن عباس که از رجال سیاست است و از نزدیک ناظر جریان قیام امام حسین (علیه‌السلام) بوده می‌گوید: عمال حکومت یزید امام را در مکه آزاد نگذاشته و خواسته‌اند فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را ترور (یا دستگیر) کنند، و از این رو امام به حکم اضطرار از مکه به سوی کوفه هجرت فرموده است.

از این سخن ابن عباس تهاجم و سوء قصد حکومت نسبت به امام در مرحله‌ی دوم قیام آن حضرت به خوبی روشن می‌گردد.

تا اینجا سه دلیل تاریخی درباره‌ی جنبه‌ی دفاعی قیام امام در مرحله‌ی دوم ذکر کردیم، و اینک به مسئله‌ی تشکیل حکومت که مربوط به مرحله‌ی دوم قیام حسین بن علی (علیه‌السلام) است اشاره می‌کنیم:

۱. ارشاد مفید، ص ۱۹۹.

۲. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۲۶ لهوف ص ۶۲ مشیرالاحزان ص ۲۳.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲ ص ۳۳۵ و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷۸ و تذکره سبط ص ۲۷۵.

دو جانبه شد:

از هنگامی که امام حسین (علیه السلام) تصمیم گرفت از مکه به کوفه هجرت فرماید نهضت وی دو جنبه پیدا کرد: یکی جنبه‌ی مقاومت، و دیگری تشکیل حکومت. در تاریخ قیام امام می‌بینیم مسئله‌ی زمامداری و حکومت اسلامی در سخنان آن حضرت مطرح شده است، چنان که ضمن نامه‌ای که توسط مسلم بن عقیل برای مردم کوفه فرستاد می‌فرماید:

«فلعمری ما الامام الّا العامل بالكتاب و القائم بالقسط و الدائن بدین الحق^۱. به جان خودم قسم زمامدار و حاکم بر مسلمانان فقط کسی می‌تواند باشد که به قرآن کریم عمل کند و عدالت را بر پا دارد و تسلیم دین حق باشد (و او جز امام حسین (علیه السلام) نیست)».

و نیز پس از برخورد با حرّ بن یزید ریاحی ضمن خطابه‌ای که در برابر حر و اردوی او ایراد کرد فرمود:

«و نحن اهل البیت اولی بولایة هذا الامر من هؤلاء المدّعين ما لیس لهم و السّائرین فیکم بالجور و العدوان^۲. ما خانواده‌ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای زمامداری کشور اسلامی شایسته‌تریم از اینان که به دروغ ادعای مقام خلافت می‌کنند و بر اساس ظلم و ستمگری با شما رفتار می‌نمایند.»

از این سخنان امام معلوم می‌شود که در مرحله‌ی دوم قیام، علاوه بر مقاومت در برابر تهاجم حکومت، در فکر این بوده است در آن شرائط مساعد که عوامل پیروزی نظامی آن حضرت فراهم بود حکومت مستقلی در مرکز عراق تشکیل بدهد و ریشه‌ی حکومت ظلم را بسوزاند. و این مطلب را در بخش اول به تفصیل بیان کردیم.

دلیل‌های مرحله‌ی سوم:

آنچه تا اینجا گفتیم درباره‌ی ماهیت قیام امام در مرحله‌ی اول و دوم بود. و اینک لازم است درباره‌ی ماهیت قیام آن حضرت در مرحله‌ی سوم گفتگو کنیم یعنی از وقتی که با حرّ بن یزید برخورد کرد تا قبل از شروع جنگ، و به تعبیر روشن‌تر از وقتی که امام زیر نظر نیروهای مسلح دشمن قرار گرفت تا پیش از درگیری نظامی.

باید دانست که پس از برخورد حسین بن علی (علیه السلام) با حرّ بن یزید چون دیگر پیروزی نظامی برای امام ممکن نبود وظیفه‌ی تشکیل حکومت خود به خود از میان برخاست زیرا هر تکلیفی مشروط به قدرت است. و این مطلب مورد اتفاق علمای اسلام است. بدین جهت از این پس اقدامات امام به صورت دفاع خالص درمی آید آن هم در چارچوب حفظ صلح و جلوگیری از جنگ. اینک برای اثبات این مطلب به چند دلیل تاریخی اشاره می‌کنیم:

دلیل اول:

آنگاه که کاروان حسین بن علی (علیه السلام) به سوی کوفه می‌رفت در محل «ذوحسم» پیشاهنگان قشون دشمن به فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی به منظور محاصره و جلب امام (علیه السلام) با آن حضرت تلاقی کردند و او را زیر نظر گرفتند.

۱. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۱ و ارشاد مفید ص ۱۸۳.

۲. کامل ج ۴ ص ۴۷ و ارشاد مفید ص ۲۰۵.

امام حسین (علیه‌السلام) پیش از نماز ظهر به پا خاست و برای عده‌ی هزار نفری سپاه دشمن سخنرانی کرد و در ضمن سخنان خود فرمود: من به طور ابتدائی و به دلخواه خود به سوی کوفه نیامدم بلکه درخواست‌های پی گیر مردم باعث شد که به سوی کوفه حرکت کنم. اینک اگر با من پیمان وفاداری می‌بندید به شهر شما کوفه می‌آیم. «و ان لم تفعلوا و کنتم لمقدمی کارهین و لقدومی علیکم باغضین انصرفت منکم الی المکان الذی جئت منه الیکم»^۱. و اگر حاضر نیستید مرا بپذیرید به همان محلی که از آنجا آمده‌ام برمی‌گردم». و این سخنان را پس از نماز عصر هم بار دیگر تکرار کرد.

بدیهی است اینکه حسین بن علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: اگر آماده‌ی پذیرفتن من نیستید برمی‌گردم ظاهرسازی یا شوخی نیست، بلکه آن حضرت واقعاً تصمیم داشته است اگر بگذارند مراجعت فرماید، زیرا اکنون که عیب‌الله زیاد حاکم یزید بن معاویه بر عراق مسلط است و نیروهای وی برای جلب امام آمده‌اند دیگر امکان و قدرت تشکیل حکومت برای امام حسین (علیه‌السلام) نیست و چون قدرت نیست، تکلیف نیست^۲. از این رو امام تصمیم می‌گیرد مراجعت نماید تا نیروهای آن حضرت به حالت ذخیره باقی بمانند و بتواند در فرصت‌های دیگری اقدامات لازم را به نفع اسلام بنماید.

این روش بسیار عاقلانه، روش کسی است که در مقابل دیکتاتوری حکومت بی‌تدبیر حالت مقاومت و دفاع به خود گرفته و می‌خواهد تا آنجا که ممکن است از فتنه و خون‌ریزی جلوگیری کند. دلیل دوم:

پس از آنکه عمر بن سعد برخلاف میل قلبی خود، آمدن به کربلا و مقابله‌ی با امام حسین (علیه‌السلام) را پذیرفت اولین رابطه‌ای که با آن حضرت برقرار کرد این بود که نماینده‌ای نزد امام فرستاد و به وی گفت: از حسین بن علی (علیه‌السلام) بپرس: برای چه به اینجا آمده‌ای؟ امام در جواب فرستاده‌ی عمر بن سعد فرمود: مردم کوفه به من نوشتند و از من دعوت کردند به کوفه بیایم، آنگاه فرمود: «فاما اذکرهمونی فانا انصرف عنکم»^۳. اکنون اگر آماده‌ی پذیرش من نیستید برمی‌گردم».

امام حسین (علیه‌السلام) این پیشنهاد را به طور لغو و بی‌هوده نمی‌فرماید بلکه از روی حقیقت مایل است او را آزاد بگذارند تا به حجاز برگردد. آن حضرت می‌خواهد از فتنه و خون‌ریزی جلوگیری کند و نگذارد کوچک‌ترین حادثه‌ی نامطلوبی به وجود بیاید چه رسد به حادثه‌ی وحشتناکی که در تاریخ بشریت نظیر ندارد. از این سخن امام به خوبی معلوم می‌شود که اقدامات وی در این مرحله (مرحله‌ی سوم) به صورت مقاومت و دفاع خالص بوده است آن هم در چهارچوب حفظ صلح و پرهیز از جنگ. دلیل سوم:

روز عاشورا امام حسین (علیه‌السلام) در یکی از خطبه‌های تاریخی خویش که برای آن مردم فریب خورده ایراد فرمود کوشش فراوانی کرد که از جنگ و خون‌ریزی جلوگیری کند و به همین منظور سخنانی درباره‌ی شخصیت و مقام

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳، ارشاد مفید ص ۲۰۵.

۲. تکلیف تشکیل حکومت نیست ولی تکلیف امر به معروف و نهی از منکر همچنان باقی است.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۱، ارشاد ص ۲۰۹، الاخبار الطوال ص ۲۲۷.

خود بیان فرمود و در اواخر خطبه به چند نفر از سران کوفه از قبیل شیبث بن ربیع و قیس بن اشعث خطاب کرد که: مگر شما به من نوشتید: به کوفه بیا که لشکری آراسته و گوش به فرمان آماده‌ی پشتیبانی تست؟! آنان جواب دادند: نه، ما چنین چیزی ننوشتیم، امام فرمود: سبحان الله! به خدا قسم شما نوشتید. آنگاه گفت:

«ایها الناس اذکرهتونی فدعونی انصرف الی مأمنی من الارض^۱. ای مردم! اگر مرا نمی‌خواهید آزادم بگذارید تا به گوشه‌ای از زمین بروم که امنیت داشته باشم.»

این پیشنهاد خردمندانه که از روح صلح جوئی فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) حکایت می‌کند به خوبی می‌فهماند که آن حضرت کوشش می‌کرده از تصادم جلوگیری نماید و فعالیت‌های امام در این مرحله جنبه‌ی دفاعی داشته است. یک تذکر:

گاهی گفته می‌شود که ممکن است این سخن امام را که «دعونی انصرف. بگذارید برگردم» به اصطلاح «توجیه» کنیم و بگوییم که مقصود آن حضرت اتمام حجت بوده است.

در این جا باید گفت: اگر مقصود از اتمام حجت این است که امام به حسب ظاهر فرموده است: بگذارید برگردم به طوری که اگر آن حضرت را آزاد می‌گذاشتند بر نمی‌گشت در این صورت حجت بر آنان تمام نمی‌شد بلکه راه اعتراض باز می‌شد و می‌گفتند: ما که حسین بن علی (علیه‌السلام) را آزاد گذاشتیم پس چرا برنگشت؟

و اگر مقصود از اتمام حجت این است که امام از روی واقعیت می‌فرمود: بگذارید برگردم و اگر او را آزاد می‌گذاشتند برمی‌گشت در این صورت کلمه‌ی «توجیه» معنی ندارد زیرا در این فرض مقصود آن حضرت از این است که می‌فرماید: بگذارید برگردم واقعاً این است که او را آزاد بگذارند برگردد، و در این صورت است که حجت بر آنان تمام می‌شود و بدین گونه محکوم می‌گردند که با اینکه امام حسین (علیه‌السلام) واقعاً می‌خواست برگردد از برگشتن پسر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جلوگیری کردند و این حادثه‌ی غم‌انگیز را به وجود آوردند. خلاصه‌ی آنچه گذشت:

تا اینجا برای مرحله‌ی اول، چهار دلیل و برای مرحله‌ی دوم و سوم هر یک سه دلیل ذکر کردیم مجموعاً ده دلیل و از مجموع این ده دلیل معلوم شد که در این سه مرحله، تهاجم از طرف حکومت وجود داشته و در مقابل، روح مقاومت هم در اقدامات امام حسین (علیه‌السلام) محفوظ بوده است.

و ضمناً این نکته هم روشن گشت که در مرحله‌ی دوم قیام، بیشتر فکر آن حضرت این بود که در آن شرائط مساعد با تشکیل حکومت نیرومندی اسلام را از چنگال حکومت ضد اسلام یزید نجات بدهد.

و نیز روشن شد که در مرحله‌ی سوم قیام که دیگر امکان تشکیل حکومت و برگرداندن خلافت به مرکز خود نبود بیشتر فکر امام این بود که با ترک مخاصمه و برقرار کردن یک نوع صلح شرافتمندانه از برخورد نظامی و خون‌ریزی جلوگیری نماید.

جنگ اضطراری:

از اینجا می‌توان به ماهیت دفاعی اقدامات امام در مرحله‌ی چهارم (مرحله‌ی جنگ) پی برد زیرا در صورتی که آن حضرت در مرحله‌ی سوم برای ترک مخاصمه آن همه کوشش کند مسلم است که به جنگ و خون‌ریزی راضی

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳.

نبوده، و این دستگاه حکومت ضد اسلام و جنگ طلب بود که دامن امام را به جنگ کشانید و امام حسین (علیه‌السلام) به حکم اضطرار به دفاع پرداخت.

اگر پسر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اسلحه به دست گرفت و با عده‌ی کم در مقابل سپاه فراوان دشمن مقاومت کرد به حکم ضرورت دفاع و به حکم وظیفه‌ی قانونی و وجدانی بود زیرا در مقابل حمله‌ی نیروهای تجاوزکار و جنگ طلب چاره‌ای به غیر از دفاع جوانمردانه و جانبازانه نداشت و این از قوانین حقوقی بین‌المللی است که هرکسی مورد تهاجم واقع شد حق مقاومت و دفاع دارد.

امام یقین داشت که اگر تسلیم عبیدالله زیاد شود آن حضرت را ذلیلانه خواهد کشت.^۱ و دلیل این مطلب این است که روز عاشورا وقتی که «قیس بن اشعث» به امام گفت: تو تسلیم حکم ابن زیاد بشو و مطمئن باش که آسیبی به تو نخواهد رسید، آن حضرت در جواب قیس فرمود:

«انت اخو اخیک اترید ان یطلبک بنو هاشم باکثر من دم مسلم بن عقیل؟ لا والله لا اعطیهم بید اعطاء الذلیل^۲. تو برادر همان محمد بن اشعث هستی که مسلم را امان داد ولی ابن زیاد او را کشت، تو هم مثل برادرت می‌خواهی مرا فریب بدهی که تسلیم شوم آنگاه مرا خلع سلاح کنی و نزد ابن زیاد ببری تا مرا هم مثل مسلم بکشد آیا تو می‌خواهی علاوه بر خون مسلم بن عقیل، بنی هاشم خون مرا هم از تو مطالبه کنند؟ نه به خدا قسم من فریب نمی‌خورم، و دست تسلیم و ذلت به اینان نمی‌دهم».

در این شرائط امام حسین (علیه‌السلام) پس از تهاجم نیروهای تجاوزکار ابن زیاد باید مقاومت کند و چاره‌ای به غیر از این نبود و سرانجام مقاومت یک از دو چیز بود:

۱- موفقیت و پیروزی اگر چه به احتمال یک درصد باشد، «کَم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ

اللَّهِ^۳. چه بسا عده‌ی کمی به خواست خدا بر عده‌ی بیشتری پیروز شده‌اند».

۲- شهادت افتخار آمیز در راه دفاع.

پس معلوم شد که در مرحله‌ی چهارم (مرحله‌ی جنگ) فعالیت‌های امام فقط جنبه‌ی مقاومت و دفاع داشته است. یک نکته:

نباید تصور شود که امام در مرحله‌ی چهارم چون خواهان صلح بود و عمال حکومت نپذیرفتند از این رو از شخص خودش دفاع کرده نه از اسلام. این تصور صحیح نیست زیرا وقتی که قیام، از اول برای زنده کردن اسلام شروع شد در همه‌ی مراحل آن از آغاز تا انجام همان فکر و روح و همان هدف موجود است. و دفاع امام در مرحله‌ی چهارم نیز چون دنباله‌ی قیام الهی و آسمانی آن حضرت بود دفاع از اسلام محسوب می‌شود. روی این حساب تهاجم به امام تهاجم به اسلام بوده و دفاع امام با یک دید وسیع در همه‌ی مراحل دفاع از اسلام بوده است.

۱. و چنین تسلیمی هرگز بسود اسلام نخواهد بود.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳.

۳. سوره ی بقره آیه‌ی ۲۴۹.

چنان که نباید تصور شود که در جنگ احد چون رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) مایل بود نیروهای مهاجم برگردند و جنگ واقع نشود از این رو آنگاه که آن حضرت در میدان جنگ با صورت ضربت خورده و مجروح دفاع می‌کرد دفاع از شخص خودش کرده نه از اسلام. این صحیح نیست زیرا فعالیت‌ها و کوشش‌های رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) چون از اول به خاطر دفاع از اسلام بوده همین فکر و روح در همه‌ی مراحل آن از آغاز تا انجام موجود بوده و دفاع آن حضرت در مرحله‌ی اخیر جنگ نیز دفاع از اسلام محسوب می‌شود.

بنابراین دفاع امام حسین (علیه‌السلام) در مرحله‌ی چهارم قیام خود مانند دفاع رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در مرحله‌ی اخیر جنگ اُخْد بوده است.

در راه ترک خصومت:

گاهی این مطلب به ذهن بعضی از روشن فکران می‌آید که: آیا بهتر نبود آن وقت که دیگر پیروزی نظامی برای امام حسین (علیه‌السلام) میسر نبود برای رفع بحرانی که بین امام و حکومت وقت به وجود آمده بود مذاکرات صلح آغاز گردد تا کار به مسالمت انجامد چنان که سران شرق و غرب برای رفع بحران‌های سیاسی و جنگی کنفرانس صلح تشکیل می‌دهند؟

آیا به صلاح امام و مسلمانان نزدیکتر نبود که باب مذاکرات را مفتوح سازند و با گذشت و جوانمردی این مشکل سیاسی را حل کنند؟!

آیا به عقل و درایت نزدیکتر نبود که امام حسین (علیه‌السلام) با آن همه دلسوزی و خیرخواهی که نسبت به اسلام و مسلمانان داشت پیشنهاد کند که در محیط آرامی مذاکرات صلح شروع شود تا راه حل مشکل را بیابند و اسلام و مسلمانان به چنین حادثه‌ی خسارت باری دچار نشوند؟

جواب این مطلب این است: از وقتی که امام حسین (علیه‌السلام) در مدینه مورد تهاجم واقع شد و به حکم اضطرار به مکه هجرت فرمود بین امام و حکومت وقت قطع رابطه شد و مسئول این قطع رابطه حکومت بی‌تدبیر بود.

و در ایامی که آن حضرت در مکه اقامت داشت چون تقاضای شدید مردم عراق برای امام مسئولیت جدیدی به وجود آورد و از طرفی پیروزی نظامی ممکن بود فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تصمیم گرفت برای نجات اسلام در مرکز عراق حکومت مستقلی تشکیل بدهد و خلافت اسلامی را به مرکز خود برگرداند.

ولی پس از برخورد با حرّ بن یزید که دیگر امکان تشکیل حکومت نبود آن مسئولیت خطیر، خود به خود از امام برداشته شد. و در این مرحله این تنها امام حسین (علیه‌السلام) بود که پیشنهاد مسالمت و ترک خصومت نمود و به طور مؤکد و مکرر از عمّال حکومت خواست که به نیروی نظامی متوسل نشوند و از جنگ و خون‌ریزی جلوگیری کنند.

پیشنهاد مراجعت:

امام حسین (علیه‌السلام) در مرحله‌ی سوم قیام، حداقل پنج دفعه پیشنهاد کرد که آن حضرت را آزاد بگذارند برگردد:

۱- آنگاه که با «حرّ بن یزید» برخورد پیش از نماز ظهر پس از مذاکراتی پیشنهاد مراجعت فرمود^۱.

۲- یک‌بار دیگر بعد از نماز عصر همان پیشنهاد را تکرار نمود^۱.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۵.

۳- وقتی که فرستاده‌ی عمر بن سعد به دستور وی از امام پرسید: چرا به اینجا آمده‌اید باز پیشنهاد مراجعت کرد.^۲

۴- روز عاشورا ضمن یکی از خطبه‌هایش باز پیشنهاد مراجعت را مطرح نمود.^۳

۵- در ملاقات محرمانه‌ای که با عمر بن سعد کرد پیشنهاد برگشتن به حجاز را تکرار فرمود.^۴ چهار مورد از این پیشنهادها سابقاً ذکر شد و مورد پنجم را نیز در ادامه شرح می‌دهیم: مذاکرات مقدماتی ترک خصومت:

در ایامی که امام حسین (علیه‌السلام) زیر نظر نیروهای مسلح عبیدالله زیاد قرار داشت برای رئیس قشون دشمن عمر بن سعد پیغام فرستاد که من می‌خواهم شبانه با تو ملاقات کنم. ابن سعد پذیرفت و شبانه با قریب بیست سوار از اردوی خود خارج شد و امام هم با عده‌ای قریب بیست نفر به سوی او رفت، آنگاه که بین دو اردو بهم رسیدند امام به یارانش دستور داد کنار بروند. عمر بن سعد هم به سربازانش گفت: بروند و جلسه‌ی سرّی بین امام و ابن سعد تشکیل شد.

این جلسه به درخواست حسین بن علی (علیه‌السلام) تشکیل شد (دقت کنید).

مذاکرات محرمانه‌ی طرفین خیلی طول کشید^۵ و دو بار یا سه بار دیگر هم جلسه‌ی سرّی تشکیل یافت و مذاکرات دنبال شد.^۶

این مطلب کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که امام در مذاکرات محرمانه، اول کوشش کرده باشد عمر بن سعد را راضی کند که با اردوی خود به کمک آن حضرت بشتابند و از همان جا به سوی کوفه حرکت کنند^۷، و در این صورت تسخیر کوفه خیلی آسان بود و در این شرائط، عبیدالله زیاد یا باید فرار کند (اگر بتواند) و یا نابود گردد، ولی از آن مذاکرات محرمانه به غیر از پیشنهاد امام چیزی فاش نشده است.

در اینجا چند مطلب مسلم است:

۱- مذاکرات با پیشنهاد امام حسین (علیه‌السلام) شروع شد.

۲- امام با علاقه‌ی شدیدی مذاکرات را دنبال کرد و از این رو سه بار یا چهار بار جلسه‌ی سرّی را تشکیل داد.

۳- طرفین از نتیجه‌ی مذاکرات راضی بودند.

۱. همان.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۱ و ارشاد مفید ص ۲۰۹.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳.

۴. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳ و ارشاد مفید ص ۲۱۰.

۵. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۲ و ارشاد مفید ص ۲۱۰.

۶. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳.

۷. عمر بن سعد پس از واقعه‌ی کربلا ضمن اظهار پشیمانی می‌گفت: «اطعت الفاسق ابن زیاد الظالم ابن الفاجر و عصیتُ الحاکم العدل. وای بر من که امر ابن زیاد فاسق ظالم را اطاعت کردم و امر حاکم عادل حسین بن علی (علیه‌السلام) را اطاعت نکردم.» ممکن است امر امام که عمر سعد می‌گوید: اطاعت نکردم همین امر به پیوستن عمر سعد و اردویش به آن حضرت باشد.

۴- در این چند جلسه مذاکرات مقدماتی صلح دنبال شد و امام حسین (علیه‌السلام) به قدری پشتکار و حسن نیت و جوانمردی نشان داد که سرانجام مذاکرات نتیجه‌ی مثبت داد.

امام پیشنهاد مراجعت داد که اگر در آن شرایط اجرا می‌شد بدون تردید ضامن ترک خصومت بود. عمر بن سعد که پیشنهاد امام را پذیرفته و از نتیجه‌ی مذاکرات خوشحال بود خلاصه‌ی مذاکرات را برای عبیدالله زیاد نوشت و منتظر جواب ماند.

پیشنهاد امام حسین (علیه‌السلام) به قدری خیرخواهانه و از روی حسن نیت بود که ابن زیاد را تحت تأثیر قرار داد و او با همه‌ی عنادی که داشت در اول امر رأی موافق داد و گفت: «ما ارانی الاً مخلّ سبيله یذهب حیثُ اشیا» ، رأی من این است که حسین بن علی (علیه‌السلام) را آزاد بگذارم هر جا می‌خواهد برود».

با این رأی موافقی که عبیدالله زیاد اظهار کرد احتمال هرگونه برخورد نظامی از بین رفت ، نهایت این که شمر بن ذی‌الجوشن او را از این رأی منصرف کرد^۲.

بدین گونه می‌بینیم حسین بن علی (علیه‌السلام) در راه استقرار صلح تا آن اندازه کوشش کرده و گذشت و جوانمردی و خیرخواهی نشان داده است که عبیدالله زیاد حاکم مغرور و خون خوار عراق را تا آستانه‌ی ترک خصومت پیش برده است. ولی چه باید کرد که یک عنصر کثیف از آن جلوگیری کرد، و طبع پلید ابن زیاد هم با او موافقت نمود؟! ثمرات ترک خصومت:

اگر در مرحله‌ی سوم قیام امام چنان که دلخواه آن حضرت بود ترک خصومت می‌شد چند نتیجه‌ی پر ارزش داشت:

- ۱- وجود مقدس امام آن ذخیره‌ی بزرگ الهی و رئیس خانواده‌ی رسالت با آن وضع وحشتناک و دلخراش کشته نمی‌شد و چنین ضربت جبران ناپذیری با اسلام وارد نمی‌گشت و ملت مسلمان از چنین رهبر عظیمی محروم نمی‌ماند.
- ۲- نیروهای امام حسین (علیه‌السلام) که قسمتی در کربلا و قسمتی در حادثه‌ی توابین و قسمت دیگر در جنگ مختار با مصعب بن زبیر کشته شدند و بعد از قتل مختار شش هزار نفر از آنان قتل عام گشتند^۳. این نیروها به حالت ذخیره باقی می‌ماندند تا در فرصت‌های دیگری با رهبری آن حضرت به نفع اسلام فعالیت‌های وسیعی را آغاز کنند و اسلام را هرچه بیشتر گسترش دهند.
- ۳- در زمان ترک خصومت شاید امام می‌توانست دور از چشم رقیب، نیروهای خود را متشکل‌تر سازد تا در فرصت مناسب، حکومت صد در صد اسلامی را تشکیل دهد.
- ۴- اگرچه مرگ یزید قبلاً پیش بینی نمی‌شد ولی از آثار قهری صلح این بود که: پس از سه سال که یزید مرد و پسرش معاویه بن یزید از خلافت کناره گیری کرد و وضع بنی‌امیه به قدری پریشان شد که مروان حکم تصمیم گرفت با عبدالله زبیر بیعت کند^۴. در چنین زمینه‌ی مناسبی شخصیت بزرگ حسین بن علی

۱. سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۲.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۱.

۳. الاخبار الطوال ص ۲۶۹.

۴. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۴۵.

(علیه‌السلام) بود که می‌توانست زمام حکومت اسلامی را به دست بگیرد و آن کشور عظیم را به راهی ببرد که پیشوای بزرگ اسلام می‌خواست.

یک سؤال:

ممکن است کسی بپرسد: چرا امام حسین (علیه‌السلام) در همان ایامی که در مکه توقف فرموده بود پیشنهاد ترک مخاصمه نکرد؟

جواب:

آنگاه که نیروهای حق و باطل در برابر هم قرار می‌گیرند و امکان پیروزی حق بر باطل هست پیشنهاد ترک خصومت عاقلانه نیست زیرا کوبیدن باطل آن جا که امکان دارد واجب است و مسامحه جایز نیست، و در آنجا که پیروزی حق امکان دارد نمی‌توان به بهانه‌ی پرهیز از جنگ داخلی از مبارزه با نیروهای باطل خودداری کرد زیرا قبل از هر چیز باید فساد داخلی را ریشه کن نمود و کشور اسلامی را از بیماری خطرناک حکومت ظلم که سرچشمه‌ی بیشتر فسادهاست نجات داد تا بنیه و مزاج مملکت از داخل سالم و محکم گردد، آنگاه که حکومت سالم و نیرومند اسلامی تشکیل شد وحدت و یکپارچگی کشور هم به صورت بهتری به وجود خواهد آمد.

ولی آنگاه که دیگر امید پیروزی حق بر باطل نیست به حکم اضطرار ترک مخاصمه جایز بلکه واجب است تا نیروهای موجود از بین نروند و بتوانند در آینده با آمادگی بیشتری با باطل پیکار کنند.

چنان که امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) در اول امر که امکان غلبه‌ی بر معاویه بود با لشکر مجهزی به طرف اردوگاه دشمن حرکت فرمود ولی وقتی که جمعی از اصحاب آن حضرت فریب خوردند و به کمک معاویه رفتند و ضعف چشمگیری در قشون امام ظاهر شد و خود امام ضریب خورد در این شرائط چون امکان پیروزی نظامی نبود به حکم اضطرار صلح را پذیرفت.

امام حسین (علیه‌السلام) هم آنگاه که عوامل پیروزی نظامی و تشکیل حکومت اسلامی فراهم بود با تصمیمی قاطع برای تسخیر عراق به سوی کوفه حرکت فرمود و در این شرائط، پیشنهاد صلح عاقلانه نبود. ولی آنگاه که اوضاع کوفه تغییر کرد و عبیدالله زیاد بر نیروهای ملی مسلط شد دیگر امکان پیروزی نظامی برای آن حضرت نبود از این رو به حکم اضطرار پیشنهاد ترک مخاصمه فرمود و برای به ثمر رساندن آن کوشش فراوان نمود.

بنابراین، روش سیاسی امام حسین (علیه‌السلام) در برابر حکومت بنی‌امیه با روش برادرش حضرت امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) کاملاً مطابق است و هر دو امام از یک سیاست پیروی کرده‌اند. و این عادلانه نیست که ما این امام مجاهد را از برادر مجاهدش امام مجتبی (علیه‌السلام) جدا کنیم و حرکت آن حضرت را طوری تفسیر کنیم که به طور غیر مستقیم به مقام برادر بزرگوارش سبط اکبر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) لطمه وارد شود.

گمراهی عجیب:

پس از شهادت امام حسین (علیه‌السلام) جمعی از شیعیان ساده لوح درباره‌ی روش حسنین علیهما السلام دچار تردید و حیرت شدند. آنان می‌گفتند: اگر امام حسن (علیه‌السلام) کار صحیحی کرد که با معاویه کنار آمد پس چرا امام حسین (علیه‌السلام) که نیروی او کمتر از برادرش بود با یزید جنگید؟! و اگر روش امام حسین (علیه‌السلام) صحیح

بود پس چرا امام حسن (علیه السلام) که نیروی بیشتری داشت با معاویه صلح کرد؟! پس به علت این اختلافی که در روش این دو برادر هست ما امامت هیچ یک از این دو سبط پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را نمی توانیم بپذیریم!^۱ بدین گونه این شیعیان سطحی و کم مایه درباره‌ی امامت این دو امام دچار تردید و انحراف شدند.

در صورتی که باید گفت: اگر امام حسن مجتبی (علیه السلام) ده سال با معاویه در حال صلح بود امام حسین (علیه السلام) بیست سال صلح را پذیرفت زیرا ده سال در کنار برادر بزرگوارش به صلح گذشت و ده سال هم پس از وفات حضرت مجتبی (علیه السلام) تا معاویه زنده بود در حال صلح به سر برد.

اشتباه این فرقه در این است که ماهیت قیام امام حسین (علیه السلام) را تشخیص نداده‌اند از این رو دچار انحراف شده‌اند. در حالی که اینان اگر حوادث تاریخی را با دقت بیشتری بررسی کرده بودند می فهمیدند که امام حسین (علیه السلام) پس از شکست نیروهای ملی عراق برای استقرار صلح کوشش فراوان کرد و هیچ گاه مایل نبود با نداشتن نیروی کافی با یزید بجنگد. پس روش سیاسی امام حسین (علیه السلام) با روش سیاسی امام حسن (علیه السلام) در مقابل حکومت بنی امیه یکسان بوده و هیچ گونه فرقی ندارد.

آری فرقی که هست بین حکومت معاویه و یزید است که حکومت معاویه خواهان صلح بود ولی عمال حکومت یزید صلح را نپذیرفتند، و این اختلاف را نباید به حساب امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) گذاشت، و نباید بعضی از احراز در زوایای روح و قلب خود از جهت صلح حضرت مجتبی (علیه السلام) احساس یک نوع نگرانی و ناراحتی بکنند.

حقیقت این است که در جامعه‌ی شیعه حق حضرت مجتبی (علیه السلام) آن چنان که شایسته‌ی مقام اوست اداء نمی شود و علت آن همین اشتباهی است که در تشخیص ماهیت قیام حسین بن علی (علیه السلام) پیش آمده است و باید این اشتباه برطرف شود و مردم بدانند که این دو سبط پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در روش سیاسی اختلافی نداشته و هر دو از یک سیاست که همان سیاست پدرشان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بوده است پیروی کرده‌اند که از روح اسلام سرچشمه می گرفته است.

سزاوار است جامعه‌ی شیعه، حق حضرت امام حسن (علیه السلام) سبط اکبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را بیش از این رعایت کنند، و در بزرگداشت مجالسی که بنام آن حضرت برپا می شود بیش از آنچه در حال حاضر معمول است جدیت و کوشش نمایند.

مطلوب درجه ۱ و ۲ و ۳:

این مطلب توجه اهل نظر را جلب می کند که: امام حسین (علیه السلام) گاهی از تشکیل حکومت اسلامی سخن می گوید در ضمن خطبه‌ای می فرماید: «نحن اولی بولایة هذا الامر من هؤلاء^۲. ما برای زمامداری و حکومت اسلامی از اینان شایسته تریم».

و گاهی مسئله‌ی کناره گیری را به میان می کشد و می فرماید: «دعونی انصرف الی مأمنی. مرا آزاد بگذارید به جایی بروم که امنیت داشته باشم».

۱. المقالات و الفرق تألیف سعد بن عبدالله اشعری ص ۲۵.

۲. ارشاد مفید ص ۲۰۵.

و گاهی دم از کشته شدن می‌زند و می‌فرماید: «آئی لا اری الموت الا سعادة^۱. من مرگ را بجز سعادت نمی‌بینم». آیا امام می‌خواسته است هم تشکیل حکومت بدهد و هم کناره‌گیری کند و هم کشته شود؟! آیا این سه مطلب با هم سازگار است؟ برای جواب گوئی به این سؤال باید گفت:

امام حسین (علیه‌السلام) در مرحله‌ی دوم قیام در درجه‌ی اول، منظورش این بود که علاوه بر نپذیرفتن بیعت یزید با تشکیل حکومت نیرومند اسلامی چنان که تقاضای آزادی خواهان عراق بود حکومت ظلم و فساد را واژگون کند و ریشه‌ی ظلم را بسوزاند و اسلام و مسلمانان را نجات دهد و سنت پیغمبر را زنده گرداند، و در این راه تا وقتی که اوضاع عراق دگرگون نشده بود پیشروی شایانی حاصل شد تا آنجا که مسلم بن عقیل با خوشحالی به امام خبر داد که: همه‌ی بزرگان و خردمندان کوفه آماده‌ی تشکیل حکومت و پشتیبانی شما هستند؛ و این سخن امام که می‌فرماید:

«نحن اولی بولایة هذا الامر من هؤلاء المدّعين ما لیس لهم^۳. ما برای حکومت اسلامی شایسته‌ترینیم از اینان که مقام خلافت را برخلاف حقیقت برای خود ادعا می‌کنند». این سخن مربوط به این زمان است که تصمیم داشت تشکیل حکومت بدهد، و در این زمان نه طالب مسالمت بود نه طالب کشته شدن.

طالب مسالمت نبود برای اینکه با مسالمت، امکان هرگونه انقلاب اصلاحی از امام به طور موقت سلب می‌شد. و طالب کشته شدن نبود برای اینکه با کشته شدن آن حضرت با ارزش‌ترین فرد جهان اسلام بلکه جهان انسانیت از دست می‌رفت و این برای اسلام خسارت بزرگی بود.

و در درجه‌ی دوم یعنی پس از دگرگون شدن اوضاع عراق و تسلط عبیدالله زیاد بر کوفه که دیگر امکان پیروزی نظامی نبود مطلوب امام این بود (البته مطلوب اضطراری) که ترک خصومت شود؛ و این سخن امام حسین (علیه‌السلام) که: «دعونی انصرف^۴. مرا آزاد بگذارید برگردم»؛ و سخنانی از این قبیل مربوط به این زمان است و در این زمان امام برای ترک خصومت فعالیت‌های پر ارزشی نمود، در این هنگام هرگز طالب کشته شدن نبود.

و در درجه‌ی سوم یعنی پس از آنکه عمال حکومت یزیدی ترک خصومت را نپذیرفتند و امام یقین کرد که اگر تسلیم شود، او را مثل مسلم بن عقیل ذلیلانه خواهند کشت^۵ پس از تهاجم دشمن به حکم ضرورت به دفاع پرداخت و در راه دفاع افتخار آمیز شهید شد؛ و این سخن امام که: «آئی لا اری الموت الا سعادة^۶. من مرگ را بجز سعادت نمی‌بینم.» مربوط به این زمان است. از آنچه گفتیم معلوم شد که:

پیروزی نظامی برای امام، مطلوب درجه ۱.

و صلح شرافتمدانه، مطلوب درجه ۲.

۱. تحف العقول ص ۱۷۴.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۵.

۴. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳.

۵. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳.

۶. تحف العقول ص ۱۷۴.

و شهادت، مطلوب درجه ۳ بوده است، با این تفاوت که آن حضرت اول برای پیروزی نظامی و بعداً برای صلح فعالیت کرد، ولی برای کشته شدن هیچ گونه فعالیتی نکرد بلکه این عمال حکومت ضد اسلام بودند که فرزند پیغمبر را کشتند و چنین خسارت بزرگی را بر جهان اسلام وارد ساختند.

و بعضی افراد از قبیل ماریین یا (مارتین) آلمانی توجه به این درجه بندی نکرده و سخنانی را از امام که مربوط به مطلوب درجه ۳ بوده از قبیل: «من مرگ را بجز سعادت نمی‌بینم» با مطلوب درجه ۱ تطبیق کرده و گفته‌اند: از همان اول منظور امام حسین (علیه‌السلام) این بود که کشته شود.

اینان در حقیقت مورد و جای این قبیل سخنان امام را تشخیص نداده و فراموش کرده‌اند که: هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد.

یک نکته:

ضمناً تذکر این نکته در اینجا لازم است که کشته شدن در درجه‌ی سوم از این نظر مطلوب امام بود که از زندگی پر رنج و عذاب دنیا راحت می‌شد و به سعادت شهادت می‌رسید و گرنه از این نظر که کشتن آن حضرت ضربتی بود که به اسلام می‌خورد هرگز مطلوب وی نبود، و از این رو فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برای جلوگیری از کشتن خویش کوشش فراوان کرد، تا آنجا که روز عاشورا هم در ضمن خطبه‌ی پرهیجانش آن مردم گیج و گمراه را از کشتن خود برحذر داشت^۱ چون می‌دانست که از دست رفتن وجود پر ارزش سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و تنها زعیم جهان اسلام برای اسلام و مسلمانان خیلی گران تمام می‌شود، و از این جهت در زیارت امام حسین (علیه‌السلام) وارد شده است که: «مصیبه ما اعظمها و اعظم رزیتها فی الاسلام. کشتن امام چه مصیبت بزرگی بود که به اسلام وارد شد».

یک گمان بی‌مورد:

بعضی از صاحب نظران گمان کرده‌اند: علت اینکه امام حسین (علیه‌السلام) پس از وفات حضرت مجتبی (علیه‌السلام) تا معاویه زنده بود قیام نکرد این بود که معاویه ظاهر دین را حفظ می‌کرد و از این جهت خطرش برای اسلام به اندازه‌ی یزید نبود، ولی یزید حتی ظاهر دین را هم حفظ نمی‌کرد و از این جهت خطرش برای اسلام بیش از معاویه بود و لازم بود بر ضد او انقلابی به وجود آید.

ولی نظر دیگری در اینجا هست که معاویه هیچ گاه ظاهر دین را حفظ نمی‌کرد و خطر او برای اسلام اگر بیش از یزید نبود کمتر هم نبود و علت اینکه امام حسین (علیه‌السلام) در زمان معاویه قیام نکرد این نیست که معاویه ظاهر دین را حفظ می‌کرد بلکه چیز دیگری است که باید توضیح داده شود.

اینک برای اینکه روشن شود معاویه دین را حفظ نمی‌کرده فهرست مختصری از اعمال ضد دین او را که بی‌پرده انجام می‌داد ذکر می‌کنیم:

از مطالعه‌ی تاریخ اسلام روشن می‌شود که جنایات معاویه و اعمال ضد دین او، هم از نظر کمیّت و هم از نظر کیفیت بیش از جنایات یزید بوده است، و اینک توضیح مطلب:

از نظر کمیّت:

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۴ و ارشاد مفید ص ۲۱۵.

معاویة بن ابی سفیان بیست سال زمامدار بلا منازع کشور عظیم اسلامی بود، و پیش از آن بیست و دو سال استاندار خود مختار شامات بود^۱. سلطنت بیست ساله‌ی این عنصر فساد که بر اساس خودکامگی و دیکتاتوری استوار بود یکی از فصول تاریک و وحشت آور تاریخ اسلام است، و اگر جنایات قبل از سلطنت او را که به خاطر رسیدن به سلطنت مرتکب شده به جنایات زمان سلطنتش اضافه کنیم راستی بهت آور و حیرت انگیز است.

معاویة چون هدفی به غیر از حکومت و اشباع غریزه‌ی جاه طلبی و کامیابی از لذائذ زندگی نداشت برای رسیدن به هدف حیوانی خویش از هیچ گونه جرم و جنایتی خودداری نمی‌کرد و چون با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) و خاندان وی دشمن بود از هیچ گونه ظلم و تجاوز نسبت به خاندان آن حضرت دریغ نمی‌نمود، اینک فهرست بسیار مختصری از جنایات و اعمال ضد دین معاویة را که بی‌پرده انجام می‌داد از باب نمونه ذکر می‌کنیم:

- ۱- شراب‌خواری (الغدیر ج ۱۰ ص ۱۷۹).
- ۲- پوشیدن لباس ابریشم (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۶).
- ۳- استعمال ظرف طلا و نقره (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۶).
- ۴- استماع آواز (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۱۶۱).
- ۵- قضاوت بر خلاف اسلام (الغدیر ج ۱۰ ص ۱۹۶).
- ۶- ترک مجازات دزد (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۱۴).
- ۷- به رسمیت شناختن فرزند زنا (شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۱۸۷).
- ۸- جنگ با علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) که تلفات آن را تا هفتاد و پنج هزار و بیشتر نوشته‌اند (مروج الذهب ج ۲ ص ۳).
- ۹- اعزام نیروهای نظامی برای قتل و غارت شیعیان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) (الغدیر ج ۱۱ ص ۱۶ و ۱۷ و ۱۸).
- ۱۰- قتل مالک اشتر (مروج الذهب ج ۲ ص ۴۰۹).
- ۱۱- اعدام حجر بن عدی و یارانش (الغدیر ج ۱۱ ص ۵۲).
- ۱۲- اعدام عمر و بن‌الحق (الغدیر ج ۱۱ ص ۴۱).
- ۱۳- تجاوز به مصر و قتل محمد بن ابی بکر نماینده‌ی علی (علیه‌السلام) (مروج الذهب ج ۲ ص ۴۰۹).
- ۱۴- قتل عام شیعیان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸).
- ۱۵- جعل احادیث در مذمت علی (علیه‌السلام) (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸).
- ۱۶- جعل احادیث در مدح عثمان (الغدیر ج ۱۱ ص ۲۸).
- ۱۷- امر به لعن علی (علیه‌السلام) در خطبه‌ی نماز جمعه (الغدیر ج ۱۰ ص ۲۵۷).
- ۱۸- قتل امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) (مروج الذهب ج ۲ ص ۴۲۷).
- ۱۹- تحمیل ولیعهدی یزید (کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱).
- ۲۰- خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه (مروج الذهب ج ۳ ص ۳۲).

۱. شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۳۸.

معاویه همه‌ی این جنایات را (به غیر از قتل امام حسن مجتبی (علیه‌السلام)) بی‌پرده و با کمال جرأت و جسارت انجام می‌داد و کمترین پرده پوشی و ظاهر سازی در کار وی نبود.

اگر ما جنایات معاویه را قبل از سلطنت او با جنایات یزید قبل از سلطنت وی مقایسه کنیم جنایات معاویه خیلی بیشتر است، زیرا معاویه بیست و دو سال استاندار خود مختار و مقتدر شامات بود^۱ چون او در زمان خلیفه‌ی دوم به استانداری شام منصوب شد و بقیه‌ی زمان خلیفه‌ی دوم و دوران دوازده ساله‌ی خلافت عثمان حاکم شامات بود و پس از قتل عثمان تا هنگام شهادت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) با ترمذ و طغیان به حکومت شام باقی ماند.

و در همین زمان یعنی قبل از سلطنتش بود که در مقابل حکومت مرکزی علی (علیه‌السلام) یاغی شد و بنام خونخواهی عثمان جنگ صفین را به وجود آورد که تلفات آن را تا هفتاد و پنج هزار و بیشتر گفته‌اند.^۲

و در همین زمان بود که به مصر تجاوز کرد و برای فتح آن خون‌ها ریخت و عمّال او «محمد بن ابی بکر» نماینده‌ی علی را کشتند و در جیفه الاغ گذاشتند و سوزاندند.^۳

و در همین زمان بود که به عراق و حجاز و یمن نیرو فرستاد و دستور قتل و غارت شیعیان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را صادر کرد و عمّال او پس از تجاوزات زیاد، در یمن دو پسر کوچک عبید الله عباس نماینده‌ی علی را سر بریدند.^۴

مجموع خون‌هایی که معاویه قبل از سلطنتش یعنی در زمان استانداری و یاغیگریش ریخته است تا صد هزار یا بیشتر می‌رسد. این‌ها برخی از جنایات معاویه است که قبیل از سلطنت مرتکب شده است.

ولی آلودگی‌های یزید قبل از سلطنتش عبارت بود از: عیاشی و هرزگی و میمون بازی و شکار تفریحی و قمار و مشروب خواری و اشباع غریزه‌ی جنسی و فرو رفتن در کامجویی‌های دیگر.

اگر گناهان یزید را که قبل از سلطنت مرتکب شده با اعمال ضد اسلام معاویه قبل از سلطنتش و با صد هزار خونی که از مسلمانان بی‌گناه ریخت مقایسه کنیم بدون تردید، جنایات معاویه قبل از سلطنتش صدها برابر جنایات یزید بوده است. این بود مقایسه‌ی جنایات معاویه و یزید قبل از سلطنت آن دو.

اما پس از سلطنت:

دوران سلطنت سپاه معاویه بیست سال بود.

و در همین زمان بود که شیعیان علی (علیه‌السلام) را قتل عام کرد و «حجر بن عدی» و «عمرو بن الحمق» را کشت.

و در همین زمان بود که لعن کردن امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را به سراسر کشور اسلام بخشنامه و اجرا کرد.

و در همین زمان بود که امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) را کشت.

و در همین زمان بود که ولیعهدی یزید را با سلب آزادی رأی بر مردم مسلمان تحمیل کرد.^۵ و صدها جنایت دیگر.

۱. شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۳۸.

۲. مروج الذهب ج ۲ ص ۳.

۳. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۳.

۴. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۸.

۵. کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱.

ولی دوران سلطنت پسرش یزید دو سال و چند ماه یا سه سال و چند ماه بوده است.^۱ و در همین زمان بود که حادثه‌ی کربلا را به وجود آورد.

و در همین زمان بود که واقعه‌ی حرّه به دستور او به وقوع پیوست و در آن واقعه سربازان یزید پس از کشتن چند هزار مسلمان به نوامیس مردم مدینه تجاوز کردند، و این دستور خود یزید بود که به فرمانده نیروهای خود گفت: پس از فتح مدینه تا سه روز آن شهر برای سربازان تو مباح خواهد بود.^۲

و در همین زمان بود که به مکه قشون کشید و به حرم خدا تجاوز نمود.^۳

اگر جنایات دوران سلطنت بیست ساله‌ی معاویه را با جنایات دوران سلطنت سه ساله‌ی یزید مقایسه کنیم بدون تردید جنایات معاویه بیشتر خواهد بود، زیرا تاریخ سه جنایت بزرگ از یزید در زمان حکومتش ثبت کرده:

۱- حادثه‌ی کربلا. ۲- تجاوز به مدینه‌ی منوره. ۳- تجاوز به مکه‌ی معظمه.

و معاویه هم مثل این سه جنایت را در زمان سلطنتش مرتکب شد زیرا معاویه امام حسن (علیه‌السلام) را کشت، و یزید امام حسین (علیه‌السلام) را، و معاویه شیعیان علی (علیه‌السلام) را قتل عام کرد و یزید در حادثه‌ی کربلا و تجاوز به مدینه و مکه خون‌ریزی کرد.

اگر خون‌ریزی‌های این دو عنصر فساد را در زمان سلطنتشان مساوی فرض کنیم، آنگاه بقیه جنایات معاویه از قبیل خواندن نماز جمعه در روز چهارشنبه و به رسمیت شناختن فرزند زنا و بخشنامه کردن لعن علی (علیه‌السلام) و و و و و علاوه می‌آید و از جنایات یزید در زمان سلطنتش بالا می‌زند.

بنابراین جرائم معاویه در زمان سلطنتش بیش از جرائم یزید در زمان سلطنتش بوده، چنان که قبل از سلطنتش نیز چنین بوده است.

از آنچه گفتیم معلوم شد که جنایات معاویه در طول بیست و دو سال استانداری و بیست سال سلطنت یعنی جنایات چهل و دو سال حکومت او خیلی بیشتر از جنایات یزید بود. این بود مقایسه‌ی جرائم معاویه و یزید از نظر کمیّت. اما از نظر کیفیّت:

شکی نیست که معاویه بن ابی سفیان،

۱- اولین کسی است که حکومت عادلانه‌ی اسلامی را به طور کامل به سلطنت ظالمانه‌ی فردی و امپراطوری استبدادی تبدیل کرد.

۲- اولین کسی است که لعن بر علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) را جزء خطبه‌ی نماز جمعه قرار داد.

۳- اولین کسی است که احکام اسلام را در باب سرقت و قضاوت و انساب و نماز جمعه و موضوعات دیگر به طور صریح و بدون پرده پوشی زیر پا گذاشت.

۴- اولین کسی است که بر ضد حکومت وصی پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) شروع به تحریکات کرد که بر اثر تحریکات او جنگ جمل واقع شد^۱ آنگاه شروع به شورش نمود و جنگ

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۸۴.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۷۲.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۸۳.

خانمان سوز و اسلام شکن صفین را به وجود آورد که یکی از محصولاتش قضیه‌ی حکمیت و خلع امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از خلافت بود!

۵- و اولین کسی است که با تحمیل ولیعهدی پسرش یزید حکومت و خلافت اسلامی را در خاندان خود موروثی کرد.

و بدیهی است که مسئولیت بنیان گذار و مؤسس هر اساسی به مراتب بیش از پیروان او است و معاویه چون بنیان گذار این همه بدعت‌ها و انحرافات و تعدیات بوده تأثیر اعمال ضد دین او خیلی عمیق‌تر از اعمال ضد اسلام یزید است، زیرا یزید در راهی رفت که پدرش برای او تعیین کرد، از این رو به عنوان تابع و دنباله رو شناخته می‌شود. علاوه بر این معاویه در همه‌ی جنایات یزید در زمان حکومتش حتی در قتل امام حسین (علیه‌السلام) شریک است. زیرا او بود که حکومت ضد اسلام پسرش را بر مردم مسلمان تحمیل کرد و باعث این همه جنایات گشت، پس باید گفت: یزید یکی از سیئات معاویه است. این هم مقایسه‌ی جنایات معاویه و یزید از نظر کیفیت.

پس معلوم شد که جرائم معاویه هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت از جرائم یزید بیشتر بود، روی این حساب بدون کمترین تردیدی باید گفت: خطر معاویه برای اسلام خیلی شدیدتر و عمیق‌تر از یزید بود. امام حسین (علیه‌السلام) به معاویه می‌نویسد: «وَأَنْتَ لَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ مِنْ وَلَايَتِكَ عَلَيَّهَا». من هیچ فتنه‌ای را برای این امت، بزرگتر و خطرناکتر از ولایت و حکومت تو نمی‌دانم.»

با توجه به این که این نامه را امام پس از تحمیل ولیعهدی یزید نوشته معلوم می‌شود حکومت معاویه در نظر آن حضرت حتی از ولیعهدی یزید هم برای اسلام خطرناکتر بوده است.

در نظر امام حسین (علیه‌السلام) هیچ فتنه‌ای خطرناکتر از حکومت معاویه نیست، ولی معلوم نیست کسانی که می‌گویند: معاویه ظاهر دین را حفظ می‌کرده و خطرش برای اسلام کمتر از یزید بوده است تاریخ اسلام را چگونه مطالعه کرده‌اند؟!

حالا فرض می‌کنیم (به فرض محال) که معاویه تظاهر به دین‌داری می‌کرده است. شکی نیست که اگر کسی در ظاهر خود را طرفدار دین جلوه دهد ولی کارهایش مخالف دین باشد خطرش برای دین خیلی بیشتر از کسی است که خود را دین‌دار جلوه نمی‌دهد زیرا کسی که تظاهر به دین‌داری می‌کند بدین وسیله مردم را فریب می‌دهد و با خیالی راحت دین را می‌کوبد و ریشه کن می‌کند، ولی کسی که بدون تظاهر به دین‌داری با احکام دین مخالفت می‌کند مردم با دیدن اعمال او متوجه خطر شده و با نشان دادن عکس‌العمل‌ها تا بتوانند در حفظ دین خود می‌کوشند.

پس اگر فرض کنیم که معاویه تظاهر به دین‌داری می‌کرده و تظاهر به دین‌داری را با اعمال ضد دین بهم در می‌آمیخته است در این صورت نیز خطرش برای اسلام بیشتر از یزید بوده که تظاهر به دین‌داری نمی‌کرده است.

آری چون عده‌ای ماهیت قیام امام حسین (علیه‌السلام) را چنین تصور کرده‌اند که او به قصد کشته شدن حرکت کرده است تا با کشته شدن خود، اسلام را زنده کند، و از طرفی می‌بینند آن حضرت در زمان معاویه قیام نکرده است،

۱. ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۳۱.

۲. بحار ج ۱۰ ص ۱۴۹ طبع قدیم.

از این رو ناچار شده‌اند بگویند: چون خطر معاویه برای اسلام به اندازه‌ی یزید نبود از این جهت امام در زمان معاویه قیام نکرد.

ولی چون ما ثابت کردیم که قیام امام حسین (علیه‌السلام) به قصد کشته شدن نبوده است از این رو احتیاجی به این توجیه ناپسند نداریم و ناچار نیستیم برخلاف حقیقت بگوییم: خطر معاویه برای اسلام کمتر از یزید بوده است. حقیقت این است که معاویه و یزید نسبت به اسلام یک طور فکر می‌کرده‌اند و تا آنجا که می‌توانستند به نام اسلام بر مردم حکومت کنند مزاحم اسلام نبودند، اما در هر جا که اسلام با شهواتشان مخالف بود آن را بی رحمانه می‌کوبیدند و نه معاویه و نه یزید ظاهر آن را حفظ نمی‌کردند. ولی معاویه به چند علت خطرش برای اسلام بیشتر بود:

۱- حيله گر و مرموز بود.

۲- بنیان گذار بسیاری از اعمال ضد دین بود.

۳- مدت حکومتش طولانی‌تر بود. به این سه علت، ضربات کوبنده‌تری به اسلام زد.

البته منظور از این بحث این نیست که جنایات یزید کم جلوه کند بلکه منظور این است که معلوم شود معاویه این عنصر ضد اسلام هیچ گاه ظاهر دین را حفظ نمی‌کرده و خطرش برای اسلام بیش از یزید بوده است.

آنچه در اینجا برای حل این مشکل می‌توان گفت این است که در زمان معاویه و یزید هر دو مقتضی قیام و انقلاب بر ضد آن دو موجود بوده و آن عبارت بود از اعمال ضد اسلام این دو عنصر فساد از طرفی، و لزوم نجات دادن اسلام از طرف دیگر ولی در زمان معاویه مانع بزرگی در بین بود و آن قدرت حکومت ریشه‌دار و با سابقه‌ی معاویه بود که نمی‌گذاشت انقلاب به ثمر برسد و از اول معلوم بود که از نظر مجاری طبیعی، قیام بر ضد او شکست می‌خورد اما با مرگ معاویه این مانع برداشته شد و فرصت مناسبی به دست آمد که در طلیعه‌ی حکومت لرزان و ضعیف یزید با یک انقلاب مسلحانه حکومت صد در صد اسلامی تشکیل گردد و حکومت ظالمانه‌ی بنی‌امیه برچیده شود. و اگر بخواهیم این مطلب را در یک اصطلاح علمی خلاصه کنیم باید بگوییم: در زمان معاویه مقتضی قیام موجود و مانع هم موجود، ولی در زمان یزید، مقتضی قیام موجود و مانع مفقود بود.

تهمت هائی که به امام زدند:

عمال حکومت استبدادی یزید هم در آن ایامی که فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را مورد تهاجم قرار داده بودند وهم پس از شهادت آن حضرت کوشش می‌کردند که او را آشوبگر و فتنه انگیز بنامند و اقدام وی را اقدام بر ضد امنیت بخوانند! و بدین وسیله تجاوز دستگاه حکومت را نسبت به امام حسین (علیه‌السلام) و خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) توجیه نمایند.

نظامیان حاکم چه گفتند؟

هنگامی که امام حسین (علیه‌السلام) از مکه خارج شد عمرو بن سعید حاکم حجاز که در آن سال به عنوان امیر الحاج از طرف یزید تعیین شده بود^۱ مأموران مسلح خود را به ریاست برادرش یحیی بن سعید برای تعقیب کاروان حسین بن علی (علیه‌السلام) فرستاد که آن حضرت را به مکه برگردانند. آنگاه که کاروان امام از مکه خارج شده بود نظامیان مسلح حاکم، او را تعقیب کردند و خواستند فرزند پیغمبر را به مکه برگردانند. امام از برگشتن به شدت امتناع

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۱.

کرد تا آنجا که زد و خورد با شلاق هم به میان آمد. عمال حکومت که از جلب آن حضرت مأیوس شدند به وی گفتند: «اما تتقی الله تخرج من الجماعة و تفرق بین هذه الامة^۱». آیا از خدا نمی‌ترسی که از جماعت مسلمانان خارج می‌شوی و در میان امت تفرقه می‌اندازی؟!».

منطق سازمان حکومت سرنیزه این است که حسین بن علی (علیه‌السلام) از خدا نمی‌ترسد و تقوی ندارد و بر ضد امنیت اجتماعی اقدام می‌کند!!! پس لازم است دولت خیرخواه صد در صد ملی!!! حسین را که عامل فتنه و آشوب است!!! سرکوب کند تا یزید بن معاویه که مظهر عدالت و تقوی می‌باشد!!!

کشور عظیم اسلام را به سوی ترقی و تکامل رهبری نماید. با این منطق می‌خواهند تجاوز حکومت یزید را نسبت به سبط رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) حق به جانب جلوه دهند.

ابن زیاد به مسلم چه گفت؟

هنگامی که مسلم بن عقیل را امان دادند و با صورت و دهان مجروح دستگیر کردند و نزد عبیدالله زیاد حاکم مغرور عراق آوردند او به مسلم گفت: «یا ابا ابن عقیل اتیت الناس و امرهم جمیع و کلمتهم واحدة لثقت بینهم و تفرق کلمتهم؟^۲. ای پسر عقیل تو آمدی تا در بین مردمی که با هم متحد بودند تفرقه بیندازی و اختلاف ایجاد کنی؟».

مسلم بن عقیل در جواب عبیدالله زیاد سخنانی را گفت که تفسیر آن این است:

من برای اقدام بر ضد امنیت عمومی و برهم زدن اتحاد مردم به کوفه نیامدم، بلکه این مردم از خون‌ریزی‌های بی حد و حصر پدر تو که خوبان و پاکان را بدون جرم و گناه به دستور معاویه اعدام می‌کرد به ستوه آمده بودند.

آنان از حکومت ظالمانه‌ی معاویه و بنی‌امیه که بر اساس دیکتاتوری و سلب آزادی مردم استوار بوده و هست ناراضی بوده و هستند. این مردم مسلمان که تشنه‌ی عدالت اسلامی هستند از ستم‌ها و شکنجه‌ها و کشتارهای وحشیانه‌ی حکومت خاندان ابی‌سفیان که همچون کسری‌ها و قیصرها تشکیل حکومت فردی و استبدادی داده‌اند به تنگ آمده‌اند. این ملت رنج‌دیده دیگر طاقت تحمل فشارهای دستگاه حکومت ظالم پرور بنی‌امیه را نداشتند از این جهت از امام حسین (علیه‌السلام) دعوت کردند که زعامت آنان را قبول کند، و با تشکیل حکومت عادلانه‌ی اسلامی، اسلام و مسلمانان را زنده گرداند، آن حضرت مرا به نمایندگی خود به کوفه فرستاد تا از نزدیک اوضاع و احوال و مردم را بررسی کنم و گزارش دهم.

پس ما عامل تفرقه و آشوب نیستیم بلکه آمده‌ایم که حکم قرآن و عدالت اسلامی را زنده کنیم. «فاتینا لنامر بالعدل و ندعوا الی حکم الکتاب^۳» آمده‌ایم تا ریشه‌ی حکومت ظلم را بسوزانیم و در پناه نیروهای فشرده‌ی ملی که تشنه‌ی عدالت هستند قرآن مهجور شده را از چنگال استبداد سیاه نجات دهیم و احکام آن را اجرا کنیم.».

حاکم حجاز چه گفت؟

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۹.

۲. ارشاد مفید ص ۱۹۶، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۱۳.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۲ و ۲۸۳، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۱۳ و ارشاد مفید ص ۱۹۶.

نه تنها در ایامی که امام حسین (علیه‌السلام) مورد تجاوز دستگاه حکومت واقع شده بود به وی تهمت می‌زدند بلکه پس از شهادت آن حضرت نیز عمال حکومت سر نیزه سعی می‌کردند که اعمال وحشیانه و غیر انسانی خود را حق به جانب جلوه دهند و امام حسین (علیه‌السلام) را محرک فتنه و به وجود آورنده‌ی حادثه‌ی کربلا بخوانند.

در محیط حکومت اختناق و وحشت که کسی جرأت نفس کشیدن نداشت جیره خواران دولت با کمال بی‌شرمی در اجتماعات عمومی بر ضد فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که با شمشیر استبداد به خاک و خون غلطیده بود سخنرانی می‌کردند و ناسزا می‌گفتند.

پس از کشتار دلخراش و غم‌انگیز کربلا، ابن زیاد که فاتح جنگ بود خبر قتل امام را به عنوان یک مژده‌ی مسرت بخش به جیره خواران دولت گزارش داد. و از جمله توسط پیکی این خبر را برای عمرو بن سعید حاکم حجاز فرستاد. حاکم حجاز «عمرو بن سعید» که در آن هنگام در مدینه بود به عنوان نماینده‌ی یزید در میان اجتماع مردم به منبر رفت و خبر قتل امام حسین (علیه‌السلام) را به طور رسمی به اطلاع مردم رسانید. حاکم در سخنرانی خود سعی کرد کشتن فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را یک عمل دفاعی و ضروری که حکومت یزید برای جلوگیری از تهاجم حسین بن علی (علیه‌السلام) انجام داده است جلوه دهد.

او ضمن سخنرانی خود در مسجد مدینه کنار مرقد پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) گفت: من میل داشتم این طور پیش آمدی واقع گردد و دلم نمی‌خواست حسین بن علی (علیه‌السلام) کشته شود و مایل بودم مثل همیشه که او بدی می‌کرد و ما از وی می‌گذشتیم این بار هم از خطای او در گذریم و آسیبی به وی نرسد. «ولکن کیف نضع بمن سلّ سیفه یزید قتلنا الا ان ندفعه عن انفسنا». ولی با کسی که شمشیر می‌کشد و می‌خواهد ما را نابود کند چه کنیم؟ ما جز اینکه به حکم ضرورت از خود دفاع کنیم و او را بکشیم چه چاره داشتیم؟».

با این تبلیغات می‌خواهند امام حسین (علیه‌السلام) را عامل یک تهاجم مسلحانه بخوانند و جنبش آن حضرت را در افکار عمومی محکوم نمایند.

اثر تبلیغات دولتی:

بدیهی است در جائیکه سازمان‌های دولتی در مکه حرم خدا در مدینه حرم رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در حضور صحابه‌ی پیغمبر امام حسین (علیه‌السلام) را آشوبگر و عامل طغیان بخوانند در شام که مرکز حکومت بنی‌امیه است به طور شدیدتری سخنگویان مزدور تا آنجا که بتوانند می‌کوشند آن حضرت را عامل آشوب جلوه دهند و قیام او را اقدام بر ضد امنیت بنامند تا مردم از کشته شدن وی و پیروزی دولت خرسند باشند و به امیرالمؤمنین یزید بن معاویه دعا کنند که توانسته است عامل فتنه را نابود سازد!!!

تبلیغات دولتی در دمشق پایتخت سوریا و مرکز حکومت یزید به قدری مؤثر شده بود که یک مرد مسلمان پاک طینت ولی فریب خورده هنگامی که کاروان اسیران را نزدیک درب مسجد جامع نگاه داشته بودند به کاروان نزدیک شد و در حالی که از پیروزی یزید خوشحال بود رو به طرف اسیران خاندان رسالت کرد و با لحنی تشکر آمیز گفت: خدا را شکر می‌کنم که مردان شما را کشت و کشور اسلامی را از فتنه‌ای که شما بر ضد امنیت عمومی ایجاد کرده

۱. بحار ج ۱۰ ص ۲۲۲ طبع امین الضرب و مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷۷.

بودید راحت ساخت. زین العابدین (علیه السلام) که دریافت این مرد فریب خورده است به وی فرمود: تو آیه‌ی ذوی القربی و آیه‌ی خمس و آیه‌ی تطهیر را خوانده‌ای؟ گفت: آری خوانده‌ام. فرمود: ما همان خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هستیم که این آیات در شأن آنان نازل شده است.

آن مرد در حالی که مات و مبهوت و پشیمان شده بود پرسید:

ترا به خدا شما خاندان پیغمبر هستید؟!

آری به خدا قسم، ما خاندان پیغمبر هستیم.

مرد فریب خورده به اندازه‌ای ناراحت شد که بی‌اختیار به گریه در آمد و عمامه‌ی خود را از سر افکند و با حال پریشان رو به آسمان کرد و گفت: خدایا من از دشمنان آل محمد (صلی الله علیه و آله) بیزارم^۱.

این مرد جرأت نکرد صریحاً اسم یزید را ببرد و از او انتقاد کند ولی با این که از دستگاه حکومت و شخص یزید اسم نبرد مأموران اطلاعات جریان کار و گفتار او را گزارش دادند. یزید هم بی‌درنگ دستور داد او را بی محاکمه اعدام کردند^۲ تا نظیر این قضایا تکرار نشود و مردم همچنان چشم و گوش بسته در بی خبری بمانند و در اختناق شدید بین مرگ و زندگی به سر برند. این بود گوشه‌ای از تبلیغات دستگاه حکومت یزیدی بر ضد قهرمان کربلا که از دستبرد زمان محفوظ مانده است.

از آن چه گذشت روشن شد که همه‌ی تبلیغات دولتی بر ضد این امام مجاهد در این نقطه متمرکز می‌شد که قیام آن حضرت را به عنوان حمله‌ی تهاجمی و ابتدائی که موجب سلب امنیت و بر هم زدن اتحاد اسلامی بوده معرفی کنند، و چون هیچ گونه عیبی از نظر علم و تقوی و ایمان و فضیلت و حسب و نسب در وی سراغ نداشتند ناچار بودند از این راه وارد شوند که حرکت اصلاحی پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را اقدام بر ضد اتحاد اسلامی و مصالح عالی‌هی کشور بنامند.

تا بدین وسیله کشتار وحشیانه‌ی کربلا را که به دست عمال حکومت تحمیلی یزید انجام گرفت حق به جانب جلوه دهند.

تا بدین وسیله درندگی‌های جیره خواران حکومت عدالت کش را ضروری و غیر قابل اجتناب وانمود کنند.

تا بدین وسیله حرکات غیر انسانی و قساوت‌های بی حد و حصر چاکران جان نثار یزید را که «به اصطلاح» پاسداران حقوق ملت هستند یک اقدام دفاعی و مصلحانه بنامند!!!

اهل سنت چه می‌گویند؟

اگر چه یک دسته از نویسندگان اهل سنت که واقع بین ترند حرکت سیدالشهدا صلوات الله علیه را حرکتی لازم و ضروری و غیر قابل اجتناب دانسته و قیام آن حضرت را تا سر حد اعجاب تقدیس کرده‌اند ولی دسته‌ای دیگر از آنان قیام امام را یک قیام ابتدائی و نسجیده در شرائط نامساعد پنداشته و گفته‌اند:

حسین بن علی (علیه السلام) آن طور که باید و شاید در ارزیابی قدرت حکومت و سنجش قدرت خویش دقت نکرد.

۱. مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۲۲۶ لهوف ص ۶۲ و امالی صدوق ص ۱۰۰ و احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۳۳ و ۳۴.

۲. لهوف ص ۱۵۸.

این نویسندگان روی این استنباط خود بر فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خرده گیری کرده و عمل آن حضرت را برخلاف مصلحت دانسته‌اند. و بعضی از آنان در خرده گیری و انتقاد تا آنجا پیش رفته‌اند که حرکت امام را برای خود او و برای اسلام و برای مردم مسلمان تا روز قیامت زیان آور پنداشتند!!! اینک ما چند نمونه از گفته‌های آنان را در اینجا می‌آوریم آنگاه به بحث و انتقاد می‌پردازیم.

بدیهی است خواننده‌ی محترم باید آن قدر شرح صدر و وسعت نظر داشته باشد که گفته‌های دیگران را اگرچه باطل باشد بخواند سپس بحث و انتقادی را که درباره‌ی آن شده است ملاحظه فرماید.

۱- گفتار قاضی ابن العربی:

قاضی ابوبکر بن العربی متوفای ۵۴۰ هجری که از علمای اندلس بوده ضمن این که اظهار تأسف می‌کند که چرا امام حسین (علیه‌السلام) چنین قیامی کرد؟ می‌گوید:

«و لو انّ عظیمها و ابن عظیمها و شریفها و ابن شریفها الحسین وسعه بینه او ضعیته او ابله و لو جاء الخلق یطلبونه بالحقّ و فی جملتهم ابن عباس و ابن عمر لم یلتفت الیهم و حضره ما انذر به النّبیّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و ما قال فی اخیه وراى آن‌ها خرجت عن اخیه و معه جیوش الارض و كبار الخلق یطلبونه فکیف ترجع الیه باوباش الکوفه؟»^۱

اگر حسین بن علی (علیه‌السلام) که بزرگ این امت و پسر بزرگ امت و عالی‌ترین شخصیت امت و پسر عالی‌ترین شخصیت امت بود در خانه‌ی خود مانده بود و یا به زراعت یا دامداری پرداخته بود، و به فرض اینکه مردم و حتی ابن عباس و عبدالله عمر از او درخواست می‌کردند که قیام به حق کند از آنان نمی‌پذیرفت و توجه به فرمایش رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌کرد (که از انگیزش فتنه بیهم داده بود) و به خاطر می‌آورد که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از صلح حسن بن علی ستایش کرده و اگر به این نکته توجه می‌کرد که حسن بن علی با آن همه نیروی نظامی که در اختیار داشت حکومت و خلافت را از دست داد در این صورت چگونه حسین بن علی به کمک ارادل و اوباش کوفه خلافت را قبضه کند؟ اگر حسین بن علی به این مطالب توجه می‌کرد چنین حادثه‌ی تأسف آوری رخ نمی‌داد.»

۲- گفتار ابن خلدون:

ابن خلدون فیسوف و مورّخ بزرگ اهل سنت متوفای ۸۰۸ هجری ضمن این که اهلیت امام حسین (علیه‌السلام) را برای قیام و زمامت مسلمانان تصدیق می‌کند نظر می‌دهد که ارزیابی امام درباره‌ی نیروی نظامی خویش دقیق نبوده است. او می‌گوید:

«و اما الحسین فانه لما ظهر فسق یزید عند الکافّة من اهل عصره بعثت شیعة اهل البیت بالکوفه للحسین ان یأتیهم فبقوموا بامرهم فرأى الحسین انّ الخروج علی یزید متعین من اجل فسقه لا سیما من له القدرة علی ذلك وظنّها من نفسه باهلیته و شوکته فاما الاهلیة فکانت کما ظنّ و زیادهه و اما الشوکه فغلط (یرحمه الله) فیها»^۲

اما درباره‌ی حسین باید بگویم: وقتی که فسق یزید نزد همه‌ی مردم زمانش ظاهر گشت پیروان اهل بیت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در کوفه از حسین بن علی (علیه‌السلام) درخواست کردند به کوفه بروند و آنان در قیام بر ضد یزید یاریش کنند. حسین دید چون یزید فاسق است قیام بر ضد او واجب است خصوصاً بر کسی که قدرت بر قیام دارد و

۱. العواصم من القواصم ص ۲۳۲.

۲. مقدمه ی تاریخ ابن خلدون ص ۲۱۶.

حسین بن علی (علیه‌السلام) گمان کرد هم اهلیت برای قیام دارد و هم قدرت. و گمان وی درباره‌ی اهلیت خود صحیح بود بلکه بیش از آن چه شرط خلافت بود اهلیت داشت، ولی گمان وی درباره‌ی قدرت خود اشتباه بود که خیال کرد می‌تواند با نیروی نظامی خویش در قیامش پیروز گردد، خدایش رحمت کند».

۳- گفتار طنطاوی:

یکی از کسانی که می‌گوید: حسین بن علی (علیه‌السلام) درباره‌ی ارزیابی قدرت نظامی خویش و سنجش نیروی حکومت دقت نکرد، شیخ محمد طنطاوی مصری استاد دانشکده‌ی لغت عرب است. او در این باره می‌گوید:

«احسن الحسین رضی الله عنه ظنّه بمن التفوا حوله الذین الحفوا فی استفزازه لقیامه بطلبها و لم يحسب لصرامه الامویین و شدّه شکیمتهم حساباً، و لم يستعرض ما غرر به العراقیون اباه و اخاه فیما سبق^۱.

حسین بن علی رضی الله عنه از روی خوش باوری، به کسانی که اطراف او جمع شده بودند و شدیداً او را برای قیام و قبضه کردن خلافت تحریک و تشویق می‌کردند اطمینان پیدا کرد از این رو قیام کرد، ولی از طرفی قدرت و شوکت بنی‌امیه و شدت عمل دستگاه حکومت را به حساب نیاورد، و از طرف دیگر فریبکاری مردم عراق را که قبلاً پدر و برادرش را فریب داده بودند از نظر دور داشت».

۴- گفتار عبدالوهاب نجّار:

عبدالوهاب نجّار استاد دانشگاه الازهر مصر درباره‌ی قیام امام حسین (علیه‌السلام) نظری شبیه نظر شیخ محمد طنطاوی دارد. او می‌گوید:

«من الظلم ان یقال ان یزید اشخص حسیناً الی العراق فان حسیناً ذهب الی العراق مختاراً مغترباً بما جائه من اهل العراق و بما یعتدّه لنجاحه من قرابه رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله)^۲.

این ظلم است که کسی بگوید: یزید حسین بن علی را ناچار کرده است که به عراق برود زیرا حسین بن علی به اختیار خود به عراق رفت و او از دو جهت فریب خورد:

۱- خیال کرد مردم عراق که دعوتش کرده‌اند در یاریش وفادار خواهند بود.

۲- خیال کرد قرابت با رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) چنان مقام اجتماعی به وی داده است که می‌تواند در این

قیام پیروز گردد».

۴- گفتار خطیب:

محب‌الدین خطیب مصری اظهار نظر چند نفر از کسانی را که می‌خواستند امام حسین (علیه‌السلام) را از سفر عراق منصرف کنند و کوششی را که در این راه کردند نقل می‌کند آنگاه می‌گوید:

«فلم یفدشیء من هذه الجهود فی تحویل الحسین عن هذا السّفر الّذی کان مشئوماً علیه و علی الاسلام و علی الامّة الاسلامیة الی هذا الیوم و الی قیام السّاعة و کلّ هذا بجناية شیعته الّذین حرّضوه بجهل و غرور و رغبة فی الفتنة و الفرقة و الشرّ^۳.

۱. مجله ی رسالة الاسلام چاپ قاهره سال ۱۱ شماره ی ۱ ص ۸۵.

۲. باورقی کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۳۱۸ طبع مصر ۱۳۵۶.

۳. باورقی «العواصم من القواصم» ص ۲۳۱.

این همه کوششی که این افراد خیرخواه برای منصرف کردن حسین بن علی (علیه السلام) از سفر کوفه کردند بی نتیجه ماند و سرانجام، حسین اقدام به سفری کرد که برای خودش و برای اسلام و برای امت مسلمان تا امروز و تا روز قیامت زیان آور بود و همه‌ی این زیان‌ها به سبب جنایتی بود که شیعیان وی مرتکب شدند زیرا شیعیان او بودند که از روی نادانی و غرور و حس فتنه انگیزی و ایجاد شر و اختلاف حسین بن علی را برای قیام و سفر عراق برانگیختند».

بدین گونه می‌بینید که محب‌الدین خطیب، بدینی و انتقاد را تا چه پایه رسانده است!!!
این بود نمونه‌ای از آنچه بعضی از اهل سنت که درباره‌ی قیام امام حسین (علیه السلام) نظر انتقادی دارند نوشته‌اند و اینک ما بحث و انتقاد خود را در باره‌ی گفتار آنان عرضه می‌کنیم:
در سخنان این پنج نفر که نظرشان را درباره‌ی قیام امام حسین (علیه السلام) نوشتیم دو نقطه‌ی ضعف به چشم می‌خورد:

۱- اینان تجاوز حکومت یزید را نسبت به امام از نظر دور داشته و توجه نکرده‌اند که عمال حکومت سر نیزه در هر چهار مرحله‌ی قیام امام به آن حضرت تهاجم کردند.
آن روز که در مدینه بود برای تحمیل بیعت یزید از وی سلب مصونیت کردند که فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ناچار شد شبانه و مخفیانه با کمال ناراحتی از مدینه هجرت فرماید.
و آن روز که در مکه توقف داشت خطر تهاجم عمال حکومت نسبت به امام به قدری شدید شد که آن حضرت نتوانست اعمال حج را انجام دهد و به سرعت از مکه خارج شد^۱ و در بیرون مکه نیز مورد تعقیب نظامیان مسلح حکومت قرار گرفت^۲.
و آن روز که مأموران مسلح عبیدالله زیاد به ریاست حر بن یزید برای محاصره و جلب امام آمدند از برگشتن سبط پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به حجاز جلوگیری کردند و آن حضرت را زیر نظر گرفتند و سرانجام برخلاف میل او در بیابانی بی‌پناهگاه فرود آوردند.
و آن روز که در کربلا در محاصره‌ی نیروهای تجاوزکار حکومت قرار گرفت هرچه فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) برای جلوگیری از برخورد نظامی کوشش کرد تا آنجا که در مذاکرات خود با عمر بن سعد پیشنهاد مراجعت به حجاز کرد ولی عمال حکومت نپذیرفتند و در پایان کار فرمان جنگ را صادر کردند و با تهاجم وحشیانه‌ای که به بیت رسالت کردند این فاجعه‌ی وحشتناک را به وجود آوردند.
این نویسندگان اهل سنت چون تهاجم حکومت یزیدی را به حساب نیاورده‌اند در درک ماهیت قیام امام دچار اشتباه شده و نتوانسته یا نخواسته‌اند تشخیص بدهند که عامل اصلی این حادثه‌ی خونین حکومت تجاوزکار یزیدی بوده نه حسین بن علی (علیه السلام).

۲- نقطه‌ی ضعف دیگری که در سخنان این نویسندگان هست این است که آنان چون در زمانی پس از وقوع حادثه‌ی کربلا واقع شده‌اند آنچه دیده‌اند شکست ظاهری حسین بن علی (علیه السلام) است و از اینجا تصور

۱. ارشاد مفید ص ۱۹۹.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۹ و ارشاد مفید ص ۱۹۹.

کرده‌اند علت اینکه امام پیروزی نظامی حاصل نکرد این است که از همان روزی که تصمیم گرفت به کوفه برود نیروی نظامی به حد کافی نداشت در حالی که چنین نیست.

بلکه امام حسین (علیه‌السلام) آن وقت که تصمیم گرفت به کوفه برود شرائط پیروزی نظامی برایش فراهم بود. علاوه بر محبوبیت اجتماعی و لیاقت شخصی بی نظیری که آن حضرت داشت و یزید نداشت.

این مطلب را ما در بخش اول به طوری توضیح دادیم که با خواندن آن توضیحات، خواننده به قدرت نظامی امام ایمان پیدا می‌کند و هرگز حاضر نمی‌شود به سخنانی از قبیل اینکه:

حسین بن علی (علیه‌السلام) نیروی نظامی به حد کافی نداشت.

یا در مقایسه‌ی قدرت خود با قدرت حکومت دقت نکرد. گوش فرا دهد. ما از خواننده‌ی عزیز تقاضا می‌کنیم از بخش اول، آن قسمتی را که مربوط به ارزیابی قدرت نظامی امام است بار دیگر بخواند تا بداند این عده از اهل سنت که خیال کرده‌اند امام حسین (علیه‌السلام) هنگامی که تصمیم گرفت به کوفه برود نیروی نظامی به حد کافی نداشت چگونه دچار اشتباه شده‌اند، و ابن خلدون که می‌گوید: حسین بن علی (علیه‌السلام) در ارزیابی قدرت ارتش خویش خطا کرد، چگونه خود در تشخیص حقایق تاریخی خطا کرده است.

پیرامون سخنان خطیب:

محب الدین خطیب چنان که اشاره شد می‌گوید: «حرکت حسین بن علی برای خود او و برای اسلام و مسلمانان تا روز قیامت زیان آور بود».

مقصود محب الدین از این سخن چیست؟

آیا می‌خواهد بگوید: جنبش اصلاحی حسین بن علی (علیه‌السلام) که برای نجات اسلام و مسلمانان انجام داد زیان آور بود یا می‌خواهد بگوید: حادثه‌ی کربلا و کشتن امام و یارانش زیان آور بود؟

اگر می‌خواهد بگوید: اصل جنبش اصلاحی و قیام و اقدام امام حسین (علیه‌السلام) زیان آور بود در این صورت باید بگوید: حرکت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برای جنگ احد و همچنین حرکت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برای جنگ صفین برای اسلام و مسلمانان زیان آور بود، زیرا در جنگ احد بیش از هفتاد نفر از مسلمانان کشته شدند که یکی از آنان حمزه‌ی سیدالشهدا بود و در جنگ صفین بیش از هفتاد هزار کشته شده و عمار یاسر در همین جنگ شهید گشت.

آیا می‌توان گفت: قیام فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که به منظور زنده کردن سنت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و از بین بردن بدعت‌ها بوده^۱ برای اسلام زیان آور بوده است؟!

آیا می‌توان گفت: حرکت حسین بن علی (علیه‌السلام) از مکه به کوفه که به منظور امتناع از پدرش خلافت ضد اسلام یزید و تشکیل حکومت صد در صد اسلامی و نجات اسلام و مسلمانان انجام شده برای اسلام زیان آور بوده است؟

اگر چنین باشد باید گفت: همه‌ی جنبش‌های اصلاحی که از طرف پیغمبران خدا و سایر مردان اصلاح طلب انجام شده زیان آور بوده است!!

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶.

این منطق را نه تنها هیچ مسلمانی نمی‌توان بپذیرد بلکه هیچ انسان خیرخواه و اصلاح طلبی نمی‌تواند بپذیرد. و اگر خطیب می‌خواهد بگوید: حادثه‌ی کربلا و کشتن امام حسین (علیه‌السلام) و یارانش برای اسلام زیان آور بوده است، در اینجا باید گفت: حادثه‌ی کربلا را امام حسین (علیه‌السلام) به وجود نیاورد بلکه آن حضرت در مرحله سوم قیام برای جلوگیری از جنگ و خون‌ریزی کوشش فراوان کرد، و این عمال حکومت جنگ طلب یزیدی بودند که برخلاف رضای امام این حادثه‌ی خونین را به وجود آوردند و این ضربتی بود که حکومت یزید به اسلام زدند حسین بن علی (علیه‌السلام).

گویا خطیب خیال کرده است حادثه‌ی کربلا و کشته شدن امام حسین (علیه‌السلام) جزئی از قیام آن حضرت و قسمتی از برنامه وی بوده است که حرکت امام را برای اسلام، زیان آور پنداشته است. اگر خطیب بخواهد فاجعه‌ی خونین کربلا و کشتن امام و یارانش را به حساب حسین بن علی (علیه‌السلام) بگذارد پس باید در مورد جنگ احد بگوید: پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود که کشته شدن بیش از هفتاد نفر مسلمان را به وجود آورد!!!

و در مورد جنگ صفین باید بگوید: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بود که کشته شدن بیش از هفتاد هزار نفر انسان و حادثه‌ی شوم حکمیت و پیدایش خوارج را به وجود آورد!!!

اشتباه خطیب در این است که آنچه را حسین بن علی (علیه‌السلام) به وجود آورد با آنچه را که عمال حکومت یزید به وجود آوردند مخلوط کرده و توجه نکرده است که: آنچه را امام به وجود آورد عبارت بود از قیام و اقدام برای نپذیرفتن خلافت تحمیلی یزید و تشکیل حکومت اسلامی برای نجات اسلام و مسلمانان. و آنچه را عمال حکومت به وجود آوردند عبارت بود از حادثه‌ی خونین کربلا و کشتن امام و یارانش که طبق فرمایش امام سجاد (علیه‌السلام) ضربت بزرگی بود که به اسلام زدند، و اثر این ضربت تا امروز باقی است.

خلاصه‌ی بخش دوم:

در بخش دوم ماهیت قیام امام حسین (علیه‌السلام) مورد بحث واقع شد و روشن گشت که آنچه امام انجام داد: در درجه‌ی اول، امتناع از بیعت یزید و ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروی نظامی خویش بود. و در درجه‌ی دوم علاوه بر امتناع و مقاومت، اقدام برای تشکیل حکومت صد در صد اسلامی آن هم در شرائط کاملاً مساعد بود.

و در درجه‌ی سوم فعالیت برای جلوگیری از برخورد نظامی بود.

و در درجه‌ی چهارم پس از تهاجم نیروهای تجاوز کار، مقاومت و دفاع افتخار آمیز بود که به شهادت آن حضرت و یاران وفادارش انجامید. این بود ماهیت قیام امام که در این بخش توضیح داده شد.

مراحل قیام:

یک قاعده‌ی عمومی و عقلانی:

تا اینجا علل و عوامل قیام امام حسین (علیه‌السلام)، و ماهیت قیام در دو بخش مورد بررسی قرار گرفت.

اینک در بخش سوم، مراحل قیام امام را بررسی می‌کنیم:

باید دانست آنجا که مبارزه، یک حق قانونی و وظیفه‌ی عقلانی است باید به مقتضای حوادث زمان و مصلحت وقت انجام شود، و در هر وقتی به هر طوری که به صلاح نزدیک‌تر است عملی گردد. و شخص مبارز یا ملت مبارز باید به طور دقیق نفع و ضرر را ملاحظه کند، و در درجه اول لازم است طوری مبارزه کند که با هیچ گونه ضرر مالی و جانی روبرو نشود، و در درجه‌ی دوم ضرر مالی را تحمل کند و از ضرر جانی بپرهیزد، و در درجه‌ی سوم اگر هدفش از جان عزیزتر است اقدام به جانبازی نماید. این یک قاعده‌ی عمومی و عقلانی است که مراعاتش در همه جا لازم است. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیز در مبارزات خود همیشه همین روش را داشته است، و از این رو هنگامی که در مکه وجود مقدس وی که بنیانگذار نهضت جهانگیر اسلام بود در معرض خطر قرار گرفت مخفیانه از شهر خارج شد و به غار کوه (غار ثور) پناه برد، و پس از سه روز به مدینه هجرت فرمود زیرا هیچ ضرورتی نداشت که در مکه بماند و زد و خورد و خون‌ریزی واقع شود.

و در جنگ احد در آغاز کار که قدرت و قشون داشت جبهه‌ی دفاعی خود را تشکیل داد و آماده‌ی جنگ شد ولی هنگامی که ضربت خورد و یارانش متفرق شدند اسلوب دفاع را عوض کرد و در مخفیگاه کوه پنهان گشت و حتی وقتی که ابوسفیان از طرف نیروهای تجاوز کار مشرکان فریاد زد: محمد زنده است یا نه؟ به اصحابش فرمود: جواب آنان را ندهید که ندانند من زنده هستم.

بدین گونه آن حضرت جان خود را حفظ کرد تا در آینده انقلاب ملکوتی و انسانی اسلام را به ثمر برساند. چنان که سابقاً اشاره شد پس از تأمل کامل در مدارک تاریخی معلوم می‌شود که حسین بن علی (علیه‌السلام) در طول پنج ماه و دوازده روز دوران قیام یعنی از هنگامی که از مدینه خارج گشت تا وقتی که شهید شد جنبش تاریخی خود را در چهار مرحله‌ی مختلف انجام داده^۱، و در هر مرحله‌ای تصمیم جدیدی گرفته و در مبارزه، اسلوب تازه‌ای انتخاب فرموده است.

مرحله‌ی اول:

مرحله‌ی اول قیام، چهار ماه و ده روز (از ۲۸ رجب تا ۸ ذی‌الحجه) طول کشیده زیرا امام حسین (علیه‌السلام) به نقل مشهور دو روز به آخر ماه رجب مانده سال ۶۰ هجری از مدینه خارج گشته و پس از پنج روز راه‌پیمائی وارد مکه شده و روز ۸ ذی‌الحجه از مکه به سوی کوفه حرکت فرموده است.

امام حسین (علیه‌السلام) در مدت چهار ماه و پنج روز از مرحله‌ی اول که در مکه توقف داشت حالت دفاعی به خود گرفته و طبعاً مراقب بود که از طرف دستگاه حکومت مورد تهاجم واقع نشود. و منظور آن حضرت این بود که خلافت تحمیلی یزید را نپذیرد و علت نپذیرفتن خلافت یزید را برای مردم بیان فرماید و ضمناً اوضاع سیاسی عراق و قدرت

۱. این چهار مرحله در اوائل بخش دوم توضیح داده شده است.

نظامی خویش را ارزیابی کند تا در صورتی که شرایط مساعد باشد خلافت اسلامی را به مرکز اصلی خود برگرداند و از این راه، اسلام و مسلمانان را از چنگال حکومت عدالت کش بنی‌امیه نجات بدهد.

بدیهی است از هنگامی که امام حسین (علیه‌السلام) از مدینه به مکه هجرت فرمود طبعاً از طرف سازمان حکومت، همه‌ی کارهای آن حضرت را زیر نظر گرفتند و اوضاع و احوال وی را به یزید گزارش می‌دادند، و این وضع تا چهار ماه و ده روز ادامه داشت.

حادثه‌ی روز:

حرکت ناگهانی امام از مدینه و پناهنده شدن آن حضرت به حرم خدا افکار عمومی را برانگیخت و متوجه این مطلب کرد که حکومت جدید از حسین بن علی (علیه‌السلام) سلب مصونیت کرده و او ناچار شده است از وطن خود با خانواده‌اش خارج گردد و به مکه پناهنده شود. و به علت شخصیت اجتماعی عظیمی که امام در بین مردم داشت در میان ملت مسلمان خصوصاً شیعیان علی (علیه‌السلام) هیجان شدیدی به وجود آمد و مردمی که از اطراف کشور وسیع اسلامی به مکه می‌آمدند با عشق و علاقه‌ی فراوانی به خانه‌ی فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌رفتند، و هر دسته‌ای از مردم درباره‌ی مسائل مورد علاقه‌ی خود سوالاتی می‌کردند و جواب می‌شنیدند.

این اجتماعات مرتب در مکه در حضور امام تشکیل می‌شد و هرچه بر مدت توقف آن حضرت افزوده می‌شد توجه مردم به این مسئله جدید یعنی امتناع امام از بیعت یزید بیشتر می‌گشت. و همه می‌دانستند که تجاوز از طرف حکومت جدید شروع شده و حسین بن علی (علیه‌السلام) نسبت به دستگاه حکومت در حال قطع رابطه و دفاع و امتناع به سر می‌برد.

خبر این جریان‌ات توسط کاروان هائی که به مکه می‌آمدند به سایر شهرستان‌ها منتقل می‌شد و هر روزی بیش از روز پیش منتشر می‌گشت، و به عنوان خبر روز دهن بدهن می‌گشت و بیش از هر حادثه‌ی دیگری جلب توجه محافل سیاسی را کرده بود.

آرزوی مردم:

خبر مرگ معاویه تازه منتشر شده بود به تدریج به نقاط دور دست می‌رسید بیست سال بود که سلطنت تحمیلی و استبدادی معاویه روی سینه‌ی ملت مسلمان سنگینی می‌کرد، اکنون که خبر مگر این زمامدار جبار و خون‌خوار را می‌شنوند شادی و خوشحالی مخصوصی در خود احساس می‌کنند.

بعضی از طبقات رنج‌دیده‌ی مردم، مخصوصاً شیعیان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) امیدوار بودند که با مرگ معاویه تحولی در اوضاع سیاسی پدید آید و مردم بتوانند نفس راحتی بکشند.

مردمی که به گوش خود می‌شنیدند و به چشم خود می‌دیدند که گویندگان جیره خوار معاویه، علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) را بر فراز منبرها لعن می‌کنند و بر معاویه درود می‌فرستند، این مردم خبر مرگ معاویه را به فال نیک گرفتند و آرزو داشتند این حکومت خفقان و اختناق که با احساسات دینی مردم بازی می‌کند و بی‌اندازه بر اعصاب ملت فشار می‌آورد سرنگون گردد و حکومتی که نسخه‌ی دوم حکومت عادلانه‌ی علی (علیه‌السلام) باشد روی کار بیاید.

در میان این طبقه از مردم خبر خودداری امام حسین (علیه‌السلام) از بیعت یزید از مهیج‌ترین و ارزنده‌ترین اخبار به شمار می‌رفت و امید داشتند که این جنبش فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) منشأ تحولات ثمربخشی گردد و حکومت اسلامی از این شکل مبتذل و رسوا بیرون آید و به صورت حکومت عدالت گستر و آزادی بخش اصلی باز گردد، این بود آرزوی مردم.

جنبش کوفه:

این طبقه از مردم که خواهان تغییر حکومت بودند در سراسر کشور پهناور اسلامی وجود داشتند ولی در عراق و خصوصاً در کوفه بیشتر بودند زیرا مردم عراق عموماً دوستان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بودند و کوفه در حدود چهار سال مرکز حکومت آن حضرت بود و به علت مرکزیتی که داشت جمعی از اصحاب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و شخصیت‌های برجسته‌ی سیاسی و مغزهای متفکر و صاحب نظر در آن سکونت داشتند.

این رجال متفکر بیش از دیگران از حکومت استبدادی بنی‌امیه ناراحت بودند و بیش از باقی طبقات از طرف عمال حکومت معاویه رنج دیده و عذاب کشیده و متحمل خسارات مادی و معنوی شده بودند، و بیش از سایر مردم از اینکه نام علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) را روی منبرها به زشتی می‌بردند غضبناک بودند. فشارها و کشتارها و قانون شکنی‌ها و حق‌کشی‌های حکومت سپاه معاویه در روح این شخصیت‌های برجسته غده‌ی دردناکی به وجود آورده بود که آماده‌ی انفجار گشته بود. و چیزی که این غصه را شدیدتر و این غده را دردناک‌تر می‌کرد این بود که این رجال صاحب نظر می‌ترسیدند پس از معاویه پسر هرزه و نالایق او زمام حکومت را به دست بگیرد و با ملت رنج‌دیده‌ی مسلمان مثل پدر دیکتاتور و خون‌خوارش یا بدتر از او رفتار کند.

این رجال متفکر اکنون که خبر مرگ معاویه را می‌شنوند درباره‌ی آینده‌ی حکومت اسلامی بیشتر فکر می‌کنند و به گفتگو می‌پردازند که:

آیا پس از معاویه باز هم باید سلطنت ضد اسلام بنی‌امیه ادامه داشته باشد؟

آیا باید پسر معاویه با آن همه سوابق ننگین قدرت حکومت را به دست گیرد و با سلب آزادی و سلب امنیت قضائی و سلب حقوق اجتماعی مردم بر مسند سلطنت استبدادی تکیه بزند؟

آیا باز هم باید گویندگان مزدور بر فراز منبرها، امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را در حضور شیعیان آن حضرت لعن کنند و کسی نتواند نفس بکشد؟

آیا باز هم بودجه‌ی عمومی مملکت که از جیب این مردم پرداخت می‌شود باید در انحصار عمال حکومت یزید که از فئودال‌های خون‌آشام هستند باشد و آن‌را در راه اشباع شهوات خود مصرف کنند و طبقات محروم ملت با فقر و مرگ تدریجی دست به گریبان باشند؟!

این گونه افکار و گفتگوها مردم روشن بین کوفه را سخت به هیجان آورده و جنبش فکری کم نظیری در آنان ایجاد کرده بود.

یک نامه‌ی سیاسی:

با این که تشکیل جلسات سیاسی بر ضد حکومت وقت خطرناک بود و ممکن بود تشنجی به وجود آورد و زحمتی فراهم کند با این وصف در کوفه در منزل سلیمان بن صرد خزاعی که از صحابه‌ی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و از

رجال با شخصیت کوفه بود جمعی از پیرمردان دلسوز و رجال صاحب نظر تشکیل جلسه دادند و در اطراف مهم‌ترین مسئله‌ی روز یعنی سلب مصونیت از امام حسین (علیه‌السلام) و پناهنده شدن آن حضرت به خانه‌ی خدا و وظیفه‌ای که آنان در این موقع حساس به عهده دارند سخنانی گفتند.

نتیجه‌ی مذاکرات سیاسی آنان که منشأ تحولات آینده‌ی کوفه شد این بود که نامه‌ای به امضای جمعی از بزرگان کوفه برای امام حسین (علیه‌السلام) بنویسند و در این موقع که کشور عظیم اسلامی سر دو راهی قرار گرفته است فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را دعوت کنند که به مرکز عراق بیاید و مثل پدرش امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در کوفه زمامداری و رهبری مردم را به عهده بگیرد.

به نظر رجال صاحب نظر کوفه حالا که حسین بن علی (علیه‌السلام) امنیت مسکن ندارد و بدین جهت در حرم خدا متحصن شده وظیفه‌ی حتمی آنان است که به یاری وی بشتابند و تحت رهبری امام حکومت مستقلی تشکیل بدهند تا هم فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را از خطرهای احتمالی حفظ کنند و هم خود آنان که از حکومت بنی‌امیه رنج می‌برند زیر سایه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) از تجاوزات دستگاه حکومت خلاص شوند و از مزایای حکومت عدالت گستر حسینی بهره‌مند گردند. و بهترین راه پشتیبانی از سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این است که آن حضرت را در مرکز عراق مستقر سازند و نیرویی متشکل از رجای آزادی خواه و مردمی که تشنه‌ی عدالت اسلامی هستند به وجود آوردند تا امام حسین (علیه‌السلام) به اتکای آن حکومت نیرومندی تشکیل بدهد و در مقابل حکومت ظالمانه‌ی بنی‌امیه را بخشکاند و مردم مسلمان زیر پرچم حکومت حسینی از مزایای عدالت اسلامی برخوردار شوند.

این رجال با شخصیت و عدالت خواه ضمن نامه‌ای که برای امام حسین (علیه‌السلام) فرستادند و به امضای سلیمان بن سرد و حبیب بن مظاهر و جمعی دیگر از رجال بزرگ کوفه بود علل ناخشنودی و تنفر خود را از حکومت بنی‌امیه بدین گونه شرح می‌دهند:

«أما بعد فالحمد لله الذي قسم عدوك الجبار العنيد الذي انتزى على هذه الامم فابتزها امرها و غصبتها فيئها و تأمر عليها بغير رضی منها ثم قتل خيارها و استبقي شرارها و جعل مال الله دولةً بين جبابرتها و اغنيائها فبعداً له كما بعدت ثمود. انه ليس علينا امام فاقبل لعل الله يجمعنا بك على الحق»^۱.

شکر خدا را که دشمن جبار و سرسخت شما (معاویه) را هلاک کرد، او با قهر و غلبه بر این مردم مسلمان مسلط شد و قدرت حکومت را به دست گرفت و بودجه‌ی عمومی کشور را غصب کرد و برخلاف افکار عمومی ظالمانه بر مردم سلطنت نمود. آنگاه نیکان را کشت و بدان را باقی گذاشت و خزانه‌ی مملکت را در انحصار فئودال‌ها و جباران درآورد، هلاک باید معاویه چنان که قوم ثمود هلاک شدند. ما زمامدار و رهبر نداریم پس شما به شهر ما بیایید امید است خداوند ما را تحت رهبری آن حضرت بر حق مجتمع سازد».

علل ناخشنودی و تنفر رؤسای کوفه از حکومت پسر معاویه که در این نامه ذکر شده در چند جمله خلاصه می‌شود:

۱- معاویه با قهر و غلبه بر خلاف میل مردم قدرت حکومت را قبضه کرد.

۲- بودجه‌ی عمومی را در انحصار طرفداران جبار و فئودال خود درآورد.

۳- نیکان و پاکان را که مخالف حکومت ظالمانه‌ی وی بودند کشت.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۱، الامامة و السياسة ج ۲ ص ۴، ارشاد مفید ص ۱۸۲ و مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۹۴.

۴- عناصر فساد را که پشتیبان حکومت وی بودند باقی گذاشت.

این بود مضمون نامه‌ای که پیش قدمان جنبش کوفه از روی اخلاص برای امام حسین (علیه‌السلام) فرستادند. مطالبی که این مردان آزموده در نامه‌ی خود برای امام نوشتند اگر چه از حلقوم رؤسای کوفه بیرون آمده و از قلم آنان صادر شده ولی این زبان حال اکثریت قریب به اتفاق مردم عراق و حجاز و یمن و مصر و سایر استان‌های کشور پهناور اسلامی بود، زیرا ریشه‌های اصلی فسادها و بلاهائی که از طرف حکومت‌های فاسد به جان مردم می‌ریزد همین چهار چیز است:

۱- زمامداری و حکومت برخلاف افکار عمومی.

۲- مصرف کردن بودجه‌ی مملکت در راه شهوات عمال حکومت.

۳- کشتن عدالت خواهان دلسوز که خواسته‌های مردم را منعکس می‌کنند.

۴- تقویت عناصر فساد که پشتیبان حکومتند.

حبیب بن مظاهر و سلیمان بن صرد و همفکران آنان که پس از مشورت کامل این نامه‌ی سیاسی را برای امام حسین (علیه‌السلام) فرستادند می‌گویند: به این چهار علتی که ذکر شد ملت مسلمان دیگر نمی‌خواهد و نمی‌تواند حکومت استبدادی و ستم گستر بنی‌امیه را تحمل کند و میل دارد اکنون که امام حسین (علیه‌السلام) بر اثر تجاوز دستگاه حکومت در حرم خدا متحصن گشته است به یاری آن حضرت بشتابد و نیروهای ملی را به کمک وی بخواند تا فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با پشتیبانی مردم در مرکز عراق که مرکز ثقل شیعیان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است مستقر شود و مردم بتوانند زیر سایه‌ی او از اسارت حکومت سرنیزه خلاص شوند و از آزادی و عدالت حکومت حسینی برخوردار گردند. این بود طرز تفکر بزرگان کوفه درباره‌ی این مسئله‌ی جدید. عکس‌العمل امام:

ده روز از ماه رمضان^۱ و یک ماه و هفت روز از توقف امام حسین (علیه‌السلام) در مکه گذشته بود که اولین نامه‌ی دعوت شیعیان وی از کوفه رسید و پس از آن، نامه‌های پی در پی به مکه آمد تا اینکه به فاصله‌ی چند روزی نامه‌های فراوانی از مردم کوفه به دست آن حضرت رسید.

البته این انتظار می‌رفت که مردم عراق آن حضرت را دعوت کنند زیرا بعد از وفات حضرت مجتبی (علیه‌السلام) وی را دعوت کردند تا بر ضد معاویه قیام فرماید ولی نپذیرفت. از این رو انتظار بود که پس از مرگ معاویه دوباره او را دعوت به قیام کنند، چنان که کردند.

امام پیش از دریافت نامه‌های دعوت درباره‌ی مسافرت کوفه تصمیمی نگرفته بود، ولی اکنون که درخواست‌های مؤکد و مکرر از مردم عراق در مورد تشکیل حکومت رسیده لازم است اوضاع سیاسی و نیروهای ملی کوفه را به طور دقیق ارزیابی نماید تا در صورت مساعد بودن شرایط، اقدام به تشکیل حکومت فرماید. از این رو به طور محرمانه نماینده می‌فرستد تا اوضاع کوفه را بررسی کند و به نماینده‌ی خود دستور می‌دهد که اگر اوضاع کوفه مساعد است به من گزارش بده و اگر مساعد نیست فوراً مراجعت کن^۲.

۱. ارشاد مفید ص ۱۸۲ و الاخبار الطوال ص ۲۱۰.

۲. الاخبار الطوال ص ۲۱۰.

مأموریت مسلم بن عقیل:

امام حسین (علیه السلام) پسر عم و شوهر خواهر خود مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده‌ی مخفی و سری به کوفه می‌فرستد تا اوضاع آن شهر را از نزدیک مطالعه و گزارش دهد.

مسلم در ۱۵ ماه رمضان از مکه خارج شده و در ۵ شوال وارد کوفه می‌گردد.^۱

امام حسین (علیه السلام) جواب نامه‌های اشخاص را یک یک نوشت بلکه یک نامه‌ی عمومی برای همه‌ی شیعیان خود نوشت تا هم این یک نامه جواب برای همه باشد و هم اسم شخص معنی برده نشود که مبدا نامه به دست عمال حکومت بیفتد و باعث زحمت آن شخص شود و یا آن کسی که نامه به اسم او است بر دیگران افتخار کند و فزونی جوید. امام در این نامه به مردمی که آن حضرت را دعوت کرده بودند نوشت:

«مسلم بن عقیل پسرعم و مورد اطمینان من است، او را به نمایندگی خود به کوفه فرستادم، اگر مسلم به من بنویسد که خردمندان شما همه براین عقیده هستند که من برای زعامت شما به کوفه بیایم آنگاه به زودی به کوفه خواهم آمد^۲».

حسین بن علی (علیه السلام) این عمل خردمندان را می‌کند که مبدا نامه‌هایی که مردم کوفه نوشته‌اند از روی طغیان احساسات و غلبه‌ی افکار افراطی باشد، و مبدا یک عده از افراد تندرو و بدون فکر عاقبت کار، اقدام به چنین دعوتی کرده و موافقت دیگران را هم با فشار و اصرار جلب نموده باشند که اگر چنین باشد پذیرفتن دعوت آنان کاری عاقلانه نخواهد بود، ولی اگر عمومی خردمندان و اکثریت عظیم مردم خواهان زعامت امام باشند در این صورت چون قدرت جدیدی برای تشکیل حکومت به وجود آمده تکلیف جدیدی برای آن حضرت به وجود خواهد آمد، زیرا همان طور که اگر قدرت نباشد تکلیف نیست اگر قدرت باشد تکلیف هست.

امام حسین (علیه السلام) برنامه‌ی مسلم بن عقیل را بر اساس سه مطلب تنظیم می‌کند:

- ۱- تقوی. نماینده‌ی امام نباید در این مأموریت یک قدم از مرز تقوی و فضیلت منحرف شود زیرا او نماینده‌ی شخصی است که خود مظهر تقوی و فضیلت است.
 - ۲- کتمان برنامه. مسلم باید مأموریت خود را کاملاً محرمانه انجام دهد که مبدا بین او و قوای دولتی تصادم واقع شود و مانع انجام وظیفه‌ی او گردد.
 - ۳- لطف و ملایمت. نماینده‌ی امام باید با مردم با لطف و ملایمت رفتار کند و نگوید: من نماینده‌ی حسین بن علی (علیه السلام) هستم و باید بر مردم ریاست کنم و جلال و جبروت خود را به رخ ملت بکشم. بدین گونه می‌بینیم امام مأموریت مسلم را بر اساس سه مطلب انسانی و عقل پسند تنظیم فرموده است: «امرہ بالتقوی و کتمان امرہ و اللطف^۳. مسلم را به تقوی و کتمان برنامه و لطف و ملایمت، فرمان داده است».
- بنابراین مأموریت مسلم بن عقیل یک مأموریت اکتشافی محرمانه برای ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای نظامی امام و در صورت امکان زمینه سازی برای تشکیل حکومت است.

۱. مروج الذهب ج ۲ ص ۸۶.

۲. ارشاد مفید ص ۱۸۳.

۳. ارشاد مفید ص ۱۸۳.

چگونه این مأموریت را انجام داد؟

مسلم بن عقیل که مردی شجاع و با تقوی و مورد اعتماد امام بود با همه‌ی زحماتی که در راه، برای وی پیش آمد در حدود دو هزار کیلومتر راه بین مکه و کوفه را به سوی شمال شرقی طی کرد و پس از بیست روز به طور مخفیانه وارد کوفه شد.

نماینده‌ی امام مأموریت سنگینی دارد زیرا باید این کارها را با تیزی و دقت کامل انجام دهد:

۱- یک خانه که مورد اطمینان باشد انتخاب کند و در آن خانه انجام مأموریت خود را به طور محرمانه شروع نماید.

۲- یک شبکه‌ی ارتباط از افراد با ایمان و مورد اعتماد خود به وجود آورد که به وسیله‌ی این شبکه با مردم دیگر مربوط شود و بدین وسیله از اوضاع داخلی کوفه اطلاع دقیق حاصل کند.

۳- با تیزهوشی مخصوصی مطالعه‌ی خود را در اوضاع و احوال و افکار مردم شروع نماید.

۴- اسامی اشخاص را زود به خاطر بسپارد و افراد مختلف را زود بشناسد و به روحیات آنان پی ببرد.

۵- از میزان قدرت حاکم کوفه و شخصیت اجتماعی و اسلوب کار و سخت‌گیری یا ملایمت او به طور دقیق مطلع گردد.

۶- با مشورت بزرگان کوفه مقداری بودجه و اسلحه و تجهیزات دیگر به طور آزاد و با اختیار مردم به عنوان احتیاط و ذخیره آماده کند.

بدیهی است از این پول، مسلم بن عقیل حتی یک دینار برای مخارج شخصی خودش اختصاص نمی‌دهد و نیز هزینه‌ی زندگی خود را بر کسی تحمیل نمی‌کند، و حتی پول هائی را که می‌خواهند به وی تقدیم کنند نمی‌پذیرد.^۱ و از این جهت در مدت دو ماه و سه روز توقف خود در کوفه هفتصد^۲ یا هزار^۳ درهم فرض پیدا می‌کند.

مسلم بن عقیل با همه‌ی مشکلاتی که در کارش بود مأموریت سنگین خود را با رعایت تقوی و ملایمت به خوبی انجام داد و تا وقتی که عیب‌الله زیاد به کوفه نیامده بود با نیروهای دولتی برخورد نکرد.

او پس از آنکه در مدت قریب چهل روز اقامت خود در کوفه اطمینان حاصل کرد که کوفه از هر جهت استعداد پذیرش امام حسین (علیه‌السلام) را دارد نتیجه‌ی مطالعات خود را ضمن نامه‌ی محرمانه‌ای بدین گونه به امام گزارش داد: «نیروی داوطلب برای تشکیل حکومت به حد کافی وجود داد، و شهر کوفه از هر جهت آماده‌ی پذیرش شماست، بنابراین زودتر عازم کوفه شوید و دیگر در مکه توقف نفرمایید^۴».

۱. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۹۷.

۲. ارشاد مفید ص ۱۹۶.

۳. الاخبار الطوال ص ۲۱۹.

۴. الاخبار الطوال ص ۲۱۹.

البته پیشروی‌های مسلم بن عقیل تا وقتی بود که نعمان بن بشیر، حاکم کوفه بود، چون نعمان مردی ضعیف بود یا چنین می‌نمود و نمی‌توانست یا نمی‌خواست درباره‌ی نماینده‌ی امام حسین (علیه‌السلام) زیاد سخت‌گیری کند. و به همین جهت از حکومت کوفه برکنار شد و عیدالله زیاد ۲۸ ساله^۱ یا ۳۲ ساله^۲ به جای وی منصوب گشت. باز هم توقف:

مسلم بن عقیل روز ۱۵ ماه رمضان عازم کوفه شد و پنج روز از ماه شوال گذشته وارد کوفه گشت^۳ و برای بررسی اوضاع کوفه یک ماه و هفت روز وقت مصرف کرد، و ۲۷ روز پیش از شهادتش یعنی ۱۲ ماه ذی‌القعدة نتیجه‌ی مطالعات خود را برای امام نوشت.^۴

شاید بتوان گفت: پیک‌های عادی معمولاً مدت ۱۲ روز راه بین مکه و کوفه را طی می‌کرده‌اند زیرا آنگاه که مسلم بن عقیل از مدینه به سوی کوفه رهسپار شد و دو نفر راهنمای وی راه را گم کردند و از تشنگی مردند نامه‌ای به امام نوشت و منتظر ماند. در اینجا او باید حداقل هشت روز توقف کند تا نامه‌رسان وی بیش از هشتاد فرسخ مسافت برود و برگردد. با این وصف می‌بینیم وی پس از بیست روز وارد کوفه شده است. بنابراین مسلم بن عقیل در حدود ۱۲ روز راه بین مکه و کوفه را طی کرده است. از اینجا می‌توان فهمید نامه‌ای که مسلم در ۱۲ ماه ذی‌القعدة از کوفه برای امام فرستاده در ۲۴ ذی‌القعدة به آن حضرت رسیده است. ولی باز هم می‌بینیم امام فوراً به کوفه حرکت نمی‌فرماید بلکه در حدود ۱۴ روز دیگر در مکه می‌ماند، چون حرکت امام حسین (علیه‌السلام) از مکه به کوفه در ذی‌الحجه^۵ بوده یعنی ۱۴ روز پس از آنکه نامه‌ی مسلم به وی رسیده است.

اگر این حساب درست باشد که امام پس از رسیدن نامه‌ی مسلم باز هم در حدود ۱۴ روز در مکه توقف فرموده^۶ طبعاً این سؤال پیش می‌آید که پس از رسیدن گزارش اطمینان بخش مسلم با این که او سفارش کرده بود امام زودتر حرکت کند، چرا آن حضرت فوراً حرکت نفرمود؟

جواب:

در اینجا شاید بتوان گفت: به دو علت پس از رسیدن نامه‌ی مسلم امام حسین (علیه‌السلام) فوراً به سوی کوفه حرکت نکرد:

۱- امام می‌توانست در موسم حج با مردم مختلفی که از اطراف کشور وسیع اسلامی برای انجام حج می‌آمدند تماس هائی حاصل کند و مذاکرات لازم را به هدف وی کمک می‌کرد با آنان بنماید، و می‌توانست در این تماس‌ها مردم یمن و افریقا و آذربایجان و خراسان و سایر اقطار اسلامی را به طور

۱. ابوالشهداء ص ۹۲.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۲۰ مینویسد: عیدالله زیاد در آخر سال ۵۳ هجری در سن ۲۵ سالگی به استانداری خراسان منصوب شد، بنابراین در آخر سال ۶۰ هجری که به حکومت کوفه منصوب شد ۳۲ سال داشته است.

۳. مروج الذهب ج ۲ ص ۸۶.

۴. ارشاد مفید ص ۲۰۱.

۵. ارشاد مفید ص ۱۹۸.

۶. چون این حساب روی حدس و تخمین بود آن‌را به صورت تردید نوشتیم.

کامل از تصمیم خود آگاه سازد و در تشکیل حکومت از آنان کمک بخواهد. و بدون تردید با آن محبوبیت بی‌نظیری که فرزند پیغمبر داشت افکار مردم مختلف بیش از پیش به وی متوجه می‌شد، و دعوت آن حضرت را با خرسندی می‌پذیرفتند، و در این صورت امام حسین (علیه‌السلام) با وضعی مطمئن‌تر و موقعی محکم‌تر به سوی کوفه حرکت می‌فرمود.

۲- شاید این نکته هم در نظر آن حضرت بوده که می‌خواسته است پیش از انجام حج به کوفه نرود تا وسیله‌ی تبلیغات سوء به دست دشمن ندهد، و عمال حکومت نگویند: حسین بن علی (علیه‌السلام) برای طلب حکومت از خانه‌ی خدا اعراض کرده و از انجام مراسم حج که از شعائر بزرگ اسلامی سر باز زده است.^۱

ما می‌دانیم که امام حسین (علیه‌السلام) بیش از هر کس یزید و چاکران جان نثار او را می‌شناخت و با کمال احتیاط مواظب بود مدرکی به دست جیره خواران حکومت ندهد وسیله‌ی حملات تبلیغاتی را برای آنان فراهم نکند، و از این رو هر کاری می‌کرد دلیل آن را روشن می‌ساخت و حتی نامه‌های مردم کوفه را به عنوان مدرک مسافرت عراق همراه خود آورده بود.^۲

و می‌دانیم که حکومت یزید در کمین بود از امام سوژه‌ای به دست آورد و با وسائلی که در دست داشت تبلیغات دامنه داری بر ضد حسین بن علی (علیه‌السلام) به راه بیندازد و برای کوبیدن شخصیت فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) علاوه بر نیروی سر نیزه از قدرت تبلیغات هم حداکثر استفاده را بنماید. حکومت یزید همین مراسله‌ی امام را که آن حضرت جوابی برای آن همه نامه‌ی مردم کوفه فرستاد یک ماده‌ی تبلیغاتی مهمی قرار داد و صدای اعتراض خود را بر ضد امام بلند کرد. نامه‌ی تبلیغاتی خلیفه:

این عبارات از متن نامه‌ی اعتراض آمیزی است که یزید بن معاویه درباره‌ی مکاتبه‌ی امام با مردم کوفه و روابط وی با آنان به ابن عباس نوشته است:

«و اما الحسین فقد احببت الاعذار اليكم اهل البيت مما كان منه و قد بلغني ان رجلاً من شيعته من اهل العراق يكتوبونه و يكتوبهم و يمتونهم بالخلافه و يمتيهم الامر و قد تعلمون ما بيني و بينكم من الوصله و عظيم الحرمة و نتائج الارحام و قد قطع ذلك الحسين و بته و انت زعيم اهل بيتك و سيد اهل بلادك فالقه فارده عن السعي في الفرقة و رد هذه الامه عن الفتنة»^۳

(ای ابن عباس) من دوست داشتم درباره‌ی کارهایی که از حسین بن علی سر زده است بر شما اهل بیت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اتمام حجت کنم. به من گزارش داده‌اند که جمعی از شیعیان حسین بن علی از مردم عراق با او مکاتبه دارند و آنان به حسین نوید خلافت می‌دهند و او هم به آنان امید حکومت می‌دهد و شما می‌دانید که پیوند دوستی و احترام زیاد و خویشاوندی در بین ما وجود دارد و اکنون حسین بن علی این پیوند را بریده است و تو (ای

۱. اگرچه امام به علت بروز خطر یا علت دیگری اعمال حج را انجام نداد بلکه یک عمره بجا آورد و بسوی کوفه حرکت فرمود.

۲. ارشاد مفید ص ۲۰۶.

۳. تهذیب تاریخ ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۰ و تذکره سبط ص ۲۳۸.

ابن عباس) که سرپرست اهل بیت و بزرگ مردم بلاد خود هستی^۱ لازم است حسین را ملاقات کنی و او را از ایجاد اختلاف باز داری و نگذاری این امت در فتنه بیفتد.»

بدین گونه می‌بینیم حکومت سر نیزه و اختناق که از فرزند رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در وطنش سلب مصونیت کرده و آن حضرت به حکم اضطرار به حرم خدا پناهنده شده است، اکنون که یک نامه در جواب آن همه نامه‌ی مردم کوفه فرستاده است او را عامل فتنه و اختلاف می‌خواند.

اگر امام حسین (علیه‌السلام) تسلیم بی قید و شرط یزید شود و در ردیف جیره خواران مزدور در آید کسی بر ضد او تبلیغاتی نمی‌کند ولی چون از پذیرفتن خلافت غیر قانونی پسر معاویه خودداری کرده و در فکر نجات دادن اسلام و مسلمانان است آشوبگر و فتنه انگیز شده است!!! پررویی و بی‌آبرویی تا این اندازه کسی ندیده است. اساساً شرم و حیا در قاموس زندگی بنی‌امیه مفهوم و معنائی ندارد.

مرحله‌ی دوم:

حرکت ناگهانی امام:

شهر کوفه در انتظار مقدم امام حسین (علیه‌السلام) به هیجان آمده و هر چه روز بیشتر می‌گذشت بی‌صبری مردم زیادتر می‌گشت و هر چه از مسلم بن عقیل در این باره چیزی می‌پرسیدند طبعاً می‌گفت: نامه‌ای برای امام نوشتم که هر چه زودتر به کوفه بیاید و منتظرم یا خود آن حضرت بیاید یا نامه‌اش برسد.

کوفه تقریباً در دو هزار کیلومتری شمال شرقی مکه قرار دارد و به علت دوری راه و نبودن وسائل ارتباط سریع نه ممکن بود اخبار کوفه به سرعت به امام برسد و نه ممکن بود مسلم به زودی اخبار مکه را دریافت کند. اگر مرتب پیکی رفت و آمد می‌کرد شاید پس از حدود دوازده روز اخبار کوفه به مکه و پس از دوازده روز دیگر اخبار مکه به کوفه می‌رسید بنابراین اگر مسلم نامه‌ای برای امام می‌نوشت پس از ۲۴ روز و شاید هم بیشتر جواب آن را دریافت می‌کرد. و همین دوری راه و نبودن وسائل ارتباط سریع، مشکلات زیادی در راه قیام امام حسین (علیه‌السلام) به وجود آورد. و به همین علت، مکه خبر ندارد که پس از انتصاب عبیدالله زیاد به حکومت کوفه چه تحولات جدیدی در آن شهر به وجود آمد و وظیفه‌ی مسلم تا چه حد سنگین‌تر شده است. و کوفه خبر ندارد که دولت یزید چه تصمیم جدیدی درباره‌ی امام گرفته و این تصمیم در حوادث آینده تا حد مؤثر خواهد بود.

مکه خبر ندارد که سخنرانی تهدیدآمیز عبیدالله زیاد در مسجد جامع کوفه^۲ و سخت‌گیری بی‌اندازه‌ی حاکم تازه نفس، کار را بر مسلم بن عقیل تا چه اندازه سخت و مردم را تا چه حد ناراحت کرده است.

و کوفه خبر ندارد که عمرو بن سعید حاکم حجاز و امیر الحاج انتصابی از طرف یزید چه دستور ظالمانه و تکان دهنده‌ای درباره‌ی امام حسین (علیه‌السلام) دریافت کرده و مأمور شده است در ایام حج آن دستور را اجرا کند.

مکه خبر ندارد که ابن زیاد به وسیله‌ی جاسوس مخصوص خود از مخفیگاه مسلم اطلاع پیدا کرده^۱ و به همین زودی برای نماینده‌ی حسین (علیه‌السلام) خطر جدیدی پیش می‌آید.

۱. گویا یزید در این جمله نسبت به امام حسین (علیه‌السلام) تعریضی دارد که ابن عباس را سرپرست و بزرگ اهل بیت خوانده است.

۲. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۴.

و کوفه خبر ندارد که فرمان تازه‌ای از طرف پسر معاویه صادر شده است که کار امام را در مکه یک‌سره کنند. مکه خبر ندارد در همان زمانی که حسین بن علی (علیه‌السلام) می‌خواهد برای مسافرت کوفه تصمیم بگیرد میزبان مسلم بن عقیل، هانی بن عروه به جرم پذیرائی از مسلم از حاکم خون خوار کوفه چوب می‌خورد و با صورت مجروح و خون آلود زندانی می‌شود^۲ و مسلم در برابر این تجاوز وظیفه‌ی دیگری پیدا می‌کند. و کوفه خبر ندارد حسین بن علی (علیه‌السلام) اطلاع حاصل کرده است که جمعی از تروریست‌های مزدور و چاکران جان نثار یزید دستور دارند تحت رهبری حاکم حجاز در ایام حج پسر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را دستگیر یا ترور کنند^۳. و از این جهت امام ناچار شده است همان روزی که مردم شروع به اعمال حج می‌کنند به سرعت از مکه خارج شود.

مکه خبر ندارد در همان روزی که حسین بن علی (علیه‌السلام) به سوی کوفه حرکت می‌کند نماینده‌ی او مسلم بن عقیل برای حمایت از هانی بن عروه و پیشگیری از غافلگیر شدن قصر ابن زیاد را محاصره می‌کند و فردای آن روز مسلم و هانی هر دو اعدام می‌شوند^۴.

و کوفه خبر ندارد همان روز که مسلم بن عقیل قصر ابن زیاد را محاصره می‌کند امام حسین (علیه‌السلام) از مکه خارج شده و مورد تعقیب نظامیان مسلح حاکم حجاز قرار می‌گیرد^۵.

خلاصه در چند روز اوائل ماه ذی‌الحجه که در کوفه حوادث حادی در جریان بود، نه مکه از حوادث کوفه خبر داشت و نه کوفه از آنچه در مکه می‌گذشت آگاه بود. و بدون تردید اگر مکه و کوفه از حوادث یکدیگر آگاه بودند سیر نهضت امام طور دیگری بود.

حادثه‌ی تازه‌ای که در مکه رخ داد و افکار مردم را به خود جلب کرد حرکت ناگهانی فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از مکه‌ی معظمه بود^۶.

امام حسین (علیه‌السلام) همان طور که در مدینه برادر خود محمد بن حنفیه را مأمور کرده بود که جریان‌ات سیاسی را به وی گزارش دهد^۷ طبعاً در مکه هم به طور کامل مراقب اوضاع و احوال عمال حکومت بود و چند روز از اول ماه ذی‌الحجه گذشته بود که احساس کرد ممکن است خطر جدیدی از طرف حکومت یزید متوجه وی گردد. و این خطر روز هشت ذی‌الحجه خیلی جدی و شدید شد، زیرا حاکم حجاز (عمرو بن سعید) همان روز هشتم ذی‌الحجه با

۱. کامل ج ۴ ص ۲۷.

۲. کامل ج ۴ ص ۲۹.

۳. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۳۵.

۴. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۵.

۵. الاخبار الطوال ص ۲۲۱.

۶. ارشاد مفید ص ۱۰۹ و لهوف ص ۵۲. بی خبری مکه از اخبار کوفه و کوفه از اخبار مکه از این جمله ی لهوف استفاده می‌شود که می‌گوید: «و کان قد توجه الحسنین (علیه‌السلام) من مکة ... قبل ان يعلم بقتل مسلم. آنگاه که امام حسین (علیه‌السلام) از مکه حرکت کرد از قتل مسلم آگاه نبود».

۷. ارشاد مفید ص ۱۹۹.

۸. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۸.

نیروهای مسلح خود وارد مکه شد^۱ و با این وضع خطر ترور^۲ یا دستگیر شدن^۳ یا جنگ با نیروهای حاکم^۴ برای امام یک خطر کاملاً جدی و محسوس بود.

حکومت خام و بی‌تدبیر یزید دیگر نتوانست وجود حسین بن علی (علیه‌السلام) را در مکه تحمل کند و پس از حدود چهار ماه تصمیم گرفت کار آن حضرت را در همان مکه یکسره کند، از این رو لازم بود امام زودتر مکه را به سوی کوفه ترک نماید.

به سوی کوفه:

کاروان امام حسین (علیه‌السلام) اکنون پس از چهار ماه و پنج روز توقف در مکه از آن شهر خارج شده و به طرف شمال شرق راه کوفه را در پیش گرفته است. و چون در ایام توقف امام در مکه جمعی از مردم بصره و حجاز به آن حضرت ملحق شدند^۵ اکنون کاروان سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سنگین‌تر شده و به دستور وی به سرعت به سوی عراق می‌رود.

اکنون همهی فکر امام حسین (علیه‌السلام) این است که هرچه زودتر به کوفه برسد، زیرا اگر در مکه می‌ماند خطر قطعی بود پس باید از منطقه‌ی خطر به سرعت دور شود و زودتر به کوفه برسد و با پشتیبانی نیروهای داوطلب و متشکل، حکومت آزادی بخش اسلامی را تشکیل بدهد.

چرا کوفه را انتخاب کرد؟

این فکر به مغز هر مورخی می‌آید که چرا امام حسین (علیه‌السلام) کوفه را برای مرکز تشکیل حکومت و پایگاه مقاومت انتخاب کرد با اینکه افراد متفکری مثل ابن عباس عقیده داشتند برای منظوری که امام دارد یمن که در نواحی جنوبی مکه است مناسب‌تر می‌باشد؟

ابن عباس وقتی که مطلع شد امام تصمیم دارد به کوفه برود به وی گفت: به نظر من یمن برای مرکز مبارزه و پیکار از کوفه بهتر است زیرا در یمن جمعی از شیعیان پدر شما هستند که از شما حمایت می‌کنند، علاوه بر این در یمن قلعه‌ها و کوهستان‌ها و دره‌هایی هست که برای سنگرگیری و مبارزه مناسب است.^۶

در اینجا باید گفت: کوفه به چند علت برای پایگاه مبارزه بهتر از یمن یا هر جای دیگری بود:

۱- کوفه از حسین بن علی (علیه‌السلام) رسماً دعوت کرده و آمادگی خود را برای حمایت از آن حضرت اعلام داشته است، و بدون تردید، شهری که خود در دعوت پیش‌قدم شده برای مبارزه آماده‌تر است از شهری که امام بخواهد به طور ابتدائی بدان جا برود.

۱. الامامة و السياسة ج ۲ ص ۳.

۲. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۳۵.

۳. ارشاد مفید ص ۱۹۹.

۴. لهوف ص ۵۵.

۵. ارشاد ص ۱۹۹.

۶. الاخبار الطوال ص ۲۲۱.

۲- از کوفه گزارش صحیح از مسلم بن عقیل رسیده و اوضاع آنجا خیلی روشن است و برای مبارزه آمادگی کامل دارد، ولی از یمن هیچ‌گونه اطلاع اطمینان بخشی در دست نیست و ممکن است اگر امام به یمن برود فوراً از طرف عمال حکومت دستگیر شود.

۳- تقاضاهای پی‌گیر مردم کوفه وظیفه‌ای برای امام حسین (علیه‌السلام) ایجاد کرد و سبب شد که آن حضرت تقاضای هیجده هزار و به نقل دیگری چهل هزار^۱ ارادتمند را بی‌جواب نگذارد و احساسات مردم را جریحه‌دار نکند، و در این هنگام که دولت یزید از امام سلب مصونیت کرده است هم از عواطف دینی مردم برای هدف خود استفاده کند، و هم وظیفه‌ای را که افکار عمومی و وجود نیروهای داوطلب از نظر حمایت اسلام برای وی ایجاد کرده است انجام دهد. و هسته‌ی مرکزی نیروهای امام در کوفه بود نه در یمن یا جای دیگر. با این سه دلیلی که ذکر شد کوفه از هر شهر دیگری مناسب‌تر بود که امام برای تعقیب هدف خود در آنجا مستقر شود و حکومتی را تشکیل بدهد که به حمایت اسلام برخیزد. یک خبر ناگوار:

کاروان امام حسین (علیه‌السلام) شتابان به سوی کوفه می‌رفت، و آن راه‌های طولانی و بیابانی را با اینکه زن و فرزند همراه کاروان بود به سرعت طی می‌کرد. چیزی که خیلی فکر امام را مشغول می‌کرد این بود که بتواند اطلاع صحیحی از اوضاع کوفه حاصل کند. سابقاً اشاره شد که آن حضرت از بین راه نامه‌ای برای مردم کوفه توسط پیک مخصوصی فرستاد و آنان را به جدیت و آمادگی بیشتری دعوت کرد^۲.

پس از فرستادن این پیک علاقه‌ی امام به اخبار کوفه بیشتر شد زیرا هم می‌خواست از حال مسلم اطلاع جدیدی حاصل کند و هم از وضع نامه رسان خود آگاه گردد و بدین علت میل داشت حتی از رهگذرانی که از کوفه می‌آمدند کسب خبر کند.

امام حسین (علیه‌السلام) نزدیک منزل «زُرُود» مردی را دید که از طرف کوفه می‌آید ایستاد که اوضاع کوفه را از وی بپرسد، آن مرد که دید امام با او کار دارد راه خود را کج کرد و آن حضرت هم چون چنین دید از وی صرف نظر نمود. دو نفر از بنی اسد که از حج فارغ شده و همراه کاروان امام به عراق می‌رفتند آن مرد را ملاقات کردند و از نسب وی سؤال نمودند معلوم شد او هم از قبیله‌ی بنی اسد است. از او پرسیدند: از کوفه چه خبر داری؟ گفت: من در کوفه دیدم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته بودند و بدنشان را در بازار روی زمین می‌کشیدند.

این دو نفر مرد اسدی می‌گویند: ما این خبر را از آن مرد دریافت کردیم و همراه کاروان امام رفتیم تا آنکه شبانگاه در منزل «ثعلبیه» فرود آمد، همان وقت نزد آن حضرت شتافتیم و سلام کردیم و گفتیم: ما خبر تازه‌ای داریم اگر مایل هستید آشکارا بگوییم و اگر نه، محرمانه. امام نگاهی به ما و به اصحابش کرد و فرمود: ما چیزی از یاران خود پوشیده نداریم. گفتیم: آن مردی که شما دیروز به سوی وی رفتید تا از او چیزی بپرسید ما آنچه لازم بود از او پرسیدیم، او از قبیله‌ی ما و مردی راست‌گو و خردمند است، خبری که او به ما داد این بود که می‌گفت: من از کوفه بیرون نیامدم

۱. مثير الاحزان ص ۱۱ و تاريخ ابن کثير ج ۸ ص ۱۶۱.

۲. تاريخ طبری ج ۴ ص ۲۹۷ و ارشاد مفید ص ۲۰۱.

مگر بعد از آن که دیدم مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته بودند و بدن آن دو را در بازار روی زمین می‌کشیدند.^۱

این خبر تلخ و تکان دهنده برادران مسلم و فرزندان او را ناراحت و پریشان و امام حسین (علیه‌السلام) را ناراحت‌تر و پریشان‌تر کرد، تو گوئی آتشی در دل امام برافروخت و جانش را مشتعل ساخت، او به قدری از این خبر کوبنده و شکننده ناراحت شد که چند دفعه جمله‌ی «اَنَا لَهِ وَاَنَا لِيهِ رَاجِعُونَ» را تکرار فرمود.

آیا برادران و فرزندان مسلم و خانواده‌ی امام تا چه اندازه پریشان شدند و این غصه‌ی کشنده را چگونه تحمل کردند و آنان به امام چه گفتند، و در جواب از آن حضرت چه شنیدند؟ خدا می‌داند. آنچه مسلم است این خبر از کوبنده‌ترین و سوزنده‌ترین و ناگوارترین اخباری است که در طول این مسافرت به امام حسین (علیه‌السلام) و خاندانش رسیده است. علاوه بر این، معلوم نیست حالا که نماینده‌ی امام به این سرنوشت گرفتار شده است پیکری که آن حضرت از بین راه به کوفه فرستاد تا مردم را از آمدن پسر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آگاه کند به چه روزی افتاده است؟
شورای صحرا:

خبر شهادت مسلم و هانی انقلاب عجیبی در فکر امام و اصحابش به وجود آورد زیرا مسافرت برای کوفه به اطمینان نامه‌ی مسلم شروع شد، آیا اکنون که مسلم کشته شده باز هم می‌توان به کوفه امیدوار بود؟ آیا در این حال اگر امام به کوفه برود مثل مسلم گرفتار می‌شود یا اینکه شخصیت عظیم آن حضرت مردم را جذب می‌کند و نیروهای آماده نیز به کمک امام می‌شتابند و او از خطر تجاوز عمال حکومت مصون می‌دارند؟ آیا اوضاع کوفه به طور کامل منقلب شده و عبیدالله زیاد حاکم تازه نفس کوفه بر نیروهای ملی مسلط گشته است؟ در صورتی که با این وضع رفتن به کوفه صلاح نباشد آیا برگشتن به مدینه یا مکه میسر است؟ آیا اگر امام حسین (علیه‌السلام) به مکه برگردد حاکم دیکتاتور حجاز دوباره نظامیان مسلح خود را برای تعقیب آن حضرت نخواهد فرستاد؟

آیا اگر کاروان امام به مدینه برگردد از تجاوز دستگاه حکومت محفوظ خواهد بود؟ حکومت یزید در مدینه و مکه از فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سلب مصونیت کرد و از این جهت او ناچار شد از مدینه شبانه و مخفیانه با ناراحتی و نگرانی خارج شود، و در مکه هم برای رهایی از خطر زودتر حرکت نمود، و باز هم در بیرون مکه مورد تعقیب نیروهای حاکم قرار گرفت.

وضع عجیبی است! مسئله‌ی بغرنجی است! معمای پیچیده‌ای است! چه باید کرد!! راه حل مشکل چیست!
امام حسین (علیه‌السلام) به حکم ضرورت درباره‌ی رفتن به کوفه یا برگشتن به مدینه یا مکه مطلب را به مشورت گذاشت.^۲ در آن بیابان حیرت‌زا، شورائی از امام و همراهانش تشکیل شد، این شورای صحرا در حال پریشانی فکر و تهاجم غم و اندوه و در حالی که غصه‌های مترکم گلوی اصحاب شوری را می‌فشارد باید درباره‌ی مسئله‌ی جدید نظر بدهد، و درباره‌ی مشکل‌ترین و پیچیده‌ترین مسئله‌ی سیاسی و نظامی رأی قاطع صادر کند.

کاروان امام بر سر دو راهی است برود یا برگردد؟

برادران مسلم که پنج نفر بودند و نظر آنان در تصمیم شوری خیلی مؤثر بود به امام گفتند:

۱. ارشاد مفید ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲. ارشاد مفید ص ۲۰۳، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۲۹.

«قدرت جائق من الكتب ما نثق به^۱ یعنی نیروهای ملی کوفه به طور داوطلبانه نامه‌های فراوانی درباره‌ی زعامت و تشکیل حکومت به شما نوشتند، و ما به پشتیبانی این جمعیت انبوه و مشتاق اطمینان داریم».

برادران مسلم بدین علت که نیروهای فشرده‌ی امام در کوفه گوش به فرمان و آماده‌ی پشتیبانی وی بودند عقیده داشتند که باید به کوفه بروند. آنان می‌گفتند: اگر ما به کوفه برویم از دو حال خارج نیست، یا چنان که دلخواه ماست پیروز می‌شویم که در این صورت هم به مقصود خود می‌رسیم و هم انتقام خون مسلم را می‌گیریم، و یا اینکه ما هم مثل مسلم به شهادت می‌رسیم.

شاید برادران مسلم فکر می‌کردند که اگر به مدینه یا مکه برگردند خطر و گرفتاری حتمی است ولی اگر به کوفه بروند باز هم امید موفقیت و پیروزی هست و در این صورت بدون شک کار عاقلانه این است که به کوفه بروند.

یک عده از یاران امام به آن حضرت گفتند: شما مثل مسلم نیستید و شخصیت اجتماعی شما آنقدر بزرگ است که اگر به کوفه وارد شوید نیروی عظیمی از مردم به پشتیبانی شما خواهد برخاست و با کمک این نیروهای ملی می‌توانید به مقاومت بپردازید.^۲

آنچه یک عده از اصحاب امام گفتند مطلبی صحیح و قابل قبول بود زیرا نیروهای داوطلب اما که پس از قتل مسلم بلا تکلیف و بی‌سرپرست مانده بودند اگر امام حسین (علیه‌السلام) آزادانه وارد کوفه می‌شد تحت رهبری آن حضرت متشکل می‌شد بلکه جمعیت دیگری هم به علت محبوبیت عمیق امام به وی ملحق می‌شدند، و نیروهای بصره هم که امام حسین (علیه‌السلام) قبلاً از آنان دعوت کرده و آماده بودند^۳ به نیروهای کوفه می‌پیوستند، در این صورت امید پیروزی کاملاً به موقع بود، زیرا با کشته شدن یک نفر فرمانده یعنی مسلم بن عقیل شکست نیروهای امام قطعی نبود، چون فرمانده حقیقی همه‌ی نیروهای ملی عراق، خود حسین بن علی (علیه‌السلام) بود و با وارد شدن آن حضرت به کوفه امید این بود که ارتش امام نیرومندتر از سابق گردد یا لااقل با همان وضع سابق هسته‌ی مرکزی نیروهای حسینی را تشکیل دهد و آماده‌ی اقدام گردد، در این صورت، عبید الله زیاد که مورد تنفر شدید مردم بود نمی‌توانست ارتش حسین بن علی (علیه‌السلام) را در هم بشکند.

نظری که برادران مسلم و یک عده از یاران امام دادند مورد قبول آن حضرت واقع شد و در آن شرائط، بهترین نظر همین بود زیرا با توجه به اینکه در مدینه و مکه از فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سلب مصونیت کرده بودند و در حجاز حتی امنیت مسکن نداشت برگشتن به مدینه یا مکه آینده‌ی تاریکی داشت ولی در رفتن کوفه این امید وجود داشت که بتواند با پشتیبانی نیروهای داوطلب به مقاومت بپردازد.

بنابراین صحیح‌ترین نظر همان بود که برادران مسلم و یک عده از یاران امام اظهار کردند و از این رو مورد تصویب آن حضرت واقع شد. و بدین گونه شورای صحرا رأی قطعی خود را صادر کرد که باید به کوفه بروند و کاروان امام تصمیم گرفت راه خود را به سوی کوفه ادامه دهد.

یک نکته:

۱. الامامة و السياسة ج ۲ ص ۶.

۲. ارشاد مفید ص ۲۰۳ و مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۲۹.

۳. لهوف ص ۳۲ تا ۳۷.

شاید بعضی افراد پیش خود فکر کنند چگونه ممکن است پس از شهادت مسلم باز هم امکان پیروزی برای امام باشد؟

ولی باید دانست افرادی که در آن زمان بوده‌اند بهتر از ما می‌توانسته‌اند اوضاع و احوال آن زمان و امکان یا عدم امکان پیروزی را درک کنند.

برادران مسلم که در آن زمان و در متن جریانات سیاسی وارد بوده‌اند به طور صریح می‌گویند: برای ما دو احتمال وجود دارد: یا مرگ و یا غلبه‌ی بر دشمن (ارشاد ص ۲۰۳) در این صورت افرادی که در این زمان زندگی می‌کنند نمی‌توانند بگویند: پس از شهادت مسلم امکان پیروزی برای امام نبوده و نمی‌توانند بگویند: ما اوضاع و احوال آن زمان را بهتر از برادران مسلم درک می‌کنیم.

و نیز اصحاب امام به آن حضرت گفتند: شخصیت شما از مسلم خیلی بزرگ‌تر است و اگر به کوفه بروید مردم بیش از آن چه به مسلم توجه کردند به یاری شما خواهند شتافت.

اگر در آن محیط امیدی به پیروزی امام نبود چگونه اصحاب آن حضرت که در عمق جریانات سیاسی وارد بودند چنین سخنی را می‌گفتند؟

پس همین سخن اصحاب امام که از خردمندترین افراد بوده‌اند دلیل این است که پس از شهادت مسلم هنوز امید به پیروزی فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بوده است.

یک نامه و یک خبر:

کاروان امام حسین (علیه‌السلام) طبق تصمیم شوری، اول صبح از ثعلبیه به سوی کوفه رهسپار شد. قیافه‌ها گرفته و افراد کاروان نگران و درباره‌ی آینده خود به فکر فرو رفته و با پریشانی خیال به راه خود ادامه می‌دهند.

بین بیم و امید راه بین ثعلبیه تا زباله را طی کردند، آنگاه که به منزل «زباله» رسیدند پیک از کوفه رسید که نامه‌ای برای امام آورده بود. این پیک را محمد بن اشعث و عمر بن سعد به درخواست مسلم بن عقیل فرستاده بودند، چون مسلم آنگاه که در دست عمال حکومت گرفتار شد از محمد بن اشعث که مأمور دستگیری او بود درخواست کرد که جریان گرفتاری و سرانجام کار او را به اطلاع امام برساند. و همین درخواست را در مجلس عبید الله زیاد از عمر بن سعد کرد.^۱ طبق تقاضای مسلم این پیک با نامه‌ای به حضور امام اعزام شد که در آن نامه جریان گرفتاری مسلم و قتل وی را نوشته بودند.

امام نامه را دریافت کرد. مضمون نامه همان خبری بود که آن حضرت در منزل ثعلبیه از آن دو نفر مرد اسدی شنیده بود یعنی کشته شدن مسلم. ضمناً خود آن نامه رسان به امام گفت: پیک شما «قیس بن مسهر صیداوی» را عمال حکومت دستگیر و اعدام کردند. با رسیدن این نامه، شهادت مسلم که آن دو مرد اسدی در منزل «ثعلبیه» خبر آنرا داده بودند بیش از پیش قطعی شد.^۲

۱. ارشاد مفید ص ۱۹۶ و الاخبار الطوال ص ۲۲۳.

۲. الاخبار الطوال ص ۲۲۳.

در اینجا امام حسین (علیه‌السلام) آنگاه که نامه را خواند و توسط نامه رسان از قتل پیک خود آگاه شد مکتوبی نوشت و دستور داد برای مردمی که همراه آن حضرت بودند بخوانند و مضمون آن مکتوب چنین بود: «خبر ناراحت کننده‌ای به ما رسیده است:

مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و پیک مخصوص من کشته شده‌اند، اینک هرکس میل دارد می‌تواند بدون هیچ مسئولیتی برگردد»^۱. امام این کار را بدان جهت کرد که می‌دانست جمعی از اعراب بیابان گرد که در راه به آن حضرت ملحق شده بودند در فکر پول و پلو بودند و خیال می‌کردند امام به شهری می‌رود که مردم آن از هر جهت آماده‌ی پذیرفتن فرمان وی هستند، برای اینکه این اعراب در کار خود بصیرت داشته باشند وضع کوفه را روشن کرد تا هر کس آماده‌ی فداکاری نیست برگردد.

پس از آنکه مکتوب سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خوانده شد آن افرادی که به امید سیر کردن شکم خود در راه به کاروان امام ملحق شده بودند از همان جا برگشتند.^۲ یک برخورد دردناک:

کاروان غمگین و ناراحت امام حسین (علیه‌السلام) که برای بار دوم خبر کشته شدن مسلم بن عقیل را شنید پس از دریافت خبر ناگوار دیگر یعنی کشته شدن پیک امام، با نگرانی بیشتری به سوی کوفه حرکت کرد. کاروانی که پس از جدا شدن اعراب بیابان گرد سبک‌تر شده بود به دستور امام از منزل زباله آب فراوان برداشت و آن منزل را پشت سر گذاشت و به منزل «بطنُ الْعَقَبَةِ» رسید و در آن منزل طبق معمول برای استراحت فرود آمد. سپس بامدادان از آن منزل نیز حرکت کرد و راه کوفه را پیش گرفت و شبانگاه در منزل «شَرَف» استراحت کرد. پس از آن به هنگام سحر، به دستور امام از منزل شراف آب فراوان برداشت و به هنگام صبح کوچ کرد.

کاروان حجاز منزل شراف را پشت سر گذاشت و به طرف شمال شرق به سوی کوفه پیش رفت و تا نزدیک ظهر راه‌پیمائی کرد. ناگاه یکی از همراهان به گمان اینکه نخل‌های عراق را دیده و به مقصد نزدیک شده تحریک شد و «الله اکبر» گفت. ولی آنچه او دیده بود نخل‌های عراق نبود بلکه پرچم‌ها و سر نيزه‌های نظامیان حرّ بن یزید پیش قراول قشون دشمن بود.

کاروان امام به دستور آن حضرت پیش‌دستی کرد و محل «ذُوخُسُم» را که در طرف چپ راه بود برای پناهگاه به تصرف درآورد و در همان جا فرود آمد و زنان و کودکان پیاده شدند.

اردوی هزار نفری سواران دشمن به ریاست حرّ بن یزید ریاحی رسیدند و در میان آفتاب سوزان در برابر توقفگاه کاروان امام موضع گرفتند، آنگاه به دستور فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نظامیان و اسب‌های آنان به وسیله‌ی آب که بهترین تحفه‌ی آن بیابان سوزان بود پذیرائی شدند.

سپس به هنگام ظهر مؤذن امام حسین (علیه‌السلام) اذان گفت، پیش از نماز ظهر امام بپاخاست و خطبه‌ای ایراد کرد و در ضمن آن فرمود:

۱. ارشاد مفید ص ۲۰۳ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۰.

۲. الاخبار الطوال ص ۲۲۳ و ارشاد مفید ص ۲۰۳.

«ای مردم! من می‌خواهم دلیل حرکت خود را به سوی کوفه در پیشگاه خدا و برای شما بیان کنم: من به سوی کوفه حرکت نکردم مگر بعد از آنکه نامه‌ها و فرستادگان شما آمدند و گفتند: ما رهبر و زمامدار نداریم، تو رهبری ما را بپذیر تا خدا به وسیله‌ی رهبری و زمامداری تو ما را بر حق و راستی مجتمع سازد، اینک من آمده‌ام پس اگر شما هنوز بر همان عقیده هستید و با من عهد و پیمان می‌بندید که در یاریم کوشا باشید در این صورت به شهر شما می‌آیم^۱ و اگر پیمان نمی‌بندید و در یاریم کوشا نیستید من از همین جا برمی‌گردم».

حرّ بن یزید و اردویش در جواب امام سکوت کردند. آنگاه به مؤذن دستور داد اقامه‌ی نماز بگوید و نماز جماعت بپا شد و هر دو اردو به امام اقتداء کردند.

پس از پایان نماز امام به محفل خود مراجعت فرمود و حرّ بن یزید هم به همانجائی که موضع گرفته بود برگشت و در خیمه‌ای که برایش زده بودند با بعضی از همراهانش استراحت کرد و سربازان وی در همان بیابان در جای خود به حالت آماده باش صف بسته و توقف کردند و هر یک افسار اسب خود را گرفت و در سایه‌ی اسبش نشست.

به هنگام نماز عصر دوباره مؤذن امام حسین (علیه‌السلام) اقامه‌ی نماز گفت و هر دو گروه نماز عصر را با امام خواندند پس از پایان نماز عصر فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بپا خاست و خطبه‌ای ایراد کرد و دوباره مطالبی را نظیر آنچه قبل از نماز ظهر فرموده بود تکرار نمود.

فرمانده نظامیان در جواب امام گفت: به خدا قسم من نه از این نامه‌ها خبر دارم و نه از این فرستادگان. امام حسین (علیه‌السلام) دستور داد نامه‌های مردم کوفه را پیش روی او ریختند. حرّ بن یزید گفت: ما از کسانی که نامه نوشته‌اند نیستیم و ضمناً دستور داریم شما را به کوفه جلب کنیم و نزد امیر ببریم^۲.

وہ! که این برخورد حسین بن علی (علیه‌السلام) با حرّ بن یزید چقدر برای امام و همراهانش دردناک و ناگوار است! آه! که تحمل این حادثه برای خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تا چه اندازه تلخ و دشوار است! این مرد که به فرماندهی هزار سوار مسلح به استقبال فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد می‌گوید: من مأموریت دارم که شما را زیر نظر گرفته به کوفه جلب کنم و نزد امیر «عبید الله زیاد» ببرم. اوہ! که شنیدن این سخن برای سامعه‌ی امام تا چه حد سنگین و ناراحت کننده است!

نقطه‌ی تحول:

امیر عراق، عبید الله زیاد است، و قدرت حکومت این استان بزرگ با اختیارات وسیع حکمرانی در قبضه‌ی این مرد (یا نامرد) بی‌عاطفه و بد سابقه است و زمام اختیار این منطقه‌ی پهناور خاورمیانه که از سواحل خلیج فارس تا ری و گرگان و همدان کشیده شده به دست این عنصر فساد افتاده است.

اسلوب حکومت وی اسلوب حکومت فردی و دیکتاتوری و نسخه‌ی دوم حکومت مرکزی شام است، و بر اساس سلب همه‌ی آزادی‌ها و همه‌ی حقوق اجتماع استوار شده و به هیچ قانونی احترام نمی‌کند و هیچ‌گونه سازمان قضائی را به رسمیت نمی‌شناسد. اساساً در منطق این حکومت، قانون و دستگاه قضائی یعنی اراده‌ی پسر زیاد بن ابیه و پسر

۱. بدیهی است اینکه امام می‌فرماید: اگر با من پیمان می‌بندید که در یاریم کوشا باشید به شهر شما می‌آیم اگر ممکن باشد حرّ بن یزید و اردوی او را به سوی خود جلب کند تا در مبارزه با حکومت یزید با آن حضرت همکاری کند.

۲. ارشاد مفید ص ۱۰۵ و ۲۰۶ و الاخبار الطوال ص ۲۲۴.

معاویه‌ی بن ابی سفیان و دلیل این منطق، جسدهای بدار آویخته و سر نیزه‌ی برنده و زندان‌های پر از بی گناهان و آزادگان است.

پسر زیاد با کشتن فرستاده‌ی امام حسین (علیه‌السلام) در بصره^۱

و کشتن نامه رسان آن حضرت در کوفه^۲

و کشتن مسلم بن عقیل نماینده‌ی حسین بن علی (علیه‌السلام)^۳

و کشتن پیرمرد نود ساله هانی بن عروَه رئیس قبیله‌ی مراد.^۴

و کشتن جمعی از بزرگان کوفه به جرم اینکه مخالفان یزید را معرفی نکرده‌اند.^۵

و با سلب امنیت مسکن از مردم کوفه^۶. و با سلب امنیت قضائی. و با دادن پول بی‌حساب خزانه‌ی مملکت به چاکران جان نثار یزید و اشراف کوفه^۷.

پسر زیاد با این جنایت‌ها و قساوت‌ها اوضاع کوفه را دگرگون کرده و بر نیروهای آزادی خواه که آماده‌ی پشتیبانی از امام حسین (علیه‌السلام) بودند مسلط گشته و برای خوش رقصی در انجام مأموریت و برای اینکه کدورت خاطری که خلیفه‌ی صد در صد قانونی!!! از وی داشت به خشنودی مبدل شود^۸ چنان اختناق شدیدی به وجود آورده و چنان بر اعصاب ناراحت مردم فشار می‌آورد که هیچ‌کس جرأت نفس کشیدن ندارد.

همه‌ی راه‌ها را تحت مراقبت شدید درآورده و حصین بن نمیر (یا تمیم) رئیس انتظامات کوفه را با نیروی کافی به قادسیه که تا کوفه پانزده فرسخ فاصله دارد^۹ فرستاده است تا راه‌ها را به شدت کنترل کند و زیر نظر بگیرد. و حرّ بن یزید ریاحی را از قادسیه در مرز عراق واقع شده فرستاده‌اند تا امام را در راه حجاز دستگیر کند و به کوفه نزد امیر عراق ببرد.

اکنون حرّ بن یزید پیش قراول نیروهای ابن زیاد در مقابل امام حسین (علیه‌السلام) موضع گرفته و می‌گوید: من مأموریت دارم شما را به کوفه جلب کنم و تسلیم امیر عراق، عبیدالله زیاد بنمایم.

اینجا نقطه‌ی تحول فکری امام و تغییر برنامه‌ی آن حضرت و هنگام شروع مرحله‌ی سوم قیام است.

مرحله‌ی اول این بود که امام به مکه هجرت فرماید و به بررسی اوضاع سیاسی و ارزیابی نیروهای خویش بپردازد.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶.

۲. ارشاد مفید ص ۲۰۳.

۳. ارشاد ص ۲۰۳.

۴. ارشاد ص ۲۰۳.

۵. نفس المهموم ص ۴۹.

۶. ارشاد ص ۱۹۳.

۷. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۶.

۸. ابوالشهداء ص ۹۳.

۹. الحسین فی طریق الی الشهادة ص ۴۹.

و مرحله‌ی دوم این بود که چون امام در کوفه نیروی کافی داشت به آنجا برود و حکومت مستقلی برای نجات اسلام تأسیس نماید.

و پس از رسیدن خبر قتل مسلم بن عقیل هم اگرچه امیدواری به کوفه کمتر شد ولی باز هم کوفه نسبت به مکه و مدینه ترجیح داشت.

اما اکنون اگر امام زیر نظر نیروهای مسلح دشمن به کوفه برود هیچ گونه امیدی به کوفه نیست زیرا مسلم شده است که قدرت نظامی و مالی در دست خون‌خوار عراق است و رجال مؤثر و با نفوذ در کوفه جمعی کشته و جمعی زندانی گشته و طبقات دیگر مردم هم جرأت ندارند نفس بکشند.

باز در این حال هم اگر امام حسین (علیه‌السلام) به طور آزاد وارد کوفه می‌شد ممکن بود قسمتی از نیروهای ملی که شهادت بیشتری داشتند به کمک آن حضرت بشتابند. ولی حرّ بن یزید می‌گوید: من باید حسین بن علی (علیه‌السلام) را به کوفه جلب کنم و تسلیم حاکم نمایم. و مسلم است اگر امام خلع سلاح شود و زیر نظر سربازان مسلح وارد کوفه و تسلیم ابن زیاد گردد هیچ‌کس برای پشتیبانی آن حضرت از جای خود تکان نمی‌خورد.

بنابراین امام حسین (علیه‌السلام) در اینجا باید برنامه‌ی خود را طور دیگری تنظیم کند.

مرحله‌ی سوم:

برنامه‌ای که حسین بن علی (علیه‌السلام) به مقتضای مصلحت وقت تنظیم فرمود این بود که آنچه ممکن است کوشش کند که با این وضع به کوفه نرود. و از اینجا اقدامات امام به صورت دفاع خالص درآمد و دیگر فکر تشکیل حکومت در بین نبود.

برنامه‌ی مرحله‌ی سوم درست به عکس برنامه‌ی مرحله‌ی دوم است زیرا امام در مرحله‌ی دوم همه‌ی نیروی خود را بکار برد که هرچه زودتر به کوفه برسد. ولی در این مرحله تصمیم دارد همه‌ی نیروی خود را بکار برد که به کوفه نرود.

این تصمیمی است که امام پس از ایراد دو خطبه در برابر نیروی دشمن و پس از مذاکرات لازم که با فرمانده نیرو کرد اتخاذ فرمود. و این برنامه‌ای است که بعد از نماز عصر هنگامی که از قانع کردن حرّ بن یزید و سربازان وی مأیوس شد تنظیم نمود. و بدین گونه قیام امام حسین (علیه‌السلام) وارد مرحله‌ی سوم شد.

دستور مراجعت:

پس از مذاکراتی که بعد از نماز عصر بین امام و حرّ بن یزید شد و «حُرّ» بی‌پرده گفت: من باید شما را به کوفه جلب و تسلیم امیر نمایم، امام حسین (علیه‌السلام) به یاران خود دستور داد زنان و کودکان را سوار کنند و آماده‌ی حرکت نمایند. حرّ بن یزید می‌بیند کاروان امام آماده‌ی حرکت می‌شود ولی نمی‌داند که می‌خواهد به چه طرفی حرکت کند

او به نظامیان خود دستور آماده باش داد و منتظر ماند ببیند کاروان حسین بن علی (علیه‌السلام) چه قصدی دارد؟

آنگاه که کاروان امام آماده‌ی حرکت شد آن حضرت دستور داد سر مرکب‌ها را به سوی حجاز برگردانند و پشت به کوفه به طرف جنوب غربی حرکت نماید. کاروان امام رو به حجاز به حرکت درآمد. حرّ بن یزید که یقین کرد امام

مراجعت می‌کند به سربازانش دستور داد از برگشتن کاروان حسین بن علی (علیه‌السلام) به حجاز جلوگیری کنند و آن‌را به سوی کوفه باز گردانند.^۱

عمده‌ی فکر امام این است که در حال حاضر از شر کوفه و شر دشمن خلاص شود، آنگاه درباره‌ی آینده که آیا باید به مدینه یا مکه یا جای دیگر منتقل شود تصمیم بگیرد.

ضمناً آن حضرت با این دستور جدی که درباره‌ی برگشتن کاروان صادر کرد به حرّ بن یزید می‌فهماند که امام با تمام قوا از جنگ پرهیز می‌کند، و شایسته است این مرد صلح و اصلاح را آزاد بگذارند و اگر خواست مراجعت کند مزاحم نشوند.

کاروان امام هنوز به قادسیه که در مرز عراق است نرسیده بود^۲ یعنی در حوزه‌ی مأموریت ابن زیاد وارد نشده بود، و اگر آن حضرت دفاع در حوزه‌ی مأموریت ابن زیاد وارد نمی‌شد دیگر ابن زیاد وظیفه نداشت او را تعقیب کند، و در این صورت یزید بن معاویه هم نمی‌توانست او را مؤاخذه کند که چرا حسین بن علی (علیه‌السلام) را تعقیب نکردی؟ خود ابن زیاد هم وقتی که مسلم را به حضور وی آورده بودند گفت: «وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ لَمْ يَرِدْنَا لَمْ نَرِدْهُ^۳ اگر حسین با ما کاری نداشته باشد ما با او کاری نداریم».

ولی معلوم نیست حرّ بن یزید چرا با اینکه امام می‌خواهد برگردد آن حضرت را آزاد نمی‌گذارد؟ آیا حرّ دستور داشته است امام را در هر جا یافت اگرچه خارج مرز عراق باشد به کوفه جلب کند؟ و آیا دستور داشته حتی اگر آن حضرت از سفر کوفه منصرف شود بخواهد برگردد او را رها نکند؟ ما نمی‌دانیم. فقط می‌دانیم اگر حرّ بن یزید در این موقع حساس به این نکته توجه می‌کرد که اگر امام برگردد و مزاحم حکومت ابن زیاد نباشد دیگر جا ندارد ابن زیاد او را تعقیب کند، اگر او به این نکته توجه می‌کرد شاید آن حضرت را آزاد می‌گذاشت تا به حجاز برگردد. ولی حرّ بن یزید به این نکته توجه نکرد. آیا او خبر نداشت که ابن زیاد گفته است: اگر حسین با ما کاری نداشته باشد ما با او کاری نداریم؟ خدا می‌داند.

بدون تردید بسیاری از مشکلاتی که در کار مردم پدید می‌آید از بی‌فکری مأموران بی‌تدبیر است که در اطراف هر حادثه و مشکلی به اندازه‌ی کافی تأمل و عاقبت اندیشی نمی‌کنند و با خونسردی و متانت با آن حادثه روبرو نمی‌شوند و آن مشکل را با سرپنجه‌ی تدبیر نمی‌کشایند و می‌خواهند پیش از نیروی عقل و فکر با نیروی نظامی آن مشکل را حل کنند و از این جهت گاهی خسارت‌های فراوانی بار می‌آورند و با شکسته‌ای معنوی بزرگی روبرو می‌شوند. و در حل مشکلات بین‌المللی نیز گاهی همین خطای بزرگ پیش می‌آید و جهانی به خطر و زحمت می‌افتد. حرّ بن یزید در اینجا پیش از آنکه از نیروی عقل و فکر استفاده کند از نیروی نظامی استفاده کرد، و این خطای بسیار بزرگی بود که این فرمانده مرتکب شد چنان که خودش در روز عاشورا به این خطای بزرگ اعتراف کرد و به امام عرضه داشت: من بودم که نگذاشتم شما برگردید و برای جبرانی خطای خود جانش را فدای آن حضرت کرد.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴ و ارشاد مفید ص ۲۰۶.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۲ و ۳۰۲.

۳. ارشاد ص ۱۹۶.

حرّ بن یزید به نظامیان خود فرمان داد از مراجعت کاروان امام به حجاز جلوگیری کنند. و اردوی دشمن به دستور فرمانده خود در مقابل کاروان پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) صف بست و به شدت از برگشت کاروان جلوگیری کرد.

چه حادثه‌ی عجیبی است؟! چه مشکل دردناکی است؟! چه پیش آمد تأسف آوری است!؟

فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) با کاروانی که حامل زنان و کودکان است می‌خواهد به خاطر حفظ مصالح اسلام از منطقه‌ی خطر و تصادم دور شود و از جنگ پرهیز کند، ولی او را آزاد نمی‌گذارند!

سبحان الله! زمین با این وسعتش بر فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تنگ شده است! چه باید کرد؟ نه امام حسین (علیه السلام) مردی است که تسلیم دشمن شود، و نه حرّ بن یزید مأموری است که مشکل را با سر پنجه‌ی تدبیر حل کند و امام را آزاد بگذارند که برگردد.

کاروان سبط پیغمبر (صلی الله علیه و آله) زیر برق آفتاب سوزان بلا تکلیف مانده و زنان و کودکان خاندان امام از یک طرف از گرمی آفتاب ناراحتند، و از یک طرف از بلا تکلیفی رنج می‌برند. و سربازان دشمن غرق اسلحه در جلو کاروان امام صف کشیده و از برگشتن آن به سختی جلوگیری می‌کنند.

امام از این ممانعت و سخت گیری که کاری سفیهانه بود بسیار ناراحت شد و با لحنی تند و خشن به فرمانده نیرو بانگ زد: «ثکلتک أمک ما ترید؟ مادرت به ماتمت بنشیند می‌خواهی چه کنی؟»

حرّ بن یزید: می‌خواهم شما را به کوفه جلب و تسلیم امیر نمایم.

امام: من تسلیم تو نمی‌شوم.

حرّ: من تو را رها نمی‌کنم.

امام: من تسلیم تو نمی‌شوم.

حرّ: من تو را رها نمی‌کنم.

امام: من تسلیم تو نمی‌شوم.

حرّ: من تو را رها نمی‌کنم.^۱

وضع بی‌سابقه و ناراحت کننده‌ای است. حرّ بن یزید گیج شده و تکلیف خود را نمی‌فهمد از طرفی مأمور به جنگ نیست و خودش هم طبعاً جنگ طلب نیست، و از طرفی امام حسین (علیه السلام) تسلیم او نمی‌شود و نمی‌تواند تسلیم او شود و از سوی دیگر این فکر و تدبیر را ندارد که امام را آزاد بگذارد تا به حجاز برگردد.

یا این فکر در مغز این فرمانده نبود و یا در آن شرایط غیر عادی دست و پای خود را گم کرده و نمی‌توانست تدبیر صحیحی بیاندیشد، و شاید ترس از سلب مقام و قطع حقوق هم به سرگردانی وی کمک می‌کرد.

پیشنهاد حرّ بن یزید:

تنها تدبیری که حرّ بن یزید در این موقع حساس توانست بیندیشد این بود که گفت: پیشنهاد می‌کنم: شما راهی را انتخاب کنید که نه به کوفه برود و نه به مدینه برگردد تا من به امیر عراق بنویسم و ببینم چه دستوری می‌دهد؟ و شما هم اگر مایل باشید به یزید یا به عبیدالله زیاد در این باره چیزی بنویسید.^۲

۱. ارشاد مفید ص ۲۰۶.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴.

اگر چه حرّ بن یزید در این پیشنهاد نسبت به امام قدری ملایمت نشان داده ولی بیشتر، منافع شخصی خود را در نظر داشته و می‌خواسته برای خودش هیچ مسئولیتی به وجود نیاید، تازه مدت این پیشنهاد هم تا وقتی است که نامه‌ی امیر برسد و نامه‌ی امیر که رسید هر فرمانی صادر کرده باشد حرّ بدان عمل می‌کند، چنان که کرد.

پذیرفتن پیشنهاد حرّ برای آن حضرت گران و مشکل بود زیرا با پذیرفتن این پیشنهاد اگرچه به کوفه نمی‌رود، ولی در حوزه‌ی مأموریت عبدالله زیاد وارد و به منطقه‌ی شر و خطر نزدیک می‌شود. ولی با همه‌ی این‌ها آیا می‌تواند این پیشنهاد را نپذیرد؟ اگر امام پیشنهاد حرّ را نپذیرد حتماً باید با او بجنگد زیرا حرّ نمی‌گذارد امام برگردد آن حضرت هم تسلیم حرّ نمی‌شود و در این صورت جنگ خواهد شد، و جنگ آتشی است که امام حسین (علیه‌السلام) در شرائط کنونی چون به سود اسلام نیست از آن پرهیز می‌کند.

امام بر سر دو راهی است، یا پیشنهاد حرّ را بپذیرد یا با او بجنگد. اگرچه پذیرفتن پیشنهاد حرّ مشکل و ناگوار است ولی از جنگ آسان‌تر و به هدف سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نزدیکتر می‌باشد. هدف آن حضرت در حال حاضر این است که هم در مقابل تجاوز مقاومت کند و هم از برخورد نظامی جلوگیری نماید، و برنامه‌ی امام این است با تمام نیرو بکوشد که به کوفه نرود و پیشنهاد حرّ در شرائط کنونی دو اثر دارد:

۱- امام به کوفه نمی‌رود.

۲- از جنگ جلوگیری می‌شود.

با ملاحظه‌ی این اوضاع و احوال، پذیرفتن پیشنهاد حرّ برای امام بهتر از نپذیرفتن بود زیرا اگر نمی‌پذیرفت حتماً باید جنگ را شروع کند. از این رو به حکم اضطرار گفته‌ی حرّ بن یزید را قبول کرد، و این قول و قرار: «امام راهی را برگزیند که نه به کوفه برود و نه به مدینه برگردد»، شبیه پیک پیمان صلح بین طرفین مقرر شد.

تغییر مسیر:

از اینجا به حکم قرار داد، مسیر حرکت امام حسین (علیه‌السلام) تغییر می‌کند، اگر فرزند پیغمبر را آزاد می‌گذاشتند بدون تردید برمی‌گشت ولی اکنون که آزادش نمی‌گذارند همان هدف خود را که مقاومت در برابر تجاوز و پرهیز از جنگ است با رعایت شرائط زمان تعقیب می‌کند.

حرّ بن یزید گفت: خوبست برای عمل به قرار داد از طرف چپ راه را بگردانید که از ناحیه‌ی چپ قادسیه عبور کند و به کوفه نرود^۱. امام قبول کرد و راه را از طرف چپ منحرف نمود.

یکی از مسائل دردناک این است که معلوم نیست این راه یا به تعبیر صحیح‌تر، این بیراهه به کجا می‌رود؟ کاروانی حامل زنان و کودکان زیر نظر نیروهای مسلح دشمن با آینده‌ای تاریک و نامعلوم در راهی نامعلوم به سوی نقطه‌ای نامعلوم رهسپار است.

آه، چقدر دردناک است که امام حسین (علیه‌السلام) می‌خواهد با این وضع ناگوار و با این حال پریشانی که همراهان آن حضرت دچار آن شده‌اند کاروان را آرام و شکیبان نگه دارد و در آن راه‌های طولانی و بیابانی به سوی یک محل پیش بینی نشده سوق دهد.

۱. ارشاد مفید ص ۲۰۶.

همه‌ی اطراف و جوانب کار از نظر مجاری عادی مبهم و تاریک و حیران کننده است. اگر یاران امام بپرسند: ما به کجا می‌رویم؟ سرانجام این سفر چیست؟ در کدام سرزمین فرود می‌آییم؟ برنامه‌ی آینده‌ی سفر ما و کار ما چیست؟ آیا در آینده کار ما مشکل‌تر خواهد شد؟ ما در این بیراهه تا کجا باید پیش برویم؟

در جواب این سؤال‌ها چیزی به غیر از این نمی‌توان گفت که: «لا ندری علی ما تتصرف بنا و بهم الامور^۱». ما نمی‌دانیم کارمان با نیروی دشمن که اینک زیر نظر آنان حرکت می‌کنیم به کجا می‌انجامد».

تنها نقطه‌ی روشنی که در اینجا هست این است که در حال حاضر کاروان امام مرحله‌ی سوم قیام را طی می‌کند یعنی معلوم است که در برابر نیروهای تجاوز کار دشمن حالت مقاومت به خود گرفته است.

اگر حرّ بن یزید پیشنهاد خردمندانه‌ی امام را قبول می‌کرد کاروان حجاز مرحله‌ی سوم را با وضع امید بخش تری طی می‌کرد یعنی در این صورت به سوی حجاز برمی‌گشت، و اصلاً به منطقه‌ی مأموریت عبیدالله زیاد نزدیک نمی‌شد. ولی حالا که حرّ بن یزید از برگشتن کاروان امام جلوگیری کرده و آن حضرت را ناچار نموده است که راه دیگری انتخاب کند فقط وجهه‌ی مقاومت عمل معلوم است، چون امام حسین (علیه‌السلام) در مذاکراتش با «حرّ» این حق را برای خود حفظ کرده است که به کوفه نرود. وجهه‌ی مقاتله عمل امام معلوم است ولی آینده‌ی تاریکی در پیش است زیرا پیمان صلحی که بین امام و حرّ بسته شده ناپایدار است و به آینده‌ی آن نمی‌توان امیدوار بود چون حرّ بن یزید مدت پیمان صلح را تا رسیدن دستور امیر قرار داده است. از این رو در حال حاضر که کاروان امام زیر نظر نیروهای مسلح به سوی نقطه‌ی نامعلومی پیش می‌رود هر لحظه ممکن است با رسیدن دستور حاکم عراق تغییر روش بدهد و اوضاع آینده تاریک‌تر و خطرناک‌تر گردد.

خبری دیگر از کوفه:

کاروان حجاز زیر نظر نظامیان مسلح به راه‌پیمائی ادامه داد تا به منزل «عُذَیْب هِجانات» رسید، در این منزل چهار نفر از شیعیان امام حسین (علیه‌السلام) از کوفه آمده بودند به آن حضرت ملحق شدند. حالا این چهار نفر با چه وحشت و ترسی از کوفه بیرون آمده و با این که راه‌ها تحت مراقبت شدید قوای انتظامی بود به چه وسیله‌ای از خطر بازداشت و اعدام نجات یافته‌اند؟ خدا می‌داند.

حرّ بن یزید گفت: این عده از کوفه آمده و از همراهان شما نبوده‌اند یا باید به کوفه برگردند و یا من آنان را بازداشت می‌کنم. امام فرمود: این عده از یاران من هستند و در حکم همراهان من محسوب می‌شوند و من با تمام نیرو از آنان دفاع می‌کنم، اگر به پیمان صلح خود وفادار هستی باید مزاحم این عده نشوی، چون اگر مزاحم آنان شوی من به دفاع می‌پردازم و در این صورت بین من و تو جنگ خواهد شد. حرّ بن یزید که طبعاً مرد ملایمی بود از مزاحمت آنان خودداری کرد.

آنگاه امام حسین (علیه‌السلام) از اوضاع کوفه سؤال کرد، یکی از آنان بنام مجمع بن عبدالله گفت: اشراف کوفه از دستگاه حکومت رشوه‌های زیاد گرفته و خود را فروخته‌اند و بر ضد شما متفق گشته‌اند، اما مردم دیگر، دلشان در محبت شما می‌طپد ولی همین مردم ارادتمند با قدرت سر نیزه به جنگ شما اعزام خواهند شد.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۷.

سپس امام از حال فرستاده خود قیس بن مُسَیْر صیداوی پرسید آن مرد گفت: رئیس انتظامات کوفه حُصَیْن بن نَمِیْر (یا تمیم) که با نیروهای خود در قادسیه متمرکز شده او را دستگیر کرد و به کوفه نزد عبیدالله زیاد فرستاد، ابن زیاد به وی تکلیف کرد که به شما و پدرتان ناسزا بگوید، ولی او در میان اجتماع مردم بر شما و پدرتان درود فرستاد و ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را از آمدن شما آگاه و به یاری شما دعوت نمود، ابن زیاد دستور داد او را از بالای بام قصر به زیر انداختند و کشتند.

در اینجا امام حسین (علیه السلام) از دگرگونی اوضاع کوفه و از قتل فجیع فرستاده‌ی خود به قدری منقلب و پریشان شد که بی‌اختیار به گریه افتاد و در باره‌ی شیعیانش که در راه هدف آن حضرت جان سپردند دعای خیر فرمود^۱.

استمداد از مرد بی‌توفیق:

کاروان نگران و ناراحت امام از منزل «عَدِیْب» حرکت کرد و آن صحراهای سوزان را طی نمود تا به «قصر بنی مقاتل» رسید و در آنجا فرود آمد. اردوی حرّ بن یزید هم برای اینکه کاروان آن حضرت را زیر نظر داشته باشد به دستور فرمانده خود در همان جا توقف کرد.

در اینجا «عَبِیدالله بن حُرّ جُعْفی» که از اشراف کوفه بود خیمه زده و منزل کرده بود. امام پرسید این خیمه از کیست؟ گفتند: از عبیدالله بن حُرّ جُعْفی است. این مرد چون از بزرگان کوفه بود امام او را می‌شناخت و چون کمک او خیلی ارزش داشت آن حضرت کسی را فرستاد و او را نزد خود طلبید، عبیدالله به فرستاده‌ی امام گفت: من به این علت از کوفه خارج شدم که دیدم جمعیت انبوهی برای جنگ با حسین آماده شده و شیعیان وی در یاریش سستی کردند من دانستم او کشته می‌شود و من نمی‌توانم به وی کمک کنم، و در حال حاضر نه میل دارم حسین بن علی را ببینم و نه میل دارم او مرا ببیند. فرستاده‌ی امام برگشت و جواب عبیدالله را به عرض رساند.

امام حسین (علیه السلام) خود از جا برخاست و کفش پوشید و به خیمه‌ی وی رفت و پس از انجام آداب معمول به وی فرمود: منظور من از اینکه به ملاقات تو آمدم این است که در این موقع حساس به من کمک دهی.

عبیدالله گفت: من می‌دانم کسی که از شما پیروی کند در آخرت سعادت‌مند است. ولی در حال حاضر کسی از مردم کوفه به شما کمک نمی‌کند و کمک من هم برای شما چندان اثری دارد، خواهشمندم مرا از یاری خود معاف داری زیرا من هنوز آماده‌ی مرگ نشده‌ام ولی این اسب خود را به شما تقدیم می‌کنم و این مرکب بسیار ارزنده‌ای است، من هر وقت کسی را تعقیب کرده‌ام فوراً مرا به مقصد رسانده و هر وقت مورد تعقیب واقع شده‌ام نجاتم داده است.

امام به وی فرمود: اگر خودت به من کمک نمی‌دهی به اسب تو نیز احتیاجی ندارم این را فرمود و از خیمه‌ی وی خارج گشت^۲. و در ارشاد آمده است که به وی فرمود: اگر به من کمک نمی‌کنی پس مبادا به جنگ من بیایی گفت: ان شاءالله هرگز به جنگ شما نخواهم آمد^۳.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۶.

۲. الاخبار الطوال ص ۲۲۵.

۳. ارشاد مفید ص ۲۰۷.

یک سؤال:

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که: کمک خواستن از یک مرد آن هم با این وضع چه نتیجه‌ای داشت و اساساً یک نفر چه کمکی می‌توانست به امام بکند؟

جواب این سؤال این است که شخص مدافع باید تا آنجا که می‌تواند در تهیه‌ی نیرو، کوشش کند و اگر از نظر مجاری عادی یک درصد هم احتمال پیروزی باشد باز هم باید در جمع‌آوری نیرو کوشش نماید. علاوه بر این عیب‌الله بن حرّ چون از بزرگان کوفه بود اگر دعوت امام را می‌پذیرفت شخصیت اجتماعی او ایجاب می‌کرد که افرادی از قبیل‌های وی و افراد دیگری که امرش را اطاعت می‌کردند به پیروی از او به یاری امام حسین (علیه‌السلام) بشتابند.

و به علت همین شخصیت اجتماعی او بود که پس از حادثه‌ی کربلا ابن زیاد حاکم کوفه به جستجوی وی پرداخت ولی او را نیافت و پس از چند روز که آمد به وی گفت: کجا بودی؟ گفت مریض بودم گفت: تو جزء اردوی حسین بودی گفت: اگر من جز اردوی حسین بودم بر کسی مخفی نمی‌ماند و شخصی مثل مرا همه می‌شناختند، و سرانجام از ترس حاکم فرار کرد^۱.

بنابراین کمک عیب‌الله بن حرّ بیش از کمک یک فرد عادی ارزش داشت، و به فرض اینکه بیش از کمک یک نفر هم ارزش نداشت باز هم لازم بود او را به یاری خود بخواند زیرا شخص مدافع تا آنجا که می‌تواند باید در راه مقاومت کوشش کند. و به همین علت امام به وی فرمود: حالا که به من کمک نمی‌کنی پس به دشمن ما کمک نکن^۲، زیرا همین کمک نکردن او به دشمن از تقویت بیشتر نیروی دشمن می‌کاهد.

از آنچه گذشت روشن شد که کمک خواستن از عیب‌الله بن حرّ نه تنها کار عاقلانه‌ای بود بلکه در آن شرایط کاری لازم و ضروری بود.

چنان که کمک خواستن امام از مردم بصره^۳ و از زهیر بن القین^۴ و از طرّمّاح بن عدیّ و از بنی اسد توسط حبیب بن مظاهر^۵ و از ضحاک بن عبدالله مشرقی^۶. همه‌ی این‌ها لازم بود و به هدف امام کمک می‌کرد.

دو سؤال دیگر:

در اینجا دو سؤال دیگر پیش می‌آید که: اگر جمع‌آوری نیرو برای امام لازم بود پس:

۱- چرا وقتی که برای بار دوم خبر شهادت مسلم بن عقیل را شنید به وسیله‌ی مکتوبی به همراهانش اطلاع داد که هر کس می‌خواهد برود؟^۷

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۹ و ۳۶۰.

۲. ارشاد ص ۲۰۷ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶.

۴. ارشاد ص ۲۰۲.

۵. بحار ج ۱۰ ص ۱۹۰.

۶. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۷.

۷. ارشاد ص ۲۰۳.

۲- چرا شب عاشورا با اصرار زیاد به یارانش فرمود: همگی بروید؟^۱

جواب: این دو سؤال یکسان نیست بلکه هر یک جواب جداگانه‌های دارد:

جواب سؤال اول:

علت اینکه امام حسین (علیه‌السلام) پس از رسیدن خبر قتل مسلم به همراهانش فرمود: هرکس می‌خواهد برود این است که جمعی از اعراب به گمان اینکه می‌توانند از سفره‌ی چرب و شیرین امام استفاده کنند همراه کاروان امام می‌آمدند و خود را در ردیف یاران آن حضرت محسوب می‌داشتند و ناگفته پیداست که این‌گونه افراد نمی‌توانستند کمک مؤثری به امام بکنند بلکه بودن آنان زحمت و خرج آن حضرت را بیشتر می‌کرد، و به هنگام جنگ هم ممکن بود فرار کنند یا به دشمن ملحق گردند از این رو امام فرمود: هرکس می‌خواهد برگردد، و آن اعراب بیابان گرد که به هوس پول و پلو آمده بودند برگشتند، و برگشتن آنان به سود کاروان امام بود.

ضمناً توجه به این نکته لازم است که در اینجا امام به اصحابش فرمود: بروید بلکه فرمود: هرکس می‌خواهد برود، و معنای این عبارت مؤدبانه این است که هرکس آماده‌ی مبارزه نیست و به هوس پر کردن شکم آمده است برود و از این رو آنان که برای چریدن آمده بودند یعنی همان اعراب بیابان گرد برگشتند. و گر نه بعد از رسیدن خبر قتل مسلم امام هرگز راضی نبود یاران فداکارش بروند بلکه مایل بود بمانند و اگر بتوانند نیروهای دیگری را هم جذب کنند، چنان که حبیب بن مظاهر با موافقت امام برای تهیه کردن نیرو به قبیله‌ی بنی اسد رفت.^۲

جواب سؤال دوم:

علت اینکه امام شب عاشورا به اصحابش فرمود: بروید این است که در آن وقت از نظر مجاری عادی تقریباً خطر مرگ برای آن حضرت قطعی شده بود، و یاران امام با آن عده‌ی کم نمی‌توانستند دفع خطر از سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بکنند. و معلوم است در صورتی که خبر مرگ قطعی باشد نگهداری نیرو یا تهیه‌ی آن فایده‌ای نخواهد داشت.

و باز توجه به این نکته در اینجا لازم است که در شب عاشورا امام حسین (علیه‌السلام) فرمود: هرکس می‌خواهد برود، بلکه به همه‌ی یارانش با اصرار و تأکید فرمود: بروید و به برادران مسلم به طور جداگانه فرمود: بروید و واقعاً میل داشت همه بروند و کشته نشوند. نهایت اینکه آن آزادگان، مرگ با حسین (علیه‌السلام) را بر زندگی بدون وی ترجیح دادند.

پیک مشئوم و نامه‌ی مشئوم تر:

در آخر شب، امام دستور داد آب به اندازه‌ی کافی بردارند و آماده‌ی حرکت گردند، آنگاه کاروان حجاز شبانه از قصر بنی مقاتل حرکت کرد و زیر نظر نیروهای مسلح دشمن تا صبح به راه خود ادامه داد، و به هنگام صبح برای نماز فرود آمد و پس از ادای نماز صبح فوراً حرکت کرد.

۱. ارشاد ص ۲۱۲.

۲. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۴۳.

در اینجا امام حسین (علیه‌السلام) کاروان را به جانب چپ می‌راند و می‌خواست یاران خود را متفرق سازد ولی حرّ بن یزید جلوگیری می‌کرد.^۱ حرّ بن یزید کاروان امام را به سوی کوفه سوق می‌داد ولی امام و یارانش از رفت به سوی کوفه به شدت امتناع می‌کردند. هر دو گروه قسمتی از راه را به همین کیفیت به صورت مبارزه‌ی آرامی طی کردند تا به زمین کربلا رسیدند.

ناگهان سوار مسلحی که معلوم بود از طرف کوفه می‌آید از دور پیدا شد، هر دو گروه توقف کردند ببینند او کیست و چه کار دارد؟ آن‌گاه که او وارد شد به حرّ بن یزید و یارانش سلام کرد و به امام حسین (علیه‌السلام) سلام نکرد معلوم شد او پیکی است که برای حرّ بن یزید از ابن زیاد نامه آورده است، نامه را به حرّ بن یزید داد، مضمون نامه این بود:

«با رسیدن این نامه حسین بن علی (علیه‌السلام) را در زمینی که نه آب داشته باشد و نه گیاه فرود آور و زیر نظر بگیر و من به نامه رسان خود دستور داده‌ام که ناظر اعمال تو باشد تا فرمان مرا اجرا کنی و او خبرش را برای من بیاورد.»^۲

حرّ بن یزید مضمون نامه را به اطلاع امام رساند و گفت: باید در همین زمین پیاده شوید. امام حسین (علیه‌السلام) فرمود: بگذار در یکی از این روستاهای نزدیک، نینوا یا غاضریّه یا شقیّه پیاده شویم.^۳

این پیشنهاد برای این بود که امام یکی از روستاها را پناهگاه خود قرار دهد، و ضمناً برای آسایش زنان و کودکان محل و وسیله‌ی مناسب‌تری فراهم باشد. ولی حرّ بن یزید پیشنهاد فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را نپذیرفت و گفت: این نامه رسان جاسوس امیر است و من نمی‌توانم مخالف دستور امیر کاری انجام دهم.

بدین گونه این پیشنهاد حسین بن علی (علیه‌السلام) نیز پذیرفته نشد و آن حضرت برخلاف میل و اراده‌ی خود بلکه در مقابل نیروی سر نیزه به حکم اجبار در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری در بیابان کربلا فرود آمد.^۴ پیش‌گویی علی (علیه‌السلام):

هنگامی که علی (علیه‌السلام) از کوفه برای جنگ صفین می‌رفت به زمین کربلا که رسید توقف نمود و نگاه حزن‌انگیزی به آن زمین انداخت و لختی گریه کرد^۵ و فرمود:

۱. عبارت ارشاد مفید ص ۲۰۷ این است: «فاخذ يتأسر باصحابه يريدان يفرّهم» شاید بتوان گفت: امام می‌خواسته است از اینجا افرادی را به کوفه و افرادی را به بصره بفرستد که مردم را از آمدن آن حضرت آگاه کنند تا مردمی که شهادت بیشتری دارند به کمک امام بشتابند ولی حر از این کار هم جلوگیری کرد. و غیر از این معنای صحیح دیگری برای متفرق کردن اصحاب تصور نمی‌کنیم.

۲. ارشاد مفید ص ۲۰۸.

۳. کسانی که می‌گویند: از همان اول منظور امام این بود که در این نقطه‌ی معین از زمین کربلا خونس ریخته شود این پیشنهاد آن حضرت را که به حرّ می‌فرماید: بگذار در یکی از دهات نزدیک پیاده شویم چگونه معنی میکنند؟

۴. ارشاد مفید ص ۲۰۸.

۵. ارشاد مفید ص ۱۵۶.

«ههنا مناخُ ركبهم و موضع رحالهم و ههنا مهراق دمائهم، فتيةٌ من آل محمدٍ يقتلون بهذه العرصه تبكى عليهم السماء و الارضُ. این زمین محل پیاده شدن و بار انداختن آنان است و در اینجا خونشان ریخته می‌شود، گروهی از خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در اینجا کشته می‌شوند که آسمان و زمین بر آنان می‌گریند».

عبارت بالا درباره‌ی این پیش‌گوئی علی (علیه‌السلام) در کتاب‌های:

۱- قرب الاسناد صفحه‌ی ۱۴.

۲- کامل الزیارات صفحه‌ی ۲۶۹.

۳- ارشاد مفید صفحه‌ی ۱۵۶.

۴- تذکره‌ی سبط صفحه‌ی ۲۵۰.

۵- ذخائر العقبی صفحه‌ی ۹۷.

۶- کشف الغمه جلد ۲ صفحه‌ی ۲۲۴.

۷- الصواعق المحرقة ص ۱۹۱ با کمی اختلاف از آن حضرت نقل شده است.

در آن زمان که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به طور سربسته این پیش‌گوئی را کرد مردم نمی‌دانستند حقیقت قضیه چیست؟ پس آن‌گاه که حادثه‌ی کربلا پیش آمد آنان که سخن آن حضرت را در آن زمان شنیده بودند فهمیدند که آنچه علی (علیه‌السلام) در آن زمان پیش‌گوئی فرموده با شهادت امام حسین (علیه‌السلام) و خاندانش منطبق می‌شود.^۱

یادی از گذشته:

آن‌گاه که حر بن یزید امام حسین (علیه‌السلام) را ناچار کرد در آن بیابان فرود آید امام پرسید: اسم این زمین چیست؟ گفتند: کربلا. فرمود: سرزمین ناراحتی و بلا. آن‌گاه آن حضرت همان پیش‌گوئی پدرش را که قبلاً ذکر شد بدین گونه نقل کرد:

«پدرم علی (علیه‌السلام) وقتی که برای جنگ صفین می‌رفت و من همراه وی بودم به این زمین که رسید توقف کرد و نام آن را پرسید وقتی که نام زمین را گفتند فرمود: «ههنا محط ركبهم و ههنا مهراق دمائهم»^۲. اینجا مرکب‌های آنان فرود می‌آید و همین‌جا خونشان ریخته می‌شود. از پدرم پرسیدند: آنان کیستند که در اینجا خونشان ریخته می‌شود؟ جواب داد: عزیزانی از خاندان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هستند که در این زمین منزل می‌کنند».

اکنون حسین بن علی (علیه‌السلام) زیر نظر نیروهای مسلح دشمن در این بیابان فرود آمده و دستگاه حکومت آن حضرت را تحت فشار قرار داده و آینده‌ی کار خطرناک‌تر به نظر می‌رسد. در این وضع مرگبار و تأسف آور امام حسین (علیه‌السلام) از قضیه‌ای که قریب بیست و چهار سال پیش^۳ در همین زمین واقع شده و سخنانی که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) فرمود یاد می‌کند و آن‌را برای یارانش توضیح می‌دهد.

۱. ارشاد مفید ص ۱۵۶.

۲. الاخبار الطوال ص ۲۲۶.

۳. جنگ صفین اواخر سال ۳۶ هجری شروع شده و ورود امام حسین (علیه‌السلام) به کربلا اول سال ۶۱ بوده پس فاصله‌ی بین این دو حادثه حدود ۲۴ سال بوده است.

در آن هنگام امیرالمؤمنین (علیه السلام) در حضور فرزندش حسین (علیه السلام) که در آن وقت در حدود سی و سه سال داشت فرمود: در این سرزمین عزیزانی از خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کشته می شوند. و امروز هم عزیزانی از خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در این سرزمین گرفتار شده و آینده‌ی سختی در پیش دارند.

آیا آن عده از خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره‌ی آنان آن پیش گوئی را فرمود امام حسین (علیه السلام) و خاندان آن حضرت نیستند؟

آیا سخنانی که ۲۴ سال پیش علی (علیه السلام) درباره‌ی کشته شدن عزیزانی از اهل بیت رسالت در همین زمین فرموده است با حسین بن علی (علیه السلام) و خانواده‌اش تطبیق نمی‌شود؟

امام حسین (علیه السلام) آن پیش گوئی را که پدرش ۲۴ سال پیش در همین زمین فرموده برای همراهانش نقل می‌فرماید، طبعاً همراهان آن حضرت این احتمال را می‌دهند که آن پیش گوئی امیرالمؤمنین (علیه السلام) مربوط به کاروان حسین بن علی (علیه السلام) باشد.

یک نکته:

در بعضی از اخبار آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «فرزندم حسین (علیه السلام) در زمینی به نام «کربلا» کشته می‌شود.»^۱

بدیهی است این مطلب از همان زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در خاطر افرادی که آن را از آن حضرت شنیده بودند به طور سربسته مانده بود، ولی مردم حجاز زمین «کربلا» را به طور دقیق نمی‌شناختند. و چنان که قبلاً اشاره شد امام حسین (علیه السلام) نیز وقتی به این زمین رسید از اسم آن پرسید گفتند: «کربلا»^۲. در اینجا همراهان امام وقتی می‌شنوند نام این زمین «کربلا» است پیش خود فکر می‌کنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قبلاً فرموده بود: «حسین من در کربلا کشته می‌شود». معلوم می‌شود این همان زمین است. حالا آیا شهادت امام حسین (علیه السلام) در کربلا در همین سفر خواهد بود و ما باید خود را از هر جهت برای جانبازی آماده کنیم؟، این احتمال کاملاً به موقع است.

نکته‌ی دیگر:

اگر فرض کنیم امیرالمؤمنین (علیه السلام) در آن زمان که برای جنگ صفین می‌رفت هنگامی که به زمین کربلا رسید فرموده باشد: «حسین من در این زمین کشته می‌شود» معنای آن این است که شهادت او سرانجام در این زمین خواهد بود ولی زمان آن معلوم نیست.

۱. تذکره سبط ص ۲۵۰. در بعضی روایات دیگر محل شهادت امام حسین (علیه السلام) «بابل» (تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۶۳) و در بعضی «عراق» و در بعضی «شط الفرات» (ذخائر العقبی ص ۱۴۸) و در بعضی «الطف» (الصواعق المحرقة ص ۱۹۱) و در بعضی «بین النواویس و کربلا» (لهوف ص ۵۳) ذکر شده و مقصود از همه یکی است.

معلوم می‌شود همان‌طور که زمان شهادت امام به طور دقیق پیش گوئی نشده مصلحت چنین بوده است که مکان شهادت آن حضرت هم به طور دقیق مشخص نباشد. و ممکن است این از علوم اختصاصی خداوند باشد چنانکه در قرآن کریم است که: وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ؟ (سوره‌ی لقمان آیه‌ی آخر) هیچ‌کس به طور دقیق نمی‌داند در چه زمینی جان می‌سپارد.»

۲. همان.

حالا اگر فرض کنیم خود امام حسین (علیه‌السلام) وقتی که همراه پدر بزرگوارش برای جنگ صفین می‌رفت به کربلا که رسیدند فرموده باشد: «من در این زمین کشته می‌شوم» آیا معنای آن این است که من در همین سفر در این زمین کشته می‌شوم؟ البته نه.

در این صورت اگر آن حضرت هنگامی که به سوی کوفه می‌رفت به کربلا که رسید (چنان که در بعضی نقل‌ها آمده^۱) به استناد پیش‌گوئی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرموده باشد: «من در این زمین کشته می‌شوم» ولی زمان شهادت را تعیین نکرده باشد معنای آن این است که طبق خبر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شهادت امام در این زمین خواهد بود ولی زمان آن معلوم نیست، و با توجه به مذاکرات صلحی که آن حضرت با عمر بن سعد انجام داد^۲ احتمال ترک خصومت و جلوگیری از جنگ در بین بود.

ولی از مجموع قرائن چنین فهمیده می‌شد که اگر مذاکرات صلح نتیجه‌ی مثبت ندهد و نیروی امدادی هم برای امام نرسد شهادت امام در این سفر تقریباً قطعی خواهد بود.^۳

خطر جدید:

امام حسین (علیه‌السلام) روز دوم محرم به حکم اجبار در کربلا پیاده شد و روز سوم محرم، عمر بن سعد به فرماندهی چهار هزار سرباز که قبلاً برای مأموریت دشتی و دیلم تعیین شده بودند به منظور مقابله‌ی با حسین بن علی (علیه‌السلام) در نینوی فرود آمد. و از این پس حرّ بن یزید هم تحت فرماندهی عمر بن سعد در آمد و بدین گونه امام حسین (علیه‌السلام) تحت مراقبت مستقیم پنج هزار سرباز مسلح واقع گشت و خطر جدید و شدیدی برای آن حضرت پیش آمد.

اولین رابطه‌ای که عمر بن سعد با امام برقرار کرد این بود که پیکی فرستاد و توسط او از امام پرسید: برای چه منظوری به اینجا آمده‌اید؟ آن حضرت جواب داد: دعوت مردم کوفه سبب شد که من عازم کوفه شوم ولی آن وقت که معلوم شد کوفه آماده‌ی پذیرش من نیست خواستم برگردم حرّ بن یزید مانع شد و مرا تحت نظر گرفت و بعد از چند منزل راه‌پیمائی از روی اجبار در این بیابان فرود آورد، و تو با من خویشی داری و سزاوار است حق خویشاوندی را رعایت کنی و مرا آزاد بگذاری به حجاز برگردم.^۴

این جواب خردمندانه‌ی امام به پیک عمر بن سعد که حافظ صلح بود ابن سعد را خیلی خوشحال کرد زیرا او از جنگ با آن حضرت گریزان بود و می‌خواست اگر بتواند راهی پیدا کند که با فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) جنگ نکند.

ابن سعد خلاصه‌ی مذاکرات خود را با امام حسین (علیه‌السلام) توسط پیکی به اطلاع عبیدالله زیاد رساند و منتظر جواب ماند.

حکم بی‌خردانه:

۱. لهوف ص ۷۱ و تذکرة سبط ص ۲۵۰.

۲. ارشاد مفید ص ۲۱۰.

۳.

۴. الاخبار الطوال ص ۲۲۷.

فرستاده‌ی عمر بن سعد گزارش وی را که مشتمل بر پیشنهاد مصلحانه‌ی امام بود در کوفه به اطلاع ابن زیاد رسانید و جواب آن‌را از ابن زیاد دریافت کرده برای ابن سعد آورد.

اگر پیک با اسب تیز رفتاری برود از کربلا تا کوفه که پست دولتی نبوده و قریب چهارده فرسخ فاصله دارد یک روز می‌رود و یک روز برمی‌گردد، روی این حساب آخر روز پنجم محرم جواب ابن زیاد به ابن سعد رسیده است.

ابن زیاد بی‌تجربه که فردی تندخو و خودپسند و کج اندیش بود برای عمر بن سعد جوابی فرستاد که نه به صلاح خودش بود نه به صلاح ولی نعمتش یزید، نه به صلاح مردم، نه به صلاح اسلام.

در این هنگام که کشور نوبنیاد اسلامی بیش از هر چیز به عقل و تدبیر و حسن نیت دستگاه حکومت احتیاج داشت. در این هنگام که حسین بن علی (علیه‌السلام) به خاطر حفظ صلح و مصالح عالیله‌ی اسلام پیشنهاد مراجعت کرده و تصمیم دارد اگر بشود از حوزه‌ی مأموریت ابن زیاد خارج گردد.

در این هنگام که پذیرفتن پیشنهاد خردمندانه‌ی امام هم به نفع یزید بود هم به نفع ابن زیاد، هم به نفع مردم، هم به نفع اسلام.

در این هنگام که اختیارات حکمرانی در بخش وسیعی از خاورمیانه به این جوان خام و مغرور سپرده شده و یک تصمیم آنی او ممکن بود کشور بزرگ اسلامی را در مسیر تشنجات و انقلابات خونین و دنباله‌داری قرار دهد، و ممکن بود از خطر جنگ و انقلاب حفظ کند.

ابن زیاد در این موقع باریک و حساس به موجب جوانی و خودخواهی و فرومایگی پیشنهاد صلح جویانه‌ی امام درباره‌ی برگشتن به حجاز رد کرد. و در مقابل، حکمی بدین مضمون صادر نمود و برای ابن سعد فرستاد:

«باید حسین بن علی و همراهان او (دست به دست تو بدهند) و برای یزید بیعت کنند اگر بیعت کردند اطلاع بده تا رأی خود را در این باره بگویم»^۱.

حاکم دیکتاتور عراق همه‌ی راه‌ها را بر حسین بن علی (علیه‌السلام) بسته است بجز یک راه و آن این است که بیعت یزید را بپذیرد آنگاه منتظر فرمان جدید عبیدالله زیاد باشد، و این هم راهی است که اسلام بر پسر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بسته است.

عامل اصلی تصادم:

تصادم دو نیرو از تصادم دو فکر به وجود می‌آید، در آنجا که دو طرز تفکر وجود دارد و دو گروه طرفدار دو فکر نتوانند به توافق برسند طبعاً دو نیرو در مقابل هم قرار می‌گیرد، و گاهی عوامل محرکی در صحنه‌ی نبرد فکری به وجود می‌آید که باعث صف آرایی دو نیرو و گاهی باعث جنگ‌های وحشتناک و خسارت بار می‌گردد.

حسین بن علی (علیه‌السلام) اسلوب فکر مخصوصی دارد که از بیت نبوت سرچشمه گرفته است، او درباره‌ی جهان و درباره‌ی سعادت و شقاوت انسان و درباره‌ی اجتماع و درباره‌ی حقوق و اخلاق و وظائف اجتماع و درباره‌ی جهان بعد از مرگ همان‌گونه فکر می‌کند که پیشوای اسلام فکر می‌کرد.

و در مقابل اسلوب فکر یزید بن معاویه درباره‌ی جهان و اجتماع همان اسلوب فکر معاویۀ بن ابی سفیان است، و این دو نوع فکر در دو طرف نقیض و در دو قطب مخالف قرار گرفته و ممکن نیست به توافق برسند. ولی ممکن است در

۱. ارشاد مفید ص ۲۰۹ و الاخبار الطوال ص ۲۲۷.

شرایط خاصی صاحب این دو فکر از (تز) همزیستی مسالمت‌آمیز پیروی کنند که تصادمی بین دو نیرو به وجود نیاید. و اولین شرط رین مطلب این است که هر دو طرف از نیروی فکر و تدبیر به حد کافی بهره‌مند باشند و اگر هر دو طرف یا یک طرف از این دوراندیشی محروم باشد خیلی زود بین دو نیرو تصادم به وجود می‌آید.

امام حسین (علیه‌السلام) پس از وفات امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) در زمان معاویه از همین (تز) مسالمت پیروی کرد و با اینکه طرز تفکر او درست نقیض تفکر معاویه بود از نظر زندگی اجتماعی ده سال با معاویه مسالمت کرد بدون اینکه انحرافات و تعدیات او را تصویب کند، بلکه گاهی هم انتقادات شدید و در عین حال خیرخواهانه‌ای از او می‌نمود.

حسین در زمان یزید همان حسینی است که در زمان معاویه بود و نیروی تدبیر و دوراندیشی در وی به حد کافی هست، و در حال حاضر که امکان پیروزی نظامی برای آن حضرت نیست همان روح مسالمت و صلح طلبی در فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وجود دارد. از این رو در مذاکراتی که با پیک ابن سعد به عمل آورد پیشنهاد مراجعت به حجاز می‌کند و آرزو دارد در عمال حکومت یزید آنقدر عقل و دوراندیشی باشد که فوائد این پیشنهاد مصلحانه را درک کنند و کشور نوین‌یاد اسلامی را در مسیر حوادث خونین قرار ندهند.

البته امام حسین (علیه‌السلام) چنان که مکرر می‌فرمود و عملاً هم ثابت کرد از مرگ هیچ باکی ندارد ولی آرزو دارد برنامه‌ی اسلام که در این شرایط، حفظ صلح و پرهیز از جنگ است اجرا شود.

ولی در زمان حاضر در مقابل این مغز متفکر و دوراندیش در درجه‌ی اول، مغز یزید بن معاویه و در درجه‌ی دوم، و در شرایط کنونی مغز عبیدالله زیاد قرار دارد.

از این مغزهای جوان و مغرور چه انتظاری می‌توان داشت؟

از این مغزهای سبک و خام بجز فکر حکومت و تسلط بر رقیب و اشباع رذیله‌ی حب جاه چه توقعی می‌توان داشت؟ در حال حاضر این افراد بی‌تجربه و تهی مغز مصدر کار هستند و قدرت حکومت را در دست دارند. و دلیل تهی مغزی آنان این است که در مقابل پیشنهاد خردمندانه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) از طرف پسر زیاد بن ابیه حکمی صادر می‌شود که همه چیز در آن هست به غیر از خیرخواهی و مصلحت اجتماع.

ابن زیاد مغرور همه‌ی راه‌ها را بر حسین بن علی (علیه‌السلام) بسته است به غیر از راه تسلیم شدن. راه دیگر هم راه جنگ است که فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در این شرایط تا بتواند از آن پرهیز می‌کند.

ولی آنگاه که دستگاه حکومت، جنگ طلب و تجاوز کار باشد و با تمام نیرو آتش جنگ را برافروزد و دامن پسر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را به جنگ خانمان سوز بکشاند چه باید کرد؟

اگر یک سازمان قضائی بین‌المللی و بی‌طرف بخواهد درباره‌ی حادثه‌ی خونین کربلا رأی بدهد و معلوم کند که مسئولیت این فاجعه‌ی وحشتناک به عهده‌ی کیست می‌تواند از این مقدمات راهی به سوی مقصود باز کند و عامل اصلی این تصادم و این جنگ غیر انسانی را تشخیص دهد.

طبق قرائن، آخر روز پنجم محرم حکم ابن زیاد در کربلا به دست عمر بن سعد رسید.

با ابلاغ این حکم که: (باید حسین و یارانش برای یزید بیعت کنند تا نظر خود را درباره‌ی آنان بگویم) احتمال اینکه کار به مسالمت تمام شود بسیار کم و خطر بروز جنگ بسیار شدید است.

«عمر بن سعد» عین حکم «ابن زیاد» را برای امام حسین (علیه السلام) فرستاد و جواب آن حضرت این بود که: «ممکن نیست من تسلیم شوم فہل هو آلا الموت فمرحباً به^۱ آخرین ضربه‌ای که می‌توانند به من بزنند ضربه‌ی مرگ است، آفرین به مرگ».

اینجاست که باید گفت: در صحنه‌ی اختلاف فکری که بین امام و حکومت یزید وجود داشت عامل اصلی تصادم دو نیرو: روش سفیہانہ و جنگ طلبانہ ی عمال حکومت ضد اسلام یزید بن معاویہ و حکم بی‌خردانہ‌ی پسر زیاد است کہ ہمہ‌ی راہا را بستہ است بہ غیر از راہ جنگ. تقویت نیرو:

عمر بن سعد جواب مردانہ‌ی حسین بن علی (علیہ السلام) را برای ابن زیاد نوشت و بہ کوفہ فرستاد. تو گوئی این جواب دلیرانہ‌ی پسر امیرالمؤمنین (علیہ السلام) مثل پتک فولادی بہ مغز ابن زیاد کوبیدہ شد. او از این جواب شجاعانہ‌ی پسر پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) سخت برآشت و بی‌اندازہ خشمگین شد. شاید او قبلاً فکر می‌کرد ممکن است حالا کہ حسین بن علی (علیہ السلام) تحت مراقبت شدید پنج ہزار سرباز مسلح درآمدہ مرعوب گردد و تسلیم بی قید و شرط وی شود.

ابن زیاد پدرش فرزند فاحشہ‌ی معروفی بنام «سمیۃ» بود و مادرش یک کنیز مجوسی بود بنام «مرجانہ»^۲ و بدین جہت دارای پست‌ترین نسب و کثیف‌ترین خانوادہ و بدترین تربیت بود. این انسان مسخ شدہ با این نسب پست و تربیت آلودہ، بالاترین لذتش این بود کہ فرزند فاطمہ‌ی زہرا (سلام اللہ علیہا) با عالی‌ترین نسب و بہترین تربیت، خاضعانہ و ذلیلانہ تسلیم او گردد تا بدین وسیلہ انتقام نسب پست و آلودہ‌ی خود را از نسب شریف فرزند زندگی پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) بگیرد.

حاکم مغرور و خون‌خوار عراق چون دید پسر امیرالمؤمنین (علیہ السلام) در برابر پنج ہزار نظامی مسلح تسلیم نشد در حال خشم و غضب تصمیم گرفت نیروہای خود را تقویت کند و با وضعی جدی‌تر و خشن‌تر کار را خاتمہ بدہد. بدین جہت با یک عده از تیمساران سابقہ دار و چاکران جان نثار از کوفہ خارج شد و در بیرون شہر در لشگر گاہ «نخیلۃ» مستقر گشت تا نیروہای جدیدی را زیر نظر مستقیم خود اعزام کند کہ بہ نیروہای عمر بن سعد در کربلا ملحق شوند و کار را بر سبط پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) سخت‌تر کنند.^۳

پسر مرجانہ تصمیم گرفت قوای ارتشی و انتظامی و نیروہای ملی ہمہ را یکجا برای مقابلہ‌ی با امام حسین (علیہ السلام) اعزام نماید.

بیشتر مردم کوفہ بہ علت علاقہ‌ی قلبی کہ بہ فرزند پیغمبر (صلی اللہ علیہ وآلہ) داشتند از جنگ با آن حضرت اجتناب می‌کردند و از این رو هنگامی کہ از لشگر گاہ نخیلۃ بہ طرف کربلا اعزام می‌شدند تا می‌توانستند محرمانہ فرار می‌کردند و بہ کوفہ می‌رفتند و مخفی می‌شدند. عبید اللہ زیاد چون وضع را چنین دید یک ستون از سوارہ نظام

۱. الاخبار الطوال ص ۲۲۷.

۲. ابوشہداء ص ۹۱.

۳. الاخبار الطوال ص ۲۲۸.

مسلح به فرماندهی یکی از جیره خواران درگاه از لشگر گاه «نخیله» که خود در آن مستقر بود به کوفه اعزام کرد تا هر متخلفی را بیابند به «نخیله» نزد امیر بفرستند.

مأموران ابن زیاد مردی از اهل شام یافتند که برای مطالبه‌ی میراثی به کوفه آمده بود بی‌درنگ او را دستگیر کرده به نخیله نزد امیر فرستادند امیر کوفه فرمان داد او را بی محاکمه اعدام کردند^۱ تا مردم دیگر حساب کار خود را نکنند. ابن زیاد با ایجاد چنین محیط رعب و وحشتی اصناف مردم را که نه سرباز بودند و نه پاسبان برخلاف میل قلبی آنان به جنگ فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرستاد. و به همین منوال پی در پی بر نیروهای خود می‌افزود تا آنجا که گفته‌اند: عده‌ی نیروهای ابن زیاد به سی هزار رسیده است.^۲

این همه نیرو برای چه؟:

عبیدالله زیاد چون به اوضاع کوفه و بصره و سایر شهرهای عراق وارد بود به خوبی می‌دانست که عراق و مخصوصاً کوفه مرکز شیعیان علی (علیه‌السلام) است و می‌دانست که علاوه بر کوفه در بصره هم انجمن‌هایی به طرفداری حسین بن علی (علیه‌السلام) تشکیل می‌شده و حتی نامه‌ای که امام حسین (علیه‌السلام) برای بعضی از رؤسای بصره نوشته و آنان را به یاری خود خوانده بود به دست ابن زیاد افتاده بود.^۳

ابن زیاد احتمال می‌داد که مردم بصره از آمدن امام آگاه شوند و به یاری وی بشتابند. و نیز احتمال می‌داد که مردم کوفه چون دلباخته‌ی حسین بن علی (علیه‌السلام) هستند اگر رهبری داشته باشند و فرصتی بیابند انقلاب کنند. اگرچه عبیدالله بن زیاد، مسلم و هانی را کشته بود ولی می‌دانست که با این اقدامات غیرانسانی تنفر مردم به دستگاه حکومت بیشتر شده و در عین حال که ترس و وحشت بر مردم حکومت می‌کند این ترس و وحشت آمیخته با خشم و نفرت شدیدی است و هر لحظه احتمال می‌رود که یک انفجار وسیع ملی به طور ناگهانی رخ دهد و ابن زیاد و یارانش را در کام خود فرو برد.

ابن زیاد در همین مدت کوتاه دو صحنه‌ی عجیب و هیجان انگیز از شیعیان حسین بن علی (علیه‌السلام) دید که به حیرت و وحشت افتاد.

یکی آنگاه که به طور ناشناس وارد کوفه شد و مردم که منتظر مقدم امام بودند به گمان اینکه او حسین بن علی (علیه‌السلام) است احساسات پرشوری نسبت به امام حسین (علیه‌السلام) ابراز کردند که ابن زیاد را شدیداً تکان داد و ناراحت کرد.^۴

و دیگری آنگاه که عبیدالله بن زیاد از ترس نیروهای مسلم بن عقیل به قصر حکومتی فرار کرد و ارتش مسلم قصر را محاصره کردند و حاکم کوفه خود را در آستانه‌ی مرگ دید.^۵

۱. الاخبار الطوال ص ۲۲۸.

۲. بحار ج ۱۰ ص ۱۹۰.

۳. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۳.

۴. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۴.

۵. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۷۶ و ارشاد مفید ص ۱۹۰.

خاطره‌ی تلخ این دو حادثه هنوز در کام جان ابن زیاد بود و او را رنج می‌داد و این احتمال را در فکر او تقویت می‌کرد که مردم، رهبری از بین خود انتخاب کردند و تحت فرماندهی او شورشی ایجاد نمایند و با توجه به اینکه خرید سلاح‌های جنگی آزاد بود و حتی تحت رهبری مسلم مقدار قابل توجهی اسلحه آماده شده بود احتمال انقلاب ملی کاملاً بجا بود. از این رو ابن زیاد کوشش فراوانی کرد که با کشتن جمعی بی‌گناه و با بذل پول فراوان از ترس و طمع مردم که دو نقطه ضعف زیان‌آوری است حداکثر استفاده را بکند و خود طرفداران امام را به جنگ وی بفرستد تا امکان شورش و انقلابی از بین برود.

و نتیجه‌ی دیگری که از تقویت نیرو می‌گرفت این بود که فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را زودتر وادار به تسلیم یا نابود کند و خود را از این غائله‌ی ناراحت‌کننده خلاص گرداند. پس معلوم شد فرستادن این همه نیرو که یک اقدام احتیاطی و تاکتیک جنگی بوده به دو منظور انجام شده است:

۱- اینکه امکان هرگونه انقلاب داخلی به نفع امام حسین (علیه‌السلام) از بین برود.

۲- اینکه کار حسین بن علی (علیه‌السلام) زودتر به نفع یزید یکسر شود.

دستور وحشیانه:

اگر آخر روز پنجم محرم حکم «ابن زیاد» (که باید حسین و یارانش برای یزید بیعت کنند تا نظر خود را درباره‌ی آنان بگویم) به عمر بن سعد ابلاغ شده باشد جواب امام حسین (علیه‌السلام) (که ممکن نیست تسلیم شوم) آخر روز ششم محرم به ابن زیاد رسیده است.

پسر مرجانه در مقابل جواب مردانه‌ی امام دستور وحشیانه‌ای صادر کرد که روی تاریخ را سیاه نمود او به عمر بن سعد دستور داد: با نیروی مسلحی که در اختیار داری حسین و یارانش را در محاصره‌ی بی‌آبی گرفتار کن که نتوانند قطره‌ای از آب بنوشند چنان که آن مرد پرهیزگار عثمان بن عفان را از آب محروم کردند.^۱

اگر جواب امام آخر روز ششم محرم به ابن زیاد رسیده باشد این دستور وحشیانه‌ی او درباره‌ی جلوگیری از آب روز هفتم محرم به ابن سعد رسیده. و این مطلب با آنچه در تواریخ آمده موافق است. زیرا مورخان نوشته‌اند: «و ذلک قبل قتل الحسین بثلاثه ایام^۲ یعنی جلوگیری از آب سه روز پیش از کشته شدن امام حسین (علیه‌السلام) بوده است».

این دستور بیخردانه که دلیل نهایت وحشیگری و درندگی است به سه علت بوده است:

۱- اینکه حسین بن علی (علیه‌السلام) زودتر تسلیم شود.

۲- اینکه پسر مرجانه می‌خواست خوی درندگی و حس انتقام‌جویی خود را اشباع کند، و ضمناً با این اعمال قدرت از رنج روحی و عقده‌ی حقارتی که در مقابل عظمت حسین بن علی (علیه‌السلام) در خود احساس می‌کرد بکاهد.

۳- ابن زیاد می‌خواست بفهماند که نسبت به خاندان معاویه وفادار است چون معاویه بنام خونخواهی عثمان با امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) جنگید و در فتنه‌ی قتل عثمان، عناصر انقلاب، خلیفه را در محاصره‌ی بی‌آبی قرار دادند که از این جهت مورد مؤاخذه و عتاب علی (علیه‌السلام) هم واقع شدند.^۱

۱. ارشاد مفید ص ۲۰۹ و الاخبار الطوال ص ۲۲۸.

۲. ارشاد مفید ص ۲۰۹ و الاخبار الطوال ص ۲۲۸.

ابن زیاد با این حکم ابلهانه می‌خواهد نام خونخواهی عثمان را زنده کند و در انجام مأموریت خود خوش رقصی نماید و خود را نسبت به خلیفه و خاندان معاویه وفادار جلوه دهد.

با صدور این حکم وحشیانه، بیشتر آشکار شد که دستگاه حکومت میل ندارد کار به مسالمت تمام شود و بیشتر روشن گشت که عمال حکومت ضد اسلام یزید برخلاف روش صلح طلبانه ی امام می‌خواهند فقط با نیروی سر نیزه آن هم با اسلوبی وحشیانه و غیر انسانی پیش بروند. و بدین وسیله وضع را وخیم‌تر می‌کنند و قدم به قدم به جنگ نزدیک‌تر می‌شوند، جنگی که خود آتش افروز آن و مسئول عواقب خسارت بارش هستند، جنگی که برای جهان اسلام خیلی گران تمام می‌شود.

دستور بی‌خردانه‌ی پسر مرجانه بی‌درنگ اجرا شد و عمر بن سعد، عمرو بن حجاج را که خود از دعوت کنندگان امام حسین (علیه‌السلام) بود به فرماندهی پانصد سوار مأمور کرد که جلوی «شریعه» یعنی محلی را که به علت سرایشی آن می‌توان از آب استفاده کرد مسدود کند.^۲

باز هم پیشنهاد مسالمت:

حسین بن علی (علیه‌السلام) در مرحله‌ی سوم قیام کوشش کرد که تشنجی ایجاد نشود و جنگی به وجود نیاید، و هرچه عمال حکومت بی‌تدبیر عوامل تصادم را فراهم می‌کردند امام با روش خردمندانه‌ای از تصادم جلوگیری می‌نمود. فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) باز هم ضمن مذاکرات محرمانه‌ای که به پیشنهاد آن حضرت با عمر بن سعد انجام شد برای چندمین بار پیشنهاد مراجعت فرمود.^۳

این مطلب خیلی قابل دقت است که قهرمان جانبازی و از خود گذشتگی تا این حد برای جلوگیری از جنگ کوشش کند و مردی با آن همه شکوه و جلال تا این اندازه تواضع و سلامت نفس و آقایی نشان دهد که مکرر پیشنهاد مسالمت و مراجعت از طرف او بشود و روی این مطلب پافشاری کند و در هر فرصت مناسبی که برای جلوگیری از خون ریزی بتوان کاری انجام داد از هیچ فعالیتی دریغ ننماید. سبحان الله! این همه بزرگواری و سلامت نفس و جوانمردی راستی حیرت انگیز است!

آنگاه عمال حکومت جنگ طلب، این قهرمان صلح و اصلاح را متهم می‌کنند که باعث انگیزش فتنه است!!! سیاه باد روی بی‌شرمی.

اعلام جنگ و فرمان سفیهانه:

عمر بن سعد برای بار دوم ضمن نامه‌ای پیشنهاد صلح جویانه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) را درباره‌ی مراجعت به حجاز به اطلاع عبیدالله بن زیاد رسانید. حاکم عراق نامه‌ی ابن سعد را که خواند با لحنی نرم و ملایم گفت: این نامه‌ی خیرخواهانه‌ای است که عمر بن سعد از روی دلسوزی نوشته است: «نعم قد قبلت^۴ آری پیشنهاد حسین را قبول

۱. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۱۷۳.

۲. ارشاد مفید ص ۲۰۹.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳ و ارشاد مفید ص ۲۱۰.

۴. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳.

کردم، ما ایرانی‌ها مخلّ سبيله يذهب حيث يشاء^۱. چنین می‌بینم که حسین بن علی را آزاد بگذارم هر جا می‌خواهد برود».

گوئی این نامه‌ی ابن سعد که مشتمل بر پیشنهاد امام درباره‌ی برگشتن به حجاز بود در روح سرکش حاکم دیکتاتور نرمشی ایجاد کرد و مایل شد که کار را به مسالمت تمام کند و بگذارد آن حضرت به حجاز برگردد ولی شمر ذی‌الجوشن که نظرش در تصمیمات حاکم خیلی مؤثر بود گفت: آیا می‌خواهی این پیشنهاد را از حسین بن علی بپذیری با اینکه او در حوزه‌ی حکمرانی تو وارد شده است! اگر حسین از منطقه‌ی حکومت تو خارج گردد او قوی‌تر خواهد شد و تو ضعیف‌تر، هرگز صلاح نیست که این پیشنهاد را بپذیری زیرا این نشانه‌ی ضعف حاکم است، باید حسین و یارانش تسلیم بی‌قید و شرط تو گردند آنگاه می‌توانی آنان را مجازات کنی یا ببخشی^۲.

سخنان این عنصر فساد چون با طبیعت تجاوز کار پسر مرجانه موافق بود در وی اثر کرد و بی‌درنگ رأی او پذیرفت. محیط سیاسی استان بزرگ کوفه برای پسر زیاد و شمر بن ذی‌الجوشن خالی شده است. این دو انسان مسخ شده در مرکز حکمرانی نشسته و درباره‌ی اوضاع سیاسی روز و مقابله‌ی با حوادث مشورت می‌کنند و تصمیم می‌گیرند. سخنان شمر بر محور اعمال قدرت برای کسب قدرت بیشتر دور می‌زند و آنچه سخنی از آن در میان نیست مصلحت ملت و نفع مملکت است.

اینان پاسداران حقوق مردم و حافظ مصالح عالی‌ه‌ی کشور هستند!!! و نظرشان این است که باید نیروهای مای و انسانی مردم را در راه استثمار خلق و کسب قدرت بیشتر مصرف کرد. شمر بن ذی‌الجوشن می‌گوید: مصلحت نیست حسین بن علی را آزاد بگذاری که از حوزه‌ی حکمرانی تو خارج گردد زیرا اگر از حوزه‌ی حکومت تو خارج شود او قوی‌تر خواهد شد و تو ضعیف‌تر.

آنچه در این جلسه‌ی حساس که باید خط سیر نهایی را تعیین کند مطرح است فقط مسئله‌ی ضعف و قوت حکومت است نه مصالح ملت. و آنچه در این شرائط در منطق حسین بن علی (علیه‌السلام) مطرح است مسأله‌ی حفظ صلح و پرهیز از جنگ است. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!

پسر زیاد که فردی خون‌خوار و مست حب مقام است پس از شنیدن سخنان شمر در جواب عمر سعد فرمانی بدین صورت صادر می‌کند:

«من تو را نفرستادم که از مبارزه با حسین بن علی خودداری کنی و او را به زنده ماندن امیدوار سازی و از طرف وی عذرخواهی نمایی و نزد من به شفاعت او برخیزی. اگر حسین و یارانش تسلیم فرمان گشتند آنان را ذلیلانه نزد من بفرست و اگر نپذیرفتند جنگ را شروع کن و گوش و بینی کشتگان آنان را ببر که مستحق این مجازات هستند و اگر حسین کشته شد سینه و پشت او را (یعنی یک دفعه سینه و یک دفعه پشت وی را) زیر سم اسبان لگد کوب کن، من می‌دانم این کار، پس از مرگ او را رنج نمی‌دهد ولی این چیزی است گفته‌ام که: اگر او را کشته‌ام این کار را انجام

۱. سرالنبلاء ج ۳ ص ۲۰۲.

۲. ارشاد مفید ص ۲۱۰ و کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۵۵ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۳ و ۳۱۴.

دهم، اگر تو فرمان مرا اجرا کردی پاداش مطیعان را خواهی داشت و اگر نمی‌پذیری از مقام خود معزول هستی و فرماندهی سپاه را به شمر بن ذی‌الجوشن واگذار کن که ما دستور خود را به وی داده‌ایم^۱». پسر مرجانه برای اینکه مبادا پذیرفتن پیشنهاد مسالمت آمیز پسر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نشان ضعف حاکم باشد رأی خردمندانه‌ی امام را نپذیرفت و با نوشتن این نامه‌ی ابلهانه هم اعلام جنگ کرد و هم دستور وحشیانه‌ی درباره‌ی بریدن گوش و بینی کشتگان و لگد کوب کردن بدن سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) صادر نمود، و بدین وسیله هم از خوی درندگی و حیوانیت خود پرده برداشت و هم ثابت کرد که دستگاه حکومت ضد اسلام یزید، جنگ طلب و فتنه انگیز است نه حسین بن علی (علیه‌السلام).

خطر صد در صد شد:

نامه‌ی جنون آمیز حاکم دیکتاتور کوفه روز نهم محرم توسط شمر بن ذی‌الجوشن به دست عمر بن سعد رسید. این نامه که شامل فرمان حمله و شروع به جنگ بود ابن سعد را خیلی ناراحت کرد. او از قرائن فهمید که شمر از پذیرفتن پیشنهاد مسالمت آمیز امام حسین (علیه‌السلام) درباره‌ی برگشتن به حجاز جلوگیری کرده است، از این رو به شمر گفت: گمان می‌کنم تو امیر را از قبول کردن نوشته‌ی من منصرف نموده و کاری را که ما امیدوار بودیم به صلاح آوریم تو فاسد کرده‌ای به خدا قسم حسین بن علی (علیه‌السلام) تسلیم نخواهد شد زیرا روحی بزرگ و تسخیر نشدنی در کالبد اوست. ان نفساً ایئةً لبین جنیبه^۲. شمر بن ذی‌الجوشن که خود هوس ریاست قشون را در سر می‌پروراند و دستور داشت که اگر عمر بن سعد به جنگ راضی نشد سرش را بگیرد، با لحنی آمرانه به عمر بن سعد گفت:

بگو بدانم می‌خواهی چه کنی؟ آیا فرمان امیر خود را اجرا می‌کنی و با دشمن وی می‌جنگی یا فرماندهی قشون را به من می‌سپاری؟

ابن سعد گفت: ریاست قشون را به تو نخواهم داد و خود شروع به جنگ خواهم کرد. سپس به سواره نظام خود دستور آماده باش داد، آنگاه که آماده شدند فرمان پیشروی داد.

اواخر روز تاسوعا (نهم محرم) بود که عمر بن سعد فرمان پیشروی داد و سواره نظام قشون به طرف توقفگاه امام حسین به حرکت در آمد. با این فرمان پیشروی که در تعقیب آن فرمان حمله صادر می‌شد خطر جنگ صد در صد شد و دیگر هیچ گونه امیدی به مسالمت نبود.

و از طرف دیگر چون حسین بن علی (علیه‌السلام) در محاصره‌ی دشمن واقع شده و رابطه‌ی وی با خارج قطع گشته بود هیچ گونه امیدی نبود که برای آن حضرت از کوفه یا بصره کمک برسد. «و ایقنوا انه لا یأتی الحسین ناصرٌ و لا یمده اهل العراق^۳. دشمنان یقین کردند که برای امام حسین (علیه‌السلام) کمک نمی‌رسد و مردم عراق به یاری آن حضرت نمی‌شتابند».

۱. ارشاد مفید ص ۲۱۱.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۵ در بعضی کتابها «نفس ایبه» آمده است.

۳. نفس المهموم ص ۱۲۰.

با این مقدمات، خطر کشته شدن امام نیز صد در صد شد زیرا یاران فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) هر چه فداکار باشد با این عده‌ی کم نمی‌توانند در برابر نیروی عظیم دشمن که حکومت مرکزی شام پشتیبان آن است مقاومت کنند. با مذاکراتی که بین طرفین شد یک شب جنگ به تأخیر افتاد.

جوانمردی دو جانبه:

پس آنگاه که نزدیک بود شب فرا رسد امام حسین (علیه السلام) یاران خود را جمع کرد و در حضور آنان خطبه‌ای ایراد نمود، و ضمن آن از یاران خویش خواست که از تاریکی شبی که فرا می‌رسد استفاده کنند و از لشکر گاه خارج گردند و جان خود را به سلامت ببرند.

این حق شخصی امام بود که می‌توانست یارانش را آزاد بگذارد بلکه از آنان شدیداً بخواهد که از آن حضرت جدا شوند. ولی آنان نیز حق داشتند این درخواست را نپذیرند و وجود مقدس فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را تا آنجا که بتوانند گرچه یک ساعت هم باشد حفظ کنند.

از این رو یاران امام درخواست جوانمردانه‌ی آن حضرت را جوانمردانه رد کردند و همگی آنان آمادگی خود را برای جانبازی در راه امام (علیه السلام) اعلام نمودند^۱ و بدین گونه جوانمردی دو جانبه در عالی‌ترین مظاهر خود تجلی کرد^۲.

یک نکته:

کسانی که می‌گویند: امام به این قصد حرکت کرد که خود و اصحابش کشته شوند این سخن آن حضرت را که به اصحاب خود فرمود: «بروید تا کشته نشوید» چگونه تفسیر می‌کنند؟»

اگر بگویند: «اول امام به این فکر بوده که خود و اصحابش کشته شوند ولی در شب عاشورا فکرش درباره‌ی اصحاب عوض شده و قصد کرده آنان را از کشتن نجات دهد». این قابل قبول نیست زیرا به چه علت فکر امام درباره‌ی اصحابش عوض شده است؟

و اگر بگویند: امام می‌خواسته اصحاب را آزمایش کند این هم صحیح نیست زیرا آن حضرت در همین سخنرانی شب عاشورا پیش از آنکه از اصحاب خود درخواست کند بروند فرمود: «من اصحابی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم». پس دیگر احتیاج به آزمایش نبود.

گمان نمی‌رود کسانی که می‌گویند: امام به این قصد حرکت کرد که خود و اصحابش کشته شوند بتوانند جواب صحیحی به سؤال بالا بدهند.

ولی کسانی که می‌گویند: «امام وقتی از مکه حرکت فرمود علاوه بر امتناع از بیعت قصد داشت کوفه را تسخیر کند» می‌توانند به سؤال بالا جواب صحیح بدهند و آن این است که امام از اصحابش بیعت و تعهد گرفته بود که در راه جهاد و تسخیر کوفه آن حضرت را یاری کنند و این بیعت در وقتی انجام شد که برای فرزند پیغمبر

۱. ارشاد مفید ص ۲۱۲ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۸.

۲. با درخواست برگشتنی که امام (علیه السلام) از اصحابش کرد دیگر جهاد بر آنان واجب نبود ولی مستحب بود زیرا حفظ وجود امام اگرچه چند ساعت باشد مطلوب است.

(صلی‌الله‌علیه‌وآله) امکان پیروزی نظامی بود ولی در شب عاشورا چون دیگر امکان پیروزی نبود ماندن اصحاب به هدف وی کمک نمی‌کرد از این رو بیعت را از آنان برداشت و فرمود: بروید^۱ و امام از روی حقیقت مایل بود همه‌ی برادران و برادرزادگان و عموزادگان و دو فرزندش امام سجاد و علی اکبر علیهما السلام و همچنین همه‌ی اصحابش از وی جدا شوند و به سلامت بروند نهایت اینکه آن جوانمردان آزاده حفظ وجود مقدس ولی الله اعظم را اگرچه چند ساعت باشد بر زندگی خود ترجیح دادند.

نکته‌ی دیگر:

امام سجاد (علیه‌السلام) می‌فرماید: «هنگامی که پدرم در شب عاشورا اشعار «یا دهر افّ من خلیلِ اخ» را خواند من فهمیدم خبر مرگ خود را می‌دهد و گریه گلوگیرم شد ولی خودداری کردم اما عمه‌ام زینب نتوانست خودداری کند و گریان و دامن کشان نزد پدرم رفت و گفت: ای کاش من مرده بودم. پدرم او را دلداری داد و فرمود: شیطان حلم تو را نبرد. عمه‌ام گفت: جانم به قربانت آیا آماده‌ی شهادت شده‌ای؟! چشمان پدرم پر از اشک شد و فرمود: «لو ترک القطا لیلاً لنام^۲. اگر مرغ قطارا یک شب تعقیب نمی‌کردند می‌خوابید».

یعنی وضع موجود را بر من تحمیل کرده‌اند و این گرفتاری به اراده و اختیار من نبوده بلکه مخالف با خواست من پیش آمده. و اگر آزادم می‌گذاشتند برمی‌گشتم. عمه‌ام: گفت: ای والدین! آیا از روی قهر و غلبه و بدون اختیار کشته می‌شوی؟ این بیشتر مرا ناراحت و قلبم را جریحه‌دار می‌کند، آنگاه سیلی به صورت خود زد و گریبان چاک نمود و غش کرد و روی زمین افتاد^۳.

اگر امام حسین (علیه‌السلام) از همان اول برای کشته شدن حرکت فرموده و در طول مسافرت نیز مکرر این مطلب را گوشزد کرده بود کشته شدن آن حضرت برخلاف انتظار نبود بلکه مطلبی معلوم و برای حضرت زینب (علیه‌السلام) عادی و قابل تحمل بود در این صورت:

چه معنی داشت که زینب کبری (علیه‌السلام) با شنیدن آن اشعار که امام در آن‌ها اشاره به شهادت خود فرموده تا این حد ناراحت شود که بگوید: ای کاش من مرده بودم و چه معنی داشت از روی تعجب از برادرش بپرسد: آیا آماده‌ی شهادت شده‌ای؟!.

۱. چنانکه امام زهیر بن القین را آنگاه که امید پیروزی بود به یاری خود طلبید و زهیر هم زن خود را طلاق داد و به فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) ملحق شد (ارشاد مفید ص ۲۰۲) تا هم زنش نگران او نباشد و هم خود او با خاطری آسوده برای پیروزی آن حضرت پیکار نماید. ولی در شب عاشورا که دیگر امید پیروزی نبود امام از همین زهیر و همچنین از سایر یارانش درخواست کرد بروند.

و زهیر هرگز برای کشته شدن به امام ملحق نشد بلکه برای پیکار در راه پیروزی و دفع شر از وجود فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به وی ملحق شد، و از این رو شب عاشورا در جوابی که به امام داد به هدف خود اشاره کرد و گفت: من دوست می‌دارم پیکار کنم تا کشته شوم و باز زنده گردم و پیکار کنم تا کشته شوم و این قضیه هزار دفعه تکرار شود و بدین وسیله خطر قتل از شما و جوانان اهل بیت شما برطرف گردد (ارشاد مفید ص ۲۱۳).

اگر امام به زهیر فرموده بود: من و همراهانم برای کشته شدن می‌رویم معنی نداشت زهیر به آن حضرت بگوید: دوست می‌دارم با جانبازی من خطر قتل از تو و جوانان اهل بیت برطرف گردد.

۲. فرائد الادب «المنجد» در حرف التاء مینویسد: «لو ترک القطا لیلاً لنام» بضرب مثلاً لمن حمل علی مکروه من غیر ارادته.

۳. ارشاد مفید ص ۲۱۳ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۱۹.

و چه معنی داشت که آن حضرت جواب بدهد: اگر آزادم می گذاشتند برمی گشتم؟
آیا صحیح است امامی که از اول به قصد کشته شدن حرکت کرده بفرماید: این گرفتاری به اراده و اختیار من نبوده بلکه از روی قهر و غلبه‌ی دشمن و مخالف با خواست من پیش آمده و اگر آزادم می گذاشتند برمی گشتم؟!
شایعه‌ی بی‌اساس:

بین بسیاری از مردم شایع است که جمعی از یاران امام حسین (علیه‌السلام) در شب عاشورا دست از یاری آن حضرت برداشتند و شبانه از وی جدا گشتند.

ما برای اینکه منبع اصلی این مطلب را پیدا کنیم به بررسی و کنجکاوی پرداختیم و پس از بررسی کامل به این نتیجه رسیدیم که: متفرق شدن یاران امام حسین (علیه‌السلام) در شب عاشورا در هیچ‌یک از منابع تاریخی از قبیل:

۱- تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه‌ی ۲۳۱.

۲- تاریخ طبری ۴ صفحه‌ی ۳۱۸.

۳- مقاتل الطالبین صفحه‌ی ۱۱۲.

۴- ارشاد مفید صفحه‌ی ۲۱۲.

۵- اعلام الوری صفحه‌ی ۲۳۵.

۶- روضه‌ی الواعظین صفحه‌ی ۱۸۳ و ۱۸۴.

۷- کامل ابن اثیر جلد ۴ صفحه‌ی ۵۷ و ۵۸.

۸- مقتل خوارزمی جلد ۱ صفحه‌ی ۲۴۷.

۹- تذکره‌ی سبط ابن الجوزی صفحه‌ی ۲۴۹.

۱۰- مثير الاحزان صفحه‌ی ۲۶.

۱۱- تاریخ ابن کثیر جلد ۸ صفحه‌ی ۱۷۶ و ۱۷۷.

۱۲- لهوف صفحه‌ی ۸۰ تا ۸۲.

۱۳- مناقب ابن شهر آشوب جلد ۴ صفحه‌ی ۹۹.

۱۴- مطالب السؤل.

۱۵- تاریخ ابی الفداء.

۱۶- تهذیب ابن عساکر.

۱۷- الاخبار الطوال.

۱۸- الامامة و السياسة.

۱۹- مروج الذهب.

۲۰- العقد الفرید.

ذکر نشده است، بلکه به عکس، در کتاب‌های نام‌برده از شماره‌ی ۱ تا ۱۳ در صفحات نام‌برده‌ی بالا آمده است که هیچ‌یک از یاران امام حسین (علیه‌السلام) پیشنهاد آن حضرت را درباره‌ی رفتن نپذیرفتند، و همگی آنان آمادگی خود را برای جانبازی در راه فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اعلام کردند.

عبارت مبهم:

آری فقط در کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) در این باره عبارتی هست که برای روشن شدن مطلب عیناً آن را درج می‌کنیم. در کتاب نام‌برده در شرح آیه‌ی «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ - سوره‌ی بقره آیه‌ی ۳۱» چنین آمده است:

«و لما امتحن الحسين و من معه بالعسكر الذين قتلوه و حملوا رأسه قال لعسكره: انتم في حل من بيعتي فالحقوا بعشائركم و مواليكم و قال لاهل بيته: قد جعلتكم في حل من مفارقتي فانكم لا تطبقونهم لتضاعف اعدادهم و قواهم و ما المقصود غيري، فدعوني و القوم فان الله يعينني و لا يخيلني من نظره كعادته في اسلافنا الطيبين، فاما عسكره ففارقوه و اما اهله و الادنون من اقربائه فابوا و قالوا: لا نفارقك^۱.

آنگاه که حسین و همراهانش به سبب لشکری که او را کشتند و سرش را بردند امتحان شد. به لشکر خویش گفت: شما از بیعت من آزادید پس به قبیله‌ها و دوستان خود ملحق شوید و به اهل بیت خود فرمود: به شما اجازه می‌دهم که از من جدا شوید زیرا شما از نظر عده و نیرو نمی‌توانید با آنان مقاومت کنید و مقصود آنان جز من کسی نیست پس مرا با این مردم واگذارید خداوند به من کمک می‌کند و از نظر لطف خود محروم نمی‌گرداند چنان که نسبت به گذشتگان پاک ما همیشه نظر لطف داشته است، پس لشکرش از وی جدا شدند ولی خانواده و خویشان نزدیک او از رفتن خودداری کردند و گفتند: ما از تو جدا نمی‌شویم».

آنچه مسلم است پس از رسیدن خبر قتل مسلم بن عقیل امام حسین (علیه السلام) در منزل «زباله» به همراهانش گفت: هر کس می‌خواهد برگردد، پس اعرابی که به آن حضرت ملحق شده بودند برگشتند^۲.

آنچه در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده اگر می‌خواهد همین برگشتن بعضی از همراهان امام را در منزل «زباله» بگوید این مطلب صحیحی است ولی عبارت کتاب نام‌برده با این مطلب تطبیق نمی‌شود زیرا از عبارت این کتاب ظاهر می‌شود که همه‌ی اصحاب امام رفتند و غیر از اهل بیت آن حضرت کسی باقی نماند، در حالی که آنچه در تواریخ آمده این است که در منزل «زباله» فقط اعرابی که در راه به وی ملحق شده بودند برگشتند نه یاران و اصحاب امام.

علاوه بر این بیش از دو ثلث شهدای کربلا غیر اهل بیت امام بودند از قبیل حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجّه و زُهَیْر بن القین و غیر این‌ها، در حالی که در این نقل می‌گوید فقط اهل بیت امام باقی ماندند.

و اگر عبارت کتاب مزبور می‌خواهد بگوید: شب عاشورا غیر از اهل بیت و خویشان آن حضرت همه‌ی همراهان و یاران وی رفتند این مطلب برخلاف حقیقت است زیرا در هیچ‌یک از کتاب‌هایی که برشمردیم ذکر نشده است که شب عاشورا حتی یک نفر از اصحاب امام از وی جدا شده باشد.

۱. کتاب تفسیر منسوب بامام عسکری (علیه السلام) ص ۸۷.

۲. ارشاد مفید ص ۲۰۳.

عبارت تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه السلام) درست روشن نیست که می‌خواهد برگشتن اعراب را از بین راه بگوید یا مقصودش شب عاشورا است اگرچه بعضی عبارات آن از قبیل «و ما المقصود غیری» با شب عاشورا مناسب‌تر است.

استنباط ناسخ التواریخ:

ولی کتاب ناسخ التواریخ عبارت تفسیر منسوب به امام را با شب عاشورا تطبیق کرده و گفته است: «و بالجمله چون شب عاشورا فرا رسید و تاریکی، جهان را فرا گرفت دیگر باره حسین (علیه السلام) مردم خویش را ممتحن داشت، و به میزان آزمایش و آزمون در گذرانید. در تفسیر امام مسطور است: قالَ الحسینُ لعسکره: انتم فی حلٍّ من بیعتی فالحقوا بعشائركم و موالیکم. با لشکر خویش فرمود: من بیعت خود را از گردن شما فرو گذاشتم بشتابید و با خویشان و دوستان خود پیوسته شوید».

سپس ترجمه‌ی باقی عباراتی را که از کتاب نام‌برده نقل کردیم چنین آورده:

«آنگاه با اهل بیت فرمود: شما را نیز اجازت کردم که از من جدا شوید چه طاقت رزم ایشان را ندارید و با عِدَّت و عِدَّت ایشان توانا نیستید و هیچ‌کس جز من مقصود این جماعت نیست مرا دست باز دهید با این قوم، همانا خداوند مرا اعانت می‌کند و به نظر رحمت نگران می‌گردد چنان که به گذشتگان طیب و طاهرین من نگران بود، امام می‌فرماید: لشکر او مفارقت اختیار کردند و پراکنده شدند و خویشان و خاصان او از تفرق ابا نمودند و بپاییدند^۱».

از این عبارات ناسخ به خوبی معلوم می‌شود که صاحب ناسخ، عبارت کتاب تفسیر منسوب به امام را که قبلاً نقل کردیم با شب عاشورا تطبیق کرده و توجه نکرده است که اگر این مطلب درست باشد که در شب عاشورا همه‌ی اصحاب امام غیر از اهل بیت آن حضرت رفتند پس باید شهدای کربلا منحصر باشد بهمان خویشان و اهل بیت امام در حالی که بیشتر شهدا از غیر اهل بیت امام بودند.

می‌توان گفت: این مطلب که (اصحاب امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا از وی جدا شدند) بعد از تألیف ناسخ التواریخ بین مردم شایع شده است زیرا کتاب ناسخ بین مردم خصوصاً ایرانیان رواج کامل داشته است، و نمی‌توان منشاء این شایعه را کتاب تفسیر منسوب به امام دانست زیرا اولاً کتاب نام‌برده بین مردم خصوصاً فارسی زبانان چندان رواجی نداشته، و ثانیاً عبارت کتاب نام‌برده به طور صریح دلالت ندارد که این مطلب مربوط به شب عاشورا باشد. پس منشاء شیوع این شایعه استنباط صاحب ناسخ التواریخ است و منشاء این استنباط عبارت تفسیر منسوب به امام است.

۱. معلوم می‌شود صاحب ناسخ التواریخ کلمه‌ی «أُمَّتُجِنَ» را بصیغه‌ی معلوم خوانده و این اشتباهی است که برای ایشان رخ داده است.

۲. ناسخ التواریخ جزء دوم از جلد ۲۲۲ طبع مهر ماه ۱۳۳۶.

و به فرض اینکه در تفسیر نام‌برده به طور صریح ذکر شده بود که در شب عاشورا اصحاب امام متفرق شدند این مطلبی است که در هیچ‌یک از منابع تاریخی ذکر نشده است، و از طرفی کتاب تفسیر منسوب به امام در نظر علمای مذهب ارزش و اعتباری ندارد، و دانشمندان بزرگ شیعه منقولات این کتاب را با قید احتیاط تلقی می‌کنند، و حتی اینکه عالم کم نظیر شیعه مرحوم علامه‌ی حلی این کتاب را سراسر مجعول می‌داند.^۱

امام خمینی رهبر انقلاب در مجلس درس می‌فرمود: مرحوم آیه‌الله شیخ محمد رضا اصفهانی مسجد شاهی درباره‌ی این تفسیر منسوب به امام چنین نظر می‌داد که این کتاب را یک نفر افسانه ساز کج سلیقه جعل کرده است. از آنچه گذشت روشن شد آنچه بین مردم شایع شده است که در شب عاشورا جمعی از اصحاب امام حسین (علیه‌السلام) از آن حضرت جدا شدند مدرک معتبری ندارد و منشاء این شایعه استنباط صاحب ناسخ التواریخ است آن هم از روی نوشته‌ی یک کتاب بی‌اعتبار پس ما حق داریم که نوشته‌ی ناسخ را به نام یک شایعه‌ی بی‌اساس بخوانیم.

تثبیت وضع دفاعی:

آنگاه که یاران امام حسین (علیه‌السلام) از رفتن خودداری کردند و آمادگی خود را برای جانبازی اعلام نمودند آن حضرت دستور داد در همان شب یعنی شب عاشورا خیمه‌ها را به هم نزدیک کنند و طناب‌های چادرها را از میان هم بگذرانند و وضع خیمه‌ها را طوری قرار دهند که تشکیل یک نیم دایره‌ی وسیعی بدهد تا اردوی امام در داخل این نیم دایره موضع بگیرند و فقط از یک طرف با دشمن روبرو شوند که نیروهای دشمن نتوانند از پشت به آنان حمله کنند. و نیز دستور داد پشت چادرها به فاصله‌ی کمی یک گودال سرتاسری به طول چادرها بکنند و دسته‌هایی از هیزم و نی که در کناره‌های نهرهای فرعی فرات می‌رویید آماده نمایند که فردا هنگام شروع جنگ هیزم‌ها و نی‌ها را در آن گودال بریزند و آتش روشن کنند تا دشمن نتواند از پشت به داخل خیمه‌ها نفوذ کند و بدین وسیله برای مدتی زنان و کودکان از هجوم دشمن محفوظ بمانند.^۲

چون با دستور سفیهانه‌ی حاکم خون‌خوار عراق خطر جنگ صد در صد شده بود و فردا جنگ شروع می‌شد لازم بود این اقدامات احتیاطی انجام گیرد تا هنگام شروع جنگ، امام و یارانش با وضعی مطمئن‌تر به مقاومت و دفاع بپردازند. دلسوزی و ارشاد:

صبح عاشورا «عمر بن سعد» نیروهای خود را بیاراست و آماده‌ی جنگ شد، و از آن سوی امام حسین (علیه‌السلام) نیز صفوف اردوی خود را منظم کرد و وضع دفاعی خود را در جلوی جبهه تثبیت نمود و دستور داد: دسته‌های نی و هیزم را که از پیش آماده کرده بودند در گودال سرتاسری پشت خیمه‌ها برافروزند^۳ و بدین وسیله وضع دفاعی خود را از پشت جبهه نیز محکم نمود.

۱. علامه‌ی حلی در خلاصه‌ی الرجال ص ۲۵۷ درباره‌ی این تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (علیه‌السلام) می‌فرماید:

«و التفسیر موضوع عن سهل الدیاجی عن ابیه باحدیث من هذه المناکیر».

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۰ و ارشاد مفید ص ۲۱۴.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۰ و ارشاد مفید ص ۲۱۴.

آنگاه تصمیم گرفت پیش از آنکه جنگ رسماً شروع شود آنچه وظیفه‌ی یک رهبر بزرگ و دلسوز است انجام دهد و مسئولیت خطیری را که در این موقع تاریخی و حساس به عهده دارد ایفا نماید.

امام حسین (علیه‌السلام) تصمیم گرفت تا آنجا که ممکن است افکار اردوی دشمن را به سوی خود جلب کند و روح آنان را تحت تأثیر سخنان خویش دگرگون سازد و به این مردم گیج و گمراه که اکثریت عظیم آنان برخلاف وجدان خود از روی ترس یا طمع بدین‌جا آمده‌اند بیدار باش بگوید و هشدار بزند. قلب مهربان و پر عاطفه‌ی امام در محبت این مردم فریب خورده و سرگردان می‌طپد و چون پدري دلسوز از گمراهی این مردم که اسیر هوس‌های سفیهانه‌ی دستگاه حکومت شده‌اند رنج می‌برد.

فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اراده کرد به مقتضای اوضاع زمان و با توجه به طرز تفکر مردم خطبه‌ای ایراد کند و حقایق چندی را در این لحظه‌ی از زمان که نقطه‌ی تحول تاریخ به شمار می‌رود در حضور چندین هزار نفر بیان نماید تا در سینه‌ی تاریخ ذخیره شود و برای نسل‌های آینده قیافه‌ی حادثه‌ی خسارت باری که دستگاه حکومت جنگ طلب به وجود آورد آن چنان که هست مجسم گردد.

پسر علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) اراده کرد خود را بیش از پیش به این مردم آشفته فکر بشناساند و تا آنجا که می‌تواند با کمال دلسوزی آنان را هدایت نماید که بی‌جهت با آن حضرت نجنگند و دست به خون وی آلوده نکنند. حسین بن علی (علیه‌السلام) خواست با ایراد یک سخنرانی پر مغز و تکان دهنده اگر میسر باشد فکر این مردم مسلمان فریب خورده را بیدار کند و از جنگ جلوگیری نماید.

این مرد صلح و اصلاح حتی در این لحظه‌ی تاریخی که همه‌ی عوامل جنگ فراهم شده می‌کوشد که اگر بتواند از جنگ بی‌فایده و خانمان‌سوز که یک نوع جنون اجتماعی است پیشگیری کند تا وجود پر ارزش سبط پیغمبر محفوظ بماند و پناهگاه و پشتوانه‌ی اسلام و مسلمانان باشد.

امام حسین (علیه‌السلام) عمامه‌ی رسول خدا را به سر گذاشت و ردای وی را پوشید و شمشیر مخصوص پیغمبر را به کمر بست^۱ و با این هیئت جذاب بر شتر خویش سوار شد تا بلندتر باشد و همه‌ی مردم آن حضرت را ببینند، و ضمناً بدانند که قصد جنگ ندارد چون معمولاً در حال جنگ سوار بر شتر نمی‌شوند. امام در این حال به مردم فهماند که می‌خواهد سخنرانی کند.

فرماندهان قشون دشمن که می‌دانستند اگر حسین بن علی (علیه‌السلام) با این هیئت و قیافه‌ی جذاب که از قیافه‌ی پیغمبر حکایت می‌کرد سخنرانی کند و مردم به سخنان وی گوش بدهند تا حدود زیادی افکار این مردم را که به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ایمان دارند تسخیر می‌کند و ممکن است انقلابی در روح شنوندگان ایجاد کند، و یک انفجار داخلی در خود اردوی عمر بن سعد به وجود آید.

رؤسای قشون برای اینکه مردم سخنان امام را نشنوند به فریاد کشیدن و هلهله کردن که حربی عاجزان است پرداختند و جار و جنجالی برپا کردند.

امام آن قدر درنگ کرد و صبر و شکیبایی به خرج داد که هوچی‌ها خسته شده و آرام گشتند، آنگاه سخنرانی تاریخی خویش را آغاز کرد که حاصل قسمتی از آن این است:

۱. ابوالشهداء ص ۱۷۳.

«ای مردم! در کار خود شتاب نکنید و سخنان مرا گوش دهید تا آن چه وظیفه‌ی من است و بر من حق دارید برای شما بگویم و حجت و دلیل خود را بیان سازم آنگاه اگر به حکم وجدان و انصاف با من رفتار کنید باعث سعادت خود شماست».

پس آنگاه که امام توجه قشون را جلب کرد با بیانی رسا به حمد و ثنای خدا و درود و سلام بر پیغمبر خاتم و فرشتگان و پیغمبران سخن گشود و سپس فرمود:

«ای مردم! نسب مرا بررسی کنید و ببینید من کیستم و از چه خاندانی هستم آنگاه با خود فکر کنید و خویشتن را ملامت نمایید که آیا برای شما شایسته است مرا بکشید و حرتم را از بین ببرید؟! »

آیا من فرزند پیغمبر شما نیستم؟

آیا حمزه‌ی سیدالشهدا عموی من نیست؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

آیا این حدیث پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که درباره‌ی من و برادرم فرموده است: حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتند به گوش شما نرسیده است؟ اگر آنچه را میگویم باور نمی‌کنید از «جابر بن عبدالله انصاری»، «ابو سعید خدری»، «سهل ساعدی»، «زید بن ارقم» و «انس بن مالک» پرسید آنان به شما خواهند گفت: که این حدیث را درباره‌ی من و برادرم از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شنیده‌اند.

آیا این حدیث پیغمبر خدا کافی نیست که شما را از ریختن خون من باز دارد؟ اگر در این حدیث پیغمبر شک دارید آیا در این مطلب هم شک دارید که من فرزند پیغمبر شما هستم؟! به خدا قسم از شرق تا غرب عالم دختر زاده‌ی پیغمبری به غیر از من وجود ندارد.

وای بر شما من کسی را کشته‌ام که می‌خواهید مرا به عنوان قصاص بکشید؟ یا مالی را از شما برده‌ام یا به کسی جراحتی وارد کرده‌ام که می‌خواهید به کیفر آن خون مرا بریزید؟! قیس بن اشعث گفت: تو تسلیم حکم بنی عمّت

۱. بین مردم مشهور است که اهل کوفه در جواب امام گفتند: «تقاتلک بغضاً منا لایبیک، یعنی ما به خاطر دشمنی که با پدرت داریم با تو می‌جنگیم».

ما این جمله را در هیچ‌یک از منابع تاریخی که در دسترس است نیافتیم مگر در کتاب پر از دروغ «نور العین» اسفرائینی ص ۵۷ و کتاب پر افسانه ای که به نام «مقتل ابی مخنف» معروف است و به ضمیمه ی جلد دهم بحار نیز چاپ شده. این جمله در آن کتاب در ص ۷۴ چاپ بغداد آمده، ولی این کتابی است پر از دروغ و افتراء و بسیاری از مطالب دروغ آن با مطالب «نور العین» اسفرائینی یکی است به طوری که خواننده خیال میکند این دروغها را یکی از این دو کتاب از دیگری گرفته یا مأخذ هر دو یکی بوده است.

مدت نوری در لؤلؤ و مرجان ص ۱۵۶ درباره‌ی این کتاب می‌گوید: «این مقتل موجود که به ابی مخنف نسبت می‌دهند مشتمل است بر بعضی مطالب منکره مخالف اصول مذهب و البته آن را عادی و جهال به جهت پاره‌ای از اغراض فاسده در آن کتاب داخل کرده‌اند».

در هر حال اگر مدرک جمله ی معروف: «تقاتلک بغضاً منا لایبیک» فقط کتاب «نور العین» اسفرائینی و همین کتاب پر افسانه ی معروف به «مقتل ابی مخنف» باشد قابل اعتماد نیست. البته این کتاب غیر از آن مقتل ابی مخنف است که طبری از آن نقل می‌کند و آن کتاب پرارزشی بوده که متأسفانه در دسترس ما نیست.

بشو (مقصودش این زیاد است) آنان موافق رضای تو عمل خواهند کرد، امام فرمود: نه به خدا قسم، من دست ذلت به دست شما نخواهم داد و مثل بندگان ذلیلانه اقرار نخواهم کرد^۱.

مرحله‌ی چهارم:

اولین تیر:

امام حسین (علیه‌السلام) به موجب رهبری عالی روحانی خویش آنچه لازم می‌دانست فرمود و برای راهنمایی این مردم گمراه نهایت دلسوزی را به خرج داد.

سخنان گرم و پر شور امام که از قلبی سوزان برمی‌خاست یک عده را که قریب سی نفر بودند چنان منقلب کرد که دست از جان خود شستند و به صفوف فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) ملحق گشتند، و مرگ با حسین را بر زندگی با عمال حکومت سیاه ترجیح دادند.

این عده‌ی سی نفری چون از مذاکراتی که امام (علیه‌السلام) با عمر بن سعد برای جلوگیری از جنگ کرده بود آگاه بودند و از پیشنهاد مراجعت که آن حضرت به منظور برقرار کردن صلح و مسالمت فرموده بود اطلاع داشتند بدین جهت از اینکه عمال حکومت پیشنهاد فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را نپذیرفتند سخت ناراحت شدند و گفتند: فرزند پیغمبر پیشنهاد صلح می‌کند و شما نمی‌پذیرید؟!

بدین گونه ضمن اعتراض شدیدی که به وحشیگری و درندگی عمال حکومت کردند به اردوی امام پیوستند و در رکاب آن حضرت جانبازی نمودند^۲.

در طلوعه‌ی این عده‌ی از جان گذشته حرّ بن یزید ریاحی بود که ملحق شدن او به اردوی امام به علت مقام و شخصیتی که داشت در روح اردوی مخالف خصوصاً افرادی که تحت فرماندهی او بودند اثر عمیقی گذاشت و نیز اکثریت مردمی که با تهدید و تطمیع با دودلی و تردید به جنگ امام آمده بودند پس از شنیدن سخنان سوزان سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دو دل تر و سرگردان تر گشتند.

عمر بن سعد که برخلاف میل قلبی خود این مأموریت خطرناک را پذیرفته بود پس از شنیدن خطبه‌ی تکان دهنده‌ی امام از دیگران سرگردان تر و ناراحت تر شده بود.

پسر سعد در حال اضطراب فکر و ناراحتی وجدان برای اینکه به این سرگردانی خاتمه دهد به عنوان شروع جنگ، تیری به طرف اردوی امام پرتاب کرد که به قول «عقاد» مصری: گویا این تیر در سینه‌ی او فرو رفته و ناراحتش کرده بود و خواست خود را از این ناراحتی خلاص کند^۳. با این تیر عمر بن سعد، جنگ رسماً شروع شد و بدین گونه قیام امام حسین (علیه‌السلام) وارد مرحله‌ی چهارم گشت.

پسر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خیلی کوشش کرد که جنگ واقع نشود و قیام وی به خون رنگین نگردد ولی عمال حکومت تجاوز کار یزیدی نخواستند کار به مسالمت تمام شود و حادثه‌ی وحشتناک کربلا را به وجود آوردند که روی تاریخ اسلام بلکه تاریخ انسانیت را سیاه کرد.

۱. ارشاد مفید ص ۲۱۶، تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲۳.

۲. ذخائر العقبی ص ۱۴۹ سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۱۰.

۳. ابوالشهداء ص ۱۷۹.

شاید همه‌ی مدت جنگ بیش از شش ساعت طول نکشید، ولی در این مدت کوتاه از اردوی عمر بن سعد آنقدر قساوت و بی‌رحمی و درندگی و وحشیگری و اعمال غیر انسانی سر زد که برای شرح جزئیات آن صدها ساعت وقت لازم است، و نوشتن و گفتن و شنیدن آن قلب را می‌لرزاند و اعصاب را مرتعش می‌کند و وجدان را ناراحت می‌سازد و عقل را مبهوت می‌گرداند.

و در مقابل، از حسین بن علی (علیه‌السلام) و یاران و خاندانش آنقدر بزرگواری و جوانمردی و ایمان و انسانیت و تقوی و فضیلت و عشق به حقیقت و فداکاری و جانبازی در راه خدا و در راه عقیده و ایمان ظاهر گشت که هر انسانی را به خضوع وامی‌دارد و هر فرد حقیقت دوستی در مقابل این همه عزت نفس و حریت ضمیر و عظمت روح سر تعظیم فرود می‌آورد.

این مرحله از قیام امام که مرحله‌ی جنگ اضطراری و دفاع خونین بود از نظر مدت از سه مرحله‌ی دیگر کوتاه‌تر ولی از نظر عمل، خیلی جانکاه‌تر و تکان‌دهنده‌تر و جگر سوزتر بود. شرح جزئیات این جنگ چند ساعته و وقایع غم‌انگیز و دلخراش آن از هدف این کتاب خارج است.

اسیری بازماندگان:

بدون تردید، اسیری بازماندگان خاندان پیغمبر و گردش اجباری اسیران در کوفه و رفتن آنان با آن وضع دلخراش در مجلس عیدالله زیاد و مسافرتشان به شام و گردش اجباری در خیابان‌ها و گذرگاه‌های عمومی و حضور آنان در مجلس یزید و اقامه‌ی مجلس یاد بود شهیدان در شام، این‌ها همه در شناساندن ماهیت واقعی حکومت ضد اسلام یزید اثر عمیقی داشت.

و همچنین خطبه‌های کوبنده‌ی امام سجاد (علیه‌السلام) و زینب کبری در شام برای بیشتر شناساندن چهره‌ی حقیقی حکومت پسر معاویه و رفع تهمت‌های دولت وقت نسبت به امام حسین (علیه‌السلام) و روشن کردن افکار عمومی درباره‌ی خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تأثیر شایان توجهی داشت.

ولی نکته‌ای که ذکرش لازم است این است که: اسیر شدن خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و رسوائی بیش از پیش حکومت یزید جزء هدف امام نبود بلکه اثر قهری جنگ بود.

نتیجه به جای هدف:

شاید بعضی گمان کنند: جزئی از هدف امام حسین (علیه‌السلام) از همراه بردن خاندانش این بود که اسیری آنان یزید را رسوا کند و پایه‌های سلطنت وی را متزلزل سازد. ولی باید گفت: این از باب اشتباه هدف با نتیجه است. هیچ‌گاه هدف امام از بردن خاندانش این نبود که با اسیری آنان حکومت یزید رسوا شود بلکه اسیری خاندان امام برخلاف رضای آن حضرت و برخلاف رضای خدا و پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بوده است.

آنچه درباره‌ی خاندان امام می‌توان گفت این است که چون مسافرت آن حضرت به مکه به قصد توقف در حرم خدا و ارزیابی اوضاع سیاسی و قدرت نظامی خویش بود، و معلوم نبود که مدت اقامت امام حسین (علیه‌السلام) در مکه چقدر خواهد بود برای اینکه از نزدیک از حال خاندانش آگاه باشد و در نگهداری و صیانت آنان بکوشد عائله‌ی خویش را به مکه برد. و پس از چهار ماه و پنج روز توقف در مکه وقتی که احساس خطر کرد به سوی کوفه حرکت کرد و از قرائن معلوم بود که امام می‌خواهد در کوفه بماند و رهبری و زمامداری مردم را به عهده بگیرد. و چون اطمینان

نداشت که اگر خانواده‌اش در مدینه یا مکه بمانند از مزاحمت عمال حکومت در امان باشند^۱ از این رو برای اینکه خاندانش را تحت نظارت مستقیم خود از هرگونه خطری مصون بدارد با همه‌ی خانواده‌ی خویش به سوی کوفه حرکت کرد تا با خانواده‌اش در کوفه سکونت گزیند.

پس هدف حسین بن علی (علیه‌السلام) از بردن خانواده این بود که از نزدیک از حال آنان آگاه باشد و تا آنجا که می‌تواند در حفظ و حراست آنان بکوشد، و به تعبیر دیگر، مقصود امام از بردن خانواده این بود که گرفتار دست دشمن نشوند نه اینکه گرفتار بشوند و گرفتاری و اسیری آنان حکومت بنی‌امیه را رسوا کند.

آری سخت‌گیری‌های عمال حکومت و جنگ طلبی و بی‌خردی آنان حادثه‌ی خونین کربلا را به وجود آورد که نتیجه‌ی طبیعی آن اسیر شدن خاندان امام بود و نتیجه‌ی طبیعی اسیری خاندان امام این بود که حکومت ننگین پسر معاویه ننگین‌تر شود. و این نتیجه‌ی قهری را نباید با هدف قیام اشتباه کرد.

۱. لهوف در ص ۷۴ احتمال مزاحمت عمال حکومت را ذکر کرده است.

بخش چهارم:

هدف قیام:

قیام برای اصلاح:

بدون تردید هدف امام حسین (علیه السلام) از قیام خود یک هدف اصلاحی وسیعی بوده است که از روح اسلام الهام می گرفته و اساس آن را حمایت و دفاع از اسلام تشکیل می داده است.

سخنان خود امام درباره‌ی بیان هدف آن حضرت بدین شرح است:

۱- آنگاه که امام بر اثر تهاجم عمال حکومت ناچار شد از مدینه خارج گردد ضمن مرقومه‌ای که به نام وصیت

نامه معروف است هدف اصلاحی خود را بدین گونه شرح داده است:

«وَأَمَّا خَرَجْتُ لَطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مِنْ فِقْطٍ لِلْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدْمِ مِنْ فِقْطٍ خَرَجْتُ شَدْمِ».

۲- و نیز ضمن نامه‌ای که در آن از بزرگان بصره کمک نظامی خواست به هدف خود اشاره می کند و می فرماید:

«فَإِنَّ السَّنَةَ قَدْ آمَيْتَ وَ إِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْرَتْ أَحْبَبْتَ. سُنْتُ إِسْلَامٍ مَرْدَةٍ وَ بَدْعَتُهُمْ ضِدُّ إِسْلَامٍ جَاءَ أَنْ رَأَى الْغَرَفَةَ

است». یعنی هدف من از بین بردن بدعت‌ها و زنده کردن اسلام و سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است.

۳- و نیز در خطبه‌ای که پس از برخورد با حر بن یزید در منزل «ببَيْضَةَ» ایراد فرموده هدف خود را روشن کرده

و آن خطبه این است:

«إِيَّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلًا لِحَرَمِ اللَّهِ نَاكِرًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ

رسول الله يعمل في عباد الله بالاثم و العدوان فلم يغير (ما) عليه بفعل و لا قول كان حقاً على الله ان يدخله مدخله.

الا و ان هؤلاء قد لموا طاعة الشيطان و تركوا طاعة الرحمن و اظهروا الفساد و عطلوا الحدود و استأثروا بالفى و اهلوا

حرام الله و حرّموا حلاله و انا احقُّ من غير، و قد اتنتى كتبكم و قدمت على رسلكم ببيعيتكم انكم لا تسلموني و لا

تخذلوني فان تمتمت على بيعتكم تصيبوا رشدكم فانا الحسين بن على و ابن فاطمة بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله)

نفسى مع انفسكم و اهلى مع اهليكم فلکم فى اسوة، و ان لم تفعلوا و نقضتم عهدكم و خلعتم بيعتى من اعناقكم

فلعمري ما هي لكم بنكر لقد فعلتموها بابي و اخي و ابن عمي مسلم و المغرور من اغتر بكم فحظكم اخطاتم و

نصيبكم ضيعتم و من نكث فانما ينكث على نفسه»^۳.

ای مردم! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده است: کسی که ببیند زمامدار ستمگری به حقوق الهی و احکام دین

تجاوز می کند و پیمان خدا را می شکند و با سنت پیغمبر (صلی الله علیه و آله) مخالفت می ورزد و با بندگان خدا بر اساس

ظلم و گناه رفتار می نماید و برای تغییر روش چنین زمامدار ستمگری به گفتار یا کردار اقدام نکند حتماً خداوند او را

به همان جایی می برد که آن ستمگر را می برد. آگاه باشید این عمال حکومت پیروی شیطان را برنامه‌ی خود قرار

داده و اطاعت خدا را ترک کرده و فساد را ظاهر ساخته و رواج داده‌اند و حدود و مقررات دین را تعطیل نموده و

۱. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۸ به نقل از ابن اعمش این نقل اگرچه در غیر تاریخ ابن اعمش دیده نشده ولی مضمون آن موافق دلیلهای دیگر و مطابق با روح

نهضت انبیاء است و بدین جهت عین حقیقت و مورد قبول می باشد.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴.

خزانه‌ی کشور را به خود اختصاص داده و حرام خدا را حلال و حلال او را حرام نموده‌اند و من از هرکس شایسته‌ترم که وضع موجود را تغییر دهم. و نامه‌های شما (درباره‌ی قبول زمامداری) به من رسیده و فرستادگانتان بیعت شما را به من ابلاغ کردند. شما عهد کرده بودید که مرا رها نکنید و دست از یاریم برندارید، اکنون اگر به عهد و بیعت خود وفادار بمانید راه سعادت پیموده‌اید، من حسین بن علی و فرزند فاطمه دختر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هستم. خود من با شما هستم و خانواده‌ی من با خانواده‌ی شما هستند، پس لازم است از روش من (در مبارزه‌ی با حکومت ظلم) پیروی کنید زیرا عمل من برای شما حجت و سرمشق است ولی اگر از من پیروی نمی‌کنید و عهد و بیعت خود را شکسته‌اید این از شما تازگی ندارد زیرا با پدر و برادر و پسرعم من مسلم چنین کردید، فریب خورده کسی است که به شما اعتماد کند. شما (با این عهد شکنی) محرومیتی برای خود فراهم آوردید و نصیب خود را ضایع ساختید و کسی که عهد خود را بشکند زیانش به خود او خواهد رسید».

اگرچه امام حسین (علیه‌السلام) این خطبه را پس از برخورد با حر بن یزید که زیر نظر نیروهای مسلح دشمن قرار گرفته بود انشاء فرموده و در آن وقت چون دیگر امکان پیروزی نظامی برای آن حضرت نبود از تشکیل حکومت منصرف شده بود.

ولی چند مطلب اساسی از این خطبه استفاده می‌شود که لازم است بدان اشاره شود:

۱- تغییر حکومت ظلم واجب بود.

۲- برای رسیدن به این مقصود راهی به غیر از تشکیل حکومت نبود.

۳- شرائط تشکیل حکومت موجود بود.

۴- هدف امام حمایت و دفاع از اسلام بود.

اگرچه مقصود اصلی در این بخش فقط بحث درباره‌ی قسمت چهارم یعنی هدف امام است ولی برای اینکه همه‌ی این چهار قسمت روشن شود تمام خطبه‌ی امام را تفسیر می‌کنیم و توضیح می‌دهیم:

۱- مبارزه‌ی با ظلم واجب بود:

امام می‌فرماید: اینکه من به قیام و اقدام برخاستم برای این است که پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرموده است: «هرکس ببیند زمامدار ستمگری دست تجاوز به حقوق مردم دراز کرده و احکام خدا را پایمال می‌کند واجب است در دفع ظلم و تغییر روش آن زمامدار ستم پیشه بکوشد و گرنه با همان ستمگر محشور خواهد شد». و این سازمان حکومت یزیدی بر اساس ظلم و تجاوز و کوبیدن احکام اسلام استوار شده و طبق فرمایش رسول خدا بر همه‌ی کسانی که قدرت دارند واجب است در دفع ظلم و تجاوز بکوشند ولی من از نظر قرابت با پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و از نظر رهبری مردم وظیفه‌ی بیشتر و مسئولیت سنگین‌تری داشتم (و انا احقُّ من غیر) از این رو لازم بود برای نجات اسلام و مسلمانان و ریشه‌کن کردن ظلم و فساد بیشتر بکوشم.

۲- تشکیل حکومت ضرورت داشت:

در حال حاضر راه جلوگیری از ظلم عمّال حکومت و حمایت اسلام منحصر به تشکیل حکومت است زیرا عمّال حکومت، نه خود دست از تجاوز برمی‌دارند و نه به نصیحت ناصحان مشفق گوش می‌دهند و همچنان به روش شیطانی خود ادامه می‌دهند و لزوماً طاعة الشیطان تا آنجا که از من سلب مصونیت کرده و می‌خواند با قدرت سر نیزه

موافقت اجباری مرا جلب کنند که حکومت ضد اسلام موجود را به رسمیت بشناسم. بنابراین راه جلوگیری از تجاوزات حکومت وقت منحصر است به اینکه نیروهای طرفدار عدالت متشکل شوند و قدرتی به وجود آورند و حکومت نیرومندی تشکیل بدهند و قدرت را با قدرت جواب بگویند. پس برای عمل کردن به فرمایش رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و مقاومت در برابر ظلم و دیکتاتوری تشکیل حکومت ضرورت داشت.

۳- شرایط موجود بود:

برای تشکیل حکومت، نیروی کافی موجود بود زیرا نیروهای داوطلبی که زیر نظر نماینده‌ی مخصوص من تشکیل یافته بود هسته‌ی مرکزی قدرت حکومت به شمار می‌رفت و برای بسته شدن نطفه‌ی حکومت صد در صد اسلامی کافی بود. و آنگاه که من به کوفه می‌آمدم چون حسین بن فاطمه دختر زاده‌ی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هستم به علت علاقه‌ی مخصوصی که مردم به خاندان رسالت دارند نیروهای تشنه‌ی عدالت از سایر استان‌های کشور به کمک ما می‌شتافتند. شما مردم عراق با بی‌صبری در انتظار من بودید و با گریه‌ی شوق دست بیعت به دست نماینده‌ی من دادید، و نامه‌هایی به طور ابتدائی و داوطلبانه درباره‌ی اینکه من زمامداری شما را بپذیرم فرستادید و نمایندگان شما نزد من آمدند و اطمینان دادند که نیروهای مردم آمادگی کامل دارند و عهد کرده‌اند که تا آخرین نفس ایستادگی کنند و قدمت علیّ رسلکم بیعتکم آنکم لا تسلونی و لا تخذلونی. پس شرایط تشکیل حکومت از هر جهت فراهم بود.

۴- هدف ما حمایت از اسلام بود:

اقداماتی که ما تا حال برای مقاومت در برابر ظلم و برای تشکیل حکومت صد در صد اسلامی کردیم به خاطر این بود که اسلام پایمال شده را زنده کنیم زیرا حکومت موجود حدود اسلام را تعطیل کرده و احکام دین را تغییر داده و احلوا حرام الله و حرّموا حلاله حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نموده و قرآن کریم را بازیچه‌ی هوس‌های جاهلان‌هی پسر معاویه و دستیاران وی قرار داده است، از این رو ما برای اینکه وضع موجود را تغییر بدهیم و اسلام و مسلمانان اسیر شده را از چنگال استبداد سیاه برهانیم به قیام و اقدام برخاستیم.

از آنچه گذشت روشن شد که هدف اصلی امام حسین (علیه‌السلام) از مقاومت و اقدام برای تشکیل حکومت حمایت از اسلام بوده است. و حمایت از اسلام یعنی حمایت از موجودیت اسلام و از همه‌ی مواهبی که اسلام به جهان انسانیت داده است. و ما چند قسم از آن‌را که جنبه‌ی اجتماعی دارد از باب نمونه ذکر می‌کنیم:

۱- حمایت از استقلال نیروی قانون گذاری.

۲- حمایت از استقلال نیروی قضائی.

۳- حمایت از آزادی قلم.

۴- حمایت از آزادی بیان.

۵- حمایت از عدالت در امور بودجه‌ی عمومی.

۶- حمایت از موقع جهانی اسلام.

۱- حمایت از استقلال نیروی قانون گذاری:

هر اجتماعی چه کوچک و چه بزرگ به سه نیرو احتیاج دارد:

۱- نیروی قانون گذاری.

۲- نیروی قضائی.

۳- نیروی اجرائی.

نیروی قانون گذاری برای این است که به مقتضای احتیاجات اجتماع، قوانین مفید وضع کند و مردم را از مزایای قوانین مترقی بهره‌مند گرداند.

و نیروی قضائی برای این است که اختلافات موجود بین طبقات مردم و بین مردم و دستگاه حکومت را بر اساس حق و عدالت برطرف سازد.

و نیروی اجرائی برای این است که هرچه نیروی قانون گذاری و نیروی قضائی دستور می‌دهند اجرا نمایند. در اسلام قانون گذاری بعد از وفات رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به عهده‌ی قرآن کریم و سنت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) با راهنمایی عترت آن حضرت گذاشته شده، یعنی باید دانشمندانی که در قرآن و سنت تخصص دارند بر اساس اجتهاد آزاد مسائل مورد احتیاج را از آن دو منبع استنباط کنند و در اختیار مردم قرار دهند. در اسلام به کسانی که اهلیت استنباط احکام را دارند استقلال کامل داده شده است به طوری که نه قوه‌ی قضائی و نه قوه‌ی اجرائی حق اعمال نفوذ در صاحبان فتوا و استنباط ندارند. و فقهای صاحب نظر با آزادی مطلق و استقلال کامل، درباره‌ی قوانین حقوقی و نظامات اجتماعی و مسائل جدیدی که به واسطه‌ی تحولات زمان پیش می‌آید دقت و تأمل می‌کنند و بر اساس اجتهاد آزاد طبق آنچه از قرآن و سنت استنباط می‌کنند فتوا می‌دهند و در اختیار مردم و دستگاه حکومت می‌گذارند.

یکی از بلاهای بزرگ اجتماعی این است که نیروهای اجرائی بخواهند در قوه‌ی قانون گذاری اعمال نفوذ کنند و از نیروی قانون، سلب آزادی و استقلال نمایند که در این صورت مغزهای متفکر و قانون فهم از سیر تکاملی خود باز می‌مانند و حریت و آزادی فکر را از دست می‌دهند و نمی‌توانند بر اساس اجتهاد آزاد، قوانین مورد احتیاج را با در نظر گرفتن مصالح اجتماع از قرآن و سنت استنباط کنند. اینجاست که نیروی قانون گذاری، فلج می‌گردد و در چنگال نیروهای اجرائی که تند و تیز و برنده هستند اسیر می‌شود و اجتماع از مزایای قوانین آزاد و مترقی محروم می‌گردد.

حکومت بنی‌امیه نیروی قانون گذاری را اسیر کرده و آزادی در اجتهاد را از علمای صاحب نظر سلب نموده و قوانین را به صورت موادی بی‌روح و افراد صاحب نظر و قانون فهم را به صورت افرادی بی‌اراده و چاکر مآب درآورده بود.

عبدالله بن عمر که در نظر اهل سنت مردی صاحب فتوا^۱ و مورد توجه مردم بود و همچنین ابن عباس که در زمان خود از علمای بزرگ و سرشناس بود و افراد دیگری که در ردیف وی بودند همه‌ی این افراد از طرف حکومت یزید تحت فشار قرار داده شده و حق اظهار نظر از آنان سلب گشته و زیر برق سر نیزه از آنان می‌خواهند که تسلیم بی قید و شرط پسر معاویه شوند و خلافت او را به عنوان خلافت قانونی و اسلامی بشناسند و به مردم اعلام کنند.

در حالی که خود این مسئله که آیا خلافت یزید قانونی است یا نه، مسئله‌ی جدیدی است که احتیاج به نظر و اجتهاد دارد و باید صاحبان فتوا حکم آن را از قرآن و سنت استنباط کنند.

۱. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۸.

این حق اجتهاد را از نیروی قانون گذاری سلب کرده‌اند و فقط اراده‌ی پسر معاویه است که هم قانون وضع می‌کند و هم اجرا می‌نماید. قانون یعنی اراده‌ی یزید. اجتهاد آزاد یعنی هوس پسر معاویه. نیروی قانون گذاری یعنی منافع شخصی خلیفه‌ی تحمیلی.

حسین بن علی (علیه‌السلام) که به حکم حدیث «ثقلین» شارح و مفسر قرآن است^۱ و قوانین مورد احتیاج باید از نظر آن حضرت بگذرد با چنین وضعی روبرو شده و حکومت یزید حق اظهار نظر از وی سلب کرده است. با اینکه فقط امام حسین (علیه‌السلام) است که در این مسئله‌ی جدید یعنی خلافت یزید باید نظر بدهد و تنها نظر اوست که باید وظیفه‌ی مسلمانان را در حساس‌ترین مسئله‌ی روز یعنی مسئله‌ی حکومت اسلامی روشن کند. با این وصف، این شخصیت عظیم را از حق رأی در این باره محروم نموده و می‌خواهند با قدرت سر نیزه آن حضرت را ناچار کنند که خلافت یزید را به رسمیت بشناسد و سلطنت استبدادی پسر معاویه را به عنوان یک سلطنت صد در صد قانونی و اسلامی اعلام نماید، و بدین گونه حکومت یزید قوه‌ی قانون گذاری را فلج کرده و حق هرگونه اظهار نظر را از رجال قانون و صاحب نظر سلب نموده است.

سنت پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این است که باید استقلال رجال قانون در رأی و نظر محترم شمرده شود و حسین بن علی (علیه‌السلام) که خود از عترت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و از رجال قانون است نظر قطعی خود را در مسئله‌ی خلافت و حکومت اسلامی اظهار کند و وظیفه‌ی مردم را روشن نماید.

ولی حکومت وقت این سنت پیغمبر خدا را پایمال کرده و حق رجال قانون را نمی‌شناسد.

امام حسین (علیه‌السلام) در خطبه‌ای که در حضور حرّ بن یزید و اردوی وی ایراد فرمود ضمن ذکر انحرافات زمامدار ستمگر، این جمله را گوشزد کرد که: «مخالف لسنه رسول الله»^۲، یعنی حکومت موجود، مخالف سنت رسول است.

حسین بن علی (علیه‌السلام) که خود را در مقابل چنین وضعی می‌بیند در مرحله‌ی دوم قیام که امکان پیروزی نظامی برای آن حضرت بود بر خود لازم می‌داند که چون شرایط مساعد است حکومت مستقلی تشکیل بدهد و در پناه قدرت حکومت، اسلام را و ضمناً نیروی قانون گذاری را از این اختناق شدید نجات بخشد.

پس روشن شد که باید حمایت از استقلال نیروی قانون گذاری را جزئی از هدف وسیع و اصلاحی امام حسین (علیه‌السلام) دانست.

۲- حمایت از استقلال نیروی قضائی:

یکی از شاه‌رگ‌های حیاتی هر اجتماعی، نیروی قضائی آن اجتماع است و چون در بین طبقات مردم همیشه اختلافاتی به وجود می‌آید و گاهی بین مردم و دستگاه حکومت اختلاف پدید می‌آید باید نیروی مستقل و آزادی به نام نیروی قضائی وجود داشته باشد که بتواند در زمینه‌ی اختلافات حقوقی و سیاسی در حدود قانون از حق و عدالت

۱. دو گروه شیعه و سنی به حد تواتر از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل کرده‌اند که فرموده است: من دو چیز گرانبها «ثقلین» را برای راهنمایی شما بجای می‌گذارم، یکی قرآن و دیگری عترت من. به موجب این حدیث، قانون و رجال قانون تعیین شده و امام حسین (علیه‌السلام) از عترت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و از رجال قانون و نظر وی در مسئله خلافت، قاطع و لازم الاجراء است. برای اطلاع بیشتر از این حدیث، به کتاب «المراجعات» تألیف علامه‌ی مجاهد سید عبدالحسین شرف‌الدین مراجعه شود.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴.

جانب‌داری کند و تا آنجا که امکان دارد در پناه قانون صاحبان قدرت را از تجاوز به دیگران باز دارد و حق را به صاحب حق برساند.

در اسلام مقامات قضائی از اعمال نفوذ مقامات ارتشی و انتظامی مصون هستند و هیچ مقامی حق ندارد درباره‌ی قضای اعمال قدرت کند یا حکم او را نقض نماید.

اسلام به سازمان دادگستری آن قدر استقلال و آزادی داده است که اگر ضعیف‌ترین فرد مردم از مقتدرترین فرد اجتماع شکایت داشته باشد مقام قضائی مسئول بی‌درنگ به شکایت شاکی رسیدگی می‌کند و متهم را اگرچه با نفوذترین فرد باشد محاکمه می‌نماید، و در صورت محکومیت به مجازات می‌رساند. و در پناه همین استقلال قضائی است که از تضییع حقوق طبقات ضعیف مردم جلوگیری می‌شود و مال و جان و ناموس مردم در پناه امنیت قضائی از دستبرد افراد متجاوز محفوظ می‌ماند.

حکومت بنی‌امیه سازمان قضائی اسلام را زیر نفوذ خود گرفته و استقلال و آزادی رأی از قضای‌های قانونی سلب کرده و دستگاه دادگستری را چون آلتی بی‌اراده تحت قدرت خویش درآورده بود و چون فرماندهی عالی نیروهای ارتشی و انتظامی با شخص خلیفه بود طبعاً همه‌ی مقامات قضائی چاکران جان نثار یزید بودند و از خود اراده‌ای نداشتند.

عبیدالله بن زیاد نماینده‌ی دیکتاتور یزید، شریح قضای را با آن همه سوابق قضائی و موقع اجتماعی چون آلت بی‌اراده‌ای در اختیار خود داشت. و حتی برای متفرق کردن مردمی که به طرفداری هانی بن عروه در کنار قصر وی اجتماع کرده بودند از نفوذ اجتماعی شریح استفاده کرد و این قضای پیر و دنیا پرست به عوض اینکه به مجرمیت ابن زیاد رأی بدهد او را از تهاجم مردم خشمگین نجات داد.^۱

بدین گونه سازمان قضائی که باید حافظ حقوق اجتماع باشد حافظ منافع شخصی دستگاه حکومت شده بود، و این بدعت بزرگی بود که برخلاف قوانین اسلام و سنت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رواج یافته بود.

امام حسین (علیه‌السلام) که خود حافظ سنت پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بود نمی‌توانست در مقابل این بدعت و این تجاوز آشکاری که به حریم قوانین اسلام و سنت رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شده بود ساکت باشد. از این رو در نامه‌ای که به رؤسای بصره می‌نویسد و از آنان کمک نظامی می‌خواهد به رواج بدعت اشاره می‌کند و می‌فرماید: «ان البدعة قد احييت^۲ یعنی بدعت‌ها جای سنت پیغمبر را گرفته است.»

حسین بن علی (علیه‌السلام) در مقابل دستگاهی قرار گرفته است که نیروی قضائی را در کام خود فرو برده و هضم کرده و از فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سلب مصونیت نموده و یک مرجع قضائی صلاحیت‌داری وجود ندارد و یا اگر وجود دارد آن قدرت را ندارد که از پسر فاطمه دفاع کند و تجاوز حکومت قانون شکن را در هم بشکند و عمال دولت خود سر را جای خود بنشانند.

۱. الاخبار الطوال ص ۲۱۶، مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۰۶.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶.

از این جهت امام حسین (علیه‌السلام) تصمیم می‌گیرد به حکم مسئولیتی که پیدا کرده بود در آن شرایط مساعد، حکومت مستقلی تشکیل دهد تا این بدعت بزرگ را از میان بردارد و استقلال نیروی قضائی و سایر قوانین اسلام را از چنگال استبداد سیاه نجات بخشد.

با این بیان باید حمایت از استقلال نیروی قضائی را که از قوانین سعادت بخش اسلام است جزئی از هدف امام حسین (علیه‌السلام) دانست.

۴- حمایت از آزادی قلم:

یکی از وسائل پیشرفت اجتماع، قلم‌های نویسنده‌ای است که نتیجه‌ی افکار دانشمندان را منعکس می‌سازد و در دسترس مردم قرار می‌دهد. قلم‌های نویسنده می‌تواند عصاره‌ی مطالعات و تحقیقات مغزهای متفکر را تا دورترین نقطه برساند و حتی اجتماعات دور افتاده را از نتیجه‌ی زحمات دانشمندان بهره‌مند سازد. قلم‌های نویسنده در تنویر افکار و آشنا ساختن مردم با اهداف زندگی و سوق دادن اجتماع به سوی تکامل، نقش راهنمای دلسوز را به عهده دارد.

اگر قلم‌های زنده و ارزنده آزاد باشد می‌تواند افکار عمومی را روشن کند و مردم را به حقوق خود آشنا سازد و می‌تواند با انتقادات منطقی و راهنمایی‌های دلسوزانه دستگاه حکومت را در پیشبرد اجتماع یاری کند و احياناً با منطق قوی از لغزش‌های زمامداران جلوگیری نماید.

اسلام آزادی قلم را تا حدودی که به ایمان و اخلاق و حقوق مردم زیان نرساند تأمین کرده، و بالاتر از آن نویسندگان را تشویق نموده است که در نوشتن حقایق و راهنمایی اجتماع بکوشند تا آنجا که اثر قلم‌های نویسنده را با خون شهید برابر بلکه بالاتر دانسته و گفته است: «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء یعنی اثر قلم دانشمندان از خون شهیدان ارزنده‌تر است».

در دنیای امروز هم ملت‌های زنده و رشد کرده آزادی قلم و مطبوعات را از ارکان حکومت‌های دموکراتیک دانسته‌اند. ولی حکومت بنی‌امیه این حق مشروع را از ملت مسلمان سلب کرده بود و فقط قلم‌هایی آزاد بود که در راه منافع شخصی عمال حکومت استبدادی بکار بیفتد و برای تأیید دستگاه حکومت، حقایق را وارونه کند و افکار مردم را منحرف نماید.

اگر نویسندگان چاکر مآب برخلاف وجدان خود و برخلاف حقیقت در مدح و منقبت سازمان حکومت خصوصاً شخص خلیفه قلم فرسایی می‌کردند به بهترین پاداش نائل می‌گشتند ولی اگر طبق ندای وجدان خویش حقایق را می‌نوشتند که افکار مردم را روشن می‌کرد و ممکن بود به طور غیر مستقیم با منافع حکومت برخورد داشته باشد به سخت‌ترین کیفر مبتلا می‌شدند.

حسین بن علی (علیه‌السلام) در همان ایامی که از طرف دولت وقت مورد تهاجم و تعقیب واقع گشته و در مکه‌ی معظمه توقف داشت با قلم پر ارزش خود نامه‌ای صادر می‌کند و چند رونوشت از روی آن برمی‌دارد و به صورت بخشنامه برای رؤسای بصره می‌فرستد. در این بخشنامه به تحولاتی که پس از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در حکومت اسلامی پیش آمده بود اشاره نموده و ضمناً می‌نویسد:

«و قد بعثت رسولی الیکم بهذا الكتاب و انا ادعوکم الی کتاب الله و سنه نبیه^۱. من این نامه را به وسیله‌ی فرستاده‌ی خود ارسال داشته شما را دعوت می‌کنم که کتاب خدا و سنت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را زنده کنید».

یکی از رؤسای بصره که بخشنامه برای او هم فرستاده شده بود از ترس این که مبدا این نامه دسیسه‌ی عبیدالله زیاد باشد نامه را با نامه رسان نزد عبیدالله زیاد حاکم بصره برد. حاکم خون‌خوار بصره نامه رسان امام حسین (علیه‌السلام) را بدون محاکمه اعدام کرد^۲.

از این داستان کوتاه می‌توان حدس زد که حکومت یزید تا چه اندازه در شکستن قلم‌های زنده و آموزنده و ترور کردن افکار آزاد کوشا بوده است.

به فتوای حکومت آزادی کش یزید، قلم حسین بن علی (علیه‌السلام) نباید آزاد باشد که مردم را دعوت به کتاب خدا و سنت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کند زیرا اگر کتاب خدا و سنت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) زنده شود با منافع حکومت استبدادی بنی‌امیه تضاد می‌کند.

این اختناق شدید و این جلوگیری از نوشتن مطالب بیدار کننده و تکان دهنده مخالف مقررات دینی و مخالف آزادی قلمی است که اسلام آن را تأمین کرده است.

امام حسین (علیه‌السلام) در چنین وضعی قرار گرفته و از طرف چنین حکومتی مورد تجاوز واقع شده و در چنین شرائطی به مقاومت و اقدام برای تشکیل حکومت پرداخته است. در این صورت، بدون تردید باید حمایت از آزادی قلم را جزئی از هدف وسیع و اصلاحی فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) دانست.

۴- حمایت از آزادی بیان:

یکی از عوامل تکامل اجتماع، گفتار و بیان گویندگانی است که بر اساس عقل و منطق حقایق را تشریح می‌کنند و راه و چاه را به مردم نشان می‌دهند.

اگر زبان‌های گوینده آزاد باشند می‌توانند بدون ترس و وحشت آنچه را به صلاح جامعه میدانند بیان کنند و اجتماع انسانی را در سیر تکاملی خود یاری نمایند.

اسلام آزادی بیان و گفتار را تا حدودی که به سعادت مردم ضربه نزنند تأمین کرده و از این بالاتر، گفتن حقایق را با شرائط مخصوصی واجب شمرده و خودداری از آن را گناه دانسته است.

همه می‌دانند که امر به معروف و نهی از منکر از فرائض مهم اسلامی است، بلکه به تعبیر حدیث: اسمی الفرائض^۳ یعنی عالی‌ترین و پر منفعت‌ترین واجبات دینی محسوب شده است.

اگر اصل آزادی بیان که در اسلام مقرر شده رعایت شود و گویندگان دلسوز افکار مردم را رهبری نمایند و عوامل صلاح و فساد جامعه را بی‌پرده بیان کنند اجتماع راه تکامل را سریع‌تر می‌پیماید و در همه‌ی شئون زندگی زودتر به رشد و ترقی خود می‌رسد.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶.

۲. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۳.

۳. کافی جلد ۵ ص ۵۵ طبع آخوندی.

بدیهی است یکی از اموری که باید گویندگان با کمال دلسوزی و خیرخواهی درباره‌ی آن سخن بگویند نقاط ضعفی است که در دستگاه حکومت پدید می‌آید که هیچ حکومتی خالی از آن نیست.

این نقاط ضعف باید با حسن تشخیص و با کمال متانت به وسیله‌ی گویندگان بیان شود و مردم از آن آگاه گردند و دستگاه حکومت که خدمت گذار مردم است با کمال تواضع بپذیرد. در این صورت حس تعاون و خوش بینی بین دولت و ملت زنده می‌شود و همه با هم در راه اهداف عالی زندگی گام برمی‌دارند.

ولی اگر گویندگان دانشمند درد و درمان سازمان حکومت را بیان نکنند و افکار مردم را روشن نسازند و از راه دلسوزی دستگاه دولت را ارشاد نمایند ممکن است عمال حکومت که نیروهای مالی و انسانی مردم را در اختیار دارند گرفتار انحرافات شومند و مردم به دستگاه دولت بدبین گردند، آنگاه مفاسدی به وجود می‌آید که بر هیچ کس پوشیده نیست. و در این صورت سهمی از مسئولیت به عهده‌ی گویندگان دانشمندی است که حقیقت را نگفته‌اند.

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيُؤَلَّى عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ». ^۱ امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اگر ترک کنید بدان شما زمامدار شما خواهند شد آنگاه دعا می‌کنید (که خدا شر آنان را بگرداند) ولی دعای شما مستجاب نمی‌شود».

حکومت بنی‌امیه آزادی بیان را از مردم سلب کرده و امر به معروف و نهی از منکر را تعطیل نموده بود و دانشمندان دلسوز و صحابه‌ی آبرومند پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که صلاح و فساد مردم را تشخیص می‌دادند جرأت نداشتند آنچه را تشخیص می‌دهند بگویند.

هنگامی که معاویه بن ابوسفیان از «احنف بن قیس» خواست که درباره ولیعهدی یزید نظر خود را بگوید، احنف گفت: اگر راست بگوییم از شما می‌ترسیم و اگر دروغ بگوییم از خدا می‌ترسیم نخافکم ان صدقنا و نخاف الله ان کذبنا.^۲

در حکومت استبدادی بنی‌امیه فقط گویندگانی آزاد بودند که در مدح و منقبت دولت ضد اسلام خصوصاً شخص خلیفه داد سخن بدهند. عبیدالله بن زیاد نماینده‌ی یزید در مسجد کوفه که چند سال صدای دلنواز امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در آن طنین انداز بود در مدح و منقبت یزید بن معاویه بدین گونه سخن می‌گوید:

«و هذا امير المؤمنين يزيد قد عرفتموه حسن السيرة محمود الطريقة ميمون النقيبة محسناً الى الرعية متعهداً للثغور يعطى العطاء في حقه حتى قد امنت السبل على عهده و اطفئت الفتن بجهد».^۳

این امیرالمؤمنین یزید است که شما او را آزموده و می‌دانید کردارش نیکو و روشش پسندیده و اخلاق و روحیاتش پاک و مهذب است، این خلیفه‌ی رعیت پرور و دادگستر بودجه‌ی کشور را بر اساس حق و عدالت مصرف می‌کند و از سرحدات مملکت مواظبت می‌نماید، امنیت راه‌ها در زمان او برقرار شده و فتنه‌ها با سعی و کوشش وی خاموش گشته است».

۱. نهج البلاغه، ج ۲، ص ۸۶ طبع مصر.

۲. کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۸.

۳. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۲۴۲.

این چاکر جان نثار یزید این سخنان پوچ و بیهوده را بر مسند حکمرانی در حضور شیعیان علی (علیه السلام) می گوید و دلیل بر صحت گفتارش سر نیزه‌ی برنده‌ی او و جسدهای به دار آویخته و اعدام شده است. در حکومت یزید بدین گونه وارونه کردن حقایق آزاد و بیان حقایق ممنوع بود.

حسین بن علی (علیه السلام) در چنین اختناق شدیدی که آزادی بیان را از مردم سلب کرده‌اند گرفتار شده و مورد تهاجم دولت یزید واقع گشته. و از این رو به حکم وظیفه‌ی الهی و اسلامی جنبش آزادی بخش خود را آغاز کرده است.

روی این قرائن باید گفت: حمایت از آزادی بیان که از مقررات سعادت بخش اسلام است جزئی از هدف همه جانبه‌ی امام حسین (علیه السلام) بوده است.

۵- حمایت از عدالت در امر بودجه:

یکی از ارکان بقاء هر اجتماعی بودجه‌ی عمومی است که در هر کشوری طبق قوانین آن کشور وصول و به خزانه‌ی مملکت تسلیم می‌شود. این بودجه‌ی عمومی مال مردم و دستگاه حکومت امین مردم است که باید هم در وصول و هم در نگهداری و هم در مصرف کردن آن مصلحت عموم را در نظر بگیرد.

عدالت در امر بودجه اقتضاء می‌کند که سازمان حکومت هیچ گاه و به هیچ عنوان بودجه‌ی کشور را در راه منافع شخصی کارگزاران دولت مصرف نکند بلکه چون خدمت گذار دلسوز، موجودی خزانه را در راه مصالح اجتماع و ترقی و تکامل ملت مصرف نماید.

و از این بالاتر، اگر زمامداران عدالت گستر هزینه‌ی زندگی خویش را از مال شخصی خود نیز تأمین نمایند باز لازم است برای رعایت حال تهی دستان از زیاد روی در خرج به پرهیزند و به سادگی زندگی کنند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با اینکه در زمان حکومتش برای زندگی شخصی خود دیناری از بودجه‌ی عمومی خرج نمی‌کرد^۱ باز هم زندگی بسیار ساده‌ای داشت و هنگامی که از حضرتش پرسیدند: چرا شما با این مقام شامخ به این لباس خشن و خوراک ساده قناعت می‌کنید؟ در جواب فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَى أَيْمَةِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدَّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضِعْفَةِ النَّاسِ كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ^۲. خداوند بر پیشوایان عدالت گستر واجب کرده است که مانند طبقات پایین اجتماع زندگی کنند تا تهی دستان از تهی دستی خود رنج نبرند».

حکومت بنی‌امیه از زمان خلافت عثمان در امر بودجه‌ی مملکت اسراف و تبذیر فراوان کرد و دست عمال دولت را باز گذاشت تا به میل و هوس خود خزانه‌ی کشور را در هر مصرفی که دلخواه آنان است خرج کنند.

و این روش در زمان معاویه نیز تعقیب می‌شد و در دوران سلطان بیست ساله‌ی وی بودجه‌ی بی‌حساب کشور در اختیار عمال حکومت و یاران وفادار خلیفه درآمد بود و اسراف‌ها و تبذیرها و ولخرجی‌ها بیش از حد تصور بود و مالیات عمومی که از کیسه‌ی مردم پرداخت می‌شد در راه اشباع شهوات خلیفه و یاران جان نثارش مصرف می‌گشت و نزدیکان دولت ثروت‌های بی‌حساب اندوختند و غرق در ناز و نعمت شدند ولی طبقات پایین اجتماع با فقر سیاه و

۱. وسائل چاپ جدید ج ۶ ص ۷۹ و ۸۰ و ۸۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۰۴.

مرگ زرد دست به گریبان بودند. و اختلاف طبقاتی شدید با همه‌ی مظاهر زشت و ننگینش اجتماع اسلامی را تهدید به سقوط می‌کرد.

پس از مرگ معاویه نیز مصرف بودجه‌ی عمومی به همان منوال بود و در حالی که جمعی از مسلمانان مخصوصاً شیعیان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در آتش فقر می‌سوختند میمون اختصاصی یزید قبای ابریشمین می‌پوشید و مرکب اختصاصی آن میمون دارای زین رنگارنگ ابریشمین بود.^۱

و استاندار سیستان «عباد بن زیاد» برادر ابن زیاد که مالک هزار غلام بود به هزار غلام خود حداقل ده میلیون دینار یا درهم از بودجه‌ی مملکت می‌بخشید.^۲

و استاندار خراسان عبدالرحمن بن زیاد برادر دیگر ابن زیاد بیست میلیون درهم از بودجه‌ی عمومی دزدی می‌کرد و یزید بخشنده این مبلغ ناچیز! را در مقابل اینکه او از استانداری خراسان صرف نظر کند به وی می‌بخشید.^۳

این بود روشی که حکومت بنی‌امیه به رهبری خلیفه تعقیب می‌کرد.

امام حسین (علیه‌السلام) در آن خطبه‌ای که با سوز دل زیر برق آفتاب سوزان در مقابل حرّ بن یزید و اردوی او ایراد فرمود از این بلای خانمان سوز ذکر می‌کرد که با سوز دل و ضمناً به هدف قیام خویش اشاره نمود.

امام در آن خطبه که سابقاً آن را نقل کردیم به هفت نقطه‌ی ضعف که در دستگاه حکومت بود و به تعبیر بهتر: هفت بلای عمومی که از طرف حکومت بنی‌امیه به جان مردم ریخته بود اشاره کرد و از آن جمله فرمود: «واستأثروا بالفیء»^۴ یعنی عمال حکومت بودجه‌ی عمومی را به خود اختصاص داده و در راه هوس‌های خویش مصرف می‌نمایند».

این جمله از خطبه‌ی امام علاوه بر اینکه به هدف قیام آن حضرت اشاره می‌کند به طور صریح می‌فهماند که حسین بن علی (علیه‌السلام) از بی عدالتی در امر بودجه‌ی عمومی رنج فراوان می‌برده است.

امام حسین (علیه‌السلام) در چنین وضعی قرار گرفته و از طرف چنین حکومتی مورد تهاجم واقع گشته و ناچار شده است به حکم وظیفه اسلامی برنامه‌ی قیام خود را تنظیم کند و در راه نجات دادن مسلمانان تا آنجا که قدرت دارد پیش برود.

بدین گونه می‌بینیم حمایت از عدالت در امر بودجه‌ی عمومی جزئی از هدف اصلاحی فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بوده است.

۶- حمایت از موقع جهانی اسلام:

یکی از چیزهایی که مورد توجه کشورهای زنده است موقع بین‌المللی و جهانی است، اگر کشوری بتواند جای خود را در بین سایر کشورها باز کند و نزد ممالک دیگر آبرویی کسب نماید با همین سرمایه‌ی آبرو می‌تواند گام‌های بلندی

۱. مروج الذهب ۲ ص

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۶۲.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۳۴.

۴. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴.

در راه ترقی بردارد و در میان کاروان تمدن جهانی نقش رهبر را به عهده بگیرد و یا حداقل در ردیف کشورهای مترقی و توسعه یافته قرار گیرد.

برای به دست آوردن آبروی جهانی سه چیز را باید در ردیف عوامل اصلی دانست:

۱- زمامدار کشور.

۲- اسلوب حکومت.

۳- قوانین و مقررات کشور

الف- اگر زمامدار مملکت مظهر عدالت و تقوی باشد و به خیر خواهی و سلامت نفس و سایر فضائل انسانی شناخته شود علاوه بر اینکه کشورش را به راه ترقی و تکامل می برد توجه سایر کشورها را به خود جلب می نماید و در بین ممالک دیگر نفوذ معنوی پیدا می کند و منافع و مزایای این نفوذ معنوی بر هیچ کس پوشیده نیست.

ب- و نیز اگر حکومت کشوری بر اساس عدالت و آزادی و خدمت به مردم استوار باشد و در سیاست خارجی از روش بشر دوستی و حسن تفاهم پیروی کند کشورهای دیگر نیز به این اسلوب حکومت علاقه مند می شوند و از همین راه آبرو و مقام بین المللی به وجود می آید.

ج- و نیز اگر قوانین کشوری بر اساس واقع بینی و حوائج اجتماع استوار باشد سایر کشورها هم که تشنه ی سعادت هستند از قوانین چنین کشوری اقتباس می کنند و بدین گونه این کشور نقش رهبر را ایفاء می کند و معلوم است که چنین کشوری از این راه تا چه اندازه می تواند موقع خارجی و جهانی خود را تثبیت نماید.

کسانی که درباره ی تمدن اسلام و عرب تحقیقاتی کرده اند اعتراف دارند که پیشرفت اسلام در آغاز کار تا حدود زیادی مرهون این سه چیز بوده است:

۱- زمامدار لایق.

۲- اسلوب آزادی بخش حکومت اسلامی.

۳- قوانین زنده و مترقی اسلام.

اسلام در آغاز کار در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با داشتن این سه چیز موقع خارجی و جهانی خود را تثبیت کرد و از نظر بین المللی آبرو و مقام شایان توجهی به دست آورد و با این سرمایه ی معنوی جای خود را در دل ملت های دیگر باز کرد و برای نفوذ در دیگران راه خود را هموار نمود و رفته رفته از نظر شهرت جهانی و نفوذ خارجی به قدری اوج گرفت که به عقیده ی صاحب نظران اگر به همان منوال پیش می رفت سراسر قاره ی اروپا بلکه سراسر جهان را تسخیر می کرد.

از فیلسوف انگلیسی «ولز» نقل می کنند که گفته است: «اگر اسلام به همان منوال اول سیر کرده و پیش رفته بود چیزی نمانده بود که سراسر جهان را تسخیر کند».

ولی با کمال تأسف در بخش دوم خلافت عثمان چون شخص خلیفه تحت تأثیر بنی امیه که قبیله ی وی بودند واقع شد از این رو در کادر رهبری کشور اسلامی انحرافات زیادی بیش از انحرافات دو خلیفه ی سابق به وجود آمد و طبعاً اسلوب حکومت هم تغییر کرد و آن حکومت آبرومند و عدالت گستر پیغمبر اسلام به طور کامل به یک حکومت

۱. کتاب عظمت حسین پاورقی ص ۷۴.

خودسر و ستم پرور مبدل گشت تا آنجا که بیشتر نیروی فکری رجال ملی اسلام در راه مجادلات داخلی مصرف می‌شد. و سرانجام، عثمان بن عفان خلیفه‌ی وقت به آتش خشم مردم سوخت و از قتل عثمان فتنه‌های فراوانی به وجود آمد.

از جمله‌ی این فتنه‌ها اینکه معاویه بن ابی سفیان زیر سرپوش خونخواهی عثمان طغیان کرد و فتنه‌ها برانگیخت و خون‌ها ریخت تا آنکه پس از قضیه‌ی تحکیم گوشه‌ای از مقاصد شیطانی خود را نشان داد. و پس از شهادت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برای کوبیدن نیروهای عراق و پیران امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) با نیروی مجهزی تا سرحد عراق پیش راند و سرانجام با ایجاد اختلاف در فرماندهان نیروهای عراق و با دادن پول زیاد و به کار بستن حيله‌های دیپلماتیک حضرت مجتبی (علیه‌السلام) را در شرائطی قرار داد که برای حفظ خون خلق و مصلحت اسلام صلح کردن و کنار رفتن از صحنه‌ی سیاست برای سبط اکبر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) امری ضروری و غیرقابل اجتناب بود.

معاویه آنگاه که قدرت حکومت را به دست گرفت هدفش به جز استثمار مردم و تشکیل سلطنت امپراطوری نبود. سلطنتی که بر اساس استبداد سیاه و قانون شکنی و به زنجیر کشیدن آزادگان استوار بود. سلطنت بی‌مهاری که با کشتن و بستن و تبعید کردن، چنان که مسلم بن عقیل گفت استبداد کسری و قیصر را تجدید کرده بود^۱.

علاوه بر این‌ها معاویه به پیشنهاد مغیره بن شعبه حاکم حيله گر کوفه به فکر افتاد خلافت اسلامی را در خاندان خود موروثی کند که پس از مرگش فرزندان وی سلطنت اسلامی را همان طور که ابوسفیان گفت: چون گوی دست به دست بگردانند. و این کار را برخلاف مواد پیمان صلحی که با حضرت مجتبی (علیه‌السلام) بست با سلب آزادی رأی و با بذل پول فراوان انجام داد^۲.

معاویه در گذشت ولی با زمینه چینی محکمی که کرده بود پس از مرگش پسر بی تجربه و الکی و عیاش او قدرت حکومت را به دست گرفت.

در اینجا لازم است به موقع خارجی و جهانی اسلام توجه شود تا وسعت دیدگاه و افق فکر امام حسین (علیه‌السلام) روشن گردد.

بدیهی است که چون حکومت بنی‌امیه بر اساس ظلم و تجاوز و دیکتاتوری استوار بود و مقررات اسلام را به بازی می‌گرفت آن همه آبرو و مقام بین‌المللی که در آغاز نصیب اسلام شد در زمان این حکومت سیاه قوس نزولی پیموده و اسلام از نظر نفوذ جهانی عقب گرد کرده بود.

یکی از نویسندگان اسلامی می‌گوید: «یکی از دانشمندان بزرگ آلمان به یک عده از مسلمانان که یکی از شریفان مکه بین آنان بود گفت: شایسته است ما مجسمه‌ی معاویه بن ابی سفیان را از طلا بریزیم و در برلن پایتخت آلمان نصب کنیم زیرا معاویه بود که رژیم دمکراتیک حکومت اسلامی را به حکومت استبدادی تبدیل کرد و اگر معاویه این

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۲ و ارشاد مفید ص ۱۹۶.

۲. کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۰۳ تا ۵۱۱.

ضربه را به اسلام نزده بود اسلام همه‌ی جهان را می‌گرفت و اکنون ما آلمانی‌ها و سایر کشورهای اروپا عرب و مسلمان بودیم^۱».

قرارداد ذلت آور:

در زمان حکومت معاویه کشور اسلامی نه تنها از نظر حیثیت جهانی و نفوذ معنوی عقب گرد کرده بود بلکه از نظر قدرت نظامی نیز در شرائطی قرار گرفته بود که در مقابل اروپا ذلیل و زبون گشته و ناچار شد طبق قراردادی که حاوی متارکه‌ی جنگ بود سالیانه مبلغ چشمگیری به عنوان باج و خراج به پادشاه روم بپردازد.

در سال ۶۰ هجری که همان سال قیام حسین بن علی (علیه‌السلام) است معاویه که خود را در مقابل جهان غرب ضعیف می‌دید و مایل به متارکه‌ی جنگ بود قرارداد ذلت آوری را با پادشاه روم در ضمن چهار فصل بدین صورت منعقد کرد:

«فصل ۱: این مصالحه که به منزله‌ی متارکه ۳۰ ساله است ما بین امپراتور کنستانتین پادشاه تمام بلاد و ممالک مشرقی و مغربی فرنگ و پادشاه روم و یونان و مغرب و غیره و بین معاویه بن ابی سفیان خلیفه و پادشاه تمام بلاد عرب و ایران و توران و ماوراء سیحون و میان ولایة عهد و سرداران طرفین برقرار خواهد بود.

فصل ۲: معاویه و اخلاف او همه ساله بدون استثناء سی هزار عدد مسکوک طلا و هشتصد نفر از اسرای عیسوی و هشتصد رأس اسب عربی به قسطنطنیه ارسال خواهند داشت.

فصل ۳: امپراتور و اخلاف او متعهد می‌شوند که در این مدت ۳۰ سال وجهاً من الوجوه بمتصرفات حالیه عرب تاخت و دست اندازی ننمایند.

فصل ۴: معاویه بن ابی سفیان مبلغ و مسطورات فوق را به اسم خراج به دربار امپراتور خواهد فرستاد».

یزید هم این خراج را با چیزی علاوه می‌پرداخت و این باج تا زمان ولید بن عبدالملک داده می‌شد ولی ولید بر رومیان غالب شد و دیگر باج نداد^۲.

بدین گونه معاویه و فرزندش در برابر بیگانگان ذلیل و زبون بودند و حاصل دسترنج مردم مسلمان را به صورت طلا و اسب به دربار پادشاه روم می‌فرستادند تا از حمله و تهاجم وی در امان باشند. ولی در برابر مسلمانان به زنجیر کشیده شده، نیرومند و بااقتدار بودند و قدرت سر نیزه و برق شمشیر استبدادشان مردم مسلمان بی‌گناه و بی‌پناه را به اسارت درآورده بود.

اکنون رئیس کشور عظیم اسلامی که قسمت بزرگی از قاره‌ی آسیا و افریقا را زیر پرچم خود دارد یزید بن معاویه است و تصمیم دارد ندهای آزادی خواهی و عدالت طلبی را که از روح اسلام برمی‌خاست خفه کند و در درجه‌ی اول حسین بن علی (علیه‌السلام) را تسلیم بی‌قید و شرط خود گرداند.

اگر در این شرائط از هیچ حلقومی ندایی بر نمی‌خواست و اگر به فرض محال امام حسین (علیه‌السلام) تسلیم بی‌قید و شرط یزید می‌شد در این صورت کشورهای دیگر، اسلام را در قالب یزید بن معاویه می‌شناختند زیرا رئیس کشور اسلامی اگر هیچ مخالفی نداشته باشد در نظر دنیای خارج نماینده‌ی روح اسلام است. آنگاه بیگانگان می‌گفتند:

۱. تفسیر المناز، ج ۱۱ ص ۲۶۰.

۲. حجة السعادة ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

کشور اسلامی یعنی کشور ظلم و بیدادگری.
یعنی کشوری که حکومت فردی و استبدادی را پذیرفته است.
یعنی کشوری که در آن از عدالت و انسانیت و آزادی خبری نیست.
یعنی کشوری که در آن تنها اراده‌ی یک جوان خودخواه و مغرور مقدرات مردم را تعیین می‌کند و دیگر نه مقرراتی دارد و نه قوانینی.

یعنی کشوری که رئیس خاندان پیغمبرش رسماً حکومت ضد عدالت و ضد آزادی را قبول کرده و یزید را به عنوان رهبر خود و رهبر اسلام پذیرفته است.

امام حسین (علیه‌السلام) که افق دیدش از مردم عادی خیلی وسیع‌تر است چون اسلام را از نظر موقع جهانی در چنین وضع خطرناکی می‌بیند به علت مسئولیت بزرگی که در برابر اسلام و نسل‌های آینده دارد تصمیم می‌گیرد در مقابل تجاوز حکومت یزید مقاومت کند و در آن شرائط مساعد یک حکومت نیرومند اسلامی تشکیل بدهد و در پناه قدرت حکومت، اسلام و مسلمانان را از استبداد سیاه برهاند.

تا دنیای خارج بدانند که اسلام را باید از دریچه‌ی افکار حسین بن علی (علیه‌السلام) و در قالب فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) شناخت نه در قالب یزید.

تا دنیای خارج بدانند که امام حسین (علیه‌السلام) تنها به خاطر ایمان و عشق به اسلام و به خاطر حمایت از دین خود تا این حد فداکاری کرد.

تا دنیای خارج بدانند اسلام چنین فرزند برومندی را تربیت کرده است که در راه دین خود یعنی در راه دفاع از انسانیت و عدالت و در راه آزادی و حریت و تقوی و فضیلت بدین گونه مردانه مبارزه می‌کند.

از آنچه گذشت روشن شد که باید دفاع از موقع جهانی و بین‌المللی اسلام را جزئی از هدف وسیع و همه‌جانبه‌ی فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دانست.

یک اشتباه:

بعضی از نویسندگان خیال کرده‌اند هدف امام حسین (علیه‌السلام) از قیام این بوده است که با ایجاد صحنه‌ی مظلومیت خود بنی‌امیه را رسوا کند، و بدین وسیله مقدمات سقوط حکومت این طائفه را فراهم آورد تا بنی‌هاشم (یعنی بنی‌عباس) که در نتیجه‌ی مظلومیت امام حسین (علیه‌السلام) محبوبیت پیدا می‌کنند در آینده قدرت حکومت را به دست بگیرند.

این دسته از نویسندگان می‌گویند: حسین بن علی (علیه‌السلام) از روی علم و اختیار به قربانگاه رفت و کوشش کرد کشته شدنش طوری واقع شود که دل‌خراش‌تر و رقت‌انگیزتر باشد تا مصیبت او در دل‌ها بیشتر مؤثر شود و احساسات مردم بر ضد بنی‌امیه و به نفع بنی‌هاشم تحریک گردد.

ماربین^۱ آلمانی از نویسندگانی است که درباره‌ی قیام امام حسین (علیه‌السلام) و هدف آن حضرت بدین گونه اظهار نظر می‌کند.

او می‌گوید: «چندین سال متوالی حسین تدارک کشته شدن خود را دید و مقصدی بسیار عالی مد نظر داشت^۱.

۱. بعضی از بزرگان فرموده‌اند: «اصل صحیح این اسم، «مارتین» با تای دو نقطه بوده و «ماربین» با بای یک نقطه غلط مشهور است.»

و باز می‌گوید: «حسین بن علی چون قصدی جز کشته شدن که مقدمه‌ی آن خیالات عالی و آن (رولسیون^۲) مقدس بود مدنظر نداشت بزرگ‌ترین وسیله را بی‌کسی و مظلومیت دانسته و اختیار کرد تا مصائب وی در قلوب مؤثر واقع گردد^۳».

و باز می‌گوید: «حسین در افشای ظلم و ستم بنی‌امیه و ابراز خیالاتشان در عداوت بنی هاشم و اولاد محمد دقیقه‌ای فروگذار نمود^۴».

و درباره‌ی مصیبت طفل شیرخوار امام می‌گوید: «(حسین) با آن همه مصائب جانکاه و افکار متراکمه و عطش و کثرت جراحات باز هم از مقصد عالی خود (مقصودش تحریک احساسات است) صرف نظر ننموده و با اینکه می‌دانست بر فرزند صغیرش بنی‌امیه رحم نخواهند کرد محض بزرگ ساختن مصائب خود او را بر سر دست گرفته به ظاهر التجای آب برایش کرد و با تیر جواب شنید^۵».

و درباره‌ی انقراض بنی‌امیه می‌گوید: «و در کمتر از یک قرن سلطنت از قاطبه‌ی بنی‌امیه سلب گردید و این‌ها تمام، نتایج سیاست حسینی است^۶».

و درباره‌ی روی کار آمدن بنی عباس می‌گوید: «و کمتر از قرنی نگذشت که سلطنت وسیع اسلامی در بنی هاشم مسلم گردید^۷».

و درباره‌ی زنده شدن اسلام به وسیله‌ی قتل امام می‌گوید: «حسین (علیه‌السلام) از قتل خویش احیای دین جدش و قوانین اسلام نمود^۸».

گفته‌های این خاورشناس آلمانی در چند جمله خلاصه می‌شود:

- ۱- امام حسین (علیه‌السلام) چندین سال پی در پی قبل از شهادتش تدارک کشته شدن خود را می‌دید.
- ۲- امام کوشش می‌کرده است که هرچه ممکن است مصیبت‌های او دلخراش‌تر واقع شود.
- ۳- مظلومیت را که خودش در به وجود آوردن آن کوشش می‌کرده تنها وسیله‌ی رسیدن به هدف خویش قرار داده است.
- ۴- هدف امام این بوده است که عواطف مردم بر ضد بنی‌امیه تحریک شود که انقلاب کنند و حکومت بنی‌امیه را ساقط گردانند و بنی هاشم (یعنی بنی عباس) را به حکومت برسانند. و نیز با قتل آن حضرت اسلام زنده گردد.

۱. السیاسة الحسينیه ص ۳۳.

۲. مقصود از (رولسیون) تحریک عواطف مردم بر ضد بنی‌امیه است.

۳. همان کتاب ص ۲۵.

۴. همان کتاب ص ۲۶.

۵. همان کتاب ص ۲۹.

۶. همان کتاب ص ۳۶.

۷. همان کتاب ص ۳۸.

۸. همان کتاب ص ۲۲.

ما پس از تأمل کامل هیچ‌یک از گفته‌های این نویسنده‌ی آلمانی را نمی‌توانیم بپذیریم. و اینک درباره‌ی نقاط ضعف هرچهار جمله از سخنان وی گفتگو می‌کنیم:

درباره‌ی جمله‌ی اول:

درباره‌ی جمله اول باید بگوییم: معلوم نیست این مرد آلمانی این مطلب را از کجا آورده است که: امام حسین (علیه‌السلام) چندین سال متوالی تدارک کشته شدن خود را می‌دیده است؟!

کدام تاریخ نویس شیعه یا سنی نوشته است که آن حضرت چندین سال مقدمات قتل خود را فراهم آورده است؟! اگر ماربین یا کسی که مثل او فکر می‌کند یک دلیل تاریخی آورد که امام حسین (علیه‌السلام) یک سال یا یک ماه یا یک هفته یا یک روز یا یک ساعت پیش از قیام مردانه‌اش تدارک کشته شدن خود را دیده است ما باقی گفته‌های بی‌دلیل این خاورشناس را بی‌چون و چرا می‌پذیریم. این مطلبی که ماربین گفته، هیچ مورخی نگفته است.

آنچه مسلم است امام حسین (علیه‌السلام) پیش از تجاوز حکومت یزید به آن حضرت هیچ گونه تدارکی برای کشته شدن خود ندیده و پس از تجاوز حکومت، آنگاه که از نظر عوامل طبیعی امکان پیروزی برای امام بود به سوی کوفه حرکت کرد تا حکومت نیرومندی به منظور نجات اسلام تشکیل بدهد و آن وقت که اوضاع کوفه دگرگون شد و دیگر امکان تشکیل حکومت نبود تا آنجا که توانست برای جلوگیری از جنگ کوشش کرد.

و پس از آنکه از طرف عمال حکومت این جنگ غیر انسانی و ضد اسلام بر حضرتش تحمیل شد به حکم ضرورت و قانون و وجدان به دفاع پرداخت و تا آخرین نفس برای نپذیرفتن ظلم و تجاوز مردانه مقاومت کرد.

پس امام حسین (علیه‌السلام) برخلاف گفته‌ی ماربین نه پیش از تجاوز حکومت یزید و نه پس از تجاوز تدارک کشته شدن خود را ندیده و مقدمات قتل خویش را فراهم نیاورده است.

و اگر مقصودش از اینکه می‌گوید: (امام تدارک کشته شدن خود را می‌دید) این است که آن حضرت قبلاً پیش گوئی قتل خود را می‌فرمود و برای شهادت آمادگی داشت.

جوابش این است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نیز شهادت خود را پیش گوئی می‌فرمود و برای این مطلب آمادگی داشت و این معنای تدارک دیدن شهادت نیست.

درباره‌ی جمله‌ی دوم:

و درباره‌ی جمله‌ی دوم باید بگوییم: امام حسین (علیه‌السلام) هیچ گاه کوشش نکرد که هرچه بیشتر مصائبش دلخراش‌تر واقع شود، بلکه تا آنجا که قدرت داشت برای مقاومت کوشید و برای حفظ خانواده‌ی خود نیز تا آخرین حد ممکن مجاهدت کرد. و اگر این نقل صحیح باشد که برای طفل شیر خوارش طلب آب کرده این به منظور حفظ جان طفل معصوم بوده است نه برای اینکه بچه را بکشند و مصیبت او در دل‌ها اثر بیشتری بکند. پس امام حسین (علیه‌السلام) در تمام مراحل قیام، در راه دفاع از دین و جان و خانواده و آنچه متعلق به وی بود کوشش کرد. و بر خود واجب می‌دانست که جان خود را حفظ کند تا وجود پر ارزش آن حضرت محفوظ بماند و پشتوانه‌ی اسلام و مسلمانان باشد.

آری این دستگاه حکومت جبار یزید و عمال پسر معاویه بودند که درندگی و قساوت و اعمال غیر انسانی را تا آخرین حد به ظهور رسانیدند تا آنجا که طفل شیرخوار را هم تیر زدند. نه اینکه امام کوشش می‌کرد که دشمنانش با او هرچه بیشتر وحشیانه رفتار کنند تا مصیبات او دلخراش‌تر شود، چنان که این خاورشناس خیال کرده است.

درباره‌ی جمله‌ی سوم:

و درباره‌ی جمله‌ی سوم باید بگوییم: مظلومیت را حسین بن علی (علیه‌السلام) به وجود نیاورد بلکه بالعکس برای اینکه ظلم را تحمل نکند تا آخرین نفس کوشید. منطق حسین بن علی (علیه‌السلام) این نیست که: این خنجر من، این خنجر تو بلکه منطق آن حضرت این است که چون پذیرفتن ظلم و ذلت و امضاء کردن خلافت تحمیلی پسر معاویه به اسلام ضربه می‌زند و به پامال کردن حقوق اجتماع کمک می‌کند از این رو تا آخرین حد ممکن در راه نجات اسلام مجاهدت می‌کنم.

بنابراین امام حسین (علیه‌السلام) به استقبال ظلم نرفت و مظلومیت را بزرگ‌ترین وسیله برای رسیدن به مقصود خویش قرار نداد بلکه برای دفع ظلم و مقاومت در برابر دیکتاتوری تا سرحد جانبازی پیش رفت. و این دستگاه حکومت عدالت کش یزید بود که ظالمانه به فرزند رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) تهاجم کرد و مظلومیت وی را به وجود آورد.

درباره‌ی جمله‌ی چهارم:

و درباره‌ی جمله‌ی چهارم باید بگوییم: گویا این خاورشناس آلمانی هدف را با اثر قهری اشتباه کرده است. اگر کسی برای خود خانه بسازد هدفش این است که در آن سکونت گزیند ولی طبعاً این اثر را هم دارد که مردم از سایه‌ی دیوار آن استفاده می‌کنند. در اینجا نباید گفت: هدف از ساختن خانه این بوده است که مردم از سایه‌ی آن استفاده کنند.

هدف امام حسین از قیام خود نجات دادن اسلام و مسلمانان بوده است. ولی این اثر قهری را هم داشت که حکومت رسوای بنی‌امیه را رسواتر کرد و بنی هاشم و خصوصاً خاندان پیغمبر را از یک جهت محبوب‌تر و محترم‌تر نمود و ضمناً بنی عباس هم توانستند برای رسیدن به قدرت از شهادت امام سوء استفاده کنند. ولی هرگز هدف امام این نبود که بنی هاشم محبوب شوند تا اینکه از میان آنان بنی عباس به حکومت برسند.

و اینکه می‌گوید: «با قتل امام اسلام زنده شد» جوابش این است که امام سجاد (علیه‌السلام) می‌فرماید: با کشتن پدرم ضربت بزرگی به اسلام خورد^۱.

و گفتار ماربین در مقابل فرمایش امام سجاد (علیه‌السلام) ارزشی ندارد.

آری چون قیام عظیم امام به خاطر نجات اسلام بوده و در این راه شهید شده هر مسلمان با وجدانی از این شهادت دل‌خراش ناراحت و گریان می‌شود و تحرکی در او به وجود می‌آید و وظیفه‌ی اوست که همان راه امام را برای زنده کردن اسلام تعقیب کند، و این با ارزش‌ترین اثری است که قیام و شهادت امام در بردارد، ولی این مطلب مقصود ماربین نیست.

۱. لهوف ص ۱۸۰.

خلاصه‌ی سخن درباره‌ی گفته‌های «ماربین» این شد که آنچه او گفته، اشتباه و مردود است و از این جهت گفته‌ی او را تحت عنوان «یک اشتباه» بررسی کردیم. و بهتر این بود که این خاورشناس و به تعبیر صحیح‌تر، این خاور شناس در مسائلی که تخصص ندارد اظهارنظر نکند. تا نه عرض خود ببرد و نه زحمت دیگران بدارد. به طور کلی در این نوشته‌ی ماربین نقاط ضعف زیادی به چشم می‌خورد که معلوم می‌شود در تاریخ اسلام درست وارد نبوده مثلاً در ص ۱۸ می‌گوید: «قتل عثمان به وسیله‌ی تحریکات و تبلیغات بنی هاشم انجام شده» و این برخلاف حقیقت است.

یک احتمال:

«ماربین» آلمانی می‌نویسد: «من در ترکیه با مترجم خود در مجالس عزاداری حسین بن علی (علیه‌السلام) شرکت کردم و شنیدم که گویندگان درباره‌ی قیام امام حسین چنین و چنان می‌گفتند».

این احتمال وجود دارد که بعضی از گویندگان حرفه‌ای و کم عمق ترکیه بر اساس این تصور که (امام حسین (علیه‌السلام) برای کشته شدن حرکت فرموده) درباره‌ی فلسفه‌ی قیام آن حضرت بحث کرده باشند و ماربین آنچه شنیده یادداشت کرده باشد، و چون او احتمالاً اطلاعاتی درباره‌ی قیام سیدالشهداء (علیه‌السلام) بجز همان مسموعاتش نداشته گمان کرده باشد که آنچه او در مجالس عزاداری ترکیه شنیده صد در صد صحیح است، از این رو شنیدنی‌های خود را به عنوان حقایق قطعی تاریخ امام حسین (علیه‌السلام) تلقی به قبول کرده باشد. و پس از بازگشت به اروپا شنیدنی‌های خود را به عنوان ره آورد سفر شرق برای غربی‌ها نوشته باشد. چنان که رسم بوده و هست که یادداشت‌های سفر را منتشر می‌کرده و می‌کنند.

آنگاه بعد از آنکه نوشته‌های «ماربین» درباره‌ی قیام امام به زبان‌های شرقی ترجمه شد شرقی‌ها آنچه را که ماربین گفته است به عنوان صادرات غرب تلقی به قبول کرده و همچون سند تاریخی محکم دهن بدهن و کتاب به کتاب نقل نموده و بدان تمسک جستند و دلیل گفته‌ها و نوشته‌های خود قرار دادند. وا اسفا!

یک نکته:

اگر مردم چنین تصور کنند که امام (علیه‌السلام) خواسته خود را به کشتن بدهد و این خواست وی به دست عمال حکومت انجام شده در این صورت احساسات آنان بر ضد حکومت تحریک نمی‌شود زیرا روی این فرض چیزی که خود آن حضرت خواسته و در پی آن بوده به دست ایادی حکومت به وقوع پیوسته است. آری در صورتی احساسات مردم بر ضد حکومت تحریک می‌شود که بدانند حکومت عدالت کش برخلاف رضای امام آنچه را که آن حضرت نمی‌خواست انجام داد و سبط پیغمبر و فرزندان و یارانش را به خاک و خون کشید.

نکته‌ی دیگر:

امام حسین (علیه‌السلام) می‌فرماید: «لکم فی اسوة^۲ عمل من در این قیام سرمشق شماست».

۱. السیاسة الحسینیة ص ۴۵.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴.

اگر ما مثل ماریین بگوییم: آن حضرت می‌خواست خود را با حدود ۱۷ نفر از بهترین رجال بیت نبوت و بیش از ۵۰ نفر از بهترین رجال اسلام و فرزندان قرآن را به بدترین وضعی به خاک و به خون بکشد و حتی بچه‌ی خود را هدف تیر قرار دهد و خانواده‌ی رسالت را به دست اراذل و اوباش بسپارد که آن‌را به عنوان اسیری از اینجا به آنجا بکشاند. آیا چنین عملی می‌تواند سرمشق مردم باشد و مسلمانان می‌توانند از آن پیروی کنند؟! یک تذکر:

رئیس فقهای شیعه مرحوم شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: «من در این مطلب تردید دارم که آیا جایز است امام دانسته برای کشته شدن حرکت کند یا نه»^۱؟

و استاد شیخ طوسی عالم بزرگوار مرحوم سید مرتضی علم الهدی قدس سره می‌فرماید: «به حکم عقل و نقل حرام است که امام دانسته برای کشته شدن حرکت کند»^۲.

در صورتی که شیخ طوسی رحمه‌الله علیه در این مطلب تردید دارد که آیا جایز است امام دانسته برای کشته شدن برود یا نه. و سید مرتضی رحمه‌الله صریحاً می‌گوید: حرام است چگونه می‌توان بی‌پروا این نسبت را به امام داد که دانسته برای کشته شدن حرکت کرده و چگونه می‌توان از عملی پیروی کرد که بعضی از علماء در اصل جایز بودنش تردید دارند و بعضی بی‌تردید آن‌را حرام می‌دانند؟

و چگونه می‌توان نظر ماریین آلمانی را بر نظر علمای بزرگ شیعه ترجیح داد؟! آیا کشتن امام به سود اسلام بود؟

گاهی گفته می‌شود: کشتن امام حسین (علیه‌السلام) اسلام را زنده کرد.

در اینجا باید حساب کشتن امام را که از جنایات حکومت یزید بود از حساب مبارزه‌ی امام تا سرحد شهادت جدا کرد. اگر کسی بگوید: کشتن امام یعنی جنایتی که حکومت یزید انجام داد به سوی اسلام بود این مطلب به هیچ وجه قابل قبول نیست زیرا:

۱- اگر مقصود این است که کشتن فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) سبب شد که مسلمانان حجاز و عراق و شام و آفریقای شمالی مثلاً به احکام اسلام بیشتر عمل کنند. این مطلب صحیح نیست، زیرا چگونه می‌توان باور کرد که کشتن امام باعث شود مردم مسلمان بیشتر به احکام دین عمل کنند، و مثلاً بیشتر نماز بخوانند، بیشتر روزه بگیرند، بیشتر جهاد کنند، بیشتر قوانین جزائی اسلام را به کار بندند؟!

۲- و اگر مقصود این است که با کشتن امام فتوحات دیگری نصیب مسلمانان شد و مثلاً آندلس در غرب و سمرقند و بخارا در شرق در زمان ولید ابن عبدالملک فتح شد. این مطلب هم صحیح نیست زیرا چه رابطه‌ای بین کشتن امام و فتح آندلس و سمرقند وجود دارد؟ مگر وجود امام مانع پیشروی و پیروزی مسلمانان بود که با کشتن آن حضرت راه فتح و پیروزی در شرق و غرب برای مسلمانان باز شد؟!

۱. تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۹۰.

۲. تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۹۰.

۳- و اگر مقصود این است که با کشتن امام حسین (علیه‌السلام) حکومت بنی‌امیه ضعیف شد و دیگر نتوانست اسلام را فدای هوس‌های جاهلان‌هی خود کند. این هم قابل قبول نیست زیرا با کشتن امام حکومت بنی‌امیه از یک جهت ضعیف شد و از جهت دیگر قوی گشت.

از این جهت ضعیف شد که در افکار عمومی مورد تنفر بیشتری واقع گشت.

و از این جهت قوی شد که رقیب بزرگ و نیرومندی مثل حسین بن علی (علیه‌السلام) را از میدان بیرون کرد و جنبش مردم عراق را در هم کوبید و امید تشکیل حکومت را در آنان خاموش نمود و ترس و وحشت شدیدی را بر مردم مستولی ساخت.

و بدون تردید پس از کشته شدن امام جنبه‌ی قوت حکومت بیش از ضعف آن بود زیرا قدرت حکومت پس از شهادت امام و کوبیده شدن جنبش عراق یک قدرت چشم‌گیر و رعب‌آور و وحشت‌انگیز بود. ولی ضعف حکومت فقط به علت تنفر شدید مردم آزادی‌خواه بود و این تنفر در بیشتر مردم، مخفی و نامرئی بود و جرأت اظهار آن‌را نداشتند. و از این رو پس از حادثه‌ی کربلا حکومت بنی‌امیه برای اجرای برنامه‌های ضد اسلام خود هیچ مانع و مزاحمی نداشت بلکه با قدرتی وحشتناک‌تر و هراس‌انگیزتر به اجرای برنامه‌های شیطانی خود ادامه می‌داد. چنان که در حادثه‌ی «حرّه» و همچنین در حمله‌ی به مکه و از بین بردن حرمت خانه‌ی خدا عملاً نشان داد.

و بعداً همین بنی‌امیه در زمان عبدالملک مروان و ولید بن عبدالملک دارای یکی از بزرگ‌ترین قدرت‌ها و حکومت‌های روی زمین شدند تا آنجا که آندلس را در اروپا^۱ و سمرقند و بخارا و همه‌ی بلاد ماوراءالنهر و همه‌ی تخارستان را در آسیا^۲ فتح کردند. و بعد از کشتن امام حسین (علیه‌السلام) این حکومت عدالت‌کش در حدود هفتاد سال دوام یافت و برنامه‌های ضد اسلام خود را اجرا کرد.

۴- و اگر مقصود این است که با کشتن امام جمعیت شیعه متشکل‌تر شد در اینجا باید گفت: پس از شهادت امام حسین (علیه‌السلام) جمعیت شیعه از یک جهت قوی شد و از جهت دیگر ضعیف گشت. از این جهت قوی شد که احساسات مردم به نفع شیعه به جنبش آمد. و از این جهت ضعیف شد که زعیم بزرگی مثل حسین بن علی (علیه‌السلام) را از دست داد و یک عده از برجسته‌ترین رجال شیعه کشته شدند. و حادثه‌ی توابین و کشته شدن چند هزار از رجال برگزیده‌ی شیعه نیز شیعه را ضعیف‌تر ساخت. و شورش مختار و کشته شدن او و قتل عام گشتن شش هزار نفر از پیروان او^۳ بیش از پیش جمعیت شیعه را ناتوان کرد. و انقلاب زید بن علی علاوه بر تلفاتی که داد شیعه را به دو گروه زیدی و غیر زیدی تجزیه نمود.

همه‌ی این عوامل به جنبه‌ی ضعف شیعه می‌افزود. و بدون تردید پس از حادثه‌ی کربلا جنبه‌ی ضعف شیعه بیش از جنبه‌ی قوتش بود زیرا ضعف شیعه بر اثر کشته شدن امام و ناامیدی از تشکیل حکومت بود، و این ضعفی چشم‌گیر و مایوس‌کننده و آزار دهنده بود. ولی در مقابل، احساسات موافق شیعه که باعث قوت این طائفه بود تا حدود زیادی مخفی و نامرئی بود و مردم کمتر جرأت اظهار آن‌را داشتند.

۱. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۵۵۶.

۲. الاخبار الطوال ص ۲۸۲.

۳. الاخبار الطوال ص ۲۶۹.

۵- و اگر مقصود این است که کشتن امام حسین (علیه‌السلام) سبب شد که آل ابی سفیان رسوا شوند و بدین وسیله اسلام زنده شد، این مطلب هم صحیح نیست زیرا رسوائی معاویه و پسرش یزید آنقدر واضح و آشکار بود که احتیاجی به عقب زدن پرده نبود بلکه اساساً پرده‌ای روی فجایع و رسوائی‌های این دو عنصر فساد نبود تا عقب زده شود. معاویه به قدری آشکارا و بی‌پرده احکام اسلام را پایمال می‌کرد که اندازه نداشت. ما در بحث ماهیت قیام امام از باب نمونه بیست مورد از جنایات ضد اسلام معاویه را برشمردیم و روشن کردیم که پسر ابی سفیان آن اعمال ضد دین را آشکارا و بدون پرده پوشی انجام می‌داد.

آیا معاویه طغیان بر ضد علی (علیه‌السلام) را مخفیانه انجام داد، و جنگ صفین را که در آن خون بیش از هفتاد هزار نفر ریخته شد محرمانه به وجود آورد؟!

آیا فرمان قتل و غارت شیعیان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را در مدینه و انبار و یمن مخفیانه صادر کرد؟!

آیا نماز جمعه را در روز چهارشنبه مخفیانه خواند؟!

آیا حجر بن عدی و عمرو بن الحمق و یاران آن دو را محرمانه کشت؟!

آیا لعن امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را که به سراسر کشور اسلامی بخشنامه و اجرا کرد مخفیانه بود؟! آیا ... آیا ...

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) درباره پرده دری و هتاکی معاویه می‌فرماید: «ظَاهِرٌ غَيْبٌ مَهْتُوكِ سِتْرُهُ». گمراهی و انحراف معاویه آشکارا و هویدا است. او حجاب دین و حیا را دریده و قیافه‌ی شیطانی وی از پرده برون افتاده است
إِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ.^۲

آیا با این سخن صریح و روشن علی (علیه‌السلام) درباره‌ی پرده دری و رسوائی معاویه باز هم ممکن است کسی خیال کند که رسوائی‌های معاویه در پرده بوده است؟!

در جائیکه رسوائی‌های معاویه این طور آشکار باشد آیا ممکن است کسی خیال کند که رسوائی‌های پسرش یزید در پرده بوده است؟!

۶- و اگر مقصود این است که کشتن امام و اسیری خانواده‌اش احساسات مردم شام را تحریک کرد و بر ضد یزید قیام کردند و بدین وسیله اسلام زنده شد. این هم قابل قبول نیست زیرا مردم شام در طول چهل سال حکومت معاویه چنان مادی و دنیا پرست شده بودند که اگر با پتک فولاد هم بر سر آنان می‌کوبیدند از خواب خرگوشی بیدار نمی‌شدند و بر ضد یزید قیام نمی‌کردند.

همین مردم شام بودند که پس از حادثه‌ی کربلا در واقعه‌ی حرّه با اشاره‌ی یزید به نوامیس مردم مدینه تجاوز کردند. و همین مردم شام بودند که به دستور یزید به حرم خدا مکّه‌ی معظمه حمله کردند و خون‌ها ریختند و حرمت خانه‌ی خدا را از بین بردند.

۱. نهج البلاغه نامه‌ی ۳۹.

۲. نهج البلاغه نامه‌ی ۴۴.

۳. آری با جنایتی که حکومت یزید مرتکب شد و امام را شهید کرد آل ابی سفیان که رسوا بودند رسواتر شدند ولی این رسواتر شدن آل ابی سفیان که محصول جنایت یزید است نمی‌تواند هدف قیام امام باشد.

آیا ممکن بود چنین مردمی بر ضد یزید شورش کنند؟^۱

یک نکته:

علاوه بر همه‌ی این‌ها چنان که در بخش دوم گذشت امام حسین (علیه‌السلام) پس از برخورد با حر بن یزید تصمیم گرفت به حجاز برگردد و روی این مطلب پافشاری زیادی کرد تا آنجا که از آن هنگام تا شروع جنگ حداقل پنج دفعه پیشنهاد مراجعت و ترک خصومت فرمود^۲ و نیز روز عاشورا قشون دشمن را از کشتن خود بر حذر داشت^۳ و برای جلوگیری از جنگ و خون‌ریزی کوشش بسیار کرد.

آیا اینکه امام تصمیم گرفت به حجاز برگردد و چند دفعه پیشنهاد ترک خصومت کرد و نیز قشون ابن سعد را از ریختن خون خویش بر حذر داشت نمی‌خواست با کشتن وی اسلام زنده گردد؟ آیا آن حضرت از زنده شدن اسلام ناراضی بوده است؟!

خلاصه‌ی سخن:

خلاصه‌ی سخن اینکه ما معنای صحیح و قابل قبولی برای این عبارت که: «با کشتن امام حسین (علیه‌السلام) یعنی با جنایت یزید اسلام زنده شد» تصور نمی‌کنیم.

۱- چه زنده شدن اسلام به معنای عمل کردن به احکام اسلام باشد.

۲- چه به معنای فتوحات اسلامی باشد.

۳- چه به معنای ضعیف شدن حکومت بنی‌امیه باشد.

۴- چه به معنای متشکل شدن شیعه باشد.

۵- چه به معنای رسوا شدن آل ابی سفیان باشد.

۶- و چه به معنای قیام مردم شام بر ضد یزید باشد.

آری آنچه حقیقت است این است که مقاومت و مبارزه‌ی مردانه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) تا سرحد شهادت در راه اسلام و برای زنده کردن احکام قرآن بود. و همین برنامه‌ی عملی امام است که همچون چراغ فروزانی در راه انسانی‌ها می‌درخشد و مردم باید از برنامه‌ی عالی و انسانی حضرتش برای پیشبرد اهداف اسلام هرچه بیشتر استفاده کنند و طبق آن عمل نمایند.

تشبیه غلط:

گاهی گفته می‌شود: «همان طور که در مزاج یک فرد گاهی بیماری به حدی می‌رسد که احتیاج به چاقوی مقدس جراحی دارد در مزاج اجتماع هم گاهی فساد به حدی می‌رسد که به غیر از جنگ و خون‌ریزی راه اصلاحی باقی

۱. نه تنها مردم شام بر ضد یزید شورش نکردند بلکه مردم کوفه هم بر ضد پسر معاویه دست به انقلاب نزدند. ابن طاووس قدس سره درباره‌ی مردم کوفه می‌گوید: «ما عرفناهم أنهم غضبوا فی ایام یزید لذلک القتل الشنیع و لا خرجوا علیه و لا عزلوه عن ولايته (کشف المحجّة ص ۴۷) ما ندیدیم اهل کوفه در زمان یزید به علت این قتل دلخراش (کشتن امام حسین (علیه‌السلام)) خشمگین شوند و بر ضد یزید شورش کنند و حکومتش را ساقط نمایند».

۲. ص ۱۴۹ و ۱۵۰ از همین کتاب.

۳. ارشاد مفید ص ۲۱۶.

نمی‌ماند. امام حسین (علیه‌السلام) وقتی دید فساد اجتماع به حدی رسیده است که دیگر چاره‌ای به غیر از ریختن خون نیست اقدام به چنین کار بزرگی کرد».

در اینجا باید گفت: آیا در وقت جراحی باید عضو سالم را برید یا عضو فاسد را؟ البته عضو فاسد را. اگر دکتر جراح بجای عضو فاسد عضو سالم را قطع کند یا سبب قطع شدن آن گردد مورد ملامت واقع خواهد شد و مسئولیت این گناه عمدی به عهده‌ی او خواهد بود.

آیا صحیح است بگوییم: امام حسین (علیه‌السلام) وقتی دید اجتماع فاسد است کاری کرد که یک عده از سالم‌ترین و با ارزش‌ترین افراد اجتماع که در رأس آنان خود آن حضرت بود به کام مرگ کشیده شوند و به کشتن بروند و دلیلش این بود که من می‌خواهم اجتماع فاسد را جراحی کنم؟! آیا با کشته شدن افراد سالم و مصلح و زنده ماندن افراد فاسد و مفسد می‌توان اجتماع فاسد را اصلاح کرد؟!

اشتباه صاحب این گفتار در این است که خیال کرده است امام حسین (علیه‌السلام) از همان آغاز کار برای اینکه حادثه‌ی کربلا را به وجود آورد قیام کرد در حالی که امام برای ایجاد چنین حادثه‌ی خسارت بار و وحشتناکی قیام نکرد، بلکه آنچه آن حضرت انجام داد مقاومت در برابر دیکتاتوری و قیام و اقدام برای نجات دادن اسلام و مسلمانان از راه تشکیل حکومت بود. و در مقابل آنچه عمال حکومت خون‌خوار انجام دادند کوبیدن نیروهای ملی و اسلامی و کشتن فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و یاران وفادار وی بود.

پس نباید آنچه را عمال حکومت ضد اسلام یزید انجام دادند با آنچه را که امام انجام داد مخلوط کرد و حادثه‌ی خونین کربلا را به حساب امام حسین (علیه‌السلام) گذاشت، و از این راه هم ظلم دیگری به سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کرد.

یک خیال:

بعضی خیال می‌کنند: امام حسین (علیه‌السلام) از همان اول کار تصمیم گرفت که خود کشته شود و خانواده‌اش هم اسیر گردند و از این شهر به آن شهر کشانده شوند و به تعبیر دیگر: اسیری خانواده‌اش از اول مطلوب وی بوده و در این راه کوشش بسیار کرده و هدف آن حضرت از اسیری خانواده این بوده است که حکومت وقت را رسوا کند!

آیا می‌توان گفت: اینکه زینب کبری (علیه‌السلام) با جامه‌های کهنه در مجلس عیدالله زیاد وارد شد و در گوشه‌ای خود را در میان زنان پنهان کرد که شناخته نشود و ابن زیاد با آن همه خشونت سه دفعه گفت: این زن کیست؟ و انواع اهانت‌هایی که از طرف حاکم مغرور عراق نسبت به دختر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) شد^۱ که دل هر فرد غیرتمندی را از غصه آب می‌کند این‌ها مطلوب امام حسین (علیه‌السلام) بوده و برای آن فعالیت کرده است؟!

آیا می‌توان گفت: اینکه ابن زیاد پس از سخنان متکبرانه‌ی خود با امام سجاد به جرم اینکه آن حضرت جرأت جواب دادن او را کرده بود دستور کشتن امام را صادر کرد و زینب کبری (علیه‌السلام) دست در گردن برادر زاده‌اش کرد و گفت: اگر می‌خواهید او را بکشید مرا هم با او بکشید^۲. و منظره‌ای به وجود آمد که شنیدنش بند بند بدن انسان را می‌لرزاند چه رسد به دیدنش این‌ها مطلوب امام بوده و خود برای به وجود آوردنش کوشش کرده است؟!

۱. ارشاد مفید ص ۲۲۵.

۲. ارشاد ص ۲۲۶.

آیا می‌توان گفت: مسافرت اجباری کودکان یتیم شده‌ی خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در آن راه‌های طولانی و بیابانی زیر برق آفتاب سوزان و زیر نظر نیروهای مسلح اهرمنی بدون اینکه در پیاده شدن و استراحت و خواب و خوراک آزاد باشند و از خود اختیاری داشته باشند که جگر هر انسان با عاطفه‌ای را چاک می‌زند این‌ها مطلوب امام بوده است؟!!

آیا می‌توان گفت: اینکه دختران و خواهران امام حسین (علیه‌السلام) در معرض تماشای چشمان حریص اراذل و اوباش درآمدند که قلب هر انسان با غیرتی را می‌لرزاند مطلوب امام بوده است؟! اگر این‌ها مطلوب آن حضرت بوده پس چرا زینب کبری (علیه‌السلام) در این باره از سوز دل شکایت می‌کند و می‌گوید: «یتصفّح وجوههنّ القریب و البعید و الدّتی و الشّریف^۱. طبقات مختلف مردم در چهره‌های دختران پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به دقت می‌نگریستند؟!»

آیا می‌توان گفت: اینکه آن مرد شامی اشاره به فاطمه دختر امام حسین (علیه‌السلام) کرد و به یزید گفت: این دختر را به من ببخش که کنیز من باشد و زینب کبری (علیه‌السلام) با آن وضع رقت انگیز از دختر امام دفاع کرد و از طرف یزید مورد آن همه اهانت واقع شد^۲ که هیچ مسلمانی طاقت شنیدنش را ندارد این‌ها مطلوب امام بوده است؟! آیا امامی که با بدن ضربت خورده از خانواده‌اش دفاع می‌کند و می‌فرماید: اگر دین ندارید پس در امر دنیای خود آزاد مرد باشید «امنعوا رحلی و اهلی من طغامکم و جهالکم^۳، نگذارید این اراذل و اوباش به خانواده‌ی من تهاجم کنند» چنین امامی راضی بوده است سرنوشت زنان و دخترانش به دست اراذل و اوباش بیفتد و به کوچه و بازارها و تماشاگاه‌های عمومی کشانده شوند؟!!

چقدر کودکانه است که کسی خیال کند امام حسین (علیه‌السلام) می‌خواست کاری بکند که عمّال حکومت را وادار نماید اهل بیت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را به اینجا و آنجا بکشند تا بنی‌امیه را رسوا کند!!! چقدر این منطق، تعجب آور است که کسی بگوید: امام به آن همه اعمال قساوت آمیز و غیر انسانی و ضد اخلاق و ضد اسلام که درباره‌ی خانواده‌اش اجرا کردند راضی بوده است!!!

اسیر کردن خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آن هم با آن وضع دل‌خراش و قساوت آمیز از جنایت‌های بی‌نظیری است که روی تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت را سیاه کرده است، و نه خدا به چنین جنایت بزرگی راضی بود و نه پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و نه امام حسین (علیه‌السلام) و نه مسلمانان، و نه بدین وسیله اسلام زنده می‌شود بلکه ضربت جبران ناپذیری به اسلام وارد می‌گردد چنان که وارد گشت.

۱. لهوف ص ۱۶۳.

۲. ارشاد مفید ص ۲۲۸.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۴.

بخش پنجم:

نتایج و آثار:

در این بخش لازم است از یک طرف آثار نامطلوب تهاجم وحشیانه‌ای که حکومت ضد اسلام یزید به فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کرد بیان شود. و از طرف دیگر، آثار پر ارزش قیام جوانمردانه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) روشن گردد.

آثار زیان آور این تجاوز قساوت آمیزی که از طرف حکومت پسر معاویه به امام و اسلام شد فراوان است. و ما در اینجا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- خسارت جبران ناپذیر.

۲- ذلت مردم.

۳- ضربت خوردن اسلام.

۴- لکه‌ی ننگ.

۱- خسارت جبران ناپذیر:

همه می‌دانند که در فاجعه‌ی اسفانگیز کربلا علاوه بر زیان‌های مالی، یک عده از شریف‌ترین و برگزیده‌ترین رجال اسلامی و ذخائر پر ارزش ملی که دارای عالی‌ترین صفات انسانی و نمونه‌های کامل مکتب قرآن بودند طعمه‌ی آتش جنگ شدند و خانواده‌های آنان بی‌سرپرست و پریشان گشتند.

و از همه مهم‌تر، سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و فرزند برومند علی و فاطمه (علیه‌السلام) که حقاً باید جهان انسانیت را به سوی ترقی و تکامل رهبری کند با آن وضع دل‌خراش به خاک و خون غلطید، و زنان و دختران خاندان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) که نمونه‌های کامل عفت اسلامی بودند مورد تهاجم و غارت عناصر وحشی واقع شدند و در گذرگاه‌ها و مجالس عمومی در معرض تماشای مردان بیگانه قرار گرفتند.

بدون تردید این تهاجم وحشیانه‌ای که به خاندان رسالت شد ضربت بزرگی بود که به دستگاه رهبری اسلامی وارد گشت و بی‌احترامی جسورانه‌ای بود که نسبت به مقام مقدس پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شد. و هیچ خسارتی بزرگ‌تر از این نمی‌شود که خاندان نبوت مورد تهاجم و قتل و غارت واقع گردند. این خسارت جبران ناپذیری است که مسئولیت آن به عهده‌ی حکومت ضد اسلام پسر معاویه است که با تجاوز طلبی خود این فاجعه‌ی وحشتناک را به وجود آورد.

۲- ذلت مردم:

در زمان‌هایی که حکومت‌های استبدادی مثل حکومت یزید بن معاویه همه‌ی آزادی‌ها را از مردم سلب می‌کنند و حق و عدالت را می‌کشند و با افسار گسیختگی نیروهای مالی و انسانی مردم را استثمار می‌نمایند، تنها مایه‌ی امید مردم شخصیت‌های بزرگ و لایقی مثل حسین بن علی (علیه‌السلام) هستند که می‌توانند در شرائط مساعد از نفوذ اجتماعی و محبوبیت ملی خود استفاده کنند و طغیان حکومت سرکش را مهار نمایند و مردم را از ظلم و ستم برهانند. پس از مرگ معاویه بن ابی سفیان مردمی که بیست سال حکومت عدالت‌کش این دیکتاتور خون‌خوار را تحمل کرده و تشنه‌ی اصلاحات بودند امید داشتند پیش از آنکه یزید بن معاویه بر اوضاع مسلط گردد امام حسین (علیه‌السلام)

وضع موجود را تغییر دهد و مردم را از آن استبداد و اختناق شدید نجات بخشد. این امید و آرزو در مردم عراق که عموماً شیعیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند بیشتر وجود داشت، و همه‌ی امیدها و آرزوهای مردم عدالت خواه در شخص حسین بن علی (علیه السلام) متمرکز شده و عقیده داشتند تنها مرد اصلاحی که می‌تواند به آرزوهای مردم جامعه‌ی عمل بپوشد فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است.

حالا اگر این تکیه‌گاه امیدها و آرزوهای مردم به شمشیر استبداد کشته شود و اگر این زعیم عظیم به دست عمال دولت عدالت‌کش یزید به خون بغلتد، در این صورت آیا دیگر برای مردم ستم‌دیده پناهگاهی وجود دارد؟ و آیا برای مردم آزادی خواهی که زیر ضربات شلاق دیکتاتوری جانشان به لب رسیده مایه‌ی امیدی باقی می‌ماند؟ و آیا برای مهار کردن طغیان حکومت ستمگر بنی‌امیه وسیله‌ی دیگری موجود است؟ اینجاست که باید گفت: پس از کشتن امام حسین (علیه السلام) مردم مسلمان در برابر حکومت یزید ذلیل‌تر و زبون‌تر شدند زیرا با کشته شدن امام آرزوهای آنان بر باد رفته و امیدها به ناامیدی مبدل گشته و خود را شکست خورده و بی‌پناه می‌دیدند.^۱

«عبدالله بن مطیع» سیاستمدار معروف که در شورش‌های ضد بنی‌امیه نقش مؤثری داشت وقتی که بین مکه و مدینه امام حسین (علیه السلام) را ملاقات کرد ضمن سخنانش با آن حضرت گفت: «لئن هلکت لنسترقن بعدک^۲. اگر تو کشته شوی حکومت موجود، ما را برده و اسیر خود خواهد کرد».

«یزید بن ارقم» پیرمرد صحابی آنگاه که با خشم و تنفر از مجلس عبیدالله زیاد خارج شد گفت: «انتم معشر العرب العبید بعد الیوم، قتلتم ابن فاطمه و امرتم ابن مرجئه^۳. شما که پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را به حکومت پذیرفتید از این پس بردگان حکومت خواهید بود».

آنچه عبدالله بن مطیع و یزید بن ارقم گفتند به وقوع پیوست و پس از حادثه‌ی کربلا مردم بردگان دستگاه حکومت شدند.

از «ابو اسحاق سبیبی» پرسیدند: مردم چه وقت ذلیل شدند؟ گفت: «حین قتل الحسین^۴. آنگاه که امام حسین (علیه السلام) را کشتند».

از این بالاتر، کشتن امام این جنایت بزرگ تاریخ دامنه‌ی ذلت را در حادثه‌ی کربلا به دامن خاندان رسالت هم کشانید (نعوذبالله) و این برای خاندان عصمت به قدری رنج‌آور و جانکاه بود که حضرت امام رضا (علیه السلام) از روی

۱. آری پس از شهادت حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) امام سجاد (علیه السلام) حجت خدا و جانشین پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و راهنمای مردم و چراغی روشن در دنیای تاریک بود ولی آن حضرت در شرائطی قرار داشت که نمی‌توانست به فعالیت‌های سیاسی دست بزند و طغیان حکومت ضد اسلام بنی‌امیه را مهار کند.

۲. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۲۰.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۹.

۴. بحار ج ۴۴ ص ۲۷۱ طبع جدید.

شدت ناراحتی می‌فرماید: «آن یوم الحسین اقرح جفوننا و اسبل دموعنا و اذلّ عزیزنا^۱. کشته شدن امام حسین (علیه‌السلام) اشک‌های ما را ریزان و پلک‌های چشمان ما را مجروح و عزیز ما را ذلیل کرد». از آنچه گفتیم روشن شد که ذلت و زبونی بیش از پیش مردم مسلمان در برابر حکومت جبار بنی‌امیه از آثار نامطلوب و رنج‌آور تهاجم وحشیانه‌ای بود که از طرف دولت ضد اسلام یزید به فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شد.

۳- ضربت خوردن اسلام:

امام حسین (علیه‌السلام) پیشوای بزرگ اسلام بود و وظیفه‌ی آن حضرت این بود که:

۱- اصول و مقررات اسلام را بیان و تفسیر کند.

۲- با تبلیغ و ترویج قوانین اسلام زمینه‌ی پیشروی و نفوذ این دین را فراهم نماید تا در سایه‌ی تبلیغات وی توسعه و انتشار بیشتری پیدا کند.

۳- راهنمایی و سرپرستی سیاسی مسلمانان را بعهدہ گیرد و نیروها و فعالیت‌های آنان را در سیاست و اقتصاد و سایر شئون حیاتی متشکل و هم‌آهنگ سازد تا ملت مسلمان پایه‌های سعادت خود را استوارتر سازند و گام‌های بلندتری در راه ترقی و تکامل بردارند. هر امت و جمعیتی اگر بخواهند سعادت‌مند شوند از دو چیز ناگزیر هستند: ۱- قانون. ۲- رجال قانون.

قانون باید آنقدر کامل باشد که بتواند جوابگوی احتیاجات اجتماع باشد. و رجال قانون باید هم به آن ایمان داشته باشند، و هم قانون را درست بفهمند و هم برای ترویج و حمایت آن از بذل هیچ‌گونه کوششی دریغ ننمایند. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «انّی تارکُ فیکم الثّقلین کتاب الله و اهل بیتی^۲. من کتاب خدا و عترت خود را در بین شما می‌گذارم» و بدین گونه هم قانون و هم رجال قانون را تعیین کرد. قانون کتاب خداست. و رجال قانون عترت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) هستند. و چون قانون به خودی خود نه زبان دارد و نه می‌تواند از خود دفاع کند از این رو تنها رجال قانون هستند که باید آن‌را هم تفسیر و هم پشتیبانی و ترویج نمایند. بنابراین بهر نسبتی که مردان دانشمند دین شناس بیشتر باشند و برای پیشروی و سربلندی دین فعالیت کنند به همان نسبت دین زنده می‌شود و پیش می‌رود. و به هر نسبتی که عده‌ی دانشمندان دینی کم شود و فعالیت‌های مذهبی رو به نقصان نهد به همان نسبت دین رو به ضعف می‌رود.

اگر یک عالم دینی بمیرد به اندازه‌ی شعاع شخصیت دینی و نفوذ مذهبی او به دین ضربه می‌خورد. زیرا دین، یک فرد طرفدار مدافع خود را از دست می‌دهد. و از این جهت در خبر وارد شده است: «اذا مات المؤمن الفقیه ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدّها شیء^۳. اگر یک عالم دینی بمیرد، شکستی به اسلام می‌خورد که هیچ چیز آن‌را جبران نمی‌کند».

از این مقدمات می‌توان به این حقیقت پی برد که کشتن امام حسین (علیه‌السلام) آن رهبر بزرگ و مجاهد چه ضربت جبران ناپذیری به اسلام وارد ساخت.

۱. امالی صدوق ص ۷۸.

۲. مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۴۸.

۳. کافی ج ۱ ص ۳۸ چاپ مکتبه صدوق.

برای درک این حقیقت لازم است به این نکته توجه شود که: آیا وجود امام حسین (علیه السلام) بزرگ‌ترین شخصیت علمی و سیاسی از خاندان وحی و رسالت برای پیشروی و سربلندی اسلام تا چه اندازه مفید و مؤثر بود؟ بدیهی است وجود امام به اندازه‌ی شعاع شخصیت اسلامی و رهبری دینی و سیاسی آن حضرت برای پیشروی و شوکت و نفوذ اسلام مؤثر بود.

پس به همین نسبت کشتن چنین رهبر بزرگ دینی و سیاسی و زعیم عظیم اسلامی برای اسلام و مسلمانان زیان آور و خسارت بار بود و فقدان وی آن هم با آن صورت دردناک شکست بزرگی بود که به جهان اسلام وارد آمد. عبدالله جعفر ضمن نامه‌ای به امام حسین (علیه السلام) می‌نویسد: «ان هلكت طفیء نور الارض^۱. اگر تو کشته شوی نور زمین خاموش می‌شود». از این رو امام سجاد (علیه السلام) ضمن خطبه‌ای که هنگام بازگشت به مدینه در بیرون شهر ایراد کرد فرمود:

«ان الله قد ابتلانا بمصائب جلیلة و ثملء فی الاسلام عظیمء، قتل ابو عبدالله الحسین (علیه السلام)^۲. ما به مصیبت‌های بزرگی مبتلا شدیم حسین بن علی (علیه السلام) کشته شد و کشتن او شکست بزرگی بود که به اسلام وارد گشت».

از آنچه گذشت روشن شد شکست بزرگی که با کشتن امام حسین (علیه السلام) به اسلام وارد شد از آثار نامطلوب و اسفانگیز قتل امام بود که به دست عمال حکومت یزیدی واقع گشت. شکست علمی:

بعضی از بزرگان فرموده‌اند: «در سراسر فقه شیعه حدیثی از امام حسین (علیه السلام) نقل نشده و بعضی فرموده‌اند: فقط یک حدیث از آن حضرت نقل شده است».

اگر هر یک از این دو مطلب حقیقت داشته باشد باید گفت: علت آن این است که پس از وفات حضرت مجتبی (علیه السلام) به علت اختناق شدید که حکومت معاویه به وجود آورده بود امام حسین (علیه السلام) طبعاً از صحنه‌ی سیاست کنار و مراجعات مردم به آن حضرت کم بود و پس از مرگ معاویه نیز بلافاصله به امام تهاجم شد و به دنبال آن قیام وی به وجود آمد و در این قیام شهید گشت.

اگر امام در این قیام شهید نمی‌شد و خلافت اسلامی را به مرکز اصلی خود باز می‌گرداند در این صورت مثل پدر بزرگوارش در مسجد کوفه خطبه‌ها می‌خواند و برای عزل و نصب حکام فرمان‌ها صادر می‌نمود و در هر مناسبتی از حقایق قرآن و اسلام پرده برمی‌داشت و شاگردان فراوانی در تفسیر و حدیث و سایر علوم اسلامی تربیت می‌کرد و جهانی را از علم قرآن و حدیث پر می‌نمود.

نهج البلاغه جزء بسیار کمی از آثار علمی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است که به صورت خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار در اختیار مردم قرار گرفته و معلوم است که قسمت اعظم این اثر گران‌بها در زمان خلافت آن حضرت صادر شده زیرا در این زمان بود که رهبری اجتماع را بعهدہ داشت و در هر مناسبتی خطبه‌ای یا نامه‌ای یا کلمات حکمت آمیزی از حضرتش صادر می‌شد.

۱. ارشاد ص ۲۰۰.

۲. لهوف ص ۱۸۰ و منیر الاحزان ص ۶۲.

اگر امام حسین (علیه السلام) نیز مثل پدر بزرگوارش زمام امور را به دست می‌گرفت و حداقل ده سال بر مردم حکومت می‌کرد نهج البلاغه‌ها از وی به یادگار می‌ماند و آثار گرانبهائی به صورت خطبه‌ها و نامه‌ها و فرمان‌ها و اخبار و احادیث اسلامی از حضرتش در اختیار مردم قرار می‌گرفت.

یا اگر در مرحله‌ی سوم قیام همان طور که خواست امام بود ترک خصومت می‌شد و پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) به مدینه برمی‌گشت و پس از مرگ یزید یا خلافت اسلامی را به مرکز اصلی خود بازمی‌گرداند و یا در وضعی مشابه وضع حضرت سجاد و امام محمد باقر (علیهما السلام) به سر می‌برد و در هر دو صورت آثار گرانبهائی از علوم اسلامی از آن حضرت به یادگار می‌ماند. ولی هزار افسوس که آن وجود مقدس به شمشیر و استبداد کشته شد و جهان اسلام از فیض وجودش محروم گشت.

پس باید گفت: یک علت اساسی این که از سیدالشهدا (علیه السلام) اخباری در فقه نقل نشده همان کشته شدن آن حضرت بود و این هم یکی از آثار جنایت یزید است.

در زیارت امام حسین (علیه السلام) در روز عرفه وارد شده: «و اصبح کتاب الله بفقدک مهجوراً با کشته شدن تو ای فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله)! قرآن کریم متروک شد».

بدیهی است در صورتی که با کشتن امام (علیه السلام) قرآن کریم متروک شود اخبار اهل بیت به طور شدیدتری متروک خواهد شد.

۴- لکه‌ی ننگ:

تهاجم وحشیانه‌ای که در حادثه‌ی کربلا به خاندان وحی و رسالت شد بدون تردید برای حکومت یزید (و به طور غیر مستقیم برای جهان اسلام) لکه‌ی ننگی بود که به هیچ وسیله‌ای شسته نمی‌شد.

این یک سنت طبیعی و اجتماعی است که هر حکومتی هر قدر طرفدار حق و عدالت باشد در افکار عمومی محبوب می‌شود و در مقابل، هر اندازه دست به ظلم و ستم بزند در نزد مردم منفور می‌گردد و در سرآشویی سقوط قرار می‌گیرد و از این رو حکومت تحمیلی یزید پس از فاجعه‌ی کربلا بیش از پیش منفور شد و مورد نکوهش و سرزنش قرار گرفت.

اگرچه اختناق شدید به مردم فرصت نمی‌داد که آزادانه اظهار تنفر کنند ولی این اختناق نمی‌توانست از خشم و نفرت عمومی بکاهد بلکه آن را بیشتر می‌کرد.

نه تنها مردم با ایمان از این حادثه‌ی دل‌خراش نگران و پریشان شدند بلکه جیره خواران و نزدیکان دستگاه حکومت نیز نتوانستند از اظهار تنفر و تأسف خودداری کنند.

اینک چند نمونه:

۱- پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) عبیدالله بن زیاد نامه‌ی فرمان قتل امام را از عمر بن سعد به شدت مطالبه کرد و ابن سعد از دادن آن به شدت امتناع نمود، آنگاه به ابن زیاد گفت: من درباره‌ی قضیه‌ی حسین بن علی به قدری برای تو خیرخواهی کردم و برای جلوگیری از جنگ کوشیدم که اگر این اندازه خیرخواهی برای پدرم سعد بن ابی وقاص کرده بودم حق پدری او را اداء نموده بودم. عثمان بن

۱. مفاتیح الجنان ص ۴۵۲ چاپ اسلامی.

زیاد برادر عبیدالله بن زیاد که در مجلس حاضر بود سخنان عمر بن سعد را تصدیق کرد و گفت: من دوست می‌داشتم که همه‌ی فرزندان زیاد تا روز قیامت ذلیل و خوار باشند و حسین بن علی کشته نشود.^۱ از این قصه می‌توان به میزان تأسف و تنفر عمر بن سعد از کشتن امام حسین (علیه‌السلام) پی برد بلکه نگرانی خود ابن زیاد را نیز می‌توان فهمید.

شاید عبیدالله زیاد فکر می‌کرد که ممکن است روزی قدرت به دست دیگران بیفتد و او را به دلیل این مدرک کتبی که درباره‌ی قتل امام نوشته است به محاکمه بکشند. و شاید وجدانش (اگر وجدانی برای او فرض شود) از این جنایت بزرگ ناراحت بوده و می‌خواسته آثار جرم را اگرچه نامه هم باشد، محو کند تا خاطره‌ی این جنایت بزرگ کمتر تجدید شود و او را آزار دهد و شاید هم این بوده است و هم آن. و در هر صورت نگرانی حاکم خون‌خوار از این قضیه معلوم می‌شود.

۲- مرجانه مادر عبیدالله زیاد، حاکم دیکتاتور را درباره‌ی کشتن امام حسین (علیه‌السلام) به شدت ملامت کرد و گفت: «یا خبیث قتلت ابن رسول الله! و الله لا تری الجنة ابدًا. تو ای عنصر ناپاک! فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را کشتی، به خدا قسم هرگز بهشت را نخواهی دید».

۳- هنگامی که سر امام حسین (علیه‌السلام) را به مسجد دمشق آوردند یحیی ابن حکم برادر مروان حکم از آنان پرسید: چه کردید؟ آنان جریان کشته شدن امام را توضیح دادند او گفت: «بین شما و پیغمبر خدا در روز قیامت جدائی افتاد، من دیگر با شما در هیچ کاری شرکت نخواهم کرد».

۴- همین یحیی بن حکم وقتی که سر امام را نزد یزید دید از روی ناراحتی و تأسف گفت: «آیا باید فرزندان «سُمیَّة» مادر زیاد (که زن بدکاره‌ای بود) به عدد ریگ‌های بیابان باشند ولی فرزندان فاطمه‌ی زهرا دختر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) باید کشته و نابود گردند؟!»^۲

۵- وقتی که مأموران حکومت، سر امام حسین (علیه‌السلام) را نزد یزید آوردند و سخنگوی آنان گزارش کشتن امام را داد هند زن یزید از اندرون خانه سخنان سخنگو را شنید و به قدری ناراحت شد که خود را در لباس مخصوصی مستور کرد و از اندرون خانه به مجلس مردان آمد و با نگرانی و پریشانی به یزید گفت: آیا این سر حسین پسر فاطمه است؟! یزید گفت: آری این سر حسین پسر فاطمه است، تو برای او گریه و عزاداری کن خدا بکشد ابن زیاد را که در کشتن وی تعجیل کرد.^۳

از این ناراحتی شدیدی که در نزدیکان دستگاه حکومت از جهت کشتن امام حسین (علیه‌السلام) دیده می‌شود می‌توان فهمید که خشم و تنفر سایر مردم نسبت به حکومت تحمیلی یزید بعد از حادثه‌ی کربلا تا چه اندازه بیشتر شده و این جنایت بزرگ در نظر مسلمانان تا چه حد قبیح و ننگین جلوه کرده است.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۷.

۲. تذکره سبط ابن جوزی ص ۲۵۹.

۳. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۶.

۴. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۲ و ارشاد مفید ص ۲۲۷.

۵. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۵۶.

این بود بعضی از آثار زیان بخش تهاجم و حشیانه‌ای که از طرف حکومت یزید به فرزند پیغمبر شد. اینک بعضی از تبلیغات تخریبی که حکومت بنی‌امیه پس از شهادت امام بر ضد آن حضرت کرده و نیز عکس‌العمل ائمه علیهم‌السلام را در برابر آن تبلیغات شرح می‌دهیم. آنگاه به بعضی از آثار ثمر بخش قیام مردانه‌ی سیدالشهدا صلوات الله علیه اشاره می‌کنیم:

محیط مسموم:

حکومت ضد اسلام بنی‌امیه پس از شهادت امام کوشش می‌کرد با تبلیغات دامنه‌داری آن حضرت را یک فرد مهاجم و طغیانگر (العیاذ بالله) معرفی کند.

بدیهی است این تبلیغات سوء چون به وسیله‌ی دستگاه‌های دولت بنی‌امیه و با پول بی‌حساب خزانه‌ی مملکت انجام می‌شد تأثیر چشمگیری در قشرهای مختلف مردم کرده و افکار عمومی را نسبت به امام (علیه‌السلام) بد بین می‌نمود و محیط فکری مردم را مسموم می‌کرد.

جعل اخبار:

علاوه بر این یک عده از دنیاپرستان خود فروخته به دستور عمال حکومت اخباری جعل کردند که روز عاشورا (روز قتل حسین بن علی (علیه‌السلام)) روز عید و برکت است^۱ و کسی که این روز را روز عید و شادی قرار بدهد خداوند پاداش نیکو به وی خواهد داد.

در اینجا از آن همه اخبار مجعول یک خبر را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم:

از قول رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نقل می‌کند که فرمود: «یوم عاشورا یومُ تاب الله علی آدم و استوت سفینه نوح علی الجودی یوم عاشورا و ردّ الله الملک علی سلیمان یوم عاشورا و فلق البحر لموسی یوم عاشورا و غرق فرعون و من معه یوم عاشورا و بعث زکریّا رسولاً یوم عاشورا و تاب الله علی یونس یوم عاشورا و اخرج یونس من بطن الحوت یوم عاشورا و رفع الله ادریس مکاناً علیاً یوم عاشورا و کشف ضرّ ایوب یوم عاشورا و اخرج یوسف من الجب یوم عاشورا و کسی هارون قمیص الحیاء یوم عاشورا و اللهم یحیی الحکمه یوم عاشورا ان یوم عاشورا سبعون عیداً فمن وسّع علی عیاله فیه وسّع الله علیه الی مثلها فی السنّه^۲.

روز عاشورا روزی است که: ۱- خدا توبه‌ی آدم را قبول کرد ۲- کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت ۳- خدا سلطنت را به حضرت سلیمان (علیه‌السلام) برگرداند ۴- دریا را برای موسی شکافت ۵- فرعون را با پیروانش غرق کرد ۶- زکریا (علیه‌السلام) را به رسالت برگزید ۷- توبه‌ی یونس را قبول کرد ۸- او را از شکم ماهی بیرون آورد ۹- ادریس را بر مقام بلندی بالا برد ۱۰- ایوب را از ناراحتی نجات داد ۱۱- یوسف را از چاه بیرون آورد ۱۲- پیراهن شرم و حیا به هارون پوشانید ۱۳- به یحیی حکمت الهام کرد، روز عاشورا هفتاد عید است پس کسی که در روز عاشورا بر عیال خود توسعه دهد خداوند تا سال دیگر به وی توسعه می‌دهد».

۱. بحارالانوار ج ۱۰ ص ۱۶۲ سطر ۷.

۲. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۳ و ۴.

ناگفته پیداست وقتی روز عاشورا از زبان رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به عنوان روز عید معرفی شود دیری نمی‌پاید که مسلمانان بی‌خبر از همه جا روز عاشورا را روز عید مذهبی می‌شناسند و یک نسل که عوض شود اکثریت مردم در این روز شادی می‌کنند آن هم شادی که به حساب دین می‌گذارند.

و معلوم است که با این تبلیغات مسموم به طور غیر مستقیم به مقام مقدس حسین بن علی (علیه‌السلام) که روز عاشورا شهید شده لطمه وارد می‌شود زیرا مردم با خود می‌اندیشند: کسی که روز کشتن وی روز عید مذهبی و روز برکت است ناچار او از دین بیگانه است (العیاذ بالله)

و نیز روشن است در محیطی که در سراسر قلمرو اسلامی روی منبرها به پدر این حسین (علیه‌السلام) لعن می‌کردند لکه دار کردن و محکوم نمودن آن حضرت در افکار عمومی کار آسانی بود. عکس‌العمل ائمه علیهم‌السلام:

در چنین محیط مسمومی که افکار بسیاری از مردم بر ضد سید الشهداء (علیه‌السلام) تحریک شده و شادی کردن در روز قتل آن حضرت را از حسنات می‌پنداشتند ائمه اهل بیت علیهم‌السلام به روشن کردن افکار مردم پرداختند و در آن اختناق شدید برای عقیم کردن تبلیغات مسموم بنی‌امیه مشغول کار شدند.

وسائل تبلیغی که ائمه اهل بیت (علیه‌السلام) برای روشن کردن افکار مردم بکار بستند چند چیز بود:

۱- شعری را که در مصیبت امام حسین (علیه‌السلام) شعر می‌گفتند و نیز کسانی را که آن اشعار و مرثیه‌ها را می‌خواندند به بهترین وجهی تشویق می‌فرمودند.^۱

۲- روز عاشورا را برخلاف تبلیغات حکومت، روز عزا و مصیبت اعلام کردند و شیعیان خود را از شادی کردن در این روز و ذخیره نمودن آذوقه شدیداً منع فرمودند و عزاداری و گریه کردن و گریاندن در این روز را از بهترین اعمال که دارای بهترین ثواب و پاداش است معرفی کردند.^۲ و خود ائمه علیهم‌السلام در روز عاشورا رسماً به عزاداری مشغول می‌شدند.^۳

۳- دستور مخصوصی برای زیارت کردن امام حسین (علیه‌السلام) در روز عاشورا صادر فرمودند و عبارات زیارت را خود انشاء کرده و به مردم آموختند.

علاوه بر زیارت عاشورا در روزهای دیگری نیز به مناسبت‌های مختلف دستور زیارت آن حضرت را صادر فرمودند مثل روز اربعین امام و روز عرفه و ... و در ضمن زیارت‌هایی که به مردم آموختند آن امام معصوم و مظلوم را با نیکوترین عبارات به بهترین صفات ستودند و بدین وسیله حقیقت حسینی را با عالی‌ترین صفات انسانی و برجسته‌ترین کمالات بشری از افق زیارات تجلی کرد.

یک غصه‌ی کشنده:

یکی از غصه‌های کشنده این است که محیط اسلامی بر اثر تبلیغات مسموم حکومت بنی‌امیه به اندازه‌ای آلوده شده و افکار مردم بی‌خبر به طوری بر ضد امام حسین (علیه‌السلام) تحریک گشته بود که قشرهای وسیعی از همین

۱. بحار ج ۱۰ ص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۲. بحار ج ۱۰ ص ۱۶۵.

۳. بحار ج ۱۰ ص ۱۶۴.

مسلمانانی که به جد آن حضرت ایمان داشتند امام را (العیاذ بالله) از دین بیگانه می‌پنداشتند و تازه باید ثابت کرد که آن حضرت از دین بیگانه نبوده است.

مضمون بعضی از زیارت‌های امام حسین (علیه‌السلام) این است که پسر پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در امر نماز کوشا بوده و زکوة می‌داده و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرده و تا زنده بوده پرستش خدا می‌نموده یعنی وظائف یک فرد مسلمان را انجام می‌داده است.

«اشهد أنك قد اقامت الصلوة و آتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اطعت الله حتی اتاک الیقین^۱»
عجبا! که تازه باید ثابت کرد حسین بن علی (علیه‌السلام) یک فرد مسلمان بوده و به دستورات اسلام عمل می‌کرده است!!!

شگفتا که تازه باید ثابت کرد فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از دین بیگانه نبوده و سزاوار دشنام نیست!!!
واحسرتا! که تازه باید به مردم فهماند پسر فاطمه‌ی زهرا (علیه‌السلام) در راه دین جهاد کرده و تا زنده بوده پرستش خدا نموده است!!!

از اینجا می‌توان پی برد که تبلیغات غرض آلود سازمان حکومت بنی‌امیه تا چه اندازه محیط اسلامی را مسموم کرده و افکار مردم را درباره‌ی این امام مجاهد منحرف نموده و بر ضد آن حضرت برانگیخته است.
تکرار تاریخ:

نظیر همین محیط مسموم در زمان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) پس از پیدایش خوارج برای آن حضرت به وجود آمد. همه می‌دانیم که پس از پیدایش خوارج از طرف این گروه متعصب و لجوج بر ضد آن حضرت تبلیغات شدیدی به راه افتاد. خوارج می‌گفتند: علی (علیه‌السلام) چون حکمیت را قبول کرده (العیاذ بالله) کافر شده و باید از کفر خود توبه کند تا ما با او نجنگیم.

آه! چقدر رنج آور است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) پس از آن همه سوابق درخشان و فداکاری‌هایی که در راه پیشرفت اسلام کرده است بشنود که وی را کافر میدانند و از او می‌خواهند که از کفر خود توبه کنند!!!
علی (علیه‌السلام) در یکی از مناسبت‌ها از این درد جانکاه پرده برمی‌دارد و می‌فرماید: «أَبْعَدَ إِيْمَانِي بِاللَّهِ وَ جِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلی‌الله‌علیه‌وآله) أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكَفْرِ؟! قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ^۲ آیا من پس از آنکه به خدا ایمان آورده و در ملازمت رسول خدا جهاد کرده‌ام به کفر خود گواهی بدهم؟! در این صورت من فرد گمراهی خواهم بود».

آه که این تهمت کفر در ذائقه‌ی امام چه اندازه تلخ و ناگوار است!
پس از شهادت امام حسین (علیه‌السلام) نیز تبلیغات دامنه‌داری که بر ضد آن حضرت می‌شد در شعاع وسیع‌تری افکار مردم ساده را درباره‌ی سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بدبین و منحرف ساخت تا آنجا که روز شهادت امام را روز عید و برکت پنداشتند!.

۱. مفاتیح الجنان ضمن زیارات عرفه، ص ۴۵۱ چاپ اسلامی.

۲. نهج البلاغة خطبه‌ی ۵۸.

بدین گونه تاریخ امام حسین (علیه السلام) مثل تاریخ پدر بزرگوارش مکرر شد، و در چنین محیط آلوده‌ای لازم بود ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام ابرهای تیره‌ی تبلیغات مسموم را کنار بزنند و خورشید حقیقت حسینی را آن چنان که هست به جلوه درآورند.

آثار ثمربخش:

اکنون به بعضی از آثار ثمربخش قیام مردانه‌ی حضرت امام حسین (علیه السلام) اشاره می‌کنیم:

۱- مکتب سیار:

فعالیت‌های ثمربخشی که ائمه‌ی اهل بیت (علیه السلام) برای عقیم کردن تبلیغات مسموم و زنده نگه داشتن نام پر افتخار امام حسین (علیه السلام) کردند مکتب زنده و آموزنده‌ی سرور مجاهدان را با آن تشعشع مخصوصش به جهانیان معرفی کرد و هرچه زمان بیشتر گذشت خورشید حقیقت حسینی بیشتر درخشید و شعاع نور بخشی آن وسیع‌تر گشت تا آنجا که شخصیت با عظمت سیدالشهداء صلوات الله علیه شمع جمع شد و شیفتگان انسانیت را دلباخته‌ی خود گردانید و محبت آن حضرت تا اعماق روح و جان مردم حقیقت طلب نفوذ کرد.

این جاذبه‌ی شخصیت با عظمت امام حسین (علیه السلام) مکتب آن حضرت را به صورت مکتبی خودکار و سیار و فعال درآورد تا آنجا که می‌توان گفت:

در جهان تشیع اگر احکام اسلام تبلیغ می‌شود و اگر اخلاق و عقائد دینی تشریح می‌گردد و اگر ندای قرآن تا دورترین روستاها و حتی در بین عشایر خانه به دوش طنین می‌افکند همه‌ی این‌ها به برکت مجالسی است که به نام سیدالشهداء (علیه السلام) و زیر لوای آن حضرت تشکیل می‌گردد و مردم با شور و اشتیاق کم نظیری به این مجالس رو می‌آورند و حقایق اسلامی را می‌شنوند و از منبع فیض حسینی سیر آب می‌گردند.

۲- تربیت امام، شفای بیماران:

یکی از ثمرات و برکاتی که خداوند عالم در عوض شهادت امام حسین (علیه السلام) به وی داده این است که تربیت آن حضرت را وسیله‌ی شفای بیماران قرار داده است.^۱

ما در اینجا از آن همه روایاتی که در این باب وارد شده می‌گذریم و به نقل یک حکایت اکتفا می‌کنیم:

عالم زاهد پرهیزگار حجة الاسلام و المسلمین مرحوم آقای حاج شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی قدس سره (دایی اینجانب) نقل فرمودند:

«من در زمان مرجعیت مرحوم آیه الله آخوند خراسانی قدس سره که در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم مریض شدم و این بیماری مدتی طول کشید و پرستاری مرا بعضی از طلاب در همان حجره‌ی مدرسه بعهدہ داشتند. پس از چندی بیماری من به قدری شدید شد که اطباء از شفاء یافتنم مأیوس شدند و دیگر برای معالجه‌ام نیامدند و من در حال شدت تب گاهی بیهوش می‌شدم و گاهی به هوش می‌آمدم. یکی از رفقا که مرا پرستاری می‌کرد شنیده بود که عالم زاهد مرحوم آیه الله آقای حاج آقا علی محمد نجف آبادی قدس سره مقداری از تربت اصل حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را دارد. او به منزل معظم له رفته و از وی خواسته بود که قدری از آن تربت را بدهد که بن بخوراند تا شفاء یابم. ایشان فرموده بود من به قدر یک عدس تربت دارم و آن را گذاشته‌ام که بعد از مرگم در کفنم بگذارند. آن

۱. بحار ج ۱۰ ص ۱۵۰.

آقا ناراحت شده و گفته بود: حالا که ما از همه جا مأیوس شده و به شما پناه آورده‌ایم شما هم از دادن تربت خود داری می‌کنید این بیمار در حال احتضار است و می‌میرد. مرحوم آیه الله آقای حاج علی محمد دلش به حال بیماری سوخته و قدری از آن تربت که از جان خودش عزیزترش می‌داشت به آن شخص داده بود. تربت را با آداب مخصوصی که وارد شده در آب حل کرده و به حلق من ریخته بودند من که در حال بیهوشی به سر می‌بردم ناگهان چشمان خود را باز کرده دیدم رفقا اطراف بستر من نشسته‌اند خوب دقیق شدم و آنان را شناختم. قصه‌ی تربت را که به حلقم ریخته بودند برایم شرح دادند. من کم کم در خود احساس نیرو و نشاط کردم و حرکتی به خود داده نشستم دیدم نشاط بیشتری دارم برخاستم و ایستادم و چون یقین کردم که به برکت تربت مقدس امام حسین (علیه‌السلام) شفاء یافته‌ام حال خوشی پیدا کردم و به رفقا گفتم بدون مجامله می‌خواهم از شما خواهش کنم از حجره بیرون بروید چون می‌خواهم زیارت عاشورا بخوانم رفقا از حجره بیرون رفتند من درب حجره را بستم و بدون احساس ضعف با آن حال خوشی که قابل وصل کردن نیست مشغول خواندن زیارت حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) شدم».

مرحوم آقای حاج شیخ قدس سره این داستان را با حال گریه نقل می‌کردند به طوری که گاهی گریه سخنان معظم له را قطع می‌کرد.

قصه‌ی شفا یافتن مرحوم آقای حاج شیخ قدس سره به وسیله‌ی تربت مقدس امام حسین (علیه‌السلام) در نجف اشرف به طوری شایع شد که در آن محیط علمی همه جا نُقْلِ محافل و نُقْلِ مجالس گشته و برای مدت زیادی در خاطرها مانده بود حتی اینکه در زمانی که مرحوم آیه الله بروجردی قدس سره هنوز هم به قم هجرت نفرموده بودند یکی از علمای اصفهان در بروجرد به محضر ایشان رفته و ضمن مذاکراتی که درباره‌ی علمای اصفهان شده بود نام مرحوم حجة الاسلام آقای شیخ محمد حسن عالم نجف آبادی را برده و از معظم له پرسیده بود: شما ایشان را می‌شناسید؟ فرموده بودند: «آری خوب می‌شناسم ایشان همان کسی هستند که در زمان تحصیل ما در نجف اشرف به وسیله‌ی تربت حضرت سیدالشهداء (علیه‌السلام) شفاء یافتند».

خداوند ایشان را با آن حضرت محشور گرداند.

۳- محبوبیت امام:

یکی از آثار ثمربخش قیام مردانه‌ی حسین بن علی (علیه‌السلام) محبوبیت بیش از پیش امام بود، زیرا پس از حادثه‌ی کربلا محبوبیت آن حضرت چنان ریشه دار شد که تا اعماق دل و جان مردم نفوذ کرد.

اگر حسین بن علی (علیه‌السلام) پیش از قیام به عنوان امام وقت و سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و بزرگترین شخصیت از خاندان وحی و رسالت شناخته می‌شد پس از قیام، علاوه بر مقامات سابق به نام عالیترین نمونه‌ی مردانگی و فداکاری در راه حقیقت شناخته شد و به عنوان کامل‌ترین مرد مجاهدی که به علت طرفداری و دفاع از اسلام به خاک و خون غلطید نام پر عظمتش در خاطرها نقش بست.

کیست بشنود که: حسین بن علی (علیه‌السلام) به خاطر حمایت از قرآن در پیش چشم خانواده‌اش با شمشیر استبداد کشته شد و دلش به سوی او متوجه نشود و به وی عشق نوزد؟ کیست که از جانبازی عاشقانه‌ی سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آگاه شود و به هیجان نیاید و قلبش در محبت وی نطپد؟ هر انسان با شعوری در هر گوشه‌ای از جهان و دارای هر عقیده‌ای که باشد وقتی که بشنود بزرگ‌ترین شخصیت علمی و سیاسی از خاندان پیغمبر

(صلی‌الله‌علیه‌وآله) به علت دفاع از انسانیت و حقوق انسان‌ها به دست عمّال حکومت سر نیزه به خون غلطید بی اختیار دلش در این مصیبت جانکاه می‌سوزد و بر قهرمان این فداکاری بی‌نظیر درود می‌فرستد و قلبش مجذوب وی می‌گردد و در عشق او به هیجان می‌آید، و هر چه نامش را بیشتر بشنود و از قیام مردانه‌ی وی بیشتر یاد کند علاقه و محبتش به این پیشوای مجاهدان عمیق‌تر و ریشه‌دارتر می‌شود. و این یک سنت طبیعی و غیر قابل‌تغییر است که روح و دل انسان‌ها به سوی انسانی که در راه دفاع از حقیقت کشته می‌شود مجذوب می‌گردد. یک نکته:

ولی این نکته را باید دانست که این محبوبیت از آثار طبیعی و قهری مجاهدات مردانه‌ی امام است نه هدف او. البته این محبوبیت قهری از نظر روشن بین آن حضرت مخفی نبود بلکه پیش از وقت هم پیش بینی می‌کرد که پس از شهادت محبوب‌تر و گرمی‌تر خواهد شد. و از این رو روز عاشورا وقتی که حملات شدید دشمن به وی شروع شده بود ضمن سخنانش با اردوی دشمن فرمود: «و ایم الله انّی لارجو ان یکرمنی الله بهوانکم^۱. به خدا قسم من امیدوارم که خداوند مرا گرمی گرداند و شما را خوار و بی‌مقدار سازد». امام در این سخن به دو سنت طبیعی اشاره فرموده است:

۱- سست شدن دستگاهی که به کشتن فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) اقدام کرد.

۲- عزت و محبوبیت بیش از پیش امام که در راه دفاع از حقیقت به خاک و خون غلطید.

در اینجا باز باید تذکر دهیم که «ماربین» آلمانی چون دیده است امام حسین (علیه‌السلام) پس از شهادت محبوب‌تر شده خیال کرده است که آن حضرت خود را به کشتن داد تا احساسات مردم به نفع وی تحریک شود و بیشتر به او محبت پیدا کنند^۲ ولی این نیز از باب اشتباه هدف با نتیجه‌ی قهری است، زیرا محبوبیت بیشتر امام پس از شهادت یک سنت طبیعی و از آثار قهری قیام مردانه‌ی آن حضرت است نه اینکه هدف حسین بن علی (علیه‌السلام) از قیام خود این بود که کسب محبوبیت بیشتری بنماید.

۴- درس‌های عملی:

یکی دیگر از آثار گرانبه‌ای قیام امام حسین (علیه‌السلام) این است که با قیام آن حضرت درس‌های عملی پرارزشی در اختیار جهان اسلام بلکه جهان انسانیت گذاشته شد، و بدون تردید درس عملی از درس زبانی و قلمی خیلی مؤثرتر و نافذتر است.

جامعه‌ی اسلامی بلکه جهان انسانی می‌تواند از هر یک از مراحل قیام امام درس مخصوصی فرا گیرد و از مکتب جاویدان حسین بن علی (علیه‌السلام) برای سعادت اجتماع همیشه استفاده کند. و اینک به درس‌های عملی که از چهار مرحله‌ی قیام آن حضرت می‌توان آموخت اشاره می‌کنیم:

الف- آنگاه که عناصر دنیاپرست بخواهند با قدرت سر نیزه تصویب حکومت غیر قانونی را تحمیل کنند. باید چنین تحمیلی را نپذیرفت و به مقاومت پرداخت. و اگر امید این معنی هست که نیروهای ملی متشکل شوند و برای مبارزه

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۶.

۲. السیاسة الحسینیة ص ۳۶ تا ۳۸.

با حکومت ظلم شروع به فعالیت کنند باید به ارزیابی اوضاع سیاسی و نیروهای ملی پرداخت تا اگر امکان مبارزه هست برای درهم کوبیدن ظلم و فساد شروع بکار شود. چنان که امام حسین (علیه‌السلام) برای مقاومت در برابر حکومت یزید و ارزیابی اوضاع سیاسی و ارزیابی قدرت ارتش ملی به مکه هجرت فرمود.

این درسی است که از مرحله‌ی اول قیام امام می‌آموزیم.

ب- اگر پس از ارزیابی نیروهای ملی معلوم شود که افکار عمومی خواهان تغییر حکومت است و نیروی کافی برای تشکیل حکومت وجود دارد باید با کمال شهامت برای تشکیل حکومت عادلانه اقدام کرد. چنان که امام حسین (علیه‌السلام) پس از گزارش مسلم بن عقیل که نیروی کافی برای تشکیل حکومت فراهم شده و امکان پیروزی نظامی بود با همتی مردانه برای تشکیل حکومت اسلامی و سوزاندن ریشه‌ی ظلم و فساد اقدام فرمود و به سخنان این و آن گوش نداد.

و این درسی است که از مرحله‌ی دوم قیام امام می‌آموزیم.

ج- اگر معلوم شد که دیگر امکان پیروزی نظامی نیست باید با تمام نیرو برای حفظ صلح و جلوگیری از جنگ کوشید تا نیروهای موجود به حالت ذخیره بماند و بتوان در فرصت‌های دیگری فعالیت‌های وسیع‌تری به نفع اسلام آغاز نمود. چنان که حسین بن علی (علیه‌السلام) وقتی که با حر بن یزید برخورد کرد و دیگر امکان پیروزی نظامی و تشکیل حکومت نبود برای مراجعت به حجاز و جلوگیری از برخورد نظامی کوشش فراوان کرد و از هنگام برخورد با حر بن یزید تا آخر کار حداقل پنج دفعه پیشنهاد مسالمت فرمود چنان که شرحش در بخش دوم صفحه‌ی ۱۴۹ و ۱۵۰ گذشت.

و این درسی است که از مرحله‌ی سوم قیام امام می‌آموزیم.

د- اگر رهبر قیام در محاصره‌ی دشمن واقع شود و از او بخواهند که بی‌قید و شرط تسلیم شود ولی معلوم است که اگر تسلیم گردد او را خلع سلاح می‌کنند و ذلیلانه می‌کشند در این صورت باید تسلیم دشمن نشود و مردانه به مقاومت و دفاع بپردازد تا یا پیروز شود اگرچه به احتمال یک درصد باشد و یا به افتخار شهادت برسد. چنان که امام حسین (علیه‌السلام) پس از آنکه در محاصره‌ی نیروهای دشمن واقع شد و معلوم بود که اگر تسلیم شود آن حضرت را ذلیلانه خواهند کشت در این شرایط مردانه به مقاومت و دفاع پرداخت و سرانجام به افتخار شهادت رسید.

و این درسی است که از مرحله‌ی چهارم قیام آن حضرت می‌آموزیم.

۵- درس عزت نفس:

علاوه بر درس‌هایی که گفته شد درس دیگری نیز از قیام امام حسین (علیه‌السلام) می‌توان آموخت و آن درس عزت نفس است.

از مطالعه‌ی تاریخ قیام امام معلوم می‌شود پس از آنکه آن حضرت در محاصره‌ی نیروهای ابن زیاد واقع شد دو مسئله مطرح بوده است: یکی اینکه امام حسین (علیه‌السلام) خلافت یزید را بپذیرد و دیگری اینکه ذلیلانه و خاضعانه تسلیم ابن زیاد گردد، و این غیر از پذیرفتن خلافت یزید است یعنی چیزی است که علاوه بر خلافت یزید می‌خواستند بر امام تحمیل کنند.

آنگاه که در مدینه به فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پیشنهاد کردند خلافت یزید را بپذیرد فقط از او می‌خواستند که تسلیم اراده‌ی یزید شود و دیگر از پذیرفتن فرمان ابن زیاد سختی در بین نبود. ولی آنگاه که در بیابان سوزان کربلا آن حضرت را در محاصره‌ی نیروهای مسلح عبیدالله زیاد گرفته بودند علاوه بر پذیرفتن خلافت یزید می‌خواستند این ذلت را بر وی تحمیل کنند که تسلیم بی قید و شرط ابن زیاد شود تا او هر فرمانی دلش خواست درباره‌ی امام صادر کند اگرچه فرمان اعدام باشد.

امام حسین در یکی از خطبه‌های روز عاشورا این مطلب را بدین گونه توضیح می‌دهد: «این ناکس پسر ناکس (ابن زیاد) مرا به پذیرفتن یکی از دو چیز ناچار کرده است: یا شمشیر کشیدن و جنگیدن و یا قبول ذلت کردن^۱». چنان که روشن است در این خطبه‌ی امام این مطلب مطرح است که باید حسین ابن علی (علیه‌السلام) ذلیلانه تسلیم ابن زیاد گردد. پس معلوم می‌شود اگر به فرض محال امام در کربلا خلافت یزید را می‌پذیرفت باز هم او را آزاد نمی‌گذاشتند که مثلاً به وطن خود مدینه برگردد. بلکه باید پس از بیعت کردن با یزید تسلیم اراده‌ی ابن زیاد شود. بنابراین از وقتی که امام حسین (علیه‌السلام) در محاصره‌ی نیروهای عبیدالله زیاد واقع شد مقاومت آن حضرت دو جانبه گشت یعنی هم مقاومت می‌کرد که خلافت ضد قرآن یزید را نپذیرد و هم مقاومت می‌کرد که ذلت و خفتی را که می‌خواستند بر وی تحمیل کنند نپذیرد و عزت نفس خود را حفظ کند. و این عزت نفس در مراحل اخیر مبارزه‌ی امام بیشتر تجلی کرد.

مقاومت حسین بن علی (علیه‌السلام) در مقابل دستگاه دیکتاتوری یزید در همه‌ی مراحل، مردانه و شجاعانه بود، ولی مقاومت دلیرانه و عاشقانه‌ای که از صبح عاشورا تا وقت شهادتش از خود نشان داد به اندازه‌ی حیرت انگیز و بهت آور است که بدون مبالغه، هیچ قلم توانا یا زبان گویایی نمی‌تواند آن‌را آنچنان که هست تحریر یا تقریر نماید. آنگاه که حسین بن علی (علیه‌السلام) در محاصره‌ی شدید نیروهای مسلح ابن زیاد قرار گرفته و اردوی تجاوز کار دشمن آماده بود که با یک حمله کار آن حضرت را یکسره کند.

آنگاه که برق شمشیر سی هزار نظامی مسلح دشمن^۲ چشم‌ها را خیره کرده و دل‌ها را می‌لرزاند. آنگاه که سوز تشنگی سراپای وجود امام را می‌گذاخت و جهان پیش چشمش تیره و تار شده بود. آنگاه که زنان و کودکان امام در خیمه‌ها منقلب و پریشان در حال سوز و گداز به سر می‌بردند. آنگاه که خاندان آن حضرت در حال بلاتکلیفی و نگرانی از آینده و در انتظار اسیری دقیقه شماری می‌کردند. آنگاه که ناله‌های جان‌سوز زنان و کودکان تشنه و سرگردان قلب پر محبت امام را می‌لرزاند و جگرش را چاک می‌زد. امام حسین (علیه‌السلام) در چنین اوضاع و احوال وحشتزائی که هر پهلوان مرد افکنی را بیچاره می‌کند و در چنین عرصه‌ی پر محنتی که تهمتان و شیردلان را به زانو در می‌آورد و در میان چنین طوفان بلائی می‌گوید:

«هیئات منّا الذلّة^۳ ما هرگز ذلت را نمی‌پذیریم».

و می‌گوید: «لا اعطیهم بیدی اعطاء الذلیل^۱ من دست ذلت به دست اینان نمی‌دهم».

۱. مقتل خوارزمی ج ۲ ص .

۲. بحار ج ۴۴ ص ۲۹۸ طبع جدید، امالی صدوق ص ۲۷۷.

۳. مقتل خوارزمی ج ۲ ص ۷.

اوه! که چه عزت نفس و حریت ضمیری از فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) بروز کرده است!
عجبا! که چه عظمت روح و علو طبع و نبوغ ذات حیرت انگیزی از پسر فاطمه (علیه السلام) ظاهر گشته است!
این همان درس عزت نفسی است که از مکتب حسین بن علی (علیه السلام) می توان آموخت.
با چنین حسن و ملاحظت اگر اینان بشرند

ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند

سلام گرم عاشقان آزادگی و عزت نفس بر تو باد ای قهرمان آزادگی و حریت که ذلت را نپذیرفتی و در حال مقاومت
افتخار آمیز به خون خود غلطیدی.

درود پر شور شیفتگان حق و عدالت بر تو باد ای فرشته ی بشر سیما که در راه دفاع از حق و عدالت تا آخرین نفس
ایستادگی کردی و سرانجام در راه هدف مقدس خود عاشقانه جان دادی.

سلام سوزان دلباختگان آزادی و انسانیت نثار بارگاه عظمت و جلال تو باد ای مرد آسمانی و ملکوتی که از تار و پود
وجود تو برای همیشه این ندا بلند است که: هیهات منّا الذلّة ما هرگز ذلت را نمی پذیریم.

خاتمه^۱

سابقاً در صفحه‌ی ۹۸ وعده دادیم در آخر کتاب، نقلهائی را که باعث این تصور شده که: (امام حسین (علیه‌السلام) به قصد کشته شدن حرکت فرموده) بررسی کنیم.

نقلهائی که در پیدایش این تصور نقش اساسی داشته بدین قرار است:

۱- داستان خواب امام کنار مرقد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله).

۲- حدیث: «واخرج باقوام للشهادة».

۳- حدیث: «انزل الله النصر علی الحسین (علیه‌السلام)».

۴- خطبه‌ی: «خط الموت علی ولد آدم».

۵- حدیث: «ان الله قد شاء ان یراک قتیلاً».

۶- حدیث ام سلمه.

۷- داستان فرشته‌ها.

۸- داستان فرشته‌ها و جن‌ها.

۹- حدیث «من لحق بی استشهد».

۱۰- حدیث: «عمرو بن لودان».

۱۱- حدیث: «ابی هرّة ازدی» و بعضی نقل‌های دیگر.

اینک به بررسی این نقل‌ها می‌پردازیم.

قبلاً باید دانست منظور از این بحث این نیست که بگوییم: امام (علیه‌السلام) علم به شهادت خود نداشته بلکه منظور این است بدانیم آیا این نقل‌ها دلالت می‌کند که آن حضرت برای کشته شدن حرکت کرده یا دلالت نمی‌کند.

قصه‌ی خواب

بسیاری از مردم تصور می‌کنند امام حسین (علیه‌السلام) کنار قبر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آن حضرت در خواب دید که به وی دستور داد برای کشته شدن خارج شود و از این رو از همان مدینه برای کشته شدن حرکت فرمود.

ما برای تحقیق درباره‌ی این مطلب به همه‌ی مدارک تاریخی که در دسترس بود مراجعه کردیم و بعضی را با بعضی دیگر تطبیق نمودیم، و برای اینکه معلوم شود چه کتابی در کتاب‌های دیگر اثر گذاشته بین عبارات کتاب‌هایی که

این خواب را نوشته‌اند مقایسه کردیم و نتیجه‌ی این بررسی خسته کننده را نوشتیم، و اینک نتیجه‌ی بررسی:

گفتار مورخان:

مورخان می‌نویسند: حاکم مدینه به دستور یزید بن معاویه امام حسین (علیه‌السلام) و عبدالله زبیر را سه روز به آخر ماه رجب مانده سال ۶۰ هجری برای بیعت با یزید احضار کرد، امام به حضور حاکم رفت و به آن حضرت پیشنهاد بیعت شد. فرمود: حتماً شما به بیعت مخفیانه اکتفاء نمی‌کنید و می‌خواهید من در حضور مردم بیعت کنم حاکم گفت: آری امام فرمود: پس امشب مهلت بدهید و تصمیم قطعی را به فردا صبح موکول کنید. حاکم قبول کرد و امام به

۱. از صاحب نظران محقق تقاضا می‌شود این خاتمه را با دقت مطالعه فرمایند.

منزل برگشت. ولی عبدالله زبیر به حضور حاکم نرفت و از این جهت تحت فشار واقع شد و مهلت خواست که فردا صبح به حضور حاکم برود ولی همان شب مخفیانه به مکه رفت. و امام حسین (علیه السلام) نیز که دوباره برای احضارش مأمور فرستاده بودند شب بعد، یعنی یک شب بعد از عبیدالله زیاد بدون اینکه دوباره به حضور حاکم برود با خانواده اش مخفیانه به مکه هجرت فرمود و حرکت امام دو روز به آخر ماه رجب مانده بود.

(۱) - تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۵۲ - ۲ - الاخبار الطوال ص ۲۰۹. ۳ - ارشاد مفید ص ۱۸۰. ۴ - اعلام الوری ص ۲۲۱. ۵ - روضه الواعظین ص ۱۷۱. ۶ - کامل ابن اثیر ج ۴ - ص ۱۶. ۷ - تذکره ی سبط ص ۲۳۶. ۸ - الفصول المهمه ص ۱۶۵. ۹ - تاریخ ابن کثیر ج ۸ - ص ۱۴۷. ۱۰ - تاریخ ابن خلدون جلد ۳ ص ۴۴. ۱۱ - انساب الاشراف جزء ۴ ص ۱۴).

از همه ی این تواریخ استفاده می شود امام حسین (علیه السلام) بعد از آنکه برای بیعت احضار شد یک شب بیشتر نتوانست در مدینه بماند و آن یک شب هم طبق نوشته ی علمای بزرگ شیعه (مثل شیخ مفید و طبرسی و فتال نیشابوری) در منزل خود ماند و شب بعد به مکه هجرت فرمود.

و طبق نوشته ی بعضی از مورخان حتی یک شب هم در مدینه نماند و همان شب اول که برای بیعت احضار شد به مکه رفت.^۱

گفتار ابن اعثم:

ولی ابن اعثم کوفی متوفای ۳۱۴ هجری (به نقل خوارزمی) می نویسد:

«حاکم مدینه به فرمان یزید، امام حسین (علیه السلام) را برای بیعت احضار کرد و در آن مجلس نتوانست موافقت وی را جلب کند و امام با خشم و خشونت از مجلس خارج شد و فردا در کوچه با مروان حکم برخورد و مذاکرات مفصل و تندی بین آن دو شد و مروان گفت: تو را رها نمی کنم تا همین جا ذلیلانه برای یزید بیعت کنی^۲ و امام به مروان پرخاش تندی کرد و با نگرانی از هم جدا شدند. مروان نزد حاکم رفت و آنچه در کوچه واقع شده بود به او گفت، حاکم مدینه نامه ای به یزید نوشت که: «عبدالله زبیر به مکه گریخت و حسین بن علی (علیه السلام) هم بیعت تو را نمی پذیرد». یزید در جواب نوشت: «عبدالله زیاد در هر حال زیر سلطه ی ماست در اندیشه ی او مباح ولی سر حسین بن علی (علیه السلام) را با جواب این نامه برای من بفرست» (شاید در حدود ۲۰ روز وقت لازم بود تا نامه ی حاکم به شام برود و جوابش برگردد^۳). نامه ی یزید که رسید حاکم مدینه ناراحت شد. آنگاه حسین بن علی (علیه السلام) شبی به زیارت قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) رفت و به عبادت و باز گو کردن درد دل خویش پرداخت و صبح به منزل برگشت و باز شب دوم به زیارت قبر جدش رفت و پس از عبادت و راز و نیاز به خواب رفت و در خواب، رسول خدا را دید در حالی که فرشتگان از چهار طرف، آن حضرت را احاطه کرده بودند. پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) امام حسین (علیه السلام) را در آغوش گرفت و به وی فرمود: تو در آینده ی نزدیکی کشته

۱. تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۹ و تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۲۸ و استیعاب ج ۱ - ص ۳۸۱ می نویسد: امام حسین (علیه السلام) و عبدالله زبیر هر دو همان شبی که برای بیعت احضار شدند مخفیانه به مکه رفتند.

۲. این خیلی سفیهانه است که مروان با اینکه حاکم نبود و بیعت گرفتن از او امام آن هم در کوچه برای یزید اثر و ارزشی نداشت بخواهد با خشونت از آن حضرت بیعت بگیرد!

۳. در واقعه ی «حرّه» نامه رسان بنی امیه که نامه ی آنان را به شام برد رفتن و برگشتن او ۲۴ روز طول کشید (تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۷۰ و ۳۷۱)

می‌شوی، امام از جدش خواست که مرا با خود به قبر ببر^۱ رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: چاره‌ای جز این نیست که به دنیا برگردی و شهید شوی. امام با ترس و وحشت از خواب بیدار شد و صبح به منزل برگشت و خواب خود را برای خانواده‌اش توضیح داد و مجلس گریه و ماتم پرغوغائی برپا شد که از شرق تا غرب عالم نظیر نداشت! و شب سوم به زیارت قبر مادر و برادرش رفت و صبح به منزل آمد و شب بعد با خانواده به مکه هجرت کرد و هنگامی که می‌خواست حرکت کند مکتوبی به محمد حنفیه تسلیم فرمود که ضمن آن نوشته بود: من می‌خواهم به سیره ی جد و پدرم و به سیره ی خلفای راشدین عمل کنم!^۲»

آنچه ابن اعثم اینجا درباره‌ی خواب امام نوشته به چند دلیل قابل تردید است:

۱- طبع قضیه ایجاب می‌کند که حکومت تحمیلی یزید قبل از انتشار خبر مرگ معاویه هرچه زودتر از امام بیعت بگیرد و این قدر آن حضرت را مهلت ندهد که بعد از امتناع از بیعت، مدتی طولانی در مدینه بدون مزاحمت بماند. و به همین علت بود که نزدیک غروب همان روز اول دوباره برای احضار امام مأمور فرستادند و آن حضرت یک شب دیگر نیز مهلت خواست.^۳

۲- از عقل و درایت امام حسین (علیه‌السلام) خیلی دور است که به شدت عمل عمال حکومت یزیدی توجه نکند و از نقشه‌های شیطانی آنان غافل بماند و با خیال راحت مدتی در مدینه توقف کند تا نامه‌ی حاکم مدینه به شام برود و جواب آن درباره‌ی کشتن امام از یزید برسد باز هم چند روز دیگر در مدینه بماند و دو شب سر قبر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و یک شب سر قبر مادر و برادرش برود تا دشمن همه‌ی راه‌ها را ببندد و امکان هر گونه جنبش اصلاحی از آن حضرت سلب گردد. بلکه امام به شدت عمل عمال حکومت کاملاً توجه داشت و حتی در اولین ملاقات با حاکم یک عده از افراد مسلح را همراه خود برد که آن حضرت را از خطرهای احتمالی حفظ کنند.^۴ بنابراین لازم بود فوراً از مدینه که منطقه‌ی خطر بود خارج شود.

۳- طبق نوشته‌ی مورخان معتبر که یازده نفر از آنان را نام بردیم حسین بن علی (علیه‌السلام) بعد از آن که برای بیعت احضار شد و یک شب مهلت خواست، چون از طرف حاکم تحت فشار واقع شد و دوباره برای احضارش مأمور فرستادند بیش از یک شب نتوانست در مدینه بماند و آن شب هم (به نقل ارشاد ص

۱. چند اشکال به این جمله وارد است: الف- امام حسین (علیه‌السلام) که می‌دانست شهید خواهد شد چگونه ممکن بود از جدش بخواهد که در خواب از دنیا برود؟

ب- اگر امام در خواب جان می‌داد چه کسی با حکومت یزید به مبارزه برمی‌خاست؟

ج- اگر امام در خواب قالب تهی می‌کرد همه‌ی پیشگویی‌های رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در باره‌ی شهادت آن حضرت دروغ از کار در می‌آمد!

د- مگر روح رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در قبر بود که امام از آن حضرت درخواست می‌کند او را با خود به قبر ببرد؟!

۲. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۰ تا ۱۸۹، عبارات ابن اعثم خیلی مفصل است و قریب ۹ صفحه از مقتل خوارزمی را اشغال کرده و ما فشرده‌ی آن را نوشتیم.

۳. ارشاد مفید ص ۱۸۰.

۴. ارشاد مفید ص ۱۷۹.

۱۸۰ و اعلام الوری ص ۲۲۱ و روضه الواعظین ص ۱۷۱) در منزل خود مانده و شب بعد هم به سوی مکه حرکت کرده (و بقولی همان شب اول حرکت کرده است). پس دیگر آن حضرت کی آنقدر فرصت داشته که نامه‌ی حاکم به شام برود و جوابش برگردد و بعداً هم چند روزی در مدینه بماند و دو شب به زیارت قبر جدش و یک شب به زیارت قبر مادر و برادرش برود؟! از آنچه گذشت روشن شد که خیلی انسان باید ساده و خوش باور باشد که آنچه را ابن اعثم درباره‌ی خواب دیدن امام حسین (علیه‌السلام) کنار قبر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نوشته است قبول کند. تاریخ ابن اعثم و کتاب‌های دیگر:

بعضی از کتاب‌هایی که بعد از تاریخ ابن اعثم یا هم‌زمان آن نوشته شده همان مطالب ابن اعثم را با کمی اختلاف درباره‌ی خواب امام حسین (علیه‌السلام) نوشته‌اند بدون اینکه به نقاط ضعف آن اشاره کنند. اینک به بعضی از آن کتاب‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- امالی صدوق صفحه‌ی ۹۲ و ۹۳ قسمتی از مطالب ابن اعثم را در باره‌ی خواب امام با کمی اختلاف از «محمد بن عمر بغدادی» و او از کتاب «ابو سعید حسن بن عثمان تُسْتَری» نقل کرده است. این «ابو سعید حسن بن عثمان تُسْتَری» از راویان کذاب است.^۱ و معلوم است که نقل از کتاب راوی کذابی چه اندازه ارزش دارد.^۲

۲- مناقب «ابن شهر آشوب» جزء ۴ صفحه‌ی ۸۸ به طور سربسته خوابی را که ابن اعثم نقل کرده به امام حسین (علیه‌السلام) نسبت می‌دهد (تاریخ ابن اعثم از مدارک مناقب است).^۳

۱. الغدیر ج ۵ ص ۱۹۶ چاپ نجف ۱۳۶۷.

۲. در نقل این راوی کذاب (ابو سعید تُسْتَری) نقاط ضعف دیگری نیز هست که در اینجا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف- می‌گوید: وقتی که معاویه درگذشت حاکم مدینه مروان حکم بود (امالی ص ۹۲) درحالیکه حاکم مدینه ولید بن عتبه بود.

ب- می‌گوید: یزید به جای مروان عموی خود، «عتبه بن ابی سفیان» را به حکومت مدینه منصوب کرد (امالی ص ۹۲) در حالی که نه مروان در آن وقت حاکم بود تا معزول شود و نه یزید، عتبه بن ابی سفیان را به حکومت مدینه نصب کرد.

ج- می‌گوید: حاکم جدید مدینه می‌خواست فرمان یزید را درباره‌ی مروان حکم اجرا کند و او از مدینه فرار کرد (امالی ص ۹۲) در حالی که حاکم مدینه مروان حکم را دعوت کرد تا درباره‌ی بیعت گرفتن از امام حسین (علیه‌السلام) و عبدالله زبیر و عبدالله عمر با وی مشورت کند و مروان هرگز از مدینه فرار نکرد.

می‌گوید: امام حسین (علیه‌السلام) پس از آنکه سر قبر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خواب دید از مدینه به سوی عراق حرکت کرد (امالی ص ۹۳) در حالی که امام از مدینه به مکه رفت نه به عراق.

۳. عبارت مناقب ابن است «فکان الحسین (علیه‌السلام) یصلی یوماً از سن فرأی النَّبیَّ (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فی منامه یخیره بما یجری علیه» ابن شهر آشوب متون تاریخ را تلخیص و نقل به معنی می‌کند در اینجا هم به ظن قوی عبارت ابن اعثم را تلخیص و نقل به معنی کرده و مقصودش از «یوم» مطلق زمان است نه روز مقابل شب مثل «کلَّ یومٍ هو فی شأن». و از نقل مناقب دستور اینکه امام برای کشته شدن برود فهمیده نمی‌شود چه این نقل را از ابن اعثم گرفته باشد و چه از دیگری.

- ۳- «روضه الصفاء» عین مطالب ابن اعثم را درباره‌ی خواب نوشته است. (روضه الصفاء ضمن ذکر منابع تاریخی از تاریخ ابن اعثم نام برده است).
- ۴- «کاشفی» در کتاب پر افسانه‌ی روضه الشهداء صفحه‌ی ۱۵۸ به بعد مطالب ابن اعثم را درباره‌ی خواب امام با اضافاتی نوشته و آنچنان را آنچنان‌تر کرده است. (تاریخ ابن اعثم از مدارک روضه الشهداء است).
- ۵- «محمد بن ابیطالب حسینی موسوی» به نقل بحار جلد ۱۰ صفحه‌ی ۱۷۲ در کتاب «تسلیه المجالس» عین عبارات ابن اعثم را درباره‌ی خواب امام نقل نموده و فقط کلمه‌ی (خلفاء راشدین) را ساقط کرده است. و چون عبارات او عین عبارات ابن اعثم است، بدون تردید آن عبارات را بی واسطه یا با واسطه از ابن اعثم گرفته و یا مأخذ هر دو یکی بوده است، و در هر صورت همان سه اشکال سابق به این نقل هم وارد است.
- و نفس المهموم صفحه‌ی ۳۷ و ناسخ التواریخ صفحه‌ی ۱۷۰ عین عبارات «محمد بن ابیطالب موسوی» را که همان عبارات ابن اعثم است نقل کرده‌اند.
- ۶- «قمقام» با اینکه در صفحه‌ی ۲۱۹ و ۲۲۰ همان مطلب ارشاد مفید را که: «امام حسین (علیه‌السلام) پس از آنکه برای بیعت احضار شد شب اول در منزل خود ماند و شب بعد مخفیانه به مکه هجرت فرمود» نقل کرده با این وصف در صفحه‌ی ۲۲۱ و ۲۲۲ مطالب ابن اعثم را که: «امام بعد از آنکه برای بیعت احضار شد دو شب سر قبر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رفت و شب دوم خواب دید» نوشته و توجه نکرده که ممکن نیست این هر دو نقل صحیح باشد و ناچار باید نوشته‌ی شیخ مفید را بر نوشته‌ی ابن اعثم ترجیح داد.
- ۷- «معادن الحکمه» تألیف پسر فیض کاشانی (ج ۲- ص ۴۱) عین عبارات ابن اعثم را درباره‌ی خواب امام بدون ذکر مأخذ نقل کرده است.
- بدین گونه می‌بینیم که تاریخ ابن اعثم چگونه در کتاب‌های بعدی اثر گذاشته و مطالبی که ابن اعثم درباره‌ی خواب دیدن امام حسین (علیه‌السلام) نوشته چطور بین نویسندگان و مردم شهرت پیدا کرده است. بدیهی است آنچه دیگران بی‌واسطه یا با واسطه از ابن اعثم گرفته و یا مأخذشان با ابن اعثم یکی بوده نمی‌تواند بیش از نوشته‌های خود ابن اعثم ارزش و اعتبار داشته باشد.
- ابن اعثم کیست؟
- در اینجا بد نیست کمی درباره‌ی هویت ابن اعثم و طرز تفکر او گفتگو کنیم تا بیشتر به مقدار ارزش نوشته‌های او پی ببریم.
- ابن اعثم مردی است از اهل سنت که هم به عقائد مخصوص اهل سنت پای بند بوده و هم نسبت به اهل بیت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) علاقه نشان می‌داده است. و چون به خاندان رسالت اظهار علاقه می‌کرده اهل سنت درباره‌ی او گفته‌اند که او «شیعی» بوده است.^۱ و این اصطلاحی بوده است که درباره‌ی سنی‌های متمایل به اهل بیت

۱. معجم الادباء جلد ۲ ص ۲۳۰.

بکار می‌برده‌اند نه اینکه مقصود آنان از کلمه‌ی «شیعی» شیعه‌ی اثنا عشری باشد و از این جهت «سفیان ثوری» و افرادی مثل او را «شیعی» شمرده‌اند.^۱

در هر حال آنچه از مجموع قرائن استفاده می‌شود این است که: ابن اعثم از آن نویسندگانی است که ضمن نوشتن مطالب تاریخی، افکار و عقائد مخصوص اهل سنت را اعمال کرده و برای ترویج آن افکار و عقائد از دروغ و تهمت خودداری نکرده است. اینک دو نمونه:

۱- برای ترویج و تصویب روش خلفاء از قول محمد حنفیه نقل می‌کند که او ضمن مذاکراتش با امام حسین (علیه‌السلام) گفت: اگر مردم بیعت تو را پذیرفتند با آنان به روش رسول خدا و خلفای راشدین رفتار می‌کنی!

فان بايعك الناس قمت فيهم بما كان يقومه رسول الله و الخلفاء الراشدون.^۲

۲- باز برای ترویج روش خلفاء از قول امام حسین (علیه‌السلام) نقل می‌کند که ضمن مرقوماتی که هنگام حرکت به مکه تسلیم محمد حنفیه کرد نوشت: «می‌خواهم به روش جدم رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و پدرم علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) و روش خلفای راشدین رفتار کنم. اسیر بسیره جدی محمد و ابی‌علی بن ابی‌طالب و سیره الخلفاء الراشدین».^۳

از این قبیل دروغ‌ها و افتراها در نوشته‌های ابن اعثم باز هم دیده می‌شود به همین جهت درباره‌ی او گفته‌اند: او نزد علمای حدیث قابل اعتماد نیست.^۴

از آنچه گذشت روشن شد که گفتار ابن اعثم در مورد خواب امام قابل قبول نیست.

حالا فرض می‌کنیم خواب دیدن امام کنار قبر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) آن طور که ابن اعثم گفته صحیح باشد ولی از آن معلوم نمی‌شود که امام در خواب دستور گرفته است برای کشته شدن بیرون برود زیرا مضمون خوابی که ابن اعثم گفته این است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در خواب به امام حسین (علیه‌السلام) فرموده: تو در آینده کشته می‌شوی و این خبر را رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در زندگی خود مکرر داده بود که: حسین من کشته می‌شود. و این خود روشن است که از این خبر امر و دستور استفاده نمی‌شود تا کسی بگوید: امام حسین (علیه‌السلام) کنار قبر جدش خواب دیده و مأمور شده بود که برای کشته شدن بیرون برود. یک تذکر:

امام حسین (علیه‌السلام) هنگامی که به سوی کوفه می‌رفت به عبدالله جعفر فرمود: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در خواب به من دستوری داده که بدان عمل خواهم کرد و آن را برای هیچ کس نگفته و نخواهم گفت.^۵ باید دانست که این خواب به دو دلیل غیر از خوابی است که ابن اعثم نقل کرده:

۱. قاموس الرجال ج ۱ ص ۱۳.

۲. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۷.

۳. خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۹.

۴. کنی و القاب ج ۱ ص ۲۱۰.

۵. ارشاد ص ۲۰۰ و تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۲.

۱- این خواب مشتمل بر دستور رسول خداست و خواب ابن اعثم مشتمل بر دستور نیست.

۲- امام گفتاری را که در این خواب از جدش شنیده برای هیچ کس نقل نفرموده ولی طبق نقل ابن اعثم آن حضرت گفتاری را که در خواب از جدش شنیده برای خانواده‌ی خود به طور کامل شرح داده است.

توجه: مقصود از این بیانات این است که خواب دیدن امام (علیه‌السلام) به آن صورت که ابن اعثم نوشته قابل قبول نیست و گر نه ممکن است امام لحظه‌ای کنار مرقد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) یا در منزل خوابی دیده و دستوری هم از جدش گرفته باشد چنان که در امالی صدوق ص ۷۰ اشاره‌ای بدین معنی شده است. و آنچه در امالی آمده دو مطلب است: ۱- دستور خروج امام از مدینه. ۲- اخبار از شهادت امام. و از حدیث امالی فهمیده نمی‌شود که امام دستور گرفته خود را به کشتن بدهد بلکه دستور خروج از مدینه برای رهائی از خطر است. و اخبار از شهادت آن حضرت هم همان اخباری است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در حیات خود مکرر فرموده بود.

۲- حدیث: «واخرج باقوامٍ للشَّهادة»:

۱- مرحوم کلینی قدس سره در «کافی» ضمن حدیثی از «ابی جمیله» از معاذ بن کثیر از حضرت امام جعفر صادق (علیه‌السلام) چنین نقل می‌کند: «... فلما توفی الحسن و مضی فتح الحسین (علیه‌السلام) الخاتم الثالث فوجد فيها ان قاتل فاقتل و تقتل و اخرج باقوامٍ للشَّهادة لا شهادة لهم الا معك^۱... آنگاه که امام حسن (علیه‌السلام) در گذشت امام حسین (علیه‌السلام) مهر سوم را گشود و در آن چنین یافت که: پیکار کن و بکش و کشته خواهی شد و با مردمی بیرون برو برای شهادت که برای آنان شهادتی نیست مگر با تو».

۲- باز کلینی ضمن حدیث دیگری چنین نقل می‌کند: «... ثم دفعه الی الحسین (علیه‌السلام) ففک خاتماً فوجد فيه ان اخرج بقوم الی الشَّهادة فلا شهادة لهم الا معك^۲... پس امام حسن (علیه‌السلام) نامه‌ی آسمانی را به امام حسین (علیه‌السلام) داد و آن حضرت مهر را گشود و در آن چنین یافت که بیرون برو با مردمی برای شهادت که شهادتی برای آنان نیست مگر با تو».

با توجه به اینکه راوی‌ها اخبار را نقل به معنی می‌کرده‌اند به احتمال قوی این دو نقل یک روایت است که با کمی تغییر در عبارت از زبان دو راوی نقل شده است.

و این «ابی جمیله» که در سند حدیث اول است همان «مفضل بن صالح» است که علامه‌ی حلی قدس سره درباره‌ی او فرموده است: «کذاب یضع الحدیث^۳. او دروغ‌گو بوده و حدیث جعل می‌کرده است».

و حدیث دوم طبق گفته‌ی مرحوم مجلسی (در مرآت العقول ج ۱ ص ۲۰۰) سندش مجهول است. ممکن است کسی با دیدن این دو حدیث (یا یک حدیث) تصور کند که امام حسین (علیه‌السلام) از همان آغاز کار برای کشته شدن خارج شده است ولی مطلب مهم در اینجاست که ما بدانیم آیا این حدیث وظیفه‌ی امام را در همه‌ی دوران یازده ساله‌ی امامتش تعیین کرده یا وظیفه‌ی زمان مخصوصی از دوران امامت آن حضرت را؟

۱. کافی ج ۱ ص ۲۸۰.

۲. کافی ج ۱ ص ۲۸۰.

۳. خلاصه الرجال ص ۲۵۸.

برای تشخیص این مطلب لازم است عمل خود امام را مفسر حدیث قرار دهیم زیرا آن حضرت در هر صورت به دستور الهی عمل کرده و از این رو عمل وی به بهترین وجهی حدیث را تفسیر می‌کند بنابراین باید ما معنای این دو حدیث را با خارج تطبیق کنیم و بدانیم چه وقت امام حسین (علیه‌السلام) با اصحابش برای شهادت خارج شد؟ تا با توجه به عمل خود امام معنای این دو حدیث را به طور صحیح درک کنیم.

معلوم است که پس از وفات حضرت مجتبی (علیه‌السلام) امام حسین (علیه‌السلام) برای شهادت خارج نشد بلکه ده سال در حال صلح با معاویه به سر برد.

۱- پس تا معاویه زنده آن حضرت برای شهادت خارج نشد.

و پس از مرگ معاویه نیز هنگامی که برای بیعت با یزید تحت فشار واقع شد به حرم خدا، مکه‌ی معظمه پناه برد و روابطی با عراق برقرار کرد.

۲- پس در این زمان هم برای شهادت خارج نشد.

و پس از آنکه گزارش مسلم بن عقیل به آن حضرت رسید و در مکه نیز احساس خطر کرد برای رهایی از خطر و نیز برای تسخیر کوفه حرکت فرمود.

۳- پس در این زمان هم برای شهادت خارج نشد.

و پس از برخورد با حر بن یزید تا قبل از شروع جنگ کوشش امام این بود که ترک خصومت شود و خون ریخته نشود و تلاش‌های خالصانه‌ی امام در این راه از آفتاب روشن‌تر است^۱.

۴- پس در این زمان هم برای کشته شدن خارج نشد.

آری هنگامی که روز عاشورا از طرف دشمن حمله شروع شد به حکم اضطرار دستور دفاع صادر فرموده و خود و اصحاب وفادارش به پیکار با دشمن پرداختند که به شهادت آن حضرت و یاران فداکارش انجامید.

پس مضمون این دو روایت با روز عاشورا منطبق می‌شود، آن هم نه به معنای اینکه امام برای کشته شدن خارج شده بلکه به این معنی که پس از حمله‌ی دشمن به پیکار و جهاد پرداخت و آن حضرت و یارانش در این پیکار شهید شدند.

بنابراین با توجه عمل امام که در خارج انجام داد از این دو حدیث استفاده نمی‌شود که امام حسین (علیه‌السلام) از خدا دستور داشته است از همان آغاز کار برای کشته شدن خود و اصحابش خارج شود.

۲- حدیث: «انزل الله النصر»

کافی حدیثی بدین صورت نقل می‌کند: «... عن ابی جعفر (علیه‌السلام) قال: انزل الله تعالی النصر علی الحسین (علیه‌السلام) حتی کان بین السماء و الارض ثم خیر: النصر او لقاء الله فاختر لقاء الله^۲. خدا نصرت خود را بر حسین (علیه‌السلام) نازل کرد تا اینکه بین آسمان و زمین رسید آنگاه امام مخیر شد بین نصرت یا ملاقات خدا و آن حضرت ملاقات خدا را اختیار کرد».

۱. به ص ۱۴۱ و ۱۴۲ از همین کتاب رجوع شود.

۲. اصول کافی ج ۱ ص ۲۶۰.

ممکن است کسی با دیدن این حدیث تصور کند امام منظورش این بوده که کشته شود ولی باید دانست این حدیث به چند علت تا سر حد حجّیت نمی‌رسد:

۱- معارض دارد و آن حدیثی است که «لوط بن یحیی» بدین صورت نقل می‌کند: «قال عقبه بن بشیر الاسدی: قال لی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین: ان لنا فیکم یا بنی اسد دما قال: قلت: فما ذنبی انا فی ذلک رحمک الله یا ابا جعفر! و ما ذلک؟ قال: اتی الحسین (علیه السلام) بصبی له فهو فی حجره اذ رماه احدکم یا بنی اسد بسهم فذبحه فتلقی الحسین دمه فلما ملاء کفیه صبه فی الارض ثم قال: رب ان تک حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلک لما هو خیر و انتقم لنا من هؤلاء الظالمین^۱. عقبه بن بشیر اسدی می‌گوید: امام محمد باقر (علیه السلام) به من فرمود: ای بنی اسد شما یک خون از ما ریخته‌اید گفتم: گناه من چیست؟ و قصه چگونه بوده؟ فرمود: بچه‌ای را از امام حسین (علیه السلام) به آن حضرت دادند آن بچه در دامن امام بود که یکی از شما بنی اسد تیری به وی زد و ذبحش کرد حسین (علیه السلام) دو دست خود را زیر خون‌های گلوی بچه گرفت وقتی دو دست وی پر شد خون‌ها را به زمین ریخت. آنگاه گفت: خدایا اگر نصرت آسمانی را از ما باز داشته‌ای این مصیبت را ذخیره‌ی آخرت ما قرار ده و انتقام ما را از این ستمگران بگیر».

از حدیث کافی معلوم می‌شود نصرت آسمانی برای امام حسین (علیه السلام) آمده در حالی که از حدیث «لوط بن یحیی» معلوم می‌شود نیامده است.

و روایت کافی طبق نوشته‌ی علامه مجلسی قدس سره در مرآت العقول ج ۱ ص ۱۸۹ روایت حسنه است و روایت حسنه تا حدودی قابل قبول است ولی به پایه‌ی حدیث صحیح نمی‌رسد. و حدیث «لوط بن یحیی» نیز تا حدودی قابل قبول است زیرا «لوط بن یحیی» طبق نوشته‌ی رجال نجاشی ص ۲۴۵ قابل اعتماد بوده و «عقبه بن بشیر» اسدی که راوی دیگر این حدیث است چون «أبان بن عثمان» که از احصاب اجماع است از وی نقل حدیث می‌کند (کافی ج ۴ ص ۲۰۵ حدیث ۴) از این رو تا حدودی قابل اطمینان است.

و در هر حال اگر چه حدیث «لوط بن یحیی» شاید سندش به قوت سند حدیث کافی نباشد ولی این قدر هست که حدیث کافی را از حد حجّیت تنزل می‌دهد.

۲- لازمه‌ی حدیث کافی این است که سیدالشهداء صلوات الله علیه مخالف سیره‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عمل کرده باشد زیرا رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) کمک غیبی را در جنگ بدر پذیرفت^۲ و اسلام را از خطر نجات داد، ولی امام حسین (علیه السلام) طبق حدیث کافی برخلاف سیره‌ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله) کمک خدا را نپذیرفت. و مسلم است که مخالفت با سیره‌ی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نمی‌توان به سیدالشهداء صلوات الله علیه نسبت داد.

۳- لازمه‌ی حدیث کافی این است که امام نمی‌خواسته با کمک نیروهائی که خدا فرستاده اسلام را زنده کند و در حقیقت به زنده شدن اسلام راضی نبوده آیا چنین نسبتی را می‌توان به فرزند پیغمبر داد؟!

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲. ارشاد مفید نیز این حدیث را با کمی اختلاف در ص ۲۲۱ نقل کرده است.

۲. سوره ی انفال آیه ۹.

یک نکته:

در اینجا نمی‌توان گفت: همان طور که خدا نخواست از راه‌های غیبی و غیر عادی اسلام را نصرت دهد امام هم نخواست از راه‌های غیبی اسلام را از خطر نجات دهد. این قیاس صحیح نیست زیرا خداوند یک فرد مکلف نیست ولی امام (علیه‌السلام) مکلف است تا آنجا که می‌تواند اسلام را از خطر نجات دهد و به همین منظور هم قیام کرد و آن همه مشقت را تحمل فرمود.

علاوه بر این از حدیث کافی استفاده می‌شود که خدا خواسته با کمک غیبی اسلام را زنده کند ولی امام نخواست است!

انصاف دهید آیا با حدیثی که دارای سه نقطه‌ی ضعف است می‌توان ثابت کرد که امام برای کشته شدن حرکت فرموده است؟

یک تذکر:

از اینجا به بعد نقل‌هایی را بررسی می‌کنیم که امام (علیه‌السلام) در آن‌ها به نوعی اشاره به شهادت خود فرموده ولی برای اینکه بتوانیم سخنانی را که امام در این باره فرموده به طور صحیح درک کنیم لازم است خود را در آن زمان و قبل از وقوع حادثه فرض کنیم و پا به پای امام برویم و به سخنان آن حضرت گوش دهیم و همان طور که پا به پای امام (علیه‌السلام) می‌رویم در نظر داشته باشیم که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به طور سربسته شهادت حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه را پیش گوئی فرموده، و در این حرکت امام امکان برخورد نظامی هست و در برخورد نظامی امکان پیروزی و شکست هر دو هست.

و لازم است خود را از این فکر که ما در زمانی پس از وقوع حادثه‌ی کربلا هستیم تجرید نماییم تا وقوع خارجی شهادت امام ذهن ما را از اول متوجه قطعیت شهادت آن حضرت در این سفر نکند و این تصور را به وجود نیاورد که امام برای کشته شدن حرکت فرموده چون اگر از اول این تصور در ذهن ما به وجود آید طبعاً سخنان امام را با آنچه در ذهن خود تصور کرده‌ایم تطبیق می‌کنیم ولی اگر ذهن خود را از این تصور تجرید نماییم خواهیم توانست مفهوم سخنان سیدالشهداء (علیه‌السلام) را آن طور که هست درک نماییم.

۴- خطبه‌ی: «خط الموت علی ولد ادم»

در لاهوف آمده است که امام حسین (علیه‌السلام) در مکه قبل از حرکت به سوی کوفه خطبه‌ای بدین شرح ایراد کرد: «خط الموت علی ولد ادم مخط القلاده علی جید الفتاة و ما او لهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرعاً انا لاقیه کانی باوصالی تقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکر اشاً جوفاً و اجریه سغباً، لا محیص عن یومئ خطاً بالقلم، رضا الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائه و یوفینا اجور الصابین، لین تشد عن رسول الله لحمته و هی مجموعه له فی حظیره القدس تقر بهم عینه و ینجز بهم وعده من کان باذلاً فینا مهجته و موطننا علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصبحا ان شاء الله»^۱.

مرگ چون گردن بند دختران جوان، گردن گیر فرزندان آدم است، و من به ملاقات گذشتگانم خیلی اشتیاق دارم همچون یعقوب که به ملاقات یوسف اشتیاق داشت، و در محل معینی که برایم انتخاب شده کشته خواهم شد گویا

۱. لاهوف ص ۵۳.

می‌بینم اعضای بدنم را گرگ‌های بیابان‌ها میان نوامیس و کربلا پاره پاره می‌کنند و شکم‌های خالی و گرسنه‌ی خود را از من پر می‌نمایند از روزی که مقدر شده نمی‌توان فرار کرد، رضای خدا رضای ما اهل بیت است بر بالای خدا صبر می‌کنیم و پاداش صابران را به ما می‌دهد، پاره‌ی تن پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از او دور نمی‌شود بلکه در بهشت به او ملحق می‌گردد و باعث روشنی چشم و انجام شدن وعده‌ی وی می‌شود، هرکس می‌خواهد در راه ما جانبازی کند و خود را برای مرگ آماده کرده با ما کوچ کند که من صبحگاهان کوچ خواهم کرد^۱».

با ملاحظه‌ی این خطبه ممکن است کسی تصور کند امام حسین (علیه‌السلام) از مکه به قصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده نه به قصد کوفه و برای امتناع از بیعت و تشکیل حکومت.

ولی در اینجا لازم است اوضاع و احوال محیطی که این خطبه در آن انشاء شده در نظر گرفته شود تا درک صحیح معنای خطبه میسر گردد:

مطالعات چند ماهه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) و بررسی‌های دقیقی که از میزان قدرت حکومت از یک طرف و قدرت خود از طرف دیگر فرمود چنین نتیجه می‌داد که: عوامل پیروزی فراهم شده^۲ و اگر کوفه در این شرائط مساعد تسخیر شود و حکومت حسینی تشکیل گردد می‌توان اسلام را در پناه قدرت حکومت نجات داد و سنت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را زنده کرد.

ولی از طرف دیگر معلوم است که عمال حکومت بیکار نشسته و مراقب اوضاع هستند، و از این رو امکان برخورد نظامی هست. بنابراین باید افرادی که در این مبارزه وارد هستند با قاطعیت و جدیت کامل آماده‌ی هرگونه فداکاری و جانبازی باشند، و قبل از همه، رهبر قیام باید برای فداکاری آمادگی داشته باشد.

در چنین شرائطی امام حسین (علیه‌السلام) از فداکاری و جانبازی سخن می‌گوید و به یاران خود بیدار باش می‌زند و می‌فرماید: مرگ مثل گردن بند گریبان گیر فرزندان آدم است و همه خواهند مرد. و برای من هم شهادت مقدر شده و خیر لی مصرعاً انا لا قیه و من برای زنده کردن اسلام آماده‌ی فداکاری هستم. حالا اگر در این مبارزه پیروز شویم چه بهتر از اینکه خلافت اسلامی را به مرکزش برگردانده و بدین وسیله اسلام را زنده گردانیم و این نعمتی است که باید خدا را بر آن شکر کنیم فان نزل القضاء بما نحب فحمد الله علی نعمائه، و اگر بر دشمن ظفر نیابیم و همان شهادتی که برای من مقدر شده پیش بیاید و بین نوامیس و کربلا شهید شوم من آماده‌ی آن هستم و از تقدیر خدا نمی‌توان فرار کرد لا محیص عن یومٍ خطاً بالقلم. و هرچه خدا بخواهد ما اهل بیت بدان راضی هستیم. اینک هرکس آماده‌ی فداکاری است با ما حرکت کند من کان باذلاً فینا مهجته فلیرحل معنا.

یک تذکر:

باید دانست معنای جمله‌ی بالا این نیست که هرکس با من بیاید حتماً باید خون قلبش ریخته شود بلکه این جمله کنایه از آمادگی برای فداکاری است. در عرب کلمه‌ی «بذل مهجته» کنایه از آمادگی برای پیکار تا سر حد مرگ است. در فضائل حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام) آمده:

۱. چون حرکت امام از مکه مخفیانه و دور از چشم عمال حکومت بوده طبعاً این خطبه را هم بطور محرمانه و در میان اصحاب خاص انشاء فرموده.

۲. به ص ۲۹ تا ۳۹ از همین کتاب مراجعه شود.

«و کان اصدق الناس لهجة و احسنهم بهجة و ابدلهم مهجة^۱ یعنی آن حضرت از همه مردم راستگوتر و نکوتر و جانبازتر بود». معنای جمله‌ی سوم این است که امام پنجم از همه‌ی مردم برای جانبازی آماده‌تر بود. چنان که کلمه‌ی «إِعَارَةٌ جَمْعَةٌ» نیز کنایه از آمادگی برای فداکاری است. در سخنان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) آمده که در جنگ جمل به فرزندش محمد حنفیه می‌فرمود: «اعر الله جُمُجْمَتَكَ^۲، سر خود را به خدا عاریه بده، یعنی آماده باش که در راه خدا سر بدهی. محمد حنفیه هم فداکاری کرد و آماده بود که در راه خدا سر بدهد ولی سر نداد و کشته نشد.

ایجاد روح فداکاری:

همواره این رسم فرماندهان قشون بوده و هست که برای ایجاد روح حماسه و فداکاری در سربازان خود سخن از مرگ به میان می‌آورند و منظورشان این است که سربازان تا سر حد مرگ آماده‌ی جنگ و فداکاری شوند. امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در مقام تشجیع سربازان خود برای مبارزه با اردوی معاویه می‌فرماید: «الْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَ الْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ^۳. اگر مقهور دشمن شوید و زنده بمانید این زندگی با مرگ برابر است ولی اگر جانبازی کنید تا بر دشمن غالب گردید حیات با ارزش خواهید داشت اگرچه بعضی از شما کشته شوند». بدیهی است منظور علی (علیه‌السلام) از جمله‌ی دوم این نیست که همه‌ی شما باید خود را به کشتن بدهید زیرا اگر همه‌ی سربازان آن حضرت کشته شوند دیگر کلمه‌ی «شاهین» معنی ندارد. پس مقصود امام این است که شما اگر غالب شوید زندگی با افتخار و استقلال خواهید داشت اگرچه به قیمت شهادت یک عده تمام شود.

اساساً در مواردی که زمینه‌ی مبارزه فراهم است کلمه‌ی «مرگ» شعار مردان مبارز است چنان که «زهیر» هنگامی که تصمیم گرفت به یاری امام بشتابد به اصحابش گفت: «أَنْتِي قَدْ وَطَنْتَ نَفْسِي عَلَى الْمَوْتِ^۴» من خود را برای مرگ آماده کرده‌ام» یعنی من آماده‌ام که در یاری امام و برای پیروزی آن حضرت تا سر حد مرگ مبارزه کنم. و نیز مورخان گفته‌اند: پس از رسیدن خبر شهادت مسلم امام حسین (علیه‌السلام) این خبر را فاش کرد و فرمود: هرکس می‌خواهد برگردد. و این کار را بدان جهت که می‌دانست وقتی که حقیقت روشن شود لم یصحبه آلا من یرید مواساته و الموت معه (تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۱) یعنی در آن صورت فقط کسانی با آن حضرت خواهند ماند که آماده‌اند در راه پیروزی امام تا سرحد مرگ مبارزه کنند. و هرگز معنای این سخن این نیست که فقط کسانی با امام می‌مانند که می‌خواهند خود را به کشتن بدهند.

رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نیز وقتی که در «حدیبیه» از اصحابش بیعت گرفت سخن از مرگ به میان آورد و فرمود: باید شما بیعت علی الموت بکنید و اصحاب هم بیعت علی الموت کردند^۵ (اگر چه بعداً جنگی واقع نشد). معلوم است که رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نمی‌خواست بفرماید شما باید خود را به کشتن بدهید بلکه منظور آن

۱. مناقب ابن شهر آشوب جزء ۴ ص ۲۰۸.

۲. نهج البلاغه خطبه ۱۱.

۳. نهج البلاغه خطبه ۵۱.

۴. الاخبار الطوال ص ۲۲۳.

۵. مجمع البیان ج ۹ ص ۱۱۳ و سیرة ابن هشام ج ۲ ص ۳۱۵.

حضرت ایجاد روح حماسه و جنگجویی تا سرحد مرگ بود چون روح آمادگی برای پیکار تا سرحد مرگ به پیروزی مجاهدان کمک می‌کند.

امام حسین (علیه‌السلام) هم که می‌فرماید: «من کان باذلاً فینا مهجته فلیرحل معنا هرکس آماده است در راه ما تا سرحد مرگ مبارزه کند با ما حرکت نماید». منظور آن حضرت این است که هرچه بیشتر روح فداکاری و شهامت را در یارانش زنده کند.^۱

بنابراین جمله‌ی «من کان باذلاً فینا مهجته» درباره‌ی کسانی نیز که همراه امام آمدند ولی کشته نشدند صدق می‌کنند مثل فرزندان امام حسن مجتبی (علیه‌السلام): حسن بن الحسن، عمرو بن الحسن و زید بن الحسن که آماده‌ی فداکاری بودند ولی کشته نشدند.^۲

از آنچه گذشت روشن شد که امام حسین (علیه‌السلام) در این خطبه نخواست است بفرماید: من حتماً برای کشته شدن از مکه حرکت می‌کنم.
یک نکته:

نباید تصور شود که جمله‌ی «کأنی باوصائی تا آخر» از آینده‌ی نزدیک خبر می‌دهد زیرا رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) بیش از پنجاه سال قبل از شهادت امام حسین (علیه‌السلام) درباره‌ی وی فرموده: «کأنی به وقد استجار بحرمی و قربی فلا یجار... کأنی انظر الیه و قد رمی بسهمٍ فخرّ عن فرسه صریحاً^۳ گویا می‌بینم که تیری به وی می‌خورد و از اسبش سقوط می‌کند». امام حسین (علیه‌السلام) نیز در این خطبه همان مطلبی را که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) درباره‌اش فرموده بود به صورتی دیگر بازگو می‌کند و می‌فرماید: «کأنی باوصالی تقطّعها عسلان الفلوات. گویا می‌بینم گرگ‌های بیابان‌ها بدنم را قطعه قطعه می‌کنند».

بنابراین اگر فرض کنیم امام کوفه را تسخیر می‌کرد و حکومت اسلامی را تشکیل می‌داد و اسلام را چنان که دلخواه حضرتش بود زنده می‌کرد و مثلاً بیست سال بعد شهید می‌شد در آن صورت نیز این خطبه‌ی امام با واقع منطبق می‌شد و صحیح بود که بفرماید: من مشتاق مرگم و شهادت برایم مقدّر شده و گویا می‌بینم گرگ‌های بیابان‌ها بدنم را قطعه قطعه می‌کنند.

ضمناً تذکر این نکته مناسب است که این خطبه در هیچ یک از منابع تاریخی معروف از قبیل:

- ۱- تاریخ یعقوبی ۲- الاخبار الطوال ۳- الامامة و السیاسة ۴- تاریخ طبری ۵- العقد الفرید ۶- مروج الذهب ۷-
- مقاتل الطالیین ۸- ارشاد مفید ۹- اعلام الوری ۱۰- روضة الواعظین ۱۱- کامل ابن اثیر ۱۲- تذکره سبط ۱۳-
- تهذیب ابن عساکر ۱۴- تاریخ ابن کثیر، ذکر نشده است.

سؤال:

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که: در زیارت اربعین آمده است:

۱. یکی از علمای بزرگ معاصر فرموده است: مقصود امام بیعت حتی الموت است نظیر بیعت رضوان در حدیبیه.

۲. لهوف ص ۱۲۸ و ۱۲۹.

۳. امالی صدوق ص ۷۰ و ۷۱.

«و بذل مهجته فیک لیستقذ عبادک من الجهالة و خيرة الصلالة^۱، یعنی خدایا! حسین بن علی (علیه السلام) خون خود را در راه تو داد که بندگان را از جهالت و گمراهی نجات دهد».

آیا از این جمله فهمیده نمی شود که امام حسین (علیه السلام) از اول می خواسته است خون خود را در راه خدا بدهد و از این رو به منظور کشته شدن حرکت کرده است؟

در جواب این سؤال باید گفت: آیا صحیح نیست که درباره‌ی حضرت حمزه رضوان الله علیه بگوییم: «بذل مهتجته فی الله لیستقذ عباده من الشکر و الجهالة» او خون خود را در راه خدا داد که بندگان او را از بت پرستی و جهالت نجات بدهد؟ بدون تردید این تعبیر درباره‌ی جناب حمزه صحیح است، ولی معنای آن این نیست که حضرت حمزه از اول که از خانه اش بیرون آمد و به جبهه‌ی جنگ رفت مقصودش این بود که خودش ریخته شود، بلکه مقصودش این بود که با نیروی بت پرستان مبارزه کند و قدرت آنان را در هم بشکند، ولی در راه این مبارزه و این هدف شهید گشت پس او خون خود را برای نجات دادن مردم از شرک در راه خدا داده است.

درباره‌ی امام حسین (علیه السلام) هم باید گفت: آن حضرت به منظور تشکیل حکومت اسلامی و کوبیدن حکومت ظلم و زنده کردن اسلام از مکه به سوی کوفه حرکت کرد، ولی قدرت حکومت با وی به مبارزه برخاست و امام در راه هدف مقدس خود شهید گشت، پس فرزند پیغمبر (صلی الله علیه و آله) خون خود را برای نجات دادن مردم از گمراهی در راه خدا داده است. بنابراین از جمله: «و بذل مهجته فیک» نمی توان فهمید که امام حسین (علیه السلام) از اول برای کشته شدن حرکت کرده است.

یک تذکر:

عبدالله جعفر پس از حرکت امام حسین (علیه السلام) از مکه به آن حضرت نوشت: «از این سفر منصرف شو چون می ترسم کشته شوی^۲».

معلوم می شود عبدالله جعفر از خطبه‌ی «خط الموت» نفهمیده است که سیدالشهداء (علیه السلام) می خواهد با علم و عمد به قربانگاه خود در کربلا برود و شهید شود زیرا اگر چنین فهمیده بود دیگر معنی نداشت به آن حضرت بنویسد: «می ترسم کشته شوی» چون در آن صورت کشته شدن امام قطعی بود و جمله‌ی «می ترسم کشته شوی» که معنای احتمال را می دهد مورد نداشت.

بدیهی است عبدالله جعفر که از خویشان نزدیک و ملازمان امام بوده بیش از دیگران از خطبه‌ی «خط الموت» و معنای آن اطلاع داشته و ما باید فهم وی را قرینه قرار دهیم و با توجه به فهم او خطبه‌ی نام برده را تفسیر کنیم.

۵- حدیث: «ان الله قد شاء ان یراک قتیلاً»

میگویند: هنگامی که امام حسین (علیه السلام) از مکه به قصد عراق خارج می شد به برادرش محمد حنفیه فرمود: پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) به من فرموده است: «اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلاً. بیرون برو چون خدا خواسته است ترا کشته ببیند».

۱. مفاتیح الجنان ص ۴۶۸.

۲. ارشاد مفید ص ۲۰۰.

پیش از آنکه در معنای این حدیث بحث کنیم لازم بود بررسی کاملی از مدارک تاریخی و حدیثی بکنیم و منبع اصلی آنرا به دست بیاوریم.

پس از بررسی کامل به این نتیجه رسیدیم که این حدیث تا حدود نیمه‌ی دوم قرن هفتم هجری در هیچ‌یک از منابع تاریخی و حدیثی که در دسترس ما هست وجود نداشته است و از نیمه‌ی دوم قرن هفتم هجری در کتب مقاتل موجود درج شده و شهرت پیدا کرده است.

اینک نام منابع اصلی تاریخی و حدیثی که این نقل در آن‌ها وجود ندارد به ترتیب زمانی ذکر می‌کنیم:

- ۱- الامامة و السياسة . تألیف ابن قتیبة دینوری. «وفات ۲۷۶ هجری»
- ۲- الاخبار الطوال. ابوحنيفة دینوری. «۲۹۰»
- ۳- تاریخ یعقوبی. ابن واضح. «بعد از ۲۹۲»
- ۴- تاریخ طبری. محمد بن جریر. «۳۱۰»
- ۵- العقد الفريد. ابن عبد ربه. «۳۲۸»
- ۶- کافی. کلینی. «۳۲۹»
- ۷- مروج الذهب. مسعودی. «۳۴۶»
- ۸- مقاتل الطالبین. ابوالفرج اصفهانی. «۳۵۶»
- ۹- ارشاد. شیخ مفید. «۴۱۳»
- ۱۰- روضة الواعظین. فتال نیشابوری. «۵۰۸»
- ۱۱- اعلام الوری. امین الاسلام طبرسی. «۵۴۸»
- ۱۲- مقتل خوارزمی. اخطب خوارزم. «۵۶۸»
- ۱۳- تهذیب ابن عساکر. علی بن الحسن الشافعی. «۵۷۱»
- ۱۴- الکامل. ابن اثیر. «۶۳۰»
- ۱۵- تذكرة الخواص. سبط بن الجوزی. «۶۵۴»

در این پانزده کتاب نام‌برده که تا حدودی قبل از نیمه‌ی دوم قرن هفتم هجری تألیف شده این نقل که: «اخرج فان الله قد شاء ان يراک قتيلاً» وجود ندارد. آنگاه می‌بینیم در کتاب «لُهُؤْف» تألیف مرحوم ابن طاووس متوفای ۶۶۴ هجری این حدیث درج شده و بعداً در کتابهای از قبیل بحار و ناسخ التواریخ و نفس المهموم و غیر این‌ها ذکر شده و در این اواخر شهرت کاملی پیدا کرده است. بدیهی است منشاء نقل کتاب‌های بعد از «لُهُؤْف» بی‌واسطه یا با واسطه کتاب «لُهُؤْف» است که در اواسط قرن هفتم هجری تألیف شده است.

اینک آنچه را که کتاب «لُهُؤْف» نوشته است عیناً درج می‌کنیم و درباره‌ی آن بحث می‌نماییم.
در کتاب «لُهُؤْف» چنین آمده است:

«و رویت من کتاب اصل لاحمد بن الحسين بن عمر بن يزيد الثَّقَه (و علی الاصل انه كان لمحمد بن داوود القمي) بالاسناد عن ابي عبدالله قال: سار محمد بن حنيفة الى الحسين في الليلة التي اراد الخروج صبيحتها عن مكة فقال: يا اخي ان اهل الكوفة من قد عرفت غدرهم بابيک و اخیک و قد خفت ان يكون حالک کحال من مضى فان رأيت ان

تقیم فانک اعز من فی الحرم و امنعه فقال: یا اخی قد خفت ان یغتالنی یزید بن معاویة فی الحرم فاکون الذی یتستباح به حرمة هذا البیت فقال له ابن الحنفیة فان خفت ذلك فسر الی الیمن او بغض نواحی البر فانک امنع الناس به و لا یقدر علیک فقال: انظر فیما قلت فلما کان فی السحر ارتحل الحسین فبلغ ذلك ابن الحنفیة فاتاه فاخذ زمام ناقته الّتی ركبها فقال: یا اخی الم تعدنی النظر فیما سئلتک؟ قال بلی قال: فما حداک علی الخروج عاجلاً فقال: اتانی رسول الله بعد ما فارقتک فقال: یا حسین اخرج فان الله قد شاء ان یراک قتیلاً فقال له ابن الحنفیة: انا لله و انا الیه راجعون فما معنی حملک هؤلاء النساء و انت تخرج علی مثل هذه الحال؟ قال، فقال له: قد قال لی: ان الله قد شاء ان یراهن سبايا و سلم علیہ و مضی»^۱.

«ابن طاووس رحمه الله می گوید: من از کتاب «اصل» احمد بن حسین بن عمر بن یزید ثقه (که بر پشت آن نوشته شده: این نسخه از کتاب سابقاً در ملک محمد بن داود قمی بوده است) به سندی که در آن کتاب است از امام صادق (علیه السلام) نقل می کنم که گفت: در آن شبی که صبح آن حسین بن علی (علیه السلام) می خواست از مکه خارج شود «محمد حنفیة» نزد وی رفت و گفت: ای برادر تو اهل کوفه را می شناسی که با پدر و برادرت بی وفایی کردند و من می ترسم با تو همان طور رفتار کنند اگر تصمیم بگیری در مکه بمانی تو در حرم خدا عزیزترین و محفوظترین افراد هستی گفت:

می ترسم یزید بن معاویة مرا ترور کند و احترام خانہی خدا به سبب من از بین برود. «محمد حنفیة» گفت: اگر می ترسی، به یمن یا بعضی از نواحی «بر» برو که آنجا محفوظترین افراد خواهی بود و کسی بر تو ظفر نمی یابد. گفت: درباره ی آنچه تو گفتی فکری می کنم. آنگاه سحر امام کوچ کرد. خبر به محمد حنفیة رسید، آمد و مهار شتر امام را گرفت و گفت: مگر تو وعده ندادی درباره ی آنچه من گفتم فکر کنی؟ گفت: چرا، گفت: پس چرا به تعجیل از مکه بیرون می روی؟ گفت: بعد از آنکه از تو جدا شدم رسول خدا آمد و گفت: بیرون برو که خدا خواسته است ترا کشته ببیند، محمد حنفیة گفت: تو که با این حال می روی پس چرا این زنان را با خود میبری؟! امام فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به من گفت: خدا خواسته است زنان را اسیر ببیند آنگاه به رسم خدا حافظی بر وی سلام کرد و رفت».

بدین گونه می بینیم در بین کتاب هایی که در دسترس ما هست منبع اصلی این نقل که: «خدا خواسته است امام حسین (علیه السلام) را کشته ببیند» از قرن ۷ به بعد کتاب لهوف است.^۲

اینک باید بدانیم آنچه کتاب لهوف نقل کرده است تا چه اندازه ارزش و اعتبار دارد؟ به طوری که می بینید کتاب لهوف این خبر را بدون سند نقل کرده و ما نمی دانیم راویان این قصه چه کسانی بوده اند، و نیز نمی دانیم آن کتابی که لهوف این خبر را از آن نقل کرده تا چه اندازه قابل اعتماد بوده است؟

۱. لهوف ص ۵۵.

۲. در «اثبات الوصیة» ص ۱۳۹ آمده که محمد حنفیة به امام حسین (علیه السلام) گفت: «الله الله فی حرم رسول الله فقال له: ابی الله آلا ان ینکن سبايا» احتمال دارد کتابی که نزد صاحب لهوف بوده نزد مؤلف «اثبات الوصیة» نیز بوده و این جمله را بطور نقل به معنی از آن کتاب گرفته است.

آیا کتابی که مورخان و علمای دیگر مثل یعقوبی و کلینی و شیخ مفید و امین الاسلام طبرسی و فتال نیشابوری، پیش از صاحب لهوف از آن اطلاعی نداشته یا اگر هم داشته‌اند این مطلب را از آن نقل نکرده‌اند تا چه اندازه می‌تواند قابل اعتماد باشد؟

معارض دارد:

علاوه بر این خبر لهوف معارض دارد و آن خبری است که «ابو مخنف» از حارث بن کعب والبی از امام سجاد (علیه‌السلام) نقل کرده و مرحوم شیخ مفید نیز آن را در ارشاد آورده که: «امام حسین (علیه‌السلام) در جواب عبدالله جعفر که اصرار داشت آن حضرت به مکه برگردد فرمود:

رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در خواب به من دستوری داده که بدان عمل خواهم کرد علی‌کان اولی^۱ چه پیروز شوم و چه شکست بخورم. عبدالله جعفر پرسید: آن دستور چیست؟ فرمود: آن را به هیچ کس نگفته و تا زنده‌ام به هیچ کس نخواهم گفت^۲».

از این خبر معلوم می‌شود امام دستور رسول خدا را به هیچ کس نگفته در حالی که از خبر لهوف معلوم می‌شود آن را برای محمد حنفیه گفته است و این تعارضی است بین نقل «ابو مخنف» و ارشاد مفید از یک طرف و نقل لهوف از طرف دیگر و لازمه‌ی تعارض این است که اگر ترجیحی در بین نباشد هر دو از اعتبار ساقط می‌شوند و نتیجه چنین می‌شود که نقل لهوف منهای نقل «ابومخنف و ارشاد مساوی است با هیچ:

هیچ = نقل ابو مخنف و ارشاد - نقل لهوف.

سخنی در معنای حدیث:

اگر چه بعد از آنکه حدیث لهوف به علت تعارض از اعتبار ساقط شد بحث در معنای آن زائد به نظر می‌رسد ولی برای اینکه همه‌ی جنبه‌های حدیث به طور کامل بررسی می‌شود چند جمله در معنای آن گفتگو می‌کنیم:

در کلمه‌ی «شاء» در این حدیث دو احتمال است:

۱- اینکه «شاء» تشریحی باشد.

۲- اینکه تکوینی باشد.

اگر تشریحی باشد:

اگر «شاء» تشریحی باشد صحیح نیست^۳ زیرا کشتن امام و اسیر کردن خانواده‌اش گناه بزرگی است، و هیچ گناهی را خدا از نظر تشریحی و قانون نخواسته است. خدا نخواسته است مردم دروغ بگویند ولی می‌گویند و نخواسته است در

۱. از جمله ی «علی‌کان اولی» معلوم می‌شود رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دستوری داده که با اجرای آن احتمال پیروزی و شکست هر دو در بین بوده است.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۹۲ و ارشاد مفید ص ۲۰۰.

۳. اگر «شاء» تشریحی باشد بمعنای امر و تکلیف خواهد بود. آنگاه امر خدا باید به یکی از سه چیز تعلق بگیرد:

الف- امر به کشتن امام تعلق بگیرد و این باطل است زیرا خدا هرگز امر به کشتن امام نمی‌کند.

ب- امر به کشته شدن یعنی رفتن روح از بدن تعلق بگیرد و این هم باطل است زیرا کشته شدن، انفعال است نه فعل، و تکلیف به فعل تعقل می‌گیرد نه بانفعال.

زمین فتنه و فساد کنند ولی می‌کنند، و نخواستند است امام حسین (علیه‌السلام) را بکشند و خانواده‌اش را اسیر کنند ولی می‌کنند. کشتن حسین بن علی (علیه‌السلام) چنان که امام سجاد (علیه‌السلام) فرمود^۱ ضربت بزرگی بود که به اسلام زدند و بدون تردید خدا نخواستند است چنین ضربتی را به اسلام بزنند.

آری یزید و ابن زیاد خواسته‌اند امام حسین را کشته ببینند نه خدا. اگر خدا از نظر تشریح خواسته امام را کشته ببیند پس چرا از کشتن وی نهی کرده است؟

و اگر کسی بگوید: کشته شدن در راه دین مطلوب خداست جوابش این است که کشته شدن مطلوب خدا نیست بلکه دفاع و حمایت از دین خدا مطلوب خداست که گاهی به کشته شدن می‌انجامد، پس آنچه مطلوبست و خدا خواسته، دفاع از دین است نه کشته شدن^۲.

برای توضیح مطلب می‌گوییم:

آیا سیلی زدن به مظلوم مطلوبست؟ البته نه، پس خود را به منظور سیلی خوردن در معرض سیلی قرار دادن هم مطلوب نیست.

آیا کشتن مظلوم مطلوبست؟ البته نه، پس در معرض قتل درآمدن مظلوم به منظور کشته شدن هم مطلوب نیست. آیا کشتن امام مطلوبست؟ البته نه، پس در معرض قتل درآمدن امام به منظور کشته شدن هم مطلوب نیست. نه مطلوب خداست، نه مطلوب پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، نه مطلوب خود امام، نه مطلوب اهل ایمان.

البته کسی که از اسلام حمایت و دفاع کند تا کشته شود مقامش بالاتر است ولی نه از آن جهت که کشته شده است بلکه از آن جهت که دفاع را به حد کمال رسانده، و چون دفاع کامل‌تری انجام داده اجر و پاداش بیشتری دارد، پس اجر و پاداش بیشتر، در مقابل دفاع کامل‌تر است که مطلوب خداست نه در برابر کشته شدن، یعنی بیرون رفتن روح از بدن^۳.

یک نکته:

باید دانست آیاتی که در باب جهاد وارد شده همه دعوت به کشتن و نابود کردن دشمن کرده و در هیچ‌یک از آیات مردم را دعوت به کشته شدن نکرده است.

ج- امر به مقدمات کشتن تعلق بگیرد یعنی خدا امر کرده است امام قاتل خود را وادار کند که او را بکشد و این هم باطل است زیرا همانطور که تحریک برای کشتن دیگران گناه است، تحریک برای کشتن خود محرک هم گناه است.

بنابراین ممکن نیست «شاء» تشریحی باشد.

۱. لهوف ص ۱۸۰ و مشیر الاحزان ص ۶۲.

۲. البته نباید گفته شود: «اگر کشته شدن مطلوب خدا نیست پس چرا امر به ذبح اسمعیل کرده؟» زیرا این امر امتحانی بود و ذبح اسماعیل هرگز مطلوب نبود و خدا نمی‌خواست او کشته شود بلکه می‌خواست زنده بماند تا وجود مقدس خاتم الانبیاء (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از نسل او بوجود آید. و بهمین جهت از کشتن او جلوگیری کرد.

۳. و اینکه در دعا می‌گوئیم: «ارزقنا الشهادة. خدایا شهادت را نصیب ما کن» مقصود اینست که خدایا به ما توفیق بده در راه دین تا سرحد جانبازی بیکار کنیم یعنی کاملترین جهاد را انجام دهیم تا کاملترین پاداش را دریافت نمائیم نه اینکه خود کشته شدن یعنی بیرون رفتن جان از بدن را از خدا بخواهیم.

از این رو اگر فرض کنیم مسلمانی در جبهه‌ی جنگ فقط به این منظور به میدان برود که دشمن را وادار کند او را بکشند بدون اینکه برای کوبیدن دشمن و تقویت نیروی اسلام کم‌ترین کوششی بنماید، چنین فردی اگر به دست دشمن کشته شود هیچ گونه اجری در برابر کشته شدن ندارد زیرا هیچ نفعی برای اسلام نداشته است.

بلکه شاید بتوان گفت: چنین فردی به طور غیر مستقیم خودکشی کرده، و علاوه بر خودکشی به اندازه‌ی یک نفر از نیروی اسلام کم کرده و به نیروی دشمن افزوده است.

آری اگر برای کوبیدن دشمن و تقویت اسلام فعالیت کند تا کشته شود مقام شامخ شهید را خواهد داشت، ولی بدان جهت که عالی‌ترین درجه‌ی جهاد یعنی پیکار تا پای جان را انجام داده است.

و باید دانست که چنین فرد مجاهدی اگر جهاد کند و کشته هم نشود دارای اجر عظیمی خواهد بود. بنابراین اگر دو نفر مسلمان در جبهه‌ی جنگ به میدان بروند و هر یک ده نفر از دشمن بکشند و یکی از آن دو کشته شود و یکی سالم برگردد هر دو نفر دارای مقامی شامخ و اجری عظیم خواند بود.

قرآن کریم این حقیقت را به طور صریح بیان کرده و فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ^۱

خداوند خود مؤمنان و اموالشان را (یعنی نیروهای انسانی و مالی آنان را) از ایشان خریده است که بهشت به آنان بدهد آن‌ها در راه خدا پیکار می‌کنند و می‌کشند و کشته می‌شوند».

از این آیه‌ی شریفه معلوم می‌شود کسی که در راه خدا دشمنان را بکشد و کسی که خود در این راه کشته شود هر دو جهاد به نفس^۲ کرده‌اند و پاداش آنان بهشت خواهد بود.

و نیز در آیه‌ی دیگر فرموده است: «وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا^۳ کسی که در راه خدا پیکار کند پس کشته شود یا غالب گردد در آینده اجر بزرگی به وی می‌دهیم».

بدین گونه می‌بینیم کسی که در حال پیکار در راه خدا کشته شود و نیز کسی که غالب گردد از نظر قرآن هر دو دارای اجر عظیم هستند. پس معلوم می‌شود اجر عظیم در برابر فعالیت و کوشش برای کوبیدن دشمن و تقویت اسلام است نه در برابر کشته شدن.

آری می‌توان گفت: آن کس که در حال جهاد کشته می‌شود چون از زندگی محروم گشته مورد لطف مخصوص خداوند خواهد بود، ولی این هم بدان جهت است که این محرومیت از زندگی به علت پیکار در راه خدا و تقویت اسلام بوده نه اینکه خود محروم شدن از زندگی و بیرون رفتن جان از بدن از نظر تشریح، مطلوب خدا باشد و بدان امر کرده باشد.

۱. سوره ی توبه آیه ۱۱۱.

۲. نفس در این آیه‌ی شریفه به معنای جان نیست بلکه به معنای «خود» است در مقابل مال چون بعضی از مردم خودشان در جهاد شرکت می‌کنند و بعضی مال خود را در راه جهاد می‌دهند. آنانکه خودشان در جهاد شرکت می‌کنند جهاد به نفس کرده‌اند اگرچه کشته نشوند.

۳. سوره ی نساء آیه ۷۶.

پس معنی ندارد رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به امام حسین (علیه السلام) دستور بدهد که برو خود را به کشتن بده چون خدا خواسته تو را کشته ببیند بلکه اگر رسول خدا (ص) بخواهد دستوری به امام حسین (ع) بدهد باید بفرماید:

بیرون برو برای حمایت اسلام چه پیروز شوی و چه شهید گردی چون خدا خواسته است ترا حامی و مدافع اسلام ببیند، و این هم دستور جدیدی لازم ندارد زیرا حمایت از اسلام بر هر مسلمانی واجب است و بدین جهت وقتی که شرائط پیروزی بیش از پنجاه درصد برای امام حسین (علیه السلام) فراهم شد برای نجات دادن اسلام، از راه برگرداندن خلافت به مرکز خود با تصمیمی قاطع حرکت فرمود.

اگر «شاء» تکوینی باشد

تا اینجا بحث بر مبنای این بود که «شاء» تشریحی باشد.

اینک بحث دیگری بر مبنای اینکه «شاء» تکوینی باشد:

برای اینکه روشن شود آیا ممکن است «شاء» تکوینی باشد یا نه لازم است توضیح کوتاهی بدهیم:

همه‌ی پدیده‌های جهان مورد مشیت تکوینی خداست یعنی خداوند چنین مقرر داشته که بر اساس قوانین علت و معلول، علل هر پدیده‌ای که به وجود آمد آن پدیده موجود می‌شود. بدیهی است اعمال بندگان نیز چه خوب و چه بد از این قانون مستثنی نیست، هم نماز مشمول این قانون است و هم قتل نفس، نهایت اینکه کارهای خوب علاوه بر مشیت تکوینی، مورد امر تشریحی خدا نیز هست، مثلاً نمازی که در خارج واقع می‌شود مورد مشیت تکوینی خداست چون علل وجودی آن حاصل شده و نماز به وجود آمده. و مورد امر تشریحی است چون خداوند دستور خواندن نماز را داده است. ولی کارهای بد مثل قتل نفس مورد امر تشریحی واقع نمی‌شود چون مبعوض خداست و فقط مورد مشیت تکوینی خدا واقع می‌شود یعنی علل قتل که موجود شد قتل به وجود می‌آید و در عین حال این قتل مورد نهی خداست.

بنابراین کشتن امام مورد مشیت تکوینی خدا و در عین حال، مورد نهی تشریحی است و چیزی که مبعوض خداست ممکن نیست ملاک امر تشریحی واقع شود زیرا ملاک امر تشریحی باید محبوب و دارای مصلحت باشد نه مبعوض. پس نمی‌توان گفت: رسول خدا به امام حسین (علیه السلام) دستور داده که بیرون برو به ملاک اینکه خدا کشتن ترا به مشیت تکوینی خواسته است. این صحیح نیست زیرا قتل نفس از نظر تشریح مبعوض خداست و ممکن نیست ملاک امر تشریحی قرار گیرد.

آری اگر از کلمه‌ی «اخرج» چشم بپوشیم «شاء» می‌تواند تکوینی باشد زیرا در این صورت معنای «شاء ان یراک قتیلاً» این است که خدا مقدر کرده است تو کشته شوی و این همان پیش گوئی شهادت امام است. و این پیش گوئی را رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در زمان حیاتش مکرر فرموده بود.

خلاصه‌ی بحث:

خلاصه‌ی بحث اینکه حدیث «ان الله قد شاء ان یراک قتیلاً» معارض دارد و از این رو از اعتبار ساقط است. علاوه بر این کلمه‌ی «شاء» در این حدیث ممکن نیست تشریحی باشد که از آن امر و دستور استفاده شود ولی با صرف نظر از کلمه‌ی «اخرج» می‌تواند تکوینی باشد که به معنای پیش گوئی شهادت امام خواهد بود.

بنابراین از این حدیث نمی‌توان فهمید که امام حسین (علیه‌السلام) از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دستور گرفته است برای کشته شدن برود.

یک تذکر:

صاحب لهوف می‌فرماید: «ممکن است علت اینکه امام (علیه‌السلام) اهل بیت خود را همراه برد این باشد که اگر آنان را در حجاز یا جای دیگر می‌گذاشت یزید دستور می‌داد خانواده‌ی امام را اسیر کنند و به شام نزد او ببرند و نسبت به آنان بدرفتاری می‌کرد و این سبب می‌شد که آن حضرت نتواند به جهاد پردازد و در نتیجه از سعادت شهادت محروم می‌گشت».

از این سخن صاحب لهوف معلوم می‌شود او به حدیث مورد بحث اعتماد نداشته و گرنه به همین حدیث استدلال می‌کرد و می‌فرمود: علت اینکه امام خانواده‌ی خود را همراه برد این بود که می‌خواست به اسیری بروند زیرا خدا خواسته آنان را اسیر ببیند ان‌الله‌قد‌شاء‌ان‌یراهن‌سبایا‌نه‌اینکه‌بگوید: امام آنان را همراه خود برد که یزید اسیرشان نکند.

و فراوان شده است که علماء حدیثی را در کتاب خود می‌آورند بدون اینکه به صحت آن عقیده داشته باشند، چنان که مرحوم صدوق در «عیون اخبار الرضا» جلد ۲ ص ۲۳۸ چنین کرده^۱.

یک سؤال:

کسانی که عقیده دارند امام (علیه‌السلام) در صحیفه‌ی آسمانی خوانده بود که باید برای کشته شدن در کربلا حرکت کند، و در مدینه نیز رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در خواب همین دستور را به آن حضرت داده بود، آیا این افراد می‌گویند: پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دوباره در مکه در عالم خواب به ملاقات امام حسین (علیه‌السلام) آمده بود تا همان دستور صحیفه‌ی آسمانی و همان دستوری را که در مدینه در خواب به امام داده بود تکرار کند که: «اخرج فان الله قد شاء ان يراك قتيلاً، بیرون برو که خدا خواسته ترا کشته ببیند»؟

چه احتیاجی به تکرار این دستور بود؟ مگر امام (العیاذ بالله) در عمل کردن به دستوری که در صحیفه‌ی آسمانی و در خواب کنار قبر مطهر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از آن حضرت دریافت کرده بود مردد شده یا می‌خواست در اجرای دستور کوتاهی کند که احتیاج به تأکید و تکرار دستور داشت؟!

۶- حدیث ام سلمه:

در بعضی از روایات وارد شده است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چیزی شبیه خاک سرخ به ام سلمه داد و او آن را در شیشه‌ای ضبط کرد^۱ و رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به ام سلمه فرمود: هر وقت این خاک خون شد، بدان که حسین (علیه‌السلام) کشته شده است^۲.

۱. لهوف ص ۷۴.

۲. و چنانکه علامه مجلسی قدس سره وقتی خواسته داستانی را که ضمن آن قصه‌ی «در آغوش گرفتن فاطمه ی زهراء (علیه‌السلام) حسین (علیه‌السلام) را بعد از وفات آن بی بی» آمده نقل کند قبل از نقل داستان فرموده است: کتابی که من این داستان را از آن نقل می‌کنم قابل اعتماد نیست (بحار ج ۱۰ ص ۵۰).

و در روایت دیگری است که فرمود: هر وقت این خاک خون شد حسین (علیه السلام) کشته می شود.^۳
و در نقل دیگری است که جبرئیل خاک سرخی از قربانگاه امام حسین (علیه السلام) به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نشان داد.^۴

و در حدیث دیگری است که جبرئیل خاک سفیدی به آن حضرت نشان داد.^۵
و در خبر دیگری است که جبرئیل مقداری از خاک قتلگاه امام حسین (علیه السلام) را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) داد.^۶

به ظن قوی اصل مطلب یک چیز بوده ولی هرکسی آن را به صورتی نقل کرده، یکی گفته است: جبرئیل خاک را به رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نشان داد، و دیگری گفته است: خاک را به آن حضرت داد. یکی گفته است: آن خاک، سرخ بود، و دیگری گفته سفید بود، و شخص سومی گفته است: خاک نبود بلکه شبیه به خاک بود، یکی گفته است: هر وقت خاک، خون شد معلوم می شود حسین بن علی (علیه السلام) کشته شده است. و دیگری گفته: هر وقت خاک، خون شد بعداً حسین (علیه السلام) کشته می شود.

قدر مشترک بین این روایات این است که درباره‌ی محل شهادت امام حسین (علیه السلام) پیش از وقت چیزی، خاک یا غیر خاک به رسول خدا نشان داده شده و آن حضرت آن را یک دفعه یا مکرر نقل فرموده‌اند.
و این مطلب از نظر مدارک تاریخی و حدیثی قابل تردید نیست.

بدیهی است این مطلب مربوط به زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) یعنی بیش از پنجاه سال قبل از حادثه‌ی کربلا بوده است و نقل دیگری به ام سلمه نسبت داده شده که مربوط به زمان قیام امام حسین (علیه السلام) یعنی پنجاه سال بعد از وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و لازم است مورد بررسی قرار گیرد، و ما آن را نقل و بررسی می کنیم:

نقل اثبات الوصیة :

کتاب اثبات الوصیة که مؤلف آن معلوم نیست^۷ حدیثی از ام سلمه بدین صورت نقل می کند:

۱. بحار ج ۱۰ ص ۱۵۵.

۲. بحار ج ۱۰ ص ۱۵۱.

۳. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۶۳.

۴. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۵۹.

۵. مناقب جزء ج ۴ ص ۵۵.

۶. مقتل خوارزمی ج ۱ ص ۱۵۸.

۷. در ماه شعبان سال ۱۲۸۸ هجری در تهران به زیارت علامه ی مجاهد آیه الله امینی صاحب «الغدیر» رفتیم. اینجانب از معظم له پرسیدم: آیا کتاب اثبات الوصیة از مسعودی مؤلف کتاب مروج الذهب است؟ فرمودند: نه، کتاب اثبات الوصیة از مسعودی نیست.

و جناب ایشان برای اثبات این مطلب دلیل‌هایی آوردند که جای ذکرش نیست. طبق این نظر، آن کتاب «اثبات الوصیة» معلوم می شود نویسنده‌ی آن مردی خوش باور و سهل انگار بوده و از نوشتن مطالب نامعقول و بی اعتبار پرهیز نمی کرده است. مثلاً در ص ۱۳۷ می نویسد: در همان روزی که امام حسن مجتبی (علیه السلام) متولد شد نطفه ی امام حسین (علیه السلام) بسته شد!

«بعد از آنکه مردم عراق با امام حسین (علیه‌السلام) مکاتبه کردند و امام، مسلم بن عقیل را به سوی آنان فرستاد، هنگامی که خود آن حضرت می‌خواست به عراق برود ام سلمه به وی پیغام داد که حرکت نکن چون من از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: فرزندان حسین در عراق کشته می‌شود و یک شیشه خاک به من داد و فرمود: آن‌را نگاه دار. امام به ام سلمه پیغام داد: من حتماً کشته خواهم شد و از تقدیر خدا نمی‌توان فرار کرد و از مرگ چاره‌ای نیست و من آن روز و ساعت و مکانی را که در آن کشته می‌شوم می‌دانم و جای دفن خود را می‌شناسم چنان که تو را می‌شناسم و اگر بخواهی آرامگاه خود و کسانی را که با من کشته می‌شوند به تو نشان می‌دهم. گفت: می‌خواهم. آنگاه ام سلمه به حضور امام آمد آن حضرت اسم اعظم خدا را به زبان آورد و زمین پایین رفت و آرامگاه خود و یارانش را به ام سلمه نشان داد و از خاک آن زمین به وی داد و او با خاکی که نزدش بود مخلوط کرد پس امام به وی فرمود: من روز عاشورا بعد از نماز ظهر کشته می‌شوم». (اثبات الوصیة صفحه ۱۳۹).

و همین مطلب را خرائج راوندی صفحه‌ی ۲۶ و بحار جلد ۱۰ صفحه‌ی ۱۷۵ با کمی اختلاف نقل کرده‌اند. پیش از آنکه در معنای نقل «اثبات الوصیة» گفتگو کنیم باید دانست که این نقل از نظر صدور به دو علت قابل تردید است:

۱- سند ندارد.

۲- این نقل، ام سلمه را با آن ایمان صحیح و سوابق حسنه، بی‌ایمان به صحت پیش‌گوئی رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) معرفی می‌کند زیرا طبق این نقل، ام سلمه به امام گفته است: به عراق برو که پیش‌گوئی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) درباره‌ی کشته شدن تو واقع نشود. مگر ممکن است قصه‌ی شهادت امام حسین (علیه‌السلام) که حتی به انبیاء سلف خبر داده شده بود^۱ و پیغمبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مکرر از وقوع آن خبر داده بود دروغ از کار درآید؟! در این نقل به ام سلمه نسبت داده شد که خواسته است از وقوع شهادت امام جلوگیری کند. مگر ام سلمه ایمان نداشته که پیش‌گوئی رسول خدا حتماً واقع خواهد شد؟! در این نقل به ام سلمه نسبت داده شده که خواسته است از وقوع شهادت امام جلوگیری کند. مگر ام سلمه ایمان نداشته که پیش‌گوئی رسول خدا حتماً واقع خواهد شد؟! معنای حدیث:

در معنای نقل «اثبات الوصیة» دو احتمال است:

۱- اینکه بگوییم مضمون این نقل این است که فقط امام از زمان و مکان شهادت خود خبر داده است نه اینکه به قصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده باشد.

و در ص ۱۳۸ می‌نویسد: وقتی که ابراهیم فرزند رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فوت شد جبرئیل برای رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) خبر آورد که اگر می‌خواهی خدا ابراهیم را زنده می‌کند و بعد از تو نبوت را به وی می‌دهد!

و از این قبیل مطالب بی‌اعتبار فراوان دارد که جای ذکر آن‌ها نیست. و داستان ام سلمه هم که در متن کتاب نقل کردیم یکی از همان مطالب بی‌اعتباری است که در کتاب مزبور آمده و دیگران هم بدون توجه به نقاط ضعف آن، نقل کرده‌اند.

۱. بحار ج ۱۰ ص ۱۵۲.

۲- اینکه بگوییم مضمونش این است که امام از همان مکه به قصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده است.

بنا بر احتمال اول این نقل دلالت نمی‌کند که امام به قصد کشته شدن حرکت فرموده است. و بنا بر احتمال دوم، این نقل با گفتار و کردار امام مخالف می‌شود زیرا طبق احتمال دوم مضمون این نقل این است که آن حضرت از مکه به قصد قربانگاه خود در کربلا حرکت کرده است تا در روز معینی در زمین معینی فرود آید و در ساعت معینی همان جا کشته شود. در حالی که مسلم است که امام از مکه به قصد کوفه حرکت کرده نه به قصد کربلا، زیرا اگر امام حسین (علیه‌السلام) از مکه قصد داشت به قربانگاه خود در کربلا برود:

- ۱- چرا مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد؟
 - ۲- و چرا به اتکای نامه‌ی مسلم حرکت کرد؟ مسلم که آمادگی کوفه را گزارش داده بود نه کربلا را.
 - ۳- و چرا به عبدالله زبیر فرمود: من قصد رفتن به کوفه دارم (طبری ج ۴ ص ۲۸۸).
 - ۴- و چرا ابن عباس به امام گفت به کوفه نرو؟ (الاحبار الطوال ص ۲۲۱).
 - ۵- و چرا عبدالله بن مطیع به آن حضرت گفت: به کوفه نرو؟ (ارشاد مفید ص ۲۰۱).
 - ۶- و چرا از بین راه به مردم کوفه نامه نوشت که من همین روزها به کوفه می‌آیم؟ (طبری ج ۴ ص ۲۹۷).
 - ۷- و چرا بعد از رسیدن خبر قتل مسلم با اصحاب خود مشورت فرمود که به کوفه برویم یا نه؟ (ارشاد ص ۲۰۳).
 - ۸- و چرا به «عمرو بن لودان» فرمود: به کوفه می‌روم؟ (ارشاد ص ۲۰۴)
 - ۹- و چرا امام به حر بن یزید و اردوی او فرمود: اگر اطمینان بدهید در یاریم وفادار هستید من به شهر شما (کوفه) می‌آیم؟ (تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۳ و الاحبار الطوال ص ۲۲۴).
 - هر گفتگو و اقدامی امام کرده برای کوفه بوده نه کربلا. و نیز اگر امام قصد داشت به کربلا برود.
 - ۱۰- چرا بعد از دگرگونی اوضاع کوفه آن حضرت در حضور حر بن یزید و اصحابش فرمود: من برمی‌گردم؟ (ارشاد ص ۲۰۵)
 - ۱۱- و چرا بعد از آنکه از جلب موافقت «حر» و اصحابش مایوس شد کاروان خود را به طرف حجاز به حرکت درآورد تا به مدینه برگردد؟ (طبری ج ۴ ص ۳۰۴).
- از آنچه گذشت معلوم شد که این نقل «اثبات الوصیة» و خرائج و بحار نه از نظر صدور قابل اعتماد است و نه از نظر معنی و مضمون به سه دلیل:

- ۱- سند ندارد.
- ۲- به ایمان ام سلمه لطمه می‌زند.
- ۳- مضمون این نقل طبق احتمال دوم با گفتار و کردار امام حسین (علیه‌السلام) مخالف است.

یک نکته:

مضمون نقل بی اعتبار «اثبات الوصیه» این بود که امام حسین (علیه السلام) هنگامی که می خواست از مکه به کوفه برود این مذاکرات را با ام سلمه فرموده است، پس طبق این نقل، مذاکرات (فرضی) بین امام و ام سلمه در مکه بوده نه در مدینه.

و خرائج راوندی همین مطلب اثبات الوصیه را با کمی اختلاف بدین صورت نقل کرده است: «أنه لما اراد العراق قالت ام سلمة لا تخرج الى العراق فأنى سمعت رسول الله يقول: يقتل ابني الحسين بالعراق الخ. وقتی که امام حسین (علیه السلام) خواست به عراق برود ام سلمه گفت: به عراق نرو چون من از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که می فرمود: فرزند من حسین در عراق کشته می شود». و همین مطلب را بحار الانوار چاپ امین الضرب جلد ۱۰ صفحه ۱۷۵ و چاپ سنگی ۱۳۳۲ خط میرزا صمد تبریزی صفحه ۱۷۵ با کمی اختلاف بدین صورت نقل می کند:

«وجدت فی بعض الكتب أنه عليه السلام لما عزم على الخروج اتته ام سلمة فقالت: لا تحزني بخروجك الى العراق فأنى سمعت جدك يقول: يقتل ولدى الحسين بارض العراق الخ. در برخی کتابها یافتیم: وقتی که امام حسین (علیه السلام) می خواست خارج شود، ام سلمه به حضور وی آمد و گفت: با مسافرت خود به عراق مرا محزون نکن چون من شنیدم جدت می فرمود: فرزند من حسین در زمین عراق کشته می شود».

بدیهی است چون مذاکرات ام سلمه درباره ی سفر عراق است باید گفت: طبق نقل خرائج و بحار نیز مذاکرات (فرضی) بین امام و ام سلمه در مکه بوده است نه در مدینه، چون وقتی که آن حضرت از مدینه به مکه هجرت فرمود هیچ تصمیمی درباره ی مسافرت عراق نگرفته بود بلکه بعد از گزارش مساعد مسلم بن عقیل تصمیم گرفت از مکه به عراق برود، و قبل از گزارش مسلم تصمیم داشت که اگر اوضاع کوفه مساعد نیست به عراق سفر نکند و از این رو وقتی که مسلم را فرستاد به وی دستور داد که اگر اوضاع کوفه مساعد نیست زود مراجعت کن^۱. تا اینجا مطلب روشن است.

ولی در یک چاپ دیگر بحار که سال ۱۲۷۰ نوشته شده این نقل چنین آمده است: «وجدت فی بعضی الكتب أنه (علیه السلام) لما عزم على الخروج من المدينة اتته ام سلمه فقالت: لا تحزني بخروجك الى العراق الخ». بدین گونه در این چاپ بحار که چاپ پر غلطی است و شماره ی صفحات هم ندارد کلمه «من المدينة» اضافه شده و شاید این اشتباهی باشد که از کاتب سر زده زیرا در نقل «اثبات الوصیه» و «خرائج» و آن دو چاپ دیگر بحار که قبلا نام بردیم کلمه ی «من المدينة» وجود ندارد.

آنگاه کتاب «نفس المهموم» در ص ۳۹ این داستان را از بحار نقل کرده و کلمه ی «من المدينة» را هم نوشته است. معلوم می شود مؤلف نفس المهموم قدس سره این مطلب را از این چاپ بحار که متعلق به سال ۱۲۷۰ است یا چاپی مشابه آن نقل کرده و به آن دو چاپ دیگر بحار مراجعه فرموده است.

۱. خرائج راوندی ص ۲۶ چاپ ۱۳۰۱.

۲. الاخبار الطوال ص ۲۱۰.

حالا کسی که به «نفس المهموم» یا به این چاپ بحار رجوع کند و به آن دو چاپ دیگر بحار و «خرائج» و «اثبات الوصیه» رجوع نکند خیال می‌کند امام حسین (علیه‌السلام) از همان مدینه قصد رفتن به عراق را داشته آن هم برای کشته شدن. در حالی که منشأ این خیال فقط کلمه‌ی «من المدینه» است که شاید کاتب آن را اشتباهاً نوشته باشد. و به فرض اینکه خود مؤلف بحار هم کلمه‌ی «من المدینه» را نوشته باشد چون این عبارت را از کتابی نقل کرده که نه اسمش را می‌دانیم و نه مؤلفش را می‌شناسیم. از این رو نمی‌توانیم بدان اعتماد کنیم.

یک تذکر:

چون این مطلب که انسان خود را با این وضع وحشتناک به کشتن بدهد مخالف عقل اجتماعی مردم است و همه‌ی عقلاء ظاهر آن‌را عملی سفیهانه می‌شمارند از این رو باید چنین کاری مستند به تعبّد و مأموریت الهی باشد، و اثبات اینکه امام مأمور بوده چنین کاری را انجام دهد دلیلی محکم‌تر از حدیث بی‌سند ام سلمه لازم دارد.

و به عبارت دیگر: اثبات چنین مطلبی که مخالف عقل اجتماعی مردم است در حد مطالب تاریخی نیست که بتوان به نقل مورخان یا به حدیث بی‌سند اعتماد کرد بلکه در حد یک مسئله فقهی یا بالاتر است و احتیاج به دلیلی محکم دارد که مورد قبول همه‌ی علما باشد. و حدیث مورد بحث نه محکم است و نه مورد قبول همه‌ی علماء و صرف نقل حدیث در کتب روایاتی دلیل این نیست که همه‌ی علمائی که آن را نقل کرده‌اند به مضمونش معتقد بوده‌اند.

و نیز مسئله‌ی علم امام (علیه‌السلام) به مکان و زمان شهادت خود یک مسئله کلامی و اعتقادی است که با خبر واحد اگر صحیح اعلانی هم باشد بدون ملاحظه‌ی اخبار معارض و آیات قرآن از قبیل «و ما تدری نفسُ بأی ارضٍ تموت» ثابت نمی‌شود، چه رسد به خبر بی‌سندی که با عمل امام هم مخالف است.

۷- داستان فرشته‌ها:

ابوجعفر طبری در کتاب «دلائل الامامة» از مردی از اهل سنت به نام «سفیان بن وکیع» و او از راویان دیگری نقل می‌کند:

«سه شب پیش از آنکه امام حسین (علیه‌السلام) به عراق حرکت کند دو نفر به حضور آن حضرت آمدند و گفتند: مردم کوفه در یاری شما ضعیف هستند. امام با دست به آسمان اشاره کرد عده‌ی بیشماری از فرشته‌ها فرود آمدند آنگاه فرمود: اگر اجر من ضایع نمی‌شد به کمک این فرشته‌ها با دشمنان جنگ می‌کردم ولی می‌دانم که در آنجا قتلگاه من و اصحابم خواهد بود و از یاران من کسی نجات نمی‌یابد به غیر از فرزندم علی ولیکن اعلم یقیناً آن‌ها کافر مصرعی و مصرع اصحابی لا ینجو منهم الا ولدی علی^۱».

کلمه‌ی «مصرع» به معنای محل کشته شدن استعمال می‌شود چنان که در حدیث لهوف آمده: «و خیر لی مصرع انا لا قیه^۲» و اهل لغت نوشته‌اند: «مصارع القوم حیث قتلوا^۳» و کلمه‌ی «اصحاب» به معنای اخص شامل فرزندان و غلامان شخص نمی‌شود و به معنای اعم شامل فرزندان و غلامان هم می‌شود و در این روایت به معنای اعم است

۱. دلائل الامامة ص ۷۴.

۲. لهوف ص ۵۳.

۳. اقرب الموارد ج ۱ ص ۶۴۴.

زیرا علی بن الحسین (علیه السلام) از اصحاب استثناء شده پس در اینجا کلمه‌ی «اصحاب» شامل غلامان و فرزندان امام هم می‌شود.

ممکن است کسی با دیدن این نقل گمان کند امام حسین (علیه السلام) از مکه به قصد کشته شدن حرکت فرموده است ولی باید دانست که به چند علت به این نقل نمی‌توان اعتماد کرد:

۱- یکی از راویان این قصه یعنی «سفیان بن وکیع» متهم به دروغ گوئی است.^۱

۲- این نقل معارض دارد و آن روایتی است که «لوط بن یحیی» از «عقبه بن بشیر» اسدی از امام محمد باقر

(علیه السلام) نقل می‌کند که در روز عاشورا وقتی بچه‌ی امام حسین (علیه السلام) تیر خورد آن حضرت به

درگاه خدا عرضه داشت:

«خدایا اگر کمک آسمانی را از ما برداشته‌ای این مصیبت را ذخیره‌ی آخرت ما قرار ده و انتقام ما را از این ستمگران بگیر^۲».

از این حدیث معلوم می‌شود خداوند کمک آسمانی را از امام باز داشته در حالی که از حدیث مورد بحث معلوم می‌شود کمک آسمانی را باز نداشته است.

۳- در این نقل می‌گوید: غیر از امام سجاد (علیه السلام) کسی از اصحاب امام باقی نمی‌ماند در حالی که غیر از

حضرت سجاد (علیه السلام) این عده که نام می‌بریم باقی ماندند.

۱- حسن بن الحسن (طبری ج ۴ ص ۳۵۹).

۲- عمرو بن الحسن^۳ (طبری ج ۴ ص ۳۵۹).

۳- زید بن الحسن (لهوف ص ۱۲۹ و مقاتل الطالبین ص ۱۱۹).

۴- غلام عبدالرحمن بن عبدربه انصاری (طبری ج ۴ ص ۳۲۱).

۵- ضحاک بن عبدالله مشرقی (طبری ج ۴ ص ۳۳۹).

۶- عقبه بن سمعان (طبری ج ۴ ص ۳۴۹).

۷- مرقع بن ثمامه اسدی (طبری ج ۴ ص ۳۴۷).

۸- مسلم بن رباح مولی علی (تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۸).

۹- قاسم بن عبدالله بن جعفر (سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۳۹).

۱۰- محمد بن عقیل (سیر النبلاء ج ۳ ص ۲۰۳).

اگرچه درباره‌ی عمرو بن الحسن قولی هست که کشته شده (ارشاد ص ۱۷۶) و درباره‌ی زید بن الحسن هم قولی هست که همراه امام نیامده ولی اگر ۸ نفر از عده‌ی نام‌برده هم باقی مانده باشند بلکه اگر نصف این عده هم باقی

۱. میزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۷۳.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲ و ارشاد ص ۲۲۱.

۳. طبری ج ۴ ص ۳۵۹ می‌گوید: «و استصغر عمرو بن الحسن» و این بدان معنی نیست که عمرو بن الحسن بچه بوده و از اصحاب نبوده زیرا در همان صفحه درباره‌ی امام سجاد (علیه السلام) می‌گوید: «و استصغر علی بن الحسین» و درباره‌ی حسن مثنی هم می‌گوید: «و استصغر الحسن بن الحسن».

مانده باشند باز این جمله‌ی حدیث که: «لا ینجو منهم الا ولدی علی از اصحاب من بجز فرزندانم علی کسی باقی نمی‌ماند» صحیح نیست.

به این سه علتی که ذکر شد حدیث مزبور قابل اعتماد نیست.

علاوه بر این معنای این سخن چیست که نسبت به امام می‌دهد:

«اگر اجر من ضایع نمی‌شد به کمک این فرشته‌ها می‌جنگیدم»؟ آیا اگر امام به کمک فرشته‌ها دشمنان را نابود کند و اسلام پایمال شده را زنده نماید اجرش ضایع می‌شود؟! جواب این مطلب را باید آن راوی متهم به دروغ گوئی «سفیان بن وکیع» بدهد.

نقل لهوف:

لهوف هم این داستان را در ص ۵۴ نقل کرده در حالی که زنده ماندن حسن بن الحسن و زید بن الحسن و عمرو بن الحسن را در ص ۱۲۸ و ۱۲۹ آورده و این تناقض روشنی است!

۸- داستان فرشته‌ها و جن‌ها:

لهوف از کتابی بنام «مولد النبی و مولد الاوصیاء» که آن را از مرحوم شیخ مفید قدس سره دانسته از امام صادق (علیه‌السلام) داستانی را نقل می‌کند که خلاصه‌ی آن این است:

«آنگاه که امام حسین (علیه‌السلام) از مکه حرکت فرمود چند فوج از فرشته‌ها آمدند و گفتند: خدا ما را در چند جا به کمک جد شما فرستاده و اینک به کمک شما اعزام نموده، امام کمک فرشته‌ها را نپذیرفت و فرمود: وقتی به محل شهادت خود رسیدم شما بیایید. هیچ امر نامطلوبی از دشمنان به من نخواهد رسید تا به محل شهادت خود برسم لا یلقونی بکریهه او اصل الی بقعتی، پس از آن چند فوج از مؤمنان جن آمدند و گفتند: اگر امر بفرمایید ما همه‌ی دشمنان شما را نابود می‌کنیم آن حضرت کمک جن‌ها را نیز نپذیرفت و فرمود: شما در روز عاشورا که در آخر آن کشته خواهیم شد بیایید»^۱.

ممکن است کسی با دیدن این نقل تصور کند امام حسین (علیه‌السلام) از مکه به قصد کشته شدن حرکت فرموده ولی باید دانست که این نقل به چند علت قابل اعتماد نیست:

۱- سند ندارد.

۲- از این نقل معلوم می‌شود امام حسین (علیه‌السلام) مخالف سیره ی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) رفتار کرده زیرا پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کمک فرشته‌ها را در جنگ بدر پذیرفت^۲ و به کمک آن‌ها

اسلام را نجات داد ولی طبق این نقل امام حسین (علیه‌السلام) برخلاف جدش کمک فرشته‌ها را نپذیرفت.

و می‌دانیم که عمل رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به حکم آیه‌ی «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» سرمشق مردم است و حضرت سیدالشهداء صلوات الله علیه از هر کس سزاوارتر است که به سیره ی پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عمل کند و کمک الهی را بپذیرد و اسلام را نجات دهد.

۱. لهوف ص ۵۸ و ۵۹.

۲. سوره ی انفال آیه ی ۹.

۳- در این نقل نسبت به امام می‌دهد که «هیچ امر نامطلوبی به من نخواهد رسید تا به قتلگاه خود برسم» و این برخلاف حقیقت است زیرا پیش از آنکه امام به کربلا برسد حرّ بن یزید برای جلب فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد و آن حضرت را بسیار ناراحت کرد و خانواده‌ی وی را لرزاند و سرانجام از برگشتن سبط پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به حجاز جلوگیری کرد و این از بزرگ‌ترین ظلم‌هایی است که قبل از رسیدن به کربلا به امام حسین (علیه‌السلام) شده و بهترین دلیل بزرگی این ظلم این است که خود حرّ بن یزید شک داشت توبه‌اش قبول می‌شود یا نه و از این رو از امام پرسید: آیا توبه‌ی من قبول می‌شود؟ و همین ظلم بزرگ مقدمه‌ی ظلم‌های دیگری شد که سرانجام به شهادت آن حضرت انجامید.

پس چگونه می‌توان مطلبی را که در این نقل نسبت به امام داده که: «هیچ امر نامطلوبی به من نخواهد رسید تا به قتلگاه خود برسم» قبول کرد؟!

۴- این حدیث، معارض دارد و آن حدیثی است که می‌گوید: «وقتی بچه‌ی امام حسین (علیه‌السلام) در دامنش تیر خورد آن حضرت به درگاه خدا عرضه داشت: خدایا اگر کمک آسمانی را از ما بازداشته‌ای این مصیبت را ذخیره‌ی آخرت ما قرار ده^۱. از این حدیث معلوم می‌شود خداوند کمک آسمانی را از امام باز داشته در حالی که از حدیث فرشته‌ها و جن‌ها معلوم می‌شود کمک آسمانی را باز نداشته است.

۵- همه می‌دانند که امام حسین (علیه‌السلام) برای ارزیابی نیروهای خویش مسلم را به کوفه فرستاد و از مردم بصره کمک نظامی خواست^۲. آیا ممکن است در زمانی که امام برای حمایت اسلام و زنده کردن سنت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) احتیاج به هرگونه کمکی داشت از پذیرفتن نیروهای کمکی که خداوند فرستاده خودداری کند تا دشمن بر اوضاع مسلط گردد و همچنان اسلام را پایمال نماید؟!

آیا چنین نسبتی را به این زعیم عظیم و امام مجاهد که همه چیز خود را وقف اسلام کرده بود می‌توان داد؟!

۶- از این نقل معلوم می‌شود امام مخالف خواست خدا عمل کرده زیرا فرضاً خدا همان فرشته‌هایی را که در چند جا به کمک پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمده بودند فرستاده که امام حسین (علیه‌السلام) به کمک آن‌ها اسلام را از خطر نجات دهد ولی امام کمک خدا را نپذیرفته! آیا می‌توان به امام نسبت داد که مخالف خواست خدا عمل کرده است؟!

یک تذکر:

مرحوم شیخ مفید قدس سرّه که لهوف حدیث فرشته‌ها و جن‌ها را نقل کرده به این حدیث اعتماد نداشته زیرا از این حدیث معلوم می‌شود امام حسین (علیه‌السلام) با علم و عمد برای کشته شدن حرکت فرموده در حالی که شیخ مفید می‌فرماید: «و اما علم الحسین بان اهل الکوفه خاذلوه فلسنا نقطع علی ذلک اذ لا حجه علیه من عقل و لا سمع^۳. یعنی هیچ دلیل عقلی یا نقلی نداریم که حسین (علیه‌السلام) می‌دانسته اهل کوفه یارایش نمی‌کنند و در این سفر کشته می‌شود» معلوم می‌شود مرحوم شیخ مفید این حدیث را حجت نمی‌دانسته است.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۴۲ و ارشاد ص ۲۲۱.

۲. لهوف ص ۳۲ تا ۳۷.

۳. بحار طبع جدید ج ۴۲ ص ۲۵۸.

تذکر دیگر:

دو مطلب در حدیث فرشته‌ها و جن‌ها وجود دارد که اثبات هر یک احتیاج به دلیل قطعی مثل قرآن و حدیث متواتر دارد:

۱- خرق عادت.

۲- اینکه امام خود را به کشتن داده و این مخالف عقل اجتماعی مردم است.

و می‌دانیم اثبات خرق عادت و نیز اثبات مطلبی که ظاهر آن مخالف عقل اجتماعی است احتیاج به دلیل قاطع دارد نه دلیلی که دارای ۶ نقطه‌ی ضعف است.

نقل نور العین:

داستان فرشته‌ها و جن‌ها را ابواسحاق اسفرائینی نیز در ص ۲۳ و ۲۴ از کتاب پرافسانه و گمراه کننده‌ی «نور العین»^۱ با کمی اختلاف آورده است.

۸- حدیث: «من لحق بی استشهد»:

حمزة بن حمران می‌گوید: ما در محضر امام صادق (علیه‌السلام) از قیام امام حسین (علیه‌السلام) و همراهی نکردن محمد حنفیه با آن حضرت سخن به میان آوردیم، حضرت صادق (علیه‌السلام) فرمود: من حدیثی برای تو نقل می‌کنم (و حقیقت مطلب را می‌گویم) تا دیگر بعد از این مجلس از قضیه‌ی محمد بن حنفیه سؤال نکنی:

امام حسین (علیه‌السلام) وقتی که از مکه به سوی کوفه حرکت کرد کاغذی خواست و چنین نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي بن ابي طالب من آل محمد و آل آلهم: اما بعد فانه من لحق بی منکم استشهد و من تخلف عنی لم يبلغ الفتح و السلام^۲. این نامه‌ای است از حسین بن علی (علیه‌السلام) به بنی هاشم: از شما کسی که به من ملحق شود شهید می‌شود و کسی که ملحق نشود به فتح و پیروزی نمی‌رسد».

۱. نور العین کتابی است بر از دروغ که ابواسحاق اسفرائینی متوفای ۴۱۷ یا ۴۱۸ هجری در مقتل امام حسین (علیه‌السلام) به عربی بسیار رکیک نوشته و حقایق تاریخی را تحریف کرده. صاحب بن عبّاد درباره‌ی ابواسحاق می‌گوید: او آتش سوزنده‌ای است (لغت نامه‌ی دهخدا ص ۲۳۲۲). برای معرفی این سنی دروغ پرداز چند مطلب از باب نمونه از کتاب او نقل می‌کنیم: ۱- می‌گوید: علی (علیه‌السلام) در محراب مسجد کوفه دفن شده (ص ۵) ۲- می‌گوید: معاویه درباره‌ی حسین (علیه‌السلام) از پدرش علی مهربان‌تر بود (ص ۵) ۳- می‌گوید: معاویه به یزید گفت: خلافت از حسین و پدر اوست و ما بنده‌ی حسین و پدر او هستیم تو بگذار خلافت به اهلش برگردد (ص ۷) ۴- می‌گوید: امام به مردم کوفه نوشت: مسلم برای شما در مسجد کوفه نماز می‌خواند و نعمان بن بشیر بین شما حکم می‌کند تا من به کوفه بیایم (ص ۱۵) ۵- می‌گوید: مسلم به منزل نعمان بن بشیر رفت و نعمان نامه‌ی امام را روی سر گذاشت و با مسلم موافقت کرد و مسلم نماز جماعت می‌خواند و بین مردم قضاوت می‌کرد و نعمان حکومت می‌کرد (ص ۱۶) ۶- می‌گوید: امام به خواهرش سکینه گفت: من از جدم شنیده‌ام که حسین کشته می‌شود ولی شاید آن حسین غیر از من باشد (ص ۱۷) ۷- می‌گوید: عبدالله زبیر به امام حسین (علیه‌السلام) گفت: مرا با خود به کوفه ببر و من دو هزار مرد شجاع به کمک شما می‌آورم و تا دروازه‌ی مکه امام را بدرقه کرد و با چشم گریان با او وداع کرد و برگشت (ص ۱۹) ۸- می‌گوید: ابن زیاد نامه‌ی ای به اسم مسلم جعل کرد و از زبان وی به امام نوشت: هرچه زودتر به کوفه بیا (ص ۳۷) ۹- می‌گوید: اجساد شهدای کربلا را قومی از جن‌ها دفن کردند (ص ۶۶) ۱۰- می‌گوید: یزید از شدت پشیمانی سیلی به صورت خود می‌زد و می‌گفت: مرا با حسین چه کار؟! (ص ۸۵) و صدها دروغ دیگر.

۲. لهوف ص ۵۷ و دلائل الامامة ص ۷۷ و کامل الزیارات ص ۷۵ با کمی اختلاف.

در معنای این حدیث چند وجه است:

- ۱- بگوییم: مقصود این است که هرکس از بنی هاشم به امام ملحق شود شهید می‌شود مثل پسران عبدالله جعفر ولی دیگر از شهادت یا عدم شهادت خود امام و سایر همراهان آن حضرت ساکت است (و این معنای ظاهر حدیث است).
- ۲- بگوییم: مقصود این است که هرکس از بنی هاشم به امام ملحق شود شهید می‌شود و همچنین خود آن حضرت و همه‌ی همراهان (از باب اینکه حکم لاحق و ملحق یکی است) شهید می‌شوند. و این وجه با واقع منطبق نمی‌شود زیرا چند نفر از اصحاب امام از بنی هاشم و غیر آنان زنده ماندند چنان که سابقاً در صفحه‌ی ۴۱۸ اشاره کردیم.
- ۳- بگوییم: مقصود این است که اکثریت بنی هاشم چه لاحق و چه ملحق شهید می‌شوند و از شهادت یا عدم شهادت خود امام به شخصه ساکت است چون احتمال دارد خود آن حضرت جزء اقلیت باشد یا جزء اکثریت. چنان که درباره‌ی یک یک از همراهان نیز این احتمال هست که جزء اقلیت باشند یا جزء اکثریت.
- ۴- بگوییم: مقصود این است که بنی هاشم، چه لاحق و چه ملحق در معرض شهادت هستند زیرا امکان برخورد نظامی هست، ولی از شهادت یا عدم شهادت خود امام (علیه‌السلام) به شخصه و یک یک از افراد بنی هاشم باشخاصهم ساکت است.
- ۵- بگوییم: کلمه‌ی (استشهد) اخبار به معنای انشاء است و مقصود امام (علیه‌السلام) این است که از بنی هاشم استنصار کند و ضمناً می‌خواهد روح شهامت و آمادگی برای فداکاری را در آنان بدمد و معنای «استشهد» این است که (هرکس به من ملحق شود) باید آماده‌ی پیکار تا سرحد شهادت باشد. پس منظور آن حضرت این است که بنی هاشم را تشویق کند تا به وی ملحق گردند و از این رو در ذیل نامه فرموده است: هرکس به من ملحق نشود به فتح و پیروزی نخواهد رسید یعنی حالا که ماندن شما در مدینه به پیروزی نمی‌انجامد و باید زیر سایه‌ی ظلم زندگی کنید همان بهتر که آماده‌ی پیکار شوید و در این قیام با من همکاری کنید به امید اینکه بر دشمن غالب گردیم.

یک نکته:

چون در محضر امام صادق (علیه‌السلام) سخن از همراهی نکردن محمد حنفیه با امام در بین بوده احتمالاً آن حضرت خواسته بفرماید: سیدالشهداء (علیه‌السلام) محمد حنفیه را با سایر بنی هاشم به کمک خود طلبید با این وصف او از نصرت وی خودداری کرد^۱ و شاید ضمناً خواسته باشد از طایفه‌ی کیسانیه انتقاد کند و بفرماید: آنان کسی را به امامت پذیرفته‌اند که از کمک به امام خود دریغ کرده است.

۱. ابن عساکر نوشته است: «امام حسین (علیه‌السلام) از مکه برای مدینه پیکی فرستاد و نوزده نفر مرد و زن از بنی عبدالمطلب برای همراهی آن حضرت آمدند (تهذیب ابن عساکر ج ۴ ص ۳۳۱)» معلوم می‌شود امام از بنی هاشم کمک خواسته و عده‌ای از آنان به کمک حضرتش شتافته‌اند و ممکن است گفته شود: همین نامه‌ی مورد بحث را برای کمک خواستن فرستاده و یک عده از بنی هاشم به کمک آمده‌اند ولی محمد حنفیه تخلف کرده است. و در این

خلاصه‌ی وجوه:

وجه اول از پنج وجه مزبور معنای حقیقی حدیث محسوب می‌شود و وجه دوم قابل قبول نیست و سه وجه دیگر با نوعی تأویل قابل قبول است.

آیا با این احتمالاتی که در معنای حدیث هست می‌توان یکی از احتمالات را با اطمینان خاطر پذیرفت و آیا می‌توان از این حدیث استفاده کرد که امام حسین (علیه‌السلام) به قصد کشته شدن حرکت فرموده است؟ و آیا چنین مطلبی را که مخالف عقل اجتماعی مردم است می‌توان با چنین حدیثی اثبات کرد؟ داوری آن به عهده‌ی خود شما.

۱۰- حدیث «عمرو بن لودان»:

آنگاه که امام حسین (علیه‌السلام) در راه کوفه به «بَطْنُ الْعَقَبَةِ» رسید مردی از بنی عکرمه بنام «عمرو بن لودان» با آن حضرت ملاقات کرد و پرسید: کجا می‌روید؟ فرمود: کوفه، آن مرد گفت: ترا به خدا برگرد زیرا به خدا سوگند جز بر نیزه‌ها و شمشیرهای دشمن وارد نمی‌شوی آنان که شما را دعوت کرده‌اند اگر خودشان با رقیب جنگیده و زمینه‌ی پیروزی شما را فراهم کرده بودند در این صورت رأی صحیح این بود که به کوفه بروید امام فرمود: رأی صحیح بر من پوشیده نیست ولی در عین حال نمی‌توان بر امر و تقدیر خدا غالب شد لا یخفی علیّ الرّأی و لکنّ الله لا یغلب علی امره. آنگاه فرمود: و الله لا یدعوننی حتی یتخرجونّ هذه العلقه من جوفی فاذا فعلوا سلط الله علیهم من یدلّهم حتی یکونوا اذلّ فرق الامم^۱. به خدا قسم اینان مرا رها نمی‌کنند تا اینکه این گوشت آویزان را (یعنی قلب مرا) از اندرونم بیرون آورند پس آنگاه که چنین کردند خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که ذلیلشان کند آنچنان که ذلیل‌ترین فرقه‌ها گردند».

برای درک صحیح معنای این حدیث لازم است توضیح کوتاهی بدهیم:

اگر یک نفر مسلمان که به جهان بعد از مرگ عقیده دارد به منظور پیکار با دشمن از خانه‌اش بیرون برود و فرض کنیم که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به او فرموده است: تو با شهادت از دنیا می‌روی نه با مرگ عادی، منطق این شخص آنگاه که برای جنگ با دشمن می‌رود این است که: من برای غلبه‌ی بر دشمن به جنگ می‌روم و برای پیروزی اسلام تمام نیروی خود را به کار می‌برم. حالا اگر در این مبارزه پیروز شوم و دشمن را نابود کنم و خود زنده بمانم چه بهتر از اینکه دشمن را کوبیده و اسلام را رونق داده و سربلند کرده‌ام. و اگر در این مبارزه کشته شوم به سعادت شهادت که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پیش‌گوئی فرموده رسیده‌ام.

آیا در این جا می‌توان گفت: این شخص برای کشته شدن بیرون رفته است؟ البته نه، زیرا او تمام نیروی خود را به کار برده که دشمن را بکوبد و هیچ گاه برای کشته شدن فعالیت نکرده، بلکه در همان حال جنگ و پیکار هم در حفظ جان خود کوشیده است که زنده بماند و پشتیبان نیروهای اسلام باشد. نهایت اینکه قضیه‌ی شهادت هم به صورت یک آرزویی در دل او وجود داشته و منطق او این است که اگر به دست دشمن کشته شوم مغبون نشده‌ام بلکه به سعادت شهادت رسیده‌ام.

صورت کلمه‌ی «استشهد» اخبار به معنای انشاء است و شاید این معنی بهتر باشد زیرا خیر دادن امام از اینکه هرکس به من ملحق شود کشته می‌شود چه سودی دارد؟

۱. ارشاد مفید ص ۲۰۴.

یک نمونه‌ی روشن:

امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) از یک طرف درباره مبارزه با معاویه می‌فرماید:

«وَسَاجِدٌ فِي أَنْ أَطَهَّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَالْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ^۱ مِنْ كُوشِشِ مِي كَنِم كِه زَمِين رَا از اين عنصر ناپاك معاويه بن ابي سفيان پاك گردانم».

و از طرفی می‌فرماید: «لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ وَ تَوَطُّيْنِي نَفْسِي عَلَى الْمَنِيَّةِ لَأَجَبْتُ أَلَّا أَلْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْمًا وَاحِدًا^۲. اگر نه این بود که هنگام ملاقات با دشمن در میدان جنگ آرزوی شهادت دارم و آماده‌ی مرگ هستم دوست نمی‌داشتم یک روز با این مردم زندگی کنم.»

آیا علی (علیه‌السلام) هنگامی که در میدان جنگ با معاویه روبرو می‌شود هم برای کشتن معاویه فعالیت می‌کند و هم برای کشته شدن خودش؟ اگر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) برای کشته شدن خود فعالیت کند و کشته شود که دیگر نمی‌تواند زمین را از وجود معاویه پاك گرداند، در حالی که خود امام می‌فرماید: من کوشش می‌کنم که زمین را از وجود معاویه پاك گردانم.

حقیقت این است که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) وقتی عازم پیکار با معاویه می‌شود تمام نیروی خود را به کار می‌برد که معاویه را از زمین بردارد، و هرچه فعالیت می‌کند فقط برای همین منظور است و هرگز برای کشته شدن بیرون نمی‌رود و برای شهید گشتن فعالیت نمی‌کند. آری آرزوی شهادت در دل آن حضرت وجود دارد و رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله) نیز قبلاً به وی خبر داده بود که تو ضربت می‌خوری و شهید می‌شوی. و چون در صحنه‌ی جنگ احتمال کشته شدن امام در بین بود از این رو می‌فرمود: من آرزوی شهادت در میدان جنگ را دارم و در انتظار آن به سر می‌برم.

پس آنجا که علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَةِ» اشاره به همین آرزو می‌کند، و معنای سخن آن حضرت این است که اگر در مبارزه‌ی با معاویه پیروز شدم و او را نابود کردم چه بهتر از اینکه زمین را از این عنصر ناپاک، پاك کرده‌ام، و اگر کشته شدم این برای من سعادت است و همواره آرزوی شهادت دارم.

آیا صحیح است کسی بگوید: امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) که سخن از شهادت خود به میان آورده خواسته است بفرماید: من برای کشته شدن به میدان جنگ می‌روم؟!

امام حسین (علیه‌السلام) هم در آن شرایط مساعدی که سابقاً در صفحه‌ی ۲۹ به بعد شرحش گذشت برای امتناع از بیعت و برای اینکه خلافت اسلامی را به مرکز اصلی خود برگرداند از مکه به سوی کوفه حرکت کرد و منطق وی این بود که «نحن اولی بولایة هذا الامر من هؤلاء المدّعين ما لیس لهم^۳ ما اهل بیت پیغمبر برای حکومت اسلامی شایسته‌ترین از اینان که به دروغ ادعای مقام خلافت می‌کنند».

۱. نهج البلاغة نامه‌ی ۴۴.

۲. نهج البلاغة نامه‌ی ۳۵.

۳. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۴۷ و ارشاد مفید ص ۲۰۵.

و برای اینکه با قدرت نیروهای داوطلب، حکومت ظلم را تغییر دهد مردانه وارد میدان شد و شعار حضرتش این بود که: «انا احق من غیر^۱. من از هر کس شایسته‌ترم که حکومت ضد اسلام موجود را تغییر دهم».

و به منظور اینکه به فریاد آزادی خواهان ستم کشیده برسد و مسلمانان اسیر شده را از چنگال استبداد سیاه برهاند با کمال شهامت اقدام کرد و منطقتش این بود که: «فاصرخناکم موجفین^۲. ما به فریاد رسی شما شتافتیم».

ولی در عین حال چون احتمال بر خورد نظامی و شهادت امام هم در بین بود و ممکن بود شهادت آن حضرت که قبلاً رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از آن خبر داده بود در این سفر واقع شود از این رو می‌فرمود: و ما اولهنی الی اسلافی اثتیاق یعقوب الی یوسف. من خیلی مشتاق ملاقات گذشتگانم هستم.

و می‌فرمود: سامضی و ما بالموت عارٌ علی الفتی. مرگ برای جوانمردان ننگ نیست. و می‌فرمود: «فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر^۳. بعضی درگذشتند و بعضی انتظار می‌کشند» و سخنانی از این قبیل.

و منظور امام حسین (علیه‌السلام) از این قبیل سخنان این است که اگر من در این مبارزه پیروز شوم و خلافت اسلامی را به مرکز اصلی خود بازگردانم و ریشه‌ی ظلم را بسوزانم چه بهتر از اینکه به هدف مقدس خود رسیده‌ام و اگر در این مبارزه کشته شوم باز هم مغبون نشده‌ام و من همواره در انتظار شهادت هستم.

تفسیر حدیث:

با توجه به این سخن امام که: «فان نزل القضاء بما نحبُ فحمدالله علی نعمائه^۴. اگر قضای الهی به دلخواه ما نازل شد و بر دشمن پیروز شدیم خدا را بر نعمتش شکر می‌کنیم».

و با توجه به سخن دیگر آن حضرت که: «فاصرخناکم موجفین^۵. ما برای فریاد رسی شما شتافتیم و به سوی کوفه حرکت کردیم». تفسیر سخنی که امام در حدیث مورد بحث در جواب «عمرو بن لودان» فرموده این است:

من که در عمق جریانات سیاسی وارد هستم و از اوضاع کوفه توسط نماینده‌ی خود به طور دقیق خبر یافته‌ام رأی صحیح برایم پوشیده نیست و تشخیص داده‌ام رأی صحیح این است که در این شرائط برای برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز خود مجاهدت کنم. حالا اگر در این مبارزه پیروز شدم و در سایه‌ی قدرت خلافت، اسلام پایمال شده را زنده کردم چه بهتر؟ و اگر در این راه کشته شدم این همان شهادتی است که برای من مقدر گشته و قبلاً جدم رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پیش‌گوئی فرموده بود که بنی‌امیه مرا خواهند کشت و از تقدیر خدا نمی‌توان فرار کرد ولکن الله لا یغلب علی امره.

پس روشن شد که حدیث «عمرو بن لودان» دلیل این نیست که امام حسین (علیه‌السلام) به قصد کشته شدن حرکت فرموده، ولی بعضی افراد چون در زمانی بعد از وقوع حادثه‌ی کربلا زندگی می‌کنند به طور ناخودآگاه از اول فکرشان متوجه شهادت امام می‌شود و فقط آن سخنانی را که درباره‌ی شهادت آن حضرت است مورد توجه قرار

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴.

۲. احتجاج ج ۲ ص ۲۴.

۳. کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۵۰.

۴. ارشاد ص ۱۹۹.

۵. احتجاج ج ۲ ص ۳۰۴.

می‌دهند در حالی که برای درک صحیح مطالب مربوط به قیام امام لازم است انسان خود را در زمان قبل از وقوع حادثه‌ی عاشورا فرض کند آنگاه همه‌ی سخنان حسین بن علی (علیه‌السلام) را یعنی هم سخنانی را که درباره‌ی تشکیل حکومت اسلامی و سرنگون کردن حکومت ظلم فرموده و هم سخنانی را که درباره‌ی شهادت خود فرموده مورد توجه و تجزیه و تحلیل قرار دهد تا بتواند به طور واقع بینانه درباره‌ی سخنان امام و مطالب مربوط به قیام آن حضرت نظر بدهد.

۱۱- «حدیث ابوهره ی ازدی»:

آنگاه که امام حسین (علیه‌السلام) از مکه به سوی کوفه می‌رفت «ابوهره ی» ازدی به حضور وی شرفیاب شد و گفت: یابن رسول الله چرا از حرم خدا و حرم جدت بیرون آمدی؟ فرمود: «یا اباهره ان بنی‌امیه اخذوا مالی فصبرت و شتموا عرضی فصبرت و طلبوا دمی فهربت و ایم الله لتقتلنی الفئه الباغیه و لیلبسنهم الله ذلاً شاملاً و سیفا قاطعا و لیسطن الله علیهم من یدلهم حتی یکونوا اذل من قوم سباً اذ ملکتم امرئ فحکمت فی اموالهم و دمائم ای ابوهره بنی‌امیه مال مرا گرفتند صبر کردم به آبروی من لطمه زدند صبر کردم اینک خواستند خونم را بریزند فرار کردم، به خدا قسم گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خدا به ذلت و ظلم گرفتارشان خواهد کرد و کسی را بر آنان مسلط خواهد ساخت که ذلیلشان کند آنچنان که از مردم سباً که یک زن بر مال و جانشان حکومت می‌کرد ذلیل‌تر شوند».

ممکن است کسی از اینکه امام از شهادت خود خبر داده تصور کند که آن حضرت برای کشته شدن حرکت فرموده است ولی باید توجه داشت که این همان پیش‌گوئی است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) درباره‌ی شهادت امام حسین (علیه‌السلام) فرموده بود و امام همان را بازگو کرده بدون اینکه زمان و مکان شهادت خود را تعیین کند. و معلوم است که پیش‌گوئی کردن شهادت معنایش این نیست که امام خواسته خود را به کشتن بدهد چنان که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) درباره‌ی عمار یاسر فرموده بود: «تقتلک الفئه الباغیه . گروه ستمکار ترا خواهد کشت». اگر عمار یاسر هنگامی که به جنگ صفین می‌رود به استناد پیش‌گوئی رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بگوید: «گروه ستمکار مرا خواهند کشت» آیا معنای آن این است که من می‌روم خودم را به کشتن بدهم؟ البته نه. علاوه بر این اگر امام برای کشته شدن حرکت کرده چرا در همین حدیث «ابوهره» می‌فرماید: «طلبوا دمی فهربت. می‌خواستند خونم را بریزند نقل مکان کردم»؟

نقل‌های دیگر:

امام (علیه‌السلام) در طول نهضت خود نه تنها در احادیث گذشته بلکه در اخبار دیگری نیز به طور سربسته از شهادت خود خبر داده^۱ ولی در هیچ‌یک از این اخبار زمان و مکان شهادت خود را تعیین نفرموده است، و مقصود آن حضرت در این اخبار همان است که در تفسیر حدیث «عمرو بن لودان» گذشت و خلاصه‌اش این است: با توجه به سخنانی که امام درباره‌ی برگرداندن خلافت به مرکز خود فرموده از قبیل: انا احق من غیر. و نحن اهل بیت اولی بولایه هذا

۱. لهوف ص ۶۲.

۲. تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۸۹.

الامر. آن حضرت می‌خواهد بفرماید: «هَلْ تَرَبُّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ^۱». در این مبارزه به غیر از یکی از دو خوبی و سعادت برای ما پیش بینی نمی‌شود» (یا پیروزی بر دشمن و یا شهادتی که قبلاً رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پیش گوئی فرموده).

و به همین جهت بود که امام در این سفر گاهی از شهادت یحیی بن زکریا یاد می‌کرد^۲ و منظور آن حضرت این بود که اگر من در این مبارزه شهید شوم همان راهی را رفته‌ام که یحیی بن زکریا (علیه‌السلام) رفته است.
دو خواب:

۱- امام حسین (علیه‌السلام) بین راه کوفه آنگاه که زیر نظر نیروهای مسلح حرّ بن یزید قرار داشت همان طور که سوار بر مرکب بود خوابی دید و چشم باز کرد و جمله‌ی «أنا لله و أنا اليه راجعون» را به زبان جاری کرد. علی اکبر (علیه‌السلام) پرسید: چرا این کلمه را گفتید؟ فرمود: خواب دیدم اسب سواری می‌گفت: این عده می‌روند و مرگ از پی آنان می‌رود من دانستم خیر مرگ ماست که به ما می‌دهند فعلت آن‌ها انفسنا نعت الینا^۳.

۲- خواب دیگری نیز در کامل‌الزیارات ص ۷۵ به آن حضرت نسبت داده شده که به شهادت خود تعبیر فرموده است.

ولی تعبیر خواب ممکن است زود محقق شود و ممکن است سال‌ها طول بکشد چنان که خواب حضرت یوسف (علیه‌السلام) پس از سال‌ها تعبیرش واقع شد.

مکان شهادت امام:

در بعضی اخبار پیش‌گوئی شده که محل شهادت امام زمینی است به نام «کربلا» (بحار ج ۱۰ ص ۱۵۵ و تذکره‌ی سبط ص ۲۵۰).

ولی در بعضی اخبار دیگر آمده است که آن حضرت در مذاکراتش با عبدالله زبیر فرمود: من در مکه نمی‌مانم زیرا نمی‌خواهم خونم در حرم خدا ریخته شود. و اگر کشته شوم و بین من و حرم یک ذراع فاصله باشد بهتر از این است که یک وجب فاصله باشد. و اگر در زمین طفّ کشته شوم در نظر من بهتر است از اینکه در حرم کشته شوم^۴.
از این اخبار معلوم می‌شود احتمال می‌رفته امام (علیه‌السلام) در حرم خدا کشته شود و از این رو از ماندن در مکه پرهیز می‌کرده است.

حالا آیا چگونه بین این اخبار و اخباری که پیش‌گوئی کرده امام در «کربلا» شهید می‌شود می‌توان جمع کرد؟

۱. سوره ی توبه آیه ۵۲.

۲. ارشاد مفید ص ۲۲۳.

۳. ارشاد ص ۲۰۷.

۴. کامل‌الزیارات ص ۷۲.

شاید بتوان گفت: قبلاً پیش گوئی شده بود که امام حسین (علیه‌السلام) در کربلا شهید می‌شود ولی این از خبرهائی محسوب می‌شده که مورد «بداء» و قابل محو و اثبات بوده و بدین جهت امکان داشته شهادت آن حضرت در مکه واقع شود و از این رو از ماندن در حرم خدا پرهیز می‌کرده است.

یک تذکر:

از این اخبار استفاده می‌شود که امام حسین (علیه‌السلام) از مکه بیرون رفته تا خونس در حرم خدا ریخته نشود. ولی از آن‌ها استفاده نمی‌شود که آن حضرت برای کشته شدن در کربلا حرکت کرده زیرا منظور امام در این اخبار این است که بنی‌امیه می‌خواهند خون مرا بریزند و اگر در مکه بمانم ممکن است در حرم کشته شوم و احترام خانه‌ی خدا از بین برود پس من از مکه بیرون می‌روم تا اگر خونم ریخته شد از حرم دور باشم اگر چه یک ذراع باشد.

بنابراین تفسیر سخنان امام در مذاکراتش با عبدالله زبیر این است که من با حکومت یزید در حال مبارزه هستم و در هر مبارزه‌ای امکان پیروزی و شکست هر دو هست ولی من باید از حرم بیرون بروم تا اگر در این مبارزه شکست خوردم و خونم ریخته شد در حرم خدا نباشد و احترام بیت الله از بین نرود.

تا اینجا بررسی نقلیهائی که باعث این تصور شده بود که (امام به قصد کشته شدن حرکت کرده) به انجام رسیده و معلوم شد این مطلب از این نقل‌ها استفاده نمی‌شود.

دو نکته:

۱- یکی از مقدس‌ترین وظائف ما زنده کردن آثار و نظریه‌های علمی دانشمندان بزرگ شیعه است خصوصاً آن گروه که از نظر مقام علمی جایگاه رفیعی دارند و بالاخص آنان که به زمان ائمه‌ی معصومین (سلام‌الله‌علیهم) نزدیک‌تر بوده‌اند. از این رو کتاب حاضر کوشیده است تحقیقات دانشمندان بزرگی را که دارای دو امتیاز نامبرده هستند تشریح کند. و به همین علت نظری را که دو عالم بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی علم‌الهدی و مرحوم شیخ طوسی قدس سرهما در «تنزیه الانبیاء» و «تلخیص الشافی» درباره‌ی نهضت مقدس امام حسین (علیه‌السلام) اظهار کرده‌اند به صورتی مفصل‌تر منعکس نموده تا تحقیق تاریخی دانشمندان بزرگ شیعه با اسلوبی تازه و زنده در دسترس مردم فارسی زبان قرار گیرد پس آنچه در این کتاب آمده همان است که دو عالم بزرگ نامبرده گفته‌اند.

۲- منظور از زنده کردن تحقیق این دو عالم بزرگوار همان منظوری است که خود این دو مرد بزرگ از نوشتن این تحقیق داشته‌اند، نهایت اینکه این کتاب خواسته است مردم فارسی زبان نیز بتوانند از آثار علمی این پرچم‌داران تشیع در این باره بهره‌مند گردند.

اینک برای مزید استحضار، متن نظر مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهما را در این جا نقل می‌کنیم:

نظر دو دانشمند بزرگ شیعی مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی
قدس سرهما درباره قیام امام حسین (علیه‌السلام):

«فان قيل: قد بينتم اعدار الحسن (عليه السلام) فما اعدار الحسين (عليه السلام) لانه فعل ضدًا فعله و كيف يمكنكم الجمع بين افعالهما؟

۱- لانه خرج باهله و عياله الى الكوفة و المستولى عليها اعدائه و المتأمر فيها من قبل يزيد منبسط اليد و الامر و النهى و قد رأى صنيع اهل الكوفة بابيه و اخيه و أنهم غادرون خوائون.

۲- و كيف خالف ظنه ظن جميع اصحابه لان ابن عباس رحمه الله عليه اشار بالعدول عن الخروج و قطع على العطب و ابن عمر لما و دعه يقول:

استودعك الله من قتيل. و اخوه محمد مثل ذلك الى غير من ذكرناه ممن تكلم في هذا الباب.

۳- ثم لما علم بقتل مسلم بن عقيل و قد انفضه رائدا له كيف لم يرجع و قد علم الغدر من القوم و تفتن بالحيلة و المكيدة؟

۴- ثم كيف استجاز ان يحارب بنفر قليل لجموع عظيمة خلفها مواد لها كثيرة؟

۵- ثم لما عرض عليه ابن زياد الامان و ان يبائع يزيد كيف لم يستجب حقنا لدمه و دمائه من معه من اهله و شيعته و مواليه؟ و لم القى بيده الى التهلكة و بدون هذا الخوف سلم اخوه الحسن عليه السلام الامر الى معاوية؟ فكيف يجمع بين فعلها في الصحة؟

اگر سؤال شود: به چه علت روش سیاسی حسین ابن علی (علیه السلام) مخالف روش برادرش حسن (علیه السلام)

بود؟ و چگونه می توان روش این دو امام را یکسان دانست با اینکه ظاهراً یکسان نبوده؟ زیرا:

۱- امام حسین وقتی با خانواده‌ی خود به سوی کوفه حرکت کرد که دشمنانش بر آن شهر مسلط بودند و حاکم يزيد بر کوفه فرمان می راند.

با اینکه آن حضرت دیده بود مردم کوفه با پدر و برادرش چه کردند و آنان بی وفا و خائن هستند.

۲- چگونه نظر او با نظر همه‌ی اصحابش مخالف بود؟ زیرا ابن عباس او را از رفتن کوبه بر حذر می داشت چون میدانست در این راه هلاکت است و عبدالله عمر وقتی که با او وداع کرد گفت: ترا به خدا می سپارم ای کشته! و برادرش محمد نیز مخالف بود و غیر از این عده همه‌ی افرادی که با وی در این باره سخن گفتند با این سفر مخالف بودند.

۳- وقتی که دانست نماینده اش مسلم بن عقیل کشته شده چرا برنگشت با اینکه بی وفایی مردم کوفه معلوم شده بود؟

۴- چرا با عده‌ی کم به جنگ سپاه عظیم دشمن رفت سپاهی که حکومت مرکزی شام پشتیبان آن بود؟

۵- چرا وقتی که ابن زیاد بر امام عرض امان کرد و گفت: اگر با يزيد بيعت کنی در امان هستی برای حفظ خون خود و همراهانش بيعت نکرد و خود را به هلاکت انداخت؟ در حالی که برادرش امام حسن (علیه السلام) حکومت را به معاویه وا گذاشت با اینکه کمتر از امام حسین (علیه السلام) گرفتار خطر بود.

قبیل لهم:

الف- قد علمنا انّ الامام متى غلب على ظنّه انه يصل الى حقّه و القيام بما فوّض اليه بضرب من الفعل و جب عليه ذلك و ان كان فيه ضرب من المشقّه يتحمّل مثلها تحملها، و ابو عبدالله (عليه السلام) لم يسر الى الكوفه الا بعد توثّق من القوم و عهود و عقود و بعد ان كاتبوه طائعين غير مكرهين و مبتدئين غير مجيبين. و قد كانت المكاتبه من وجوه اهل الكوفه و اشرافها و قرائها تقدّمت اليه في ايام معاويه و بعد الصلح الواقع بينه و بين الحسن فدفعهم و قال في الجواب ما و جب.

ثمّ كاتبوه بعد وفاة الحسن (عليه السلام) و معاويه باقى فوعدهم و مناهم، و كانت ايام معاويه صعبه لا يطمع فى مثلها. فلما مضى معاويه و اعدوا المكاتبه و بذلوا الطاعه و كرروا الطلب و الرغبه و رأى (عليه السلام) من قوتهم على من كان يليهم فى الحال من قبل يزيد و تسلحهم عليه و ضعفه عنهم ما قوى فى ظنّه، انّ المسير هو الواجب تعين عليه ما فعله من اجتهاد و التسبب و لم يكن فى حسابه انّ القوم يغدر بعضهم و

خلاصه: روش سياسى اين دو برادر را چگونه مى توان يكسان دانست؟
جواب:

الف- مى دانيم اگر امام ظن قوى پيدا کرد که مى تواند خلافت را قبضه کند و به وظائف زمامدارى بپردازد واجب است براى گرفتن خلافت اقدام کند و اگر هم براى او مشقتى قابل تحمل دارد بايد آن را تحمل نمايد و امام حسين (عليه السلام) به سوى کوفه حرکت نکرد مگر وقتى که مردم کوفه داوطلبانه و به طور ابتدائى به وى نامه نوشتند و از روى رغبت با او عهد وفادارى بستند. و قبلاً هم در زمان معاويه بعد از صلح حضرت مجتبى (عليه السلام) بزرگان کوفه حضرتش را دعوت به قيام کرده بودند و جواب لازم را به آنان داده بود و پس از وفات امام حسن (عليه السلام) در حيوة معاويه بار دوم وى را دعوت به قيام کردند و آن حضرت به آنان وعده داد و اميدوارشان کرد ولى چون قدرت معاويه زياد بود اميدى به نتيجه دادن قيام نبود.

پس آنگاه که معاويه مرد و براى بار سوم مردم کوفه نامه نوشتند و اظهار اطاعت کردند و به طور پى گیر مشتاقانه از امام خواستند که دعوت آنان را براى زعامت بپذيريد و آن حضرت ديد حاکم کوفه ضعيف است و نيروهاى داوطلب ملى بر او غلبه دارند در چنين شرايطى ظن قوى پيدا کرد که حرکت وى به سوى کوفه براى قبضه کردن خلافت واجب عينى است.

يضعف بعضهم عن نصرته و يتفق ما اتفق من الامور الطريفه الغريبه، فانّ مسلم بن عقيل لما دخل الكوفه اخذ البيعة على اكثر اهلها و لما وردها عبیدالله بن زياد و قد سمع بخبر مسلم و دخوله فى دار هانى بن عروه المرادى على ما شرح فى السير و حصل شريك بن الاعور بها جاء ابن زياد عائداً و قد كان شريك و افق مسلماً ابن عقيل على قتل ابن زياد عند حصوله لعياده شريك و امكنه ذلك و تيسر له فما فعل و اعتذر بعد فوت الامر الى شريك بان قال: ذلك فتك و انّ النبى (صلى الله عليه وآله) قال: «انّ الايمان قيد الفتك» و لو كان فعل مسلم من قتل ابن زياد

ما تمكّن منه وافقه عليه شريك لبطل الامر و دخل الحسين (عليه السلام) الكوفة غير مدافع و حسر كل احد قناعه في نصرته و اجتمع له كل من كان في قلبه نصرته و ظاهره مع اعدائه.

و تصور نمی کرد که بعضی از مردم کوفه بی وفایی می کنند و بعضی دیگر از کمک امام ناتوان می گردند و آن حوادث عجیب پیش می آید زیرا: مسلم بن عقیل وقتی به کوفه آمد از بیشتر مردم کوفه برای امام بیعت گرفت و وقتی که عبيدالله زیاد به کوفه آمد و شنیده بود که مسلم در خانه ی هانی بن عروه ی مرادی است به شرحی که در تواریخ هست و شریک ابن اعور نیز در خانه ی هانی بود ابن زیاد برای عیادت شریک آمد و شریک با مسلم موافقت کرده بودند که وقتی ابن زیاد می آید مسلم او را بکشد و برای او امکان داشت ابن زیاد را بکشد ولی نکشت و بعد که ابن زیاد رفت عذر خود را برای شریک چنین بیان کرد که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده: ایمان مانع این است که مؤمن کسی را به طور غافلگیر بکشد. و اگر مسلم عبيدالله را کشته بود نقشه های ابن زیاد باطل می شد و امام حسین (عليه السلام) بدون مزاحم وارد کوفه می گشت و همه ی مردم آشکارا به کمک وی می شتافتند و هرکس در دل خواهان یاری آن حضرت بود به نیروهای وی می پیوست و با دشمنانش مبارزه می کرد.

و قد كان مسلم بن عقیل ايضاً لما حبس ابن زياد هانثا سار اليه في جماعة من اهل الكوفة حتى حصره في قصره و اخذ بكظمه فاغلق ابن زياد الابواب دونه خوفا و جبناً حتى بث الناس في كل وجه يرغبون الناس و يرهّبونهم و يخذّلونهم عن نصره ابن عقیل فتقاعدوا و تفرّق اكثرهم حتى امسى في شر ذمه و انصرف و كان من امره ما كان. و انما اردنا بذكر هذه الجملة ان اسباب الظفر بالعدو كانت لائحته و ان الاتفاق السيء هو الذي عكس الامر و قلبه حتى تم فيه ما تم.

و قد همّ ابو عبدالله (عليه السلام) لما عرف بقتل مسلم و اشير عليه بالعود فوثب اليه بنو عقیل فقالوا: و الله لا ننصرف حتى ندرک ثارنا او نذوق ما ذاق اخونا فقال (عليه السلام): لا خير في العيش بعد هؤلاء. ثم لحقه الحر بن يزيد و من معه من الرجال الذين انفذ هم ابن زياد و منعه من الانصراف و سامه ان يقدم على ابن زياد نازلا على حكمه فامتنع و لما رأى ان لا سبيل الى العود و لا الى دخول الكوفة سلك طريق الشام سائراً نحو يزيد بن معاوية لعلمه (عليه السلام) بانّه على ما به اراف من ابن زياد و اصحابه فسار حتى قدم عليه عمر بن سعد في العسكر العظيم و كان من امره ما قد ذكر و سطر.

و نیز وقتی که ابن زیاد هانی بن عروه را زندان کرد مسلم با جمعیت انبوهی از نیروهای ملی کوفه قصر ابن زیاد را به طوری محاصره کرد که او از ترس هلاکت درهای قصر را بست و بعداً افرادی را فرستاد که مردم را با تطمیع و تهدید از یاری مسلم باز دارند و فعالیت های آنان مؤثر افتاد و سرانجام بیش از اندکی از یاران مسلم نماندند و شد آنچه شد.

و منظور از ذکر این مطالب این است که معلوم کنیم اسباب پیروزی امام حسین (عليه السلام) و غلبه ی وی بر دشمن فراهم بود ولی پیش آمد نامطلوب بود که اوضاع را دگرگون ساخت و شد آنچه شد.

و هنگامی که خبر قتل مسلم به امام رسید و با یارانش مشورت کرد به فکر افتاد برگردد ولی برادران مسلم نظر دادند که باید به کوفه برویم تا یا انتقام خون برادرمان را بگیریم و یا آنچه او چشید ما هم بچشیم، آنگاه امام فرمود زندگی بدون این عموزاده‌ها ارزشی ندارد بعداً حر بن یزید با سربازانش رسیدند و نگذاشتند آن حضرت به حجاز برگردد و او را ملزم کرد که نزد ابن زیاد برود و تسلیم فرمان وی گردد ولی امام نپذیرفت و هنگامی که دید نه برگشتن به حجاز میسر است و نه رفتن به کوفه راه شام را در پیش گرفت تا با یزید بن معاویه ملاقات کند چون می‌دانست یزید با همه‌ی خبائتی که دارد از ابن زیاد و یارانش نسبت به آن حضرت مهربان‌تر است، و امام به حرکت خود به سوی شام ادامه داد تا وقتی که عمر بن سعد با سپاه عظیمی آمد و شد آنچه شد که در تواریخ مسطور است.

فکیف یقال: انه القی بیده الی التهلکة یو قد روی انه (علیه‌السلام) قال لعمر بن سعد: اختار و امنی:

۱- اما الرجوع الی المكان الّذی اقبلت منه.

۲- او ان اضع یدی فی ید یزید فهو ابن عمی یری فی رأیه.

۳- و اما ان تسیرونی الی ثغر من ثغور المسلمین فاکون رجلاً من اهله لی ماله و علیّ ما علیه. و ان عمر کتب الی عبیدالله بن زیاد بما سأل فابی علیه و کاتبه بالمناجزة و تمثّل بالبیث المعروف و هو:

الان اذ علفت مخالبتنا به یرجو النجاة ولات حین مناص فلما رای اقدام القوم و ان الدین منبوذ وراء ظهورهم و علم انه ان دخل تحت حکم ابن زیاد تعجل الدلّ و العار و آل امره من بعد الی القتل التجأ الی المحاربة و المدافعة لنفسه و کان بین احدی الحسنین: اما الظفر او الشهادة و المنیة الکریمة .

ب- و اما مخالفه ظنه لظن جمیع من اشار علیه من النصحاء کابن عباس و غیره فالظنون انما تغلب بحسب الامارات و قد تقوی عند واحد و تضعف عند آخر و لعل ابن عباس لم یقف علی ما کوتب به علیه‌السلام من الکوفة

پس چگونه می‌توان گفت: امام خود را به هلاکت انداخت با اینکه نقل شده آن حضرت به عمر بن سعد فرمود: یکی از چند پیشنهاد را از من بپذیرید:

۱- برگردم به حجاز.

۲- دست به دست یزید بدهم^۱ تا او که پسر عم من است نظر خود را درباره‌ی من بدهد.

۱. این پیشنهاد را (که امام (علیه‌السلام) دست در دست یزید بگذارد) علاوه بر سید مرتضی و شیخ طوسی قدس سره هما علمای بزرگ دیگری مثل مرحوم شیخ مفید در ارشاد ص ۲۱۰ و مرحوم طبرسی در اعلام الوری ص ۲۳۳ و مرحوم فتال نیشابوری در روضة الواعظین ص ۱۸۲ نوشته‌اند بدون اینکه درباره‌ی آن تعلیق و حاشیه‌ای بنویسند یا اعتراضی بکنند و علماء درباره‌ی این مطلب به دو گونه نظر داده‌اند:

۱- اینکه عمر بن سعد این پیشنهاد را از پیش خود جعل کرده و خواسته است بدینوسیله از جنگ جلوگیری کند.

۲- اینکه دست دادن امام حسین (علیه‌السلام) به دست یزید مثل دادن امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) به دست خلفای سابق و مثل دست دادن امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) به دست معاویه است یعنی این بیعت صوری و ظاهری بود و در شرائطی انجام می‌شد که امام (علیه‌السلام) راهی

۳- مرا به یکی از سرحدات بفرستید تا مثل مردم آنجا و طبق مقررات آنان زندگی کنم. عمر بن سعد این پیشنهادها را برای ابن زیاد نوشت ولی او نپذیرفت و به وی دستور جنگ داد و شعر معروفی را خواند که (ترجمه‌ی آن این است): آیا حالا که چنگال‌های ما به وی گیر کرده امید نجات دارد در حالی که وقت نجات نیست؟. امام چون اقدام عمال حکومت را دید و فهمید که دین را پشت سر انداخته‌اند و دانست که اگر تسلیم ابن زیاد شود باید ذلت و عار را بپذیرد و سرانجام هم کشته شود ناچار به دفاع و جنگ اضطراری پرداخت و در این دفاع یکی از دو خوبی درباره‌ی وی انتظار می‌رفت یا غلبه‌ی بر دشمن یا شهادت افتخار آمیز.

ب- اما اینکه تشخیص امام با تشخیص همه‌ی ناصحان از قبیل ابن عباس و دیگران مخالف بود برای این است که پیدایش ظن در موضوعات به وسیله‌ی قرائن است و گاهی قرائن نزد کسی قوی است و نزد دیگری ضعیف و شاید ابن عباس از نامه‌ها و پیمان‌ها و میثاق‌های مردم کوفه آگاه نبوده و این قرائن از اموری است که احوال مردم در مورد آن مختلف است و تنها به طور سربسته بدان می‌توان اشاره کرد نه به تفصیل.

و ما تردّد فی ذلک من المکاتبات و المراسلات و العهود و المواثیق و هذه امور یختلف احوال الناس فیها و لا یمکن الاشارة الا الی جملها دون تفصیلها

ج- فاما محاربة الكثير بالنفر القليل فقد بینا ان الضرورة دعت الیها و ان الدین و الحزم معا ما اقتضیا فی هذه الحال الا ما فعل.

د- و لم یبدل ابن زیاد لعنة الله علیه من الامان ما یوثق بمثله و انما اراد اذلاله و الغض من قدره بالنزول تحت حكمه ثم یفرض الامر بعد الدل الی ما جرى من اتلاف النفس و لو اراد به علیه السلام الخیر علی وجه لا یلحقه فیہ تبعه من الطاغیة یزید لكان قد مكنته من التوجه نوحه و استظهر علیه بمن ینفذه لكن الترات البدریة و الاحقاد النبویة ظهرت فی هذه الاحوال.

و لیس یمتنع ان یمکن (علیه السلام) فی تلك الحال مجوزاً ان یفیء الیه قوم ممن بایعه

ج- اما اینکه به کمک عده‌ی کم با لشکر عظیم دشمن جنگید قبلاً گفتیم: این به علت اضطرار بود و دین و احتیاط در آن حال جز این اقتضاء نمی‌کرد.

د- و ابن زیاد لعنه‌الله به امام طوری امان نداد که قابل اطمینان باشد بلکه او منظورش این بود که وی را وادار به تسلیم سازد تا بدین وسیله او را دلیل کند و از قدر و مقامش بکاهد آنگاه آن حضرت را به قتل برساند. و اگر درباره‌ی

برای دفاع و امتناع نداشت چنانکه بیعت علی (علیه السلام) با خلفاء و بیعت امام حسن مجتبی (علیه السلام) با معاویه در شرائطی انجام شد که هیچ راهی برای دفاع و امتناع وجود نداشت.

و چنین بیعتی که از روی اضطرار انجام شود نه به معنای پذیرفتن خلافت یزید است و نه مردم را گمراه می‌کند زیرا همه می‌دانند که این بیعت حقیقی نیست بلکه سازش ظاهری است که به منظور حفظ مصالح اسلام و جلوگیری از تلف شدن نیروهائی که باید در آینده برای پیشرفت اسلام فعالیت کنند انجام شده است.

امام نیت خیر داشت می‌توانست به طوری که متهم به مخالفت یزید هم نشود بگذارد امام برای ملاقات یزید به شام برود و نیروهائی نیز همراه وی بفرستد، ولی کینه‌هائی که از زمان جنگ بدر از رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در دل داشتند در این زمان به ظهور رسید (و خواستند از فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) انتقام بگیرند).
و امکان دارد که امام در آن حال احتمال می‌داد یک عده از کسانی که با وی بیعت کردند ولی از یاریش دریغ نمودند به وی بپیوندند و صبر و شکیبایی و کمی یاروان آن حضرت آنان را تحت تأثیر قرار دهد و به خاطر دین یا از روی غیرت به کمک وی بشتابند چنان که عده‌ای چنین کردند و در یاری امام شهید شدند، و همیشه در موارد سختی چنین انتظاری می‌رود.

و عاهده ثمّ قعد عنه و یحملهم ما یرون من صبره و استسلامه و قلّة ناصره علی الرجوع الی الحقّ دیناً او حمیة فقد فعل ذلک نقر منهم حتی قتلوا بین یدیه شهداء و مثل هذا یطمع فیه و یتوقّع فی احوال الشدّة.
و اماّ الجمع بین فعله و فعل اخیه الحسن (علیه‌السلام) فواضح لانّ اخاه (علیه‌السلام) سلّم کفّاً للفتنة و خوفاً علی نفسه و اهله و شیعتیه و احساساً بالغدر من اصحابه. و الحسین (علیه‌السلام) لما قوی فی ظنّه النّصره ممّن کاتبه و وثق له فرای من اسباب قوّة نصّار الحقّ و ضعف نصّار الباطل ما وجب معه علیه الطّلب و الخروج فلما انعکس ذلک و ظهرت امارات الغدر فیه و سوء الاتّفاق رام الرجوع و المكافئة و التّسليم كما فعل اخوه علیه‌السلام فمّنع من ذلک و حیل بینه و بینه فالحالان متّفقان الا انّ التّسليم و المكافئة عند ظهور اسباب الخوف لم یقبلا منه (علیه‌السلام) و لم یجب الی المواءمة و طلب نفسه فمّنع منها بجهده حتی مضی الی جنّة الله و رضوانه»

(تنزیه الانبیاء ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ و تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۸۲ تا ۱۸۸ با کمی اختلاف)

اما درباره‌ی اینکه روش امام حسین (علیه‌السلام) و امام حسن (علیهما‌السلام) با هم موافق بود یا نه باید گفت: روش این دو امام به طور واضح با هم موافق بود زیرا حضرت مجتبی (علیه‌السلام) وقتی که دید یارانش به وی خیانت کردند برای جلوگیری از فتنه و حفظ جان خود و خاندان و شیعیانش تسلیم شد و امام حسین (علیه‌السلام) وقتی که ظن قوی پیدا کرد کسانی که با وی مکاتبه نمودند یاریش خواهند گرد دید به طوری طرفداران حق قوی و طرفداران باطل ضعیف هستند که واجب است (برای تسخیر کوفه) حرکت کند، پس آنگاه که نشانه‌های بی‌وفایی ظاهر گشت و حوادث نامطلوبی اتفاق افتاد تصمیم گرفت برگردد و مثل برادرش حکومت را به دیگران واگذار کند ولی عمال حکومت قبول نکردند.

پس روش این دو امام یکی است ولی صلح از امام حسین (علیه‌السلام) پذیرفته نشد و خواستند خونس را بریزند ناچار از خود دفاع کرد و در راه دفاع به سوی بهشت و رضوان خدا شتافت.

این بود متن نظری که مغز متفکر شیعه عالم بزرگ مرحوم سید مرتضی و رئیس فقهای شیعه مرحوم شیخ طوسی رضوان الله علیهما درباره‌ی حل معمای قیام امام حسین (علیه‌السلام) در ده قرن پیش اظهار کرده‌اند.

یک تذکر:

چون بحث مرحوم شیخ طوسی قدس سره در این قسمت که از «تلخیص الشافی» نقل کردیم بر این اساس بود که امام (علیه السلام) تصور نمی کرد اوضاع کوفه دگرگون شود و طرفداران حق ضعیف گردند و آن حضرت کشته شود، از این رو در دنباله ی این بحث سؤال دیگری از قول اهل سنت بدین صورت طرح می کند که:

«مگر در اصحاب شما کسانی نیستند که می گویند: امام حسین (علیه السلام) می دانست در این سفر کشته می شود و خواست از راه صبر کردن بر قتل، بندگی خدا کند، آیا در نزد شما جایز است که انسان با علم و عمد خود را به کشتن بدهد؟».

آنگاه جواب می دهد که: «اصحاب ما در این مسئله (که آیا جایز است امام دانسته برای کشته شدن برود؟) اختلاف دارند. بعضی جایز می دانند و بعضی جایز نمی دانند. آنان که جایز نمی دانند می گویند: دفع ضرر از خویشان عقلا و شرعاً واجب است و جایز نیست انسان از راه صبر کردن بر امر قبیح، بندگی خدا کند و شکی نیست که قتل امام قبیح بود بلکه از قبیح ترین قبیح ها محسوب می شد پس جایز نیست امام دانسته خود را به کشتن بدهد و مرحوم سید مرتضی همین نظر را در این مسئله اختیار کرده که جایز نیست امام دانسته خود را به کشتن دهد و هذا المذهب هو الذی اختاره المترضی فی هذه المسئلة^۱ ولی خود من در این مسئله تردید دارم».

در اینجا باید دانست تردید مرحوم شیخ طوسی در این است که آیا جایز است امام دانسته خود را به کشتن بدهد یا نه؟ و گرنه در مسئله ی سابق هیچ گونه تردیدی نداشت بلکه به طور قطع نظر داد که امام حسین (علیه السلام) تصور نمی کرد اوضاع کوفه دگرگون می شود و بعضی از مردم کوفه بی وفایی می کنند و بعضی دیگر از یاری حضرتش ناتوان می شوند^۲ چنان که در تلخیص الشافی جزء ۳ ص ۸۶ فرموده: «امام حسین (علیه السلام) امیدوار بود با کمک مردم کوفه در این مبارزه پیروز گردد» و نیز در کتاب نام برده جزء ۱ ص ۲۵۲ فرموده است: «و لم نوجب ان یکون عالما بما لا تعلق له بالاحکام الشرعیة. ما گروه شیعه لازم نمی دانیم امام غیر از احکام شرعیه چیزهای دیگر را نیز بداند».

توجه:

ضمناً باید توجه داشت که مرحوم سید مرتضی چون جایز نمی داند امام دانسته برای کشته شدن برود معلوم می شود آنجا که می فرماید: «امام حسین (علیه السلام) تصور نمی کرد بعضی از اهل کوفه بی وفایی می کنند و اهل حق از یاریش ناتوان می گردند و آن حوادث عجیب پیش می آید^۳». این عقیده ی خود ایشان بوده که اظهار کرده نه اینکه این مطلب را برخلاف عقیده ی خود و عقیده ی شیعه برای قانع کردن اهل سنت گفته باشد.

نظر شیخ مفید:

سئل الشیخ المفید قدس الله روحه فی المسائل العکبریة: الامام عندنا مجمع علی انه یعلم ما یکون فما بال امیرالمؤمنین (علیه السلام) خرج الی المسجد و هو یعلم انه مقتول و قد عرف قاتله و الوقت و الزمان؟ و ما بال

۱. تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۹۰.

۲. تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۸۳ و همین کتاب ص ۴۴۲.

۳. تنزیه الانبیاء ص ۱۷۹ و ۱۸۰ و همین کتاب ص ۴۴۲.

الحسین بن علی (علیه السلام) سار الی الکوفه و قد علم أنّهم یخذلونہ و لا ینصرونہ و أنّه مقتول فی سفرته تیک؟ ... فاجاب الشیخ رحمہ اللہ عنہا بقولہ:

«و اما الجواب عن قوله: «انّ الامام يعلم ما يكون» فاجمعنا انّ الامر على خلاف ما قال و ما اجمعت الشیعہ علی هذا القول و أنّما اجماعهم ثابتٌ علی انّ الامام یعلم الحکم فی کل ما یكون دون ان یكون عالماً باعیان ما یحدث و یكون علی التفصیل و التّمييز و هذا یسقط الاصل الّذی بنی علیہ الاسوئله باجمعا و لسنا نمنع ان یعلم الامام اعیان ما یحدث و یكون باعلام اللہ تعالی ذلك فاما القول بانّه یعلم کلّ ما یكون فلسنا نطلقه و لا نصوّب قائله لدعواه فیہ من غیر حجّہ و لا بیان و القول بانّ امیرالمؤمنین (علیه السلام) کان یعلم قاتله و الوقت الّذی کان یقتل فیہ فقد جاء الخبر متظاهراً أنّه کان یعلم فی الجمله أنّه مقتولٌ و جاء ایضاً بانّه یعلم قاتله علی التفصیل فاما علمه بوقت قتله فلم یأت علیہ اثر علی التّحصیل و اما علم الحسین (علیه السلام) بانّ اهل الکوفه خاذلوه فلسنا نقطع علی ذلك اذ لا حجّہ علیہ من عقل و لا سمعٍ ...»
(بحار طبع جدید ج ۴۲ ص ۲۵۷ و ۲۵۸)

از شیخ مفید رحمہ اللہ پرسیده‌اند: ما اجماع داریم که امام همہی حوادث آیندہ را می‌داند پس چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) بہ مسجد رفت در حالی کہ می‌دانست کشته می‌شود و قاتل خود را می‌شناخت و زمان قتل خود را نیز می‌دانست؟ و چرا حسین بن علی (علیه السلام) با اینکه می‌دانست اهل کوفہ یاریش نمی‌کنند و در این سفر کشته می‌شود بہ سوی کوفہ حرکت کرد؟ ... شیخ مفید رحمہ اللہ جواب دادہ:

«اینکہ گفت‌اند: (امام حوادث آیندہ را می‌داند) اجمال ما گروه شیعه مخالف این گفتار است و ہرگز شیعه چنین اجماعی ندارد آری شیعه اجمال دارد کہ امام حکم ہمہی حوادث را می‌داند نہ اینکہ خود حوادث را بہ طور تفصیل بداند و این جواب، اساس سؤالیہائی کہ شدہ باطل می‌کند. در عین حال ما قبول داریم کہ ممکن است خداوند امام را از بعضی حوادث آیندہ آگاہ کند. اما اینکہ کسی بگوید: امام ہمہی حوادث آیندہ را می‌داند این را قبول نداریم و گویندہی آن را تصدیق نمی‌کنیم چون ادعای او بی‌دلیل است. و اینکہ گفته‌اند: امیرالمؤمنین (علیه السلام) قاتل خود را می‌شناخت و وقت شہادت خود را می‌دانست حقیقت این است کہ اخبار فراوان وارد شدہ کہ آن حضرت بہ طور سربستہ می‌دانست شہید می‌شود و نیز وارد شدہ کہ قاتل خود را می‌شناخت ولی دلیلی نداریم کہ وقت شہادت خود را بہ طور دقیق می‌دانست اما اینکہ گفته‌اند: امام حسین (علیه السلام) می‌دانست اهل کوفہ یاریش نمی‌کنند (و در این سفر کشته می‌شود) ما این مطلب را تصدیق نمی‌کنیم زیرا هیچ دلیل عقلی و نقلی بر آن نداریم ...»

از آنچه گذشت روشن شد کہ شیخ مفید رضوان اللہ علیہ نیز مثل سید مرتضی و شیخ طوسی قدس سرہ ہما می‌گویند: امام حسین (علیه السلام) نمی‌دانست در این سفر شہید می‌شود^۱ و این قول در حدود ۳ قرن بین علمای شیعه مشہور بودہ و ما از زمان شیخ مفید تا قرن ہفتم ہجری (زمان تألیف لہوف) یک یک عالم مشخص شیعی را نیافتیم کہ نظرش در این بارہ مخالف نظر این سہ عالم بزرگ نام‌بردہ باشد. ولی «لہوف در ص ۲۰ برخلاف نظر مشہور نظر دادہ کہ امام حسین (علیه السلام) می‌دانست در این سفر شہید می‌شود (با اینکه دو حدیثی کہ دلیل

۱. باید دانست کہ چون شیخ مفید در جواب یک فرد شیعه این عقیدہ را اظہار کردہ و با کلمہی «فاجمعنا یعنی اجماع ما گروه شیعه» سخن خود را شروع نمودہ آنچه گفته طبق عقیدہی شیعه بودہ نہ اهل سنت.

مدعای خود آورده فقط اصل کلی شهادت امام را پیش گوئی کرده نه زمان آن را) بعداً هم گروهی از وی پیروی کردند و کم کم این قول غیر مشهور تبدیل به یک قول مشهور شد.

یک نکته:

باید دانست به اتفاق علمای شیعه علم غیب پیغمبر و امام با همه‌ی وسعتی که دارد محدود است و به طور بی‌نهایت نیست (الغدیر ج ۵ ص ۴۷ چاپ نجف نیز این مطلب را تذکر داده است) و معنای محدودیت این است که بعضی از موضوعات غیبی را نمی‌دانند چنان که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) وقت قیامت را نمی‌داند^۱ و این معنی ابدأ از مقام حضرتش نمی‌کاهد. در خبر است که خداوند دو گونه علم دارد یکی را به هیچ‌کس تعلیم نکرده و دیگری را به ملائکه و پیغمبران و ائمه (علیهم السلام) تعلیم کرده (کافی ج ۱ ص ۲۵۵) و در خبر دیگری امام می‌فرماید: یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم. گاهی علم برای ما گسترده می‌شود و می‌دانیم و گاهی جلو آن گرفته می‌شود و نمی‌دانیم (کافی ج ۱ ص ۲۵۶). پس این نقص امام نیست که در یک مورد خداوند علم غیب را در اختیار حضرتش نگذارد و مثلاً او را از زمان شهادتش آگاه نکند ولی این نقص امام است که در یک مورد کار حرام یا شبهه ناک انجام دهد و سید مرتضی قدس سره می‌فرماید: حرام است که امام دانسته برای کشته شدن برود و شیخ طوسی قدس سره می‌فرماید: من شک دارم که این کار جایز است یا نه^۲. پس اگر امام حسین (علیه‌السلام) دانسته برای کشته شدن رفته باشد بنابر قول شیخ طوسی کاری شبهه ناک انجام داده و بنابر قول سید مرتضی کار حرامی کرده است. و در این صورت نه تنها از مقام عصمت تنزل می‌کند بلکه از عدالت هم ساقط می‌شود یعنی از حد یک امام جماعت هم پایین‌تر می‌آید!!!

بنابراین کسانی که می‌گویند: امام دانسته برای کشته شدن رفت باید به آنچه این دو عالم بزرگ شیعه فرموده‌اند توجه کنند و عجولانه در این باره قضاوت نکنند مبدا نسبتی را که شایسته مقام امام نیست به آن حضرت بدهند و از قدر و منزلتشان بکاهند.
نظر ابن شهر آشوب:

مرحوم ابن شهر آشوب عالم بزرگ شیعی درباره‌ی علم غیب پیغمبر و امام چنین فرموده است:
«النَّبِيُّ وَالْإِمَامُ يَجِبُ أَنْ يَعْلَمَا عِلْمَ الدِّينِ وَالشَّرِيعَةِ وَ لَا يَجِبُ أَنْ يَعْلَمَا الْغَيْبَ وَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ لِأَنَّ ذَلِكَ يُؤَدِّي إِلَى أَنْهُمَا مَشَارَكَانَ لِلْقَدِيمِ تَعَالَى فِي جَمِيعِ مَعْلُومَاتِهِ وَ مَعْلُومَاتِهِ لَا تَتَنَاهَى وَ أَيْضاً يَجِبُ أَنْ يَكُونَا عَالِمِينَ لِنَفْسِهِمَا وَ قَدْ ثَبَتَ أَنْهُمَا عَالِمَانِ بِلَعْمِ مَحْدَثٍ وَ الْعِلْمُ لَا يَتَعَلَّقُ عَلَى التَّفْصِيلِ إِلَّا بِمَعْلُومٍ وَاحِدٍ وَ لَوْ عَلِمَا مَا لَا يَتَنَاهَى لَوْجِبَ أَنْ يَعْلَمَا وَجُودَهَا لَا يَتَنَاهَى مِنَ الْمَعْلُومَاتِ وَ ذَلِكَ مُحَالٌ. وَ يَجُوزُ أَنْ يَعْلَمَا الْغَائِبَاتِ وَ الْكَائِنَاتِ الْمَاضِيَاتِ أَوْ الْمُسْتَقْبَلَاتِ بِاعْلَامِ اللَّهِ تَعَالَى لِهَمَا شَيْئاً مِنْهَا وَ مَا رَوَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهُ مَقْتُولٌ وَ أَنَّ قَاتِلَهُ ابْنَ مَلْجَمٍ فَلَا

۱. سوره ی اعراف آیه ۱۸۷.

۲. تلخیص الشافی جزء ۴ ص ۱۹۰.

يجوز ان يكون عالما بالوقت الذي يقتله فيه على التمييز لانه لو علم ذلك لوجب عليه ان يدفعه عن نفسه و لا يلقى بيده الى التهلكة و ان هذا في علم الجملة غير واجب^۱.

پیغمبر و امام لازم است احکام دین را بدانند ولی لازم نیست که علم غیب داشته باشند و ما کان و ما یكون را بدانند زیرا در این صورت لازم می‌آید در همه‌ی معلومات خدا شریک باشند در حالی که ثابت شده که علم آن‌ها حادث است. و نیز لازم می‌آید پیغمبر و امام علم بالذات داشته باشند در حالی که ثابت شده که علم آن‌ها حادث است. و علم به طور تفصیل فقط به یک معلوم تعلق می‌گیرد، و اگر علم پیغمبر و امام بی‌نهایت باشد لازم می‌آید که معلومات بی‌نهایت را بدانند و این غیر ممکن است. آری ممکن است آن‌ها بعضی از حوادث غیبی گذشته و آینده را به تعلیم خدا بدانند و اینکه نقل شده: «امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌دانست شهید می‌شود و قاتل وی ابن ملجم خواهد بود». این قابل قبول نیست که از وقت مخصوص شهادت خود به تفصیل و به طور دقیق آگاه باشد چون اگر آگاه باشد لازم است از خود دفاع کند و خویشتن را در مهلکه نیندازد^۲ ولی اگر به طور سر بسته و اجمال بداند شهید می‌شود و وقت مخصوص آن را نداند این لازم نیست (زیرا اگر آن وقت مخصوصی را که در آن ضربت می‌خورد نداند نمی‌تواند در آن وقت نامعلوم از خود دفاع کند)». این بود سخنان ابن شهر آشوب قدس سره درباره‌ی علم پیغمبر و امام. چند نکته:

- ۱- مسئله‌ی علم امام از مسائل اعتقادی است و نظر و رأی هیچ مجتهد و فقیهی در این مسئله برای دیگران حجت نیست و ارزش پیروی ندارد (رساله‌ی توضیح المسائل مسئله‌ی شماره‌ی یک).
- ۲- چون این مطلب که آیا امام حسین (علیه‌السلام) می‌دانست در این سفر شهید می‌شود یا نه بین علماء مورد اختلاف است هیچ یک از دو طرف مسئله از ضروریات مذهب نیست و یک فرد شیعه می‌تواند نظر مرحوم سید مرتضی را بپذیرد و بگوید: نمی‌دانست و می‌تواند نظر صاحب لهوف را بپذیرد و بگوید: می‌دانست و می‌تواند هیچ‌یک را نپذیرد و در این مسئله توقف کند چنان که مرحوم شیخ انصاری در مسئله‌ی مقدار معلومات امام توقف کرده است (رسائل ص ۲۲۴ چاپ رحمه الله).
- ۳- بحث در یک مسئله‌ی اعتقادی اختلافی که هیچ‌یک از طرفین آن از ضروریات مذهب نیست هیچ گونه نتیجه‌ی عملی ندارد بلکه فقط نتیجه‌ی علمی و اعتقادی دارد آن هم اعتقادی که داشتن آن هیچ لزومی ندارد چون نه از اصول دین محسوب می‌شود نه از فروع آن و نه ضروری مذهب است.
- ۴- آنچه نتیجه‌ی عملی مهم و پرارزش دارد تشخیص دادن برنامه‌ی قیام امام است زیرا اگر برنامه‌ی قیام آن حضرت به طور صحیح درک شود نتایج سودمندی دارد، چنان که اگر به طور غیر صحیح درک شود نتایج زیان باری خواهد داشت. پس آنچه وظیفه‌ی ماست کوشش برای فهم صحیح نقشه و برنامه‌ی امام است، و کتاب حاضر در این راه و برای این منظور کوشیده است. امید است این تلاش و کوشش در نظر صاحب ولایت کبری حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه و در نظر مردم حقیقت طلب مقبول افتد.

۱. متشابه القرآن و مختلفه ص ۲۱۱.

۲. شاید این شهر آشوب درباره‌ی علم امام حسین (علیه‌السلام) بوقت شهادت خود نیز همین نظر را داشته باشند چون بین این دو امام فرقی دیده نمی‌شود.

ای پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله)!

ای نور چشم علی (علیه السلام)!

ای میوهی دل فاطمه (علیه السلام)!

ای عنصر فضائل انسانی!

ای عصاره‌ی کمالات بشری!

ای انسان آسمانی!

ای فرشته‌ی زمینی!

ای معشوقه اهل دل!

ای رهبر آزادگان!

ای امام مجاهد!

و ای شهید به خون غلطیده!

به خون گرم و مقدست سوگند که آنچه درباره‌ی قیام عظیم و انسانی تو نوشتم خونابه‌ی دل بود که بر صفحات این کتاب نقش بست، دلی که در عشق تو می‌طپد، و در دوستی و محبت بی‌قرار و خود باخته است، چیزی نداشتم به پیشگاه پر شکوهت تقدیم کنم بجز همین خونابه‌ی دل.

هدیئة رخیصة الی مولی غال و بضاعة مزجاء فی سوق الجواهر و المأمول من سعة صدرک یا مولای هو القبول.
و السلام علیک یوم ولدت و یوم قتلت و یوم تبعث حیاً.

سه تقاضا

- ۱- از گویندگان محترمی که اصول و مبانی این کتاب را می پسندند تقاضا می شود مطالب تازه‌ی کتاب را برای کوبیدن تصورات مردم نقل نفرمایند بلکه به عنوان نظرهایی که اظهار شده بیان نمایند و مردم را در رد و قبول آنها آزاد بگذارند.
- ۲- از مردمی که از گویندگان محترم مطالبی مخالف با مطالب تازه این کتاب می شنوند تقاضا می شود به گویندگان بزرگوار اعتراض نکنند بلکه یا سکوت کنند یا مطالب تازه کتاب را فقط به عنوان تشریح مساعی در راه روشن شدن حقیقت با آنان در میان بگذارند، مبادا از این گروه خدمتگذار خاطری آزرده گردد.
- ۳- از صاحب نظرانی که درباره‌ی مطالب تازه کتاب نظر موافق یا مخالف دارند تقاضا می شود نظر خود را به آدرس مولف: قم آبشار کوی فاضل پلاک ۲۶ ارسال فرمایند تا آماری از نظرهای موافق یا مخالف به دست آید و مورد استفاده قرار گیرد.

باب علم و اجتهاد مفتوح است

یکی از افتخارات اسلام این است که آزادی فکر را محترم شمرده و دعوت به تحقیق درمسائل مختلف علمی کرده و استقلال عقیده را تا آنجا محترم شمرده و بلکه لازم دانسته که می گوید: نظر و رای هیچ فقیه و مجتهدی در مسائل اعتقادی (مثل مسئله علم امام) برای هیچ کس حتی برای مقلدین خود او قابل پیروی نیست. همین آزادی فکر و تحقیق است که حقایق اسلام را تا ابد زنده نگه می دارد و حوزه های علمیه در سراسر جهان اسلام به این منظور به وجود آمده که افراد محصل درس بخوانند و تحقیق کنند و با فکری آزاد در رشته های مختلف علوم اسلامی اجتهاد نمایند. دستگاه روحانیت مسیحی از آن جهت شکست خورده و رسوا شد که با علم و تحقیق به مبارزه برخاست، ولی روحانیت اسلام از این عیب پاک بوده و باید همیشه پاک بماند. علماء و فضلاء نخواهند گذاشت استبداد دینی و اختناق فکری سایه‌ی شوم خود را بر سر محصلین جوان بگسترانند و اجازه نخواهند داد مکتب امام صادق علیه السلام که به طور کامل آزادی در فکر و تحقیق را تضمین کرده به بیماری نابود کننده‌ی اختناق فکری و دینی آلوده شود. علماء و فضلالی بیدار این میراث امام صادق علیه السلام را با همه‌ی نیروی خود پاسداری خواهند کرد و شعارشان این است که: باب علم مفتوح و اجتهاد آزاد است.

توجه توجه

کسانی که می گویند: امام حسین علیه السلام وقتی که به حربن یزید ریاحی فرمود: من برمی گردم واقعا قصد برگشتن نداشت و پیشنهاد برگشتن آن حضرت صوری و ظاهری و به اصطلاح برای اتمام حجت بود. آیا این افراد می گویند: حر بن یزید در این جلوگیری از برگشتن امام گناه نکرده بلکه فقط قصد و خیال گناه کرده چون امام واقعا نمی خواسته به حجاز برگردد پس جلوگیری حر بن یزید نیز واقعا جلوگیری نبوده بلکه خیال و قصد جلوگیری بوده مثل

اینکه کسی ظرف آبی را به خیال این که شراب است بنوشد این گناه نیست بلکه قصد گناه است آیا در باره حربن یزید هم می‌گویند: فقط قصد گناه کرده و به اصطلاح علمی تجری نموده است. اگر چنین است پس آیا این گفتار حر که از امام می‌پرسد: «آیا توبه‌ی من قبول می‌شود؟» اشتباه است؟ چون او گناه نکرده تا احتیاج به توبه داشته باشد و اما باید به «حر» بفرماید: تو گناه نکرده‌ای بلکه تنها قصد گناه کرده‌ای چون من واقعا قصد برگشتن نداشتم در این صورت این جواب امام را که به «حر» می‌فرماید: «توبه تو قبول می‌شود» چگونه باید تفسیر نمود؟

تذکر:

با این که وسعت علم غیب پیغمبر و امام به اندازه ای است که درک آن برای مردم عادی غیر ممکن است. و با این - که رسول خدا(ص) یک میلیون باب علم به امیرالمومنین علیه السلام آموخت (کافی ج ۱، ص ۲۳۹ و خصال صدوق ص ۶۴۲ تا ۶۵۲) و با این که وجود مقدس معصوم دریای مواجی است از علوم الهی. با همه‌ی این‌ها باید دانست که علم پیغمبر و امام به طور نامحدود و بی نهایت نیست بلکه محدود به همان حدی است که خداوند بوی تعلیم کرده است. و علت این که علم معصوم محدود است این است که وجودش محدود است و هر موجودی که وجودش محدود باشد همه چیزش محدود خواهد بود و تنها وجود نامحدودی که به همه چیز بدون استثناء احاطه‌ی کامل دارد فقط خداست چنانکه «المیزان» نیز درج ۸ ص ۳۸۸ به این مطلب تصریح کرده است. اینک مناسب است فهرست مختصری از مواضعی که علمای شیعه به طور مستقیم یا غیر مستقیم به محدود بودن علم معصوم اشاره کرده‌اند ذکر کنیم تا اهل مطالعه بدون اتلاف وقت به این مواضع رجوع کنند:

- ۱- «اوائل المقالات» ص ۳۸ چاپ تبریز.
- ۲- «تنریه الانبیاء» ص ۱۷۸ تا ۱۸۰ چاپ عبدالرحیم.
- ۳- «تلخیص الشافی» جزء ۴ ص ۱۸۲ تا ۱۸۸.
- ۴- «مجمع البیان» ج ۲ ۲۸۹ باره آیه تهلکه.
- ۵- «منهج الصادقین» ج ۱ ص ۴۱۸ چاپ علمی در آیه تهلکه
- ۶- «بحار الانوار» ج ۴۲ ص ۲۵۹ نقل از علامه حلی.
- ۷- شرح نهج البلاغه ملا صالح قزوینی ص ۲۲۰
- ۸- «شرح نهج البلاغه» ابن میثم ج ۳ ص ۲۰۹ در شرح خطبه ۱۴۸.
- ۹- «الدره النجفیه» شرح نهج البلاغه ص ۱۸۲
- ۱۰- «رسائل مرحوم شیخ انصاری» ص ۲۲۴ چاپ رحمه الله نقل از مرحوم شیخ حر عاملی
- ۱۱- «قوانین» مرحوم میرزای قمی ص ۲۲۶ چاپ احمد در بحث عام و خاص.
- ۱۲- «حاشیه سید علی بر قوانین» ص ۲۲۶
- ۱۳- «جواهر الکلام» طبع جدید ج ۱ ص ۱۸۲ در بحث کر.
- ۱۴- «کفایة الاصول» مرحوم آخوند خراسانی ج ۱ ص ۳۷۳.

- ۱۵- حاشیه مرحوم مشکینی بر کفایه در حاشیه سی ص ۳۷۴ ج ۱.
- ۱۶- «متشابه القرآن و مختلفه» از ابن شهر آشوب قدس سره ص ۲۱۱
- ۱۷- «اصل الشیعه و اصولها» ص ۹۳ طبع نجف.
- ۱۸- «شیعه چه می گوید؟» از ص ۱۲۱ تا ۱۳۰
- ۱۹- «المسائل العکبریة» از مرحوم شیبه مفید به نقل بحار ج ۴۲ ص ۲۵۸.
- ۲۰- «الشیعة و التشیع» از محمد جواد مغنیه ص ۴۲.
- ۲۱- «مجمع البیان» ج ۵ ص ۲۰۵ آیه ۱۲۳ از سوره هود.
- ۲۲- «مجمع البیان» ج ۳ ص ۲۶۱ آیه ۱۰۹ از سوره مائده.
- ۲۳- «الفصول المختارة» از شیخ مفید ص ۱۸۹.
- ۲۴- «الغدير» ج ۵ ص ۴۷ چاپ نجف.
- ۲۵- «المیزان» ج ۸ ص ۳۸۸
- ۲۶- «الفصوص فی الاصول» ج ۲ ص ۵۸ بحث حجیت تقریر معصوم.
- ۲۷- حاشیه آشتیانی بر رسائل مرحوم شیخ انصاری ج ۲ ص ۶۰.
- ۲۸- «اقبال ابن طاووس رحمۃ الله» ضمن دعای امام حسین (ع) روز عرفه «الهی انا الجاهل فی علمی».
- از سخنان علمای شیعه در کتابهای نامبرده معلوم می شود همه آنان اتفاق دارند که قسمتی از علوم مختص به خدا است که در اختیار پیغمبر و امام نگذاشته است.

مدارک کتاب:

از کتاب‌های ذیل سه نوع استفاده شده:

از بعضی فقط به عنوان مدرک

از بعضی گاهی به عنوان مدرک و گاهی برای بحث و انتقاد

و از بعضی فقط برای بحث و انتقاد

از این کتاب‌ها فقط به عنوان مدرک استفاده شده است

نام کتاب	مؤلف	وفات	محل چاپ
۱- سیره نبویه	ابن هشام	۲۱۸ قمری	مصر ۱۳۷۵ قمری
۲- طبقات	محمد بن سعد	۲۳۰ قمری	بیروت ۱۳۷۶ قمری
۳- الامامه و السياسة	ابن قتیبه	۲۷۶ قمری	مصر ۱۳۷۷ قمری
۴- انساب الاشراف	بلزری	۲۷۹ قمری	مصر
۵- الاخبار الطوال	ابوحنیفه دینوری	۲۹۰	
۶- تاریخ یعقوبی	ابن واضح	بعد از ۲۹۲ قمری	نجف ۱۳۸۴ قمری
۷- قرب الاسناد	عبدالله بن جعفر حیمری		طهران ۱۳۷۰ قمری
۸- المقالات و الفرق	سعد بن عبدالله اشعری	۳۰۱ قمری	طهران مطبعه حیدری
۹- تاریخ طبری	ابن جریر	۳۱۰ قمری	قاهره ۱۳۵۸ قمری
۱۰- العقد الفرید	ابن عبد ربه	۳۲۸ قمری	مصر ۱۳۵۳ قمری
۱۱- رجال کشی	ابو عمر کشی		نجف مطبعه آداب
۱۲- کافی	محمد بن یعقوب کلینی	۳۲۸ قمری	تهران ۱۳۸۱ قمری
۱۳- مروج الذهب	مسعودی	۳۴۶ قمری	بیروت دارالاندلس
۱۴- مقاتل الطالبین	ابوالفرج اصفهانی	۳۵۶ قمری	قاهره ۱۳۶۸ قمری
۱۵- کامل الزیارات	جعفر بن قولویه	۳۶۷ قمری	نجف ۱۳۵۶ قمری
۱۶- خصال	صدوق	۳۸۱ قمری	نجف ۱۳۷۹ قمری
۱۷- تحف العقول	ابن شعبه		نجف ۱۳۸۵ قمری
۱۸- مستدرک	حاکم نیشابوری	۴۰۵ قمری	
۱۹- نهج البلاغه	سید رضی	۴۰۶ قمری	مصر مطبعه استقامه
۲۰- ارشاد	شیخ مفید	۴۱۳ قمری	اصفهان ۱۳۶۴ قمری
۲۱- تنزیه الانبیاء	سید مرتضی	۴۳۶ قمری	چاپ عبدالرحیم
۲۲- رجال	ابوالعباس نجاشی	۴۵۰ قمری	تهران مرکز نشر کتاب
۲۳- تلخیص الشافی	شیخ طوسی	۴۶۰ قمری	نجف ۱۳۸۳ قمری

مصر ١٣٥٨ قمرى	٤٦٣ قمرى	ابن عبدالبر	استيعاب	-٢٤
نجف ١٣٨٦ قمرى	٥٠٨ قمرى	فتال نيشابورى	روضه الواعظين	-٢٥
تهران ١٣٧٩ قمرى	٥٤٨ قمرى	امين الاسلام طبرسى	اعلام الورى	-٢٦
چاپ اسلاميه ١٣٧٣ قمرى	٥٤٨ قمرى	امين الاسلام طبرسى	مجمع البيان	-٢٧
نجف ١٣٨٦ قمرى		احمد بن ابى طالب طبرسى	احتجاج	-٢٨
	٥٧١ قمرى	على بن حسين بن هبة الله	تهذيب ابن عساكر	-٢٩
چاپ ١٣٦٩ قمرى	٥٨٨ قمرى	ابن شهر آشوب	متشابه القرآن و مختلفه	-٣٠
	٦٢٦ قمرى	ياقوت حموى	معجم الادباء	-٣١
بيروت ١٣٨٥ قمرى	٦٣٠ قمرى	ابن اثير	تاريخ كامل	-٣٢
نجف ١٣٨٣ قمرى	٦٥٤ قمرى	سبط ابن جوزى	تذكرة الخواص	-٣٣
مصر ١٣٧٨ قمرى	٦٥٥ قمرى	ابن ابى الحديد	شرح نهج البلاغه	-٣٤
نجف ١٣٧٠ قمرى	٦٦٤ قمرى	ابن طاووس	كشف المحجّه	-٣٥
		ابن نما	مثير الاحزان	-٣٦
قاهره ١٣٥٦ قمرى	٦٩٤ قمرى	محب الدين طبرى	ذخائر العقبي	-٣٧
نجف ١٣٨١ قمرى	٧٢٦ قمرى	علامه حلى	حلاصه الرجال	-٣٨
قم ١٣٨١ قمرى		اربلى	كشف الغمه	-٣٩
مصر دارالمعارف	٧٤٨ قمرى	ذهبى	سير النبله	-٤٠
مصر ١٣٨٢ قمرى	٧٤٨ قمرى	ذهبى	ميزان الاعتدال	-٤١
مصر مطبعه سعادة	٧٧٤ قمرى	ابن كثير	البدايه و النهايه	-٤٢
لبنان دارالكتاب	٨٠٨ قمرى	عبدالرحمن بن خلدون	تاريخ ابن خلدون	-٤٣
		ابن حجر مكي	الصواعق المحرقة	-٤٤
چاپ اسلاميه		شيخ حر عاملى	وسائل الشيعه	-٤٥
	١١١١ قمرى	علامه مجلسى	بحار الانوار	-٤٦
		اعتماد السلطنه	حجّه السعاده	-٤٧
انتشارات نور	١٣٢ قمرى	محدث نورى	لؤلؤ و مرجان	-٤٨
مصر ١٣٧٣ قمرى	١٣٥٦ قمرى	رشيد رضا	تفسير المنار	-٤٩
تبريز ١٣٧٤ قمرى	١٣٦٠ قمرى	ابو عبدالله زنجانى	عظمت حسين	-٥٠
نجف ١٣٧٦		محدث قمى	كنى و القاب	-٥١
قاهره مطبعه سعد		عقاد مصرى	ابوالشهداء	-٥٢
طهران ١٣٧٢ قمرى	١٣٩٠ قمرى	علامه امينى	الغدیر	-٥٣
بغداد ١٣٧٧ قمرى		سيد على خطيب	الحسين فى طريق الشهاده	-٥٤

- ۵۵- قاموس الرجال علامه ششتري
 ۵۶- رساله بحثی کوتاه درباره علم امام علامه طباطبایی
 مرکز نشر کتاب چاپ دار التبلیغ
 و چند کتاب دیگر.

و از این کتابها به عنوان مدرک و گاهی برای بحث و انتقاد استفاده شده است

- ۵۷- دلائل الامامة طبری شیعی قرن چهار هجری
 ۵۸- امالی صدوق ۳۸۱ قمری امین الضرب ۱۳۰۰ قمری
 ۵۹- العواصم من القواصم ابن عربی ۵۰۴ قمری قاهره ۱۳۷۵
 ۶۰- مقتل خوارزمی اخطب خوارزم نجف ۱۳۶۷ قمری
 ۶۱- مناقب ابن شهر آشوب ۵۸۸ قمری قم مطبه علمیه
 ۶۲- مطالب السؤل ابن طلحه شافعی ۶۵۲ قمری
 ۶۳- لهوف ابن طاووس ۶۶۴ قمری اصفهان ۱۳۶۶ قمری
 ۶۴- معادن الحکمة علم الهدی کاشانی ۱۱۱۵ قمری طهران ۱۳۸۸ قمری
 ۶۵- نفس المهموم محدث قمی طهران ۱۳۵۰

و از این کتابها فقط برای بحث و انتقاد مطالبی نقل شده است:

- ۶۶- کتاب تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ۱۳۱۵ قمری
 ۶۷- تاریخ فتوح ابن اعثم کوفی ۳۱۴ قمری به نقل از مقتل خوارزمی
 ۶۸- اثبات الوصیة منسوب به مسعودی نجف طبع حیدری
 ۶۹- نورالعین ابو اسحاق اسفراینی ۴۱۷ قمری بمبئی ۱۲۹۹ قمری
 ۷۰- مقتل منسوب به ابی مخنف مجهول المؤلف بغداد ۱۹۶۶ میلادی
 ۷۱- خرائج قطب راوندی ۵۷۳ قمری
 ۷۲- مقدمه تاریخ ابن خلدون ۸۰۸ قمری مصر
 ۷۳- روضه الشهداء کاشفی ۹۱۰ قمری طهران ۱۳۳۴ شمسی
 ۷۴- روضه الصفاء محمد بن خاوندشاه ۹۰۳ قمری
 ۷۵- قمقام حاج فرهاد میرزا
 ۷۶- السیاسة الحسینیة ماربین آلمانی طهران ۱۳۲۸ قمری
 ۷۷- ناسخ التواریخ سپهر طهران ۱۳۰۷ قمری
 ۷۸- مجل رساله الاسلام قاهره
 ۷۹- تعلیقات کامل ابن اثیر عبدالوهاب نجار مصر ۱۳۵۶ قمری
 ۸۰- تعلیقات العواصم محب الدین خطیب ۱۳۹۰ قمری قاهره ۱۳۷۵ قمری

انجمن تحقیق مسائل تاریخی و اعتقادی

نقد شهید آگاه

پاسخ به حجت الاسلام

آقای لطف الله صافی گلپایگانی

تا همه‌ی کتاب را با دقت نخوانید درباره‌ی آن نظر ندهید

اسناد محرمانه ساواک در آخر کتاب

مقدمه

این نکته بر صاحب نظران پوشیده نیست که در مسائل فکری و تعقلی چون احتیاج بیشتر به تحقیق و دقت نظر هست بیش از هر چیز باید از نیروی عقل و فکر استفاده شود و نیروی عاطفه هرگز نباید در قلمرو مسائل فکری وارد گردد و اگر حماسه سرائی که کار عاطفه است در حریم مسائل فکری و عقلی وارد شود، کار تحقیق و کنجکاوی را مشکل می کند و گاهی انسان را به اشتباه می اندازد.

ولی در موضوعاتی از قبیل موضوعات عشقی و رزمی و مسائل تخیلی باید از عاطفه‌ی نیرومند و برافروخته استفاده شود، نه از فکر و تعقل و اگر در مسائل عاطفی از فکر و تعقل استفاده شود آن مسائل به صورتی بی روح و خشک و خسته کننده، جلوه خواهد کرد.

در مساله قیام امام حسین علیه السلام که هم جنبه‌ی تعقلی دارد و هم جنبه عاطفی، اگر کسی بخواهد به تحقیق و کنجکاوی در جنبه تعقلی آن بپردازد، باید فقط از نیروی فکری و تعقل استمداد کند نه از نیروی عاطفه.

کتاب شهید جاوید چون بر مبنای تحقیق و کنجکاوی تالیف شده طبعاً بیشتر به جنبه‌ی فکری و تعقلی مساله پرداخته و بحث و استدلال را تعقیب کرده و جنبه‌ی عاطفی مساله را دنبال نکرده است.

روی این اصل، اگر نویسنده‌ای بخواهد در برابر کتاب نام‌برده، بایستد و مخالف آن چیزی بنویسد باید فقط به استدلال و تحقیق بپردازد و اگر در این میدان، تحت تاثیر عاطفه، چیزی بنویسد، طبیعی است که گرفتار لغزش می‌شود.

پیروی از عاطفه

نویسنده‌ی کتاب شهید آگاه که تحقیقات کتاب شهید جاوید با طرز فکرش سازگار نبوده، به خشم آمده و از همان اول که قلم به دست گرفته تحت تاثیر طغیان عاطفه و خشم و غضب، شروع به نوشتن کرده است و از این‌رو نتوانسته است از تهمت‌های بزرگ در صفحه ۹۱ و ۹۴ و ۱۶۸ و از تمسخرهای کودکانه در صفحه ۱۴۴ و ۱۵۶ و ۱۷۴ و از بی ادبی و هتاک‌ی نسبت به نویسنده‌ی کتاب شهید جاوید در صفحه ۲۰۸ و از کهنه شمردن نظر دو دانشمند بزرگ شیعه، مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی - رضوان الله علیهما - در صفحه ۱۰۶ و از آرزوی مرگ کردن برای خویش در صفحه ۴۲۷ خودداری کند.

خود معظم له نیز پس از نوشتن کتاب که قدری از خشمش کاسته شده فهمیده است که از حدود ادب نویسندگی خارج شده و از این‌رو در مقدمه‌ی کتاب صفحه ۸ سطر ۱۱ و ۱۲ به معذرت خواهی پرداخته و از خوانندگان کتابش تقاضا کرده که هنگام مطالعه‌ی کتاب، این عذرخواهی را فراموش نکنند. ولی ایشان باید این عذرخواهی را از شخص نویسنده‌ی کتاب «شهید جاوید» بکنند و گرنه به همین مقدار عذرخواهی که در مقدمه‌ی کتاب کرده، مسئولیت قیامت از او برداشته نمی‌شود. حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود:

« يَوْمُ الْمَظْلُومِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الظَّالِمِ عَلَى الْمَظْلُومِ . »

(کلمات قصار، نهج البلاغه، ۲۴۲)

یعنی: «روزی که به طرفداری مظلوم، ظالم را کیفر می‌دهند، سخت‌تر است از روزی که وی به مظلوم ستم کرده است.»

بررسی اجمالی کتاب «شهید آگاه»

خلاصه‌ی محتوای کتاب «شهید آگاه» این است که امام حسین (علیه‌السلام) هیچ گونه امیدی به پیروزی نداشته بلکه می‌دانسته است در این سفر، در کربلا شهید می‌شود و به همین منظور هم حرکت کرده و امام در این حرکت خود، تعبد به شهادت نموده و خانواده‌ی رسالت را به اسیری کشانده است!

همه‌ی حساسیت معظّم له، روی مسئله‌ی علم امام است و به همین جهت، اسم کتاب را «شهید آگاه» گذاشته است. در نظر ایشان کسی که بگوید: امام به امید پیروزی بر دشمن، از مکه به سوی کوفه حرکت کرده، گناهی نابخشودنی مرتکب شده است.

این نویسنده آنجا که به سخنان بزرگانی از قبیل شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی رضوان الله علیهم می‌رسد و می‌بیند آنان می‌گویند: امام حسین (علیه‌السلام) به امید تسخیر کوفه و غلبه‌ی بر دشمن از مکه حرکت کرد، چون نتوانسته صریحاً نسبت اشتباه به علمای نام‌برده بدهد، سخنانشان را توجیه کرده و بدون هیچ قرینه‌ای این بزرگان تشیع را به پیروی از اهل سنت - به منظور اقناع آنان - متهم نموده است. (شهید آگاه ص ۸۷ و ۱۷۲ و ۲۳۰)

چون پایه‌ی سخن معظّم له این است که امام حسین (علیه‌السلام) هیچ گونه امیدی به پیروزی بر دشمن نداشته، رفتار و گفتار امام را طوری تفسیر می‌کند که با عقیده‌ی خودش منطبق شود. طبق نوشته‌ی این نویسنده، در حقیقت منطلق آن حضرت این است که:

اگرچه در ظاهر من مسلم بن عقیل را برای بررسی اوضاع کوفه و بیعت گرفتن برای جهاد و تهیه‌ی نیرو، فرستادم ولی در واقع نه منظورم بررسی اوضاع کوفه بوده، نه بیعت گرفتن برای جهاد، نه تهیه‌ی نیرو، نه تسخیر کوفه، نه برگرداندن خلافت اسلامی به مرکز اصلی خود، نه نجات دادن اسلام از راه قدرت خلافت، نه ضبط زکات و گرفتن جزیه، نه اجراء حدود اسلام، نه کوتاه کردن دست زورمندان از تجاوز به حریم اسلام، نه بسط فرهنگ اسلامی، نه بستن پیمان‌های نظامی و اقتصادی و فرهنگی به نفع جهان اسلام و نه بسیج نیرو، برای جهاد با کشورهای متجاوز. هیچ‌یک از این معانی منظور من نبوده و اگر در خطبه‌ام گفته‌ام: بنی‌امیه حدود اسلام را تعطیل کرده‌اند (تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۰۴) و در نامه‌ی خود به مردم بصره نوشته‌ام: سنت پیغمبر مرده و بدعت، جای آن را گرفته (تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۶) منظورم این نبوده که عملاً وارد میدان شوم و با در دست گرفتن خلافت حدود اسلام را اجراء و سنت پیغمبر را زنده و بدعت‌ها را نابود سازم بلکه منظور من از این حرکت این بوده که بطلان خلافت یزید را اعلام کنم و خود و یاران و کودکانم را عمداً به کشتن بدهم و خانواده‌ی خود را به اسیری بکشانم تا بدین وسیله یزید، خود به خود، از خلافت اسلامی برکنار شود! و نظام حکومتی اسلام از این وضع رسوا نجات یابد!

به فتوای نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه و بیعت گرفتن او از مردم و تهیه‌ی اسلحه و جمع آوری اعانه و اینکه مسلم پس از بررسی و تحقیق کامل به امام نوشت: مردم کوفه با شما هستند و زودتر به سوی کوفه حرکت کنید، این‌ها همه کارهای ظاهری و توخالی بوده و در واقع نه به بررسی اوضاع کوفه احتیاجی بوده نه به بیعت گرفتن از مردم، نه به اسلحه و پول و نیروی نظامی، نه به تسخیر کوفه و اصلاً امام نمی‌خواست به کوفه برود. به قول این نویسنده، این کارهای ظاهری و تو خالی بنام اتمام حجّت خوانده می‌شود. در نظر ایشان اتمام حجّت کاری است ظاهری و توخالی نه جدّی و واقعی (شهید آگاه، ص ۲۷۶، سطر ۲۱)

به عقیده‌ی معظم له، با این کارهای ظاهری و توخالی و سرانجام با کشته شدن امام و یارانش و اسیری خانواده‌اش یزید همین‌طور خود به خود از خلافت اسلامی برکنار شد! (شهید آگاه، ص ۳۲۵ سطر ۱۹) و نظام حکومتی اسلام از استبداد و اختناق نجات یافت! (شهید آگاه، ص ۴۸۴) درست دقت کنید ببینید این نویسنده‌ی محترم چه گفته است!!! سرگردانی نویسنده:

نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» چون دیده است این منطق، عقلانی نیست و با این بیان نمی‌توان قیام امام را به طور عقل پسند، توجیه و تفسیر کرد، از این رو، ناچار شده یک جنبه‌ی استثنائی به قیامت آن حضرت بدهد و آن را سرّی از اسرار و دارای رمز ملکوتی و به عنوان برنامه‌ی خاص و فوق‌العاده و دستور محرمانه‌ی غیبی و مأموریت سرّی معرفی کند (شهید آگاه، ص ۳۳ و ۱۰۵ و ۱۸۳ و ۱۹۱ و ۱۹۹ و ۲۳۲ و ۲۳۷) بدیهی است معنای اینکه قیام امام، جنبه‌ی استثنایی دارد این است که درک حقیقت این قیام برای ما ممکن نیست.

ولی از طرفی چون دیده است این مطلب را دانشمندان و عقلاء نمی‌پسندند و اگر قیام امام جنبه‌ی استثنایی داشته باشد از قابلیت پیروی ساقط می‌شود از این رو، ناچار شده کوشش کند که تا ممکن است برای قیام به صورتی که خود ترسیم کرده تفسیر و توجیه معقولی اگر چه با تکلف زیاد باشد، پیدا کند. خلاصه، این نویسنده، بین این دو مطلب سرگردان مانده و گاهی قیام امام را یک کار استثنائی و دارای رمز ملکوتی می‌داند و گاهی به تفسیر و توجیه آن می‌پردازد و می‌خواهد آن را با قوانین عقلانی و موازین شرعی تطبیق کند. و حقاً کسی که نمی‌تواند قبول کند که امام با امید پیروزی به سوی کوفه حرکت کرده، بهتر از این نمی‌تواند در بحث قیام فرزند پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وارد و از آن خارج گردد.

اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است

پایه و اساس کتاب «شهید آگاه» این است که امام حسین (علیه‌السلام) هیچ‌گونه امیدی به پیروزی نداشته و می‌دانسته در این سفر در کربلا کشته خواهد شد و به همین قصد نیز حرکت کرده است. این نویسنده برای اثبات این ادعای خود از ص ۵۶ فصلی تحت عنوان «امام آگاه بود» نوشته و ۳۳ دلیل برای مطلب خود آورده و اثبات این ادعاء، اساس کتاب «شهید آگاه» محسوب می‌شود. ولی ما پس از بررسی دلیل‌هایش چنین یافتیم که ادعای او با این دلیل‌ها ثابت نمی‌شود و اینک خلاصه‌ی این بررسی:

الف- محصول دلیل‌های ۱ و ۲ و ۱۰ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ این است که طبق پیش‌گویی‌های رسول خدا و خود امام حسین (علیه‌السلام) معلوم بود که آن حضرت مورد ظلم و ستم واقع گشته و سرانجام شهید خواهد شد و این مطلب را «عایشه» و «ابن عباس» و دیگران از رسول خدا نقل کرده‌اند.

بدیهی است از ۱۱ دلیل نام‌برده، اصل کلی شهادت امام معلوم می‌شود ولی از این دلیل‌ها ثابت نمی‌شود که این شهادت در این سفر و در سال ۶۱ هجری خواهد بود و کتاب «شهید آگاه» باید این مطلب را ثابت کند که نکرده است.

ب- دلیل ۳ خلاصه‌اش این است که امام حسین (علیه‌السلام) به «عبدالله جعفر» فرمود: «به دستور پیغمبر خدا که در خواب به من داده عمل خواهم کرد چه به ضرر من باشد و چه به نفع من یعنی چه شکست بخورم و چه پیروز شوم».

این دلیل چنان که معلوم است برخلاف مقصود «شهید آگاه» بیشتر دلالت دارد، زیرا امام احتمال پیروزی و شکست، هر دو را ذکر کرده و اگر می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، نامی از پیروزی نمی‌برد.

ج- دلیل ۴ گفتگوی امام را با «عبدالله بن مطیع» نقل کرده که در آن فرموده: هر چه قضای الهی است به ما خواهد رسید یعنی چه پیروزی و چه شکست. و همین مطلب را به صورت مفصل‌تری به «فرزدق» فرمود که: «اگر قضای الهی به دل خواه ما نازل شد و پیروز شدیم شکر خدا را می‌کنیم و اگر برخلاف امید ما نازل شد، ما تجاوز کار نخواهیم بود چون در راه حل قدم برداشته‌ایم». (ارشاد مفید ص ۱۹۹) پس دلیل ۴ هیچ دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

د- دلیل ۵ داستان ملحق شدن «زهیر» را به امام حسین (علیه‌السلام) آورده و خیال کرده زهیر برای کشته شدن به آن حضرت ملحق شده در حالی که «زهیر» برای مبارزه به منظور پیروزی امام به وی ملحق شد نه برای کشته شدن، تفصیل این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» پاورقی ص ۲۶۷ بخوانید تا بدانید این داستان هم برخلاف مقصود نویسنده، بیشتر دلالت دارد.

ه- در دلیل ۶ و ۷ گفته است: چرا امام حسین (علیه‌السلام) پس از معلوم شدن شهادت «مسلم» و «عبدالله بن یقطر» برنگشت؟ جواب این سؤال این است که نتیجه‌ی مشورت امام با اصحابش این شد که به کوفه بروند. توضیح این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۲۱۷ به بعد ملاحظه فرمایید.

و- در دلیل ۸ گفته است: وقتی فرستاده‌ی «ابن اشعث» و «ابن سعد» برای امام نامه آورد و پیغام «مسلم» را به آن حضرت رساند، چرا امام برنگشت و فرمود: ما حمّ نازل و عند الله نحتسب انفسنا؟ جواب این سوال نیز همان است که قبلاً اشاره شد که نتیجه‌ی مشورت امام با اصحابش این شد که به کوفه بروند و معنای این سخن امام که ما حمّ نازل ... این است که آنچه مقدر شده به ما می‌رسد چه پیروزی و چه شکست و این سخن امام همان مطلبی را می‌گوید که آن حضرت به «فرزدق» و «عبدالله بن مطیع» فرمود و دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

ز- دلیل ۹، حدیث «عمرو بن لوذان» است که به امام گفت: به کوفه نروید و تفسیر صحیح جواب امام به وی این است که من به اوضاع سیاسی بهتر از تو وارد هستم و تشخیص داده‌ام که باید به کوفه بروم و این حدیث دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد. تفصیل این مطلب را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۴۲۷ به بعد، ملاحظه فرمایید.

ح- دلیل ۱۱ این است که امام از شهادت «یحیی بن زکریّا» یاد می‌کرد و معلوم می‌شود که آن حضرت آگاهانه برای کشته شدن، می‌رفته است.

جواب این مطلب این است که مقصود امام از یاد کردن شهادت «یحیی بن زکریّا» این است که اگر من در راه این مبارزه‌ای که در پیش گرفته‌ام، کشته شوم همان راهی را رفته‌ام که «یحیی بن زکریّا» رفت. و این دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

ط- دلیل ۱۲ و ۲۸ این است که امام حسین (علیه‌السلام) می‌دانست عمر بن سعد و شمر و سنان و ... کشندگان آن حضرت هستند.

جواب این مطلب این است که این مثل خبری است که می‌گوید: علی (علیه‌السلام) می‌دانست قاتل وی، ابن ملجم است و این دلالت نمی‌کند که زمان شهادت را هم می‌دانسته است. سخنان مرحوم شیخ مفید و ابن شهر آشوب را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۴۵۳ به بعد، ملاحظه فرمایید تا حقیقت را دریابید.

ی- دلیل ۱۳ خطبه‌ی خطّ الموت است. تفسیر صحیح این خطبه را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۳۸۶ به بعد، ملاحظه فرمایید.^۱

یا- دلیل ۱۴ این است که امام به سخن «عمر بن عبدالرحمن» که می‌گفت: به عراق نروید، گوش نداد. و این مطلب دلالتی بر مقصود نویسنده ندارد.

یب- دلیل ۱۵ و ۱۷ متن تاریخ نیست بلکه سخنان یک سنی کم عمق است که از پیش خود اختراع کرده و این عجیب است که این نویسنده سخنان یک سنی بی تحقیق را می‌پذیرد ولی سخنان شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی را نمی‌پذیرد و با زورگوئی توجیه می‌کند!

یج- دلیل ۱۶، حدیث من لحق بی استشهد است. معنای این حدیث و احتمالات آن را در چاپ جدید کتاب «شهید جاوید» ص ۴۲۵ به بعد ملاحظه فرمایید.

ید- دلیل ۱۸ این است که امام به «فرزدق» فرمود که: مسلم وظیفه خود را انجام داد و بر ماست که وظیفه خود را انجام دهیم. و این مطلب دلالت بر مقصود نویسنده ندارد، زیرا معنای سخن امام این است که مسلم به امید پیروزی بر دشمن، مبارزه کرد و شهید شد و ما هم باید مثل او برای نجات اسلام، به امید پیروزی بر دشمن، مبارزه کنیم و به فرض اینکه شهید شویم، در راه مسلم رفتیم.

یه- دلیل ۲۷ این است که «میشم تمار» به مختار گفت: تو از زندان آزاد می‌شوی و به خون‌خواهی امام حسین علیه‌السلام قیام می‌کنی. و این دلیل بر مقصود نویسنده دلالت ندارد، زیرا از آن معلوم نمی‌شود که شهادت امام حسین (علیه‌السلام) پس از تشکیل حکومت اسلامی به دست آن حضرت، خواهد بود یا قبل از آن.

یو - دلیل ۳۱ این است که چون امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: در کتاب علی (علیه‌السلام) خواندم که محمد بن عبدالله بن حسن از خلفای این امت نیست و کتاب علی (علیه‌السلام) نزد امام حسین (علیه‌السلام) نیز بوده، پس در این کتاب خوانده که او به خلافت نمی‌رسد.

و دلیل ۳۲ این است که طبق روایات، امام حسین (علیه‌السلام) مدت حکومت بنی‌امیه را می‌دانست و یقین داشت که زمان انقراض حکومت این طایفه نرسیده است.

و دلیل ۳۳ این است که چون حوادث سال در شب قدر بر امام عرضه می‌شود تفصیل واقعه کربلا نیز بر امام عرضه شده و دانسته است که در فلان روز در کربلا کشته خواهد شد.

جواب این سه دلیل حدیثی است که در کتاب غیبت شیخ طوسی قدس سرّه صفحه ۲۶۳ آمده که: «ابو حمزه ثمالی می‌گوید: به امام محمد باقر (علیه‌السلام) گفتم: علی (علیه‌السلام) فرموده: بعد از سال ۷۰ رخصت و گشایش خواهد بود و سال ۷۰ گذشته و ما گشایش ندیدیم. امام فرمود:

«یا ثابت انّ الله کان وقت هذا الامر فی السبعین فلما قتل الحسین (علیه‌السلام) اشدّ غضب الله علی اهل الارض فآخّره...».

یعنی: «ای ابو حمزه خداوند قبضه کردن خلافت را به دست اهل بیت در سال ۷۰ مقرر کرده بود. پس امام حسین (علیه‌السلام) را که کشتند غضب خدا بر مردم شدید شد و آن را به تأخیر انداخت تا سال ۱۴۰ پس ما برای شما نقل

۱. و تفسیر کامل تر آن را در کتاب «پیرامون نظر دکتر شریعتی» بخوانید.

کردیم و شما آن را شایع کردید و خدا بار دیگر آن را به تأخیر انداخت و دیگر نزد ما برای آن وقتی قرار نداد». و این حدیث در اصول کافی، ج یک، صفحه ۳۶۸ نیز با کمی اختلاف نقل شده است.

از این حدیث معلوم می‌شود حضرت علی (علیه‌السلام) قبلاً تشکیل حکومت اسلامی را به دست ائمه (علیه‌السلام) در سال ۷۰ هجری نوید داده و این امید در خاندان رسالت از همان زمان حضرت امیر (علیه‌السلام) وجود داشته که در سال ۷۰ هجری خلافت اسلامی به دست ائمه (علیه‌السلام) بیفتد ولی کشتن امام حسین (علیه‌السلام) جلوی این مطلب را گرفته و از اینجا روشن می‌شود که امکان داشته امام حسین (علیه‌السلام) در سال ۶۱ هجری شمسی شهید نشود و در سال ۷۰ هجری حکومت اسلامی به دست خود آن حضرت یا فرزندانش بیفتد و نیز معلوم می‌شود امکان داشته در سال ۱۴۰ یعنی زمان حضرت صادق (علیه‌السلام) خلافت به دست اهل بیت بیفتد.

اگر نویسندگان کتاب «شهید آگاه» این حدیث را ندیده و اسفاً که چگونه بدون تفحص کامل از دلیل‌های یک مسئله و معارضات آن‌ها قلم به دست گرفته و می‌خواهد مطلبی را بر مردم تحمیل کند! و اگر این حدیث را دیده و عمداً ندیده گرفته صد بار و اسفاً که چگونه هر حدیثی را که با عقیده‌اش موافق نیست ندیده می‌گیرد!!!

یک نکته:

این که کتاب «شهید آگاه»، صفحه ۷۱ ضمن شماره ۳۳ می‌گوید: حوادث سال در شب قدر بر امام عرضه می‌شود عمده‌ی دلیلش اخباری است که در اصول کافی، ج ۱، صفحه ۲۴۲ تا ۲۵۳، تحت ۹ شماره آمده. ولی باید دانست که راوی این اخبار «حسن بن عباس بن حریش» است که نزد علمای رجال بد سابقه و غیر قابل اعتماد است و این اخبار را درباره شب قدر و عرضه شدن حوادث سال بر امام جعل کرده است و این نظر قاموس الرجال است.

(قاموس الرجال، ج ۳، ص ۱۸۲ و ۱۸۳)

غفلت عجیب و تناقض در عقیده:

مضمون دلیل ۱۹ و ۲۶ و صدر دلیل ۱ این است که امام حسین (علیه‌السلام) برای اینکه خودش در حرم خدا ریخته نشود از مکه حرکت کرده است.

و از اینجا معلوم می‌شود که آن حضرت احتمال می‌داده در مکه شهید گردد و این مخالف عقیده نویسندگان کتاب «شهید آگاه» است، زیرا او عقیده دارد امام می‌دانسته در این سفر در کربلا شهید می‌شود و احتمال نمی‌داده در مکه شهید شود (شهید آگاه، ص ۷۱، سطر ۱۲ و ۱۳) و این غفلت عجیبی است که نویسندگان بخوانند مطلبی را ثابت کند و سه دلیل بیاورد که بر ضد مقصودش دلالت دارد!

او نه تنها این سه دلیل را بر ضد عقیده خود آورده بلکه در صفحه ۳۲۷، سطر ۱۷ مضمون این سه دلیل را به عنوان احتمال قوی اظهار کرده و می‌نویسد: «ما قویاً احتمال می‌دهیم که امام به واسطه آنکه خودش در حرم ریخته نشود پیش از وصول نامه مسلم عازم عراق شد».

و نیز در صفحه ۳۱۹ می‌نویسد: «امام برای این که در مدینه دستگیر و کشته نشود به مکه . . . هجرت فرمود».

و نیز در صفحه ۳۲۸ در مورد فرض ورود امام حسین علیه‌السلام به کوفه می‌نویسد: «در کوفه آن حضرت را شهید می‌کردند».

معلوم شود این نویسنده هم عقیده دارد اما می‌دانست در کربلا شهید می‌شود و هم عقیده دارد که نمی‌دانست در کربلا شهید می‌شود بلکه احتمال می‌داد در مدینه یا در مکه یا در کوفه شهید شود و این است تناقض در عقیده!!!
زیاد کردن عدد:

ضمناً در فصل «امام آگاه بود» دلیل ۱۰ تکرار دلیل ۲ و دلیل ۲۱ تکرار دلیل ۲۰ و دلیل ۲۵ و ۳۰ تکرار دلیل ۲۴ و دلیل ۲۶ تکرار دلیل ۱۹ می‌باشد و معظم له فقط برای زیاد کردن عدد دلیل‌ها این مکررات را نوشته است و نیز دلیل ۱۵ و ۱۷ متن تاریخ نیست بلکه بافته‌ی خیال یک سنی خیال پرداز است که ایشان برای زیاد کردن عدد دلیل‌ها به عنوان دو دلیل مستقل آورده است!

نتیجه بحث:

نتیجه بحث این شد که فصل «امام آگاه بود» پایه و اساس کتاب «شهید آگاه» را تشکیل می‌دهد و نویسنده در این فصل می‌خواسته ثابت کند که امام می‌دانسته در این سفر در کربلا کشته می‌شود ولی معلوم شد که از دلیل‌های فصل نام‌برده این مطلب ثابت نمی‌شود بلکه بعضی از دلیل‌هایش برعکس مقصود نویسنده دلالت دارد و از اینجا روشن می‌شود که اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است.

بدیهی است پس از آنکه روشن شد اساس کتاب «شهید آگاه» باطل است چندان لزومی ندارد به بحث ادامه دهیم ولی برای اینکه معلوم شود نویسنده چگونه تحت تأثیر احساسات بی‌مه‌ار حاضر شده برای تحمیل طرح بی‌دلیل خود به شخصیت‌های علمی شیعه، تهمت بزند و حتی از تهمت زدن به پیغمبر خدا و امام حسین و مسلم بن عقیل هم خودداری نکرده از این جهت چند مورد از این تهمتها را توضیح می‌دهیم.
تهمت‌های عجیب:

۱- تهمت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله):

نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» این که معتقد است امام حسین (علیه‌السلام) هیچ گونه امیدی به پیروزی نداشته، چون دیده ممکن است مردم فهمیده بگویند: پیغمبر خدا صلی‌الله علیه و آله در جنگ احد و علی (علیه‌السلام) در جنگ صفین، امید به پیروزی داشتند ولی پیروز نشدند چه مانعی دارد که بگوییم: امام حسین (علیه‌السلام) همه مثل جد و پدرش، امید پیروزی داشته؟ از این جهت، معظم‌له، امید رسول خدا را به پیروزی در جنگ احد و نیز امید حضرت امیر را به پیروزی در جنگ صفین، انکار کرده است.

این نویسنده در صفحه ۱۵۵ می‌گوید: «طبق اخبار متعدده که در تفسیر طبری آمده، رسول خدا صلی‌الله علیه و آله شکست لشکر اسلام و شهادت عمویش حمزه را پیش‌بینی می‌کرد». و در صفحه ۱۶۷ می‌گوید: «سیره ابن هشام را ملاحظه فرمایید پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله شهادت حمزه و گروهی از مسلمانان را در این غزوه پیش‌بینی می‌کرد».

ما هرچه تفحص کردیم در تفسیر طبری در آیاتی که مربوط به جنگ احد است، حتی یک خبر هم نیافتیم که دلالت کند بر اینکه رسول خدا (صلی‌الله علیه و آله) امیدی به پیروزی نداشته یا دلالت کند که آن حضرت شهادت جناب حمزه را پیش‌بینی کرده چرا این نویسنده‌ی محترم اقلاً یکی از آن اخبار متعددی را که ادعا کرده، ذکر نفرموده تا دیگران نیز ملاحظه کنند؟!.

و نیز به سیره‌ی ابن هشام رجوع کردیم و دیدیم آنچه معظم له ادعا کرده که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شهادت حضرت حمزه را پیش بینی فرموده برخلاف حقیقت است. و اینک عبارت سیره‌ی ابن هشام:

« قال: فلما سمع بهم رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و المسلمون قد نزلوا حيث نزلوا قال رسول الله للمسلمين: انى قد رايت و الله خيرا: رايت بقرا و رايت فى ذباب سيفى ثلما و رايت انى ادخلت يدى فى درع حصينه فاولتها المدينة». «قال ابن هشام: و حدثنى بعض اهل العلم ان رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) قال: رايت بقرا لى تذبح قال: فاما البقر فهى ناس من اصحابى يقتلون و اما الثلم الذى رايت فى ذباب سيفى فهو رجل من اهل بيتى يقتل». (سیره ابن هشام ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳)

ترجمه: « ابن اسحاق گفته است: وقتی که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) از آمدن کفار و وضع آنان آگاه شد در حالی که مسلمانان در جای خود فرود آمده بودند آن حضرت به مسلمانان فرمود: به خدا قسم من خوابی دیدم که خیر است در عالم خواب یک عده گاو دیدم و دیدم در دم شمشیر من شکافی پیدا شده و دیدم دست خودم را در زره محکمی داخل کردم و آن زره را به مدینه تعبیر نمودم».

«ابن هشام می‌گوید: بعضی از اهل علم برای من نقل کردند که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: من در خواب دیدم یک عده گاو دارم که ذبح می‌شدند و فرمود: آن گاوها گروهی از یاران من هستند که کشته می‌شوند و آن شکافی که در دم شمشیر خود دیدم تعبیرش این است که مردی از اهل بیت من کشته می‌شود».

همچنان که ملاحظه می‌فرمایید، خواب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به دو گونه نقل نشده، در نقل اول که از ابن اسحاق است، نه رسول خدا خبر از شکست مسلمانان در جنگ احد داده و نه شهادت حضرت حمزه را پیش بینی فرموده بلکه از اینکه فرموده: خوابی دیدم که خیر است و نیز از اینکه فرموده: دستم را در یک زره محکمی داخل کردم، معلوم می‌شود خواب آن حضرت امید بخش بوده و آن را به خوبی و مصونیت از شکست تعبیر کرده است. و در نقل دوم که از ابن هشام است رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پیش بینی شهادت عده‌ای از اصحاب و یکی از اهل بیت خود را فرموده و معلوم است که شهادت عده‌ای از اصحاب و یکی از اهل بیت دلیل بر شکست نیست، زیرا در جنگ‌هایی هم که مسلمانان پیروز می‌شدند، مثل جنگ بدر، یک عده کشته می‌دادند. بنابراین، اگر نگوییم، از این دو نقل روی هم رفته، پیش بینی پیروزی مسلمانان در جنگ احد، استفاده می‌شود (که با همان پیروزی در اول کار منطبق می‌گردد) هرگز پیش بینی شکست، استفاده نمی‌شود. و نیز اینکه رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شکاف شمشیر خود را به شهادت یکی از اهل بیت خود تعبیر فرموده، قبل از جنگ معلوم نبود آن یک نفر که از اهل بیت کشته می‌شود چه کسی خواهد بود ولی آنگاه که جناب حمزه کشته شد، با وی منطبق گشت.

از آنچه گذشت روشن شد که برخلاف گفته‌ی کتاب «شهید آگاه» نه از مدارک تاریخی معلوم می‌شود رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شکست مسلمانان را در جنگ احد، پیش‌بینی فرموده و نه معلوم می‌شود از شهادت حضرت حمزه خبر داده و این تهمت است که نویسنده کتاب «شهید آگاه» آگاهانه به رسول اکرم زده تا بدین وسیله نظر خود را ثابت کند!

۲- تهمت به علی ((علیه‌السلام))؟

کتاب «شهید آگاه» در صفحه ۱۶۳ و ۱۶۷ می‌گوید: «علی (علیه‌السلام) می‌دانست و خبر می‌داد که معاویه پس از آن حضرت بر اوضاع مسلط خواهد شد».

معنای این سخن این است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ صفین، امید نداشت بر معاویه غالب گردد. ولی بر خلاف تصور این نویسنده، از سخنان خود امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) استفاده می‌شود که آن حضرت امیدوار بوده بر معاویه غالب شود و اینک سخنان آن حضرت:

الف- علی (علیه‌السلام) درباره معاویه می‌فرماید: «سَأَجْهَدُ فِي أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ» (نهج البلاغه، نامه ۴۵)

یعنی: «من کوشش می‌کنم که زمین را از وجود این عنصر ناپاک- معاویه بن ابی سفیان - پاک گردانم». اگر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) امیدوار نبود، معاویه را نابود کند، نمی‌فرمود: من کوشش می‌کنم که زمین را از وجود معاویه پاک گردانم.

ب- علی (علیه‌السلام) - هنگامی که در صفین با معاویه و قشون وی روبرو شد در دعای خود به درگاه خدا عرضه داشت: «إِنْ أَطَهَّرْتَنَا عَلَى عَدُوِّنَا فَجَنَّبْنَا الْبُغْيَ وَ سَدَّدْنَا لِلْحَقِّ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۰) یعنی: «خدایا اگر ما را بر دشمنان خود پیروز کردی ما را از تجاوز مصون بدار».

اگر امام امیدوار نبود بر معاویه غالب شود، چنین سخنی نمی‌فرمود.

ج- امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) پس از آنکه مصر به دست معاویه افتاد، ضمن اظهار تأسف شدید، می‌فرماید: «سبحان الله بینا نحن نرجو ان نغلب القوم علی ما فی ایدیهم اذ غلبونا علی ما فی ایدینا» (کشف المحجّه، ص ۱۷۴) یعنی: «عجبا در زمانی که ما امیدوار بودیم بر معاویه غالب شویم و شام را از وی بگیریم، او و عمال او، مصر را از دست ما گرفتند».

از این سخن امام استفاده می‌شود که آن حضرت امیدوار بوده بر معاویه غالب گردد.

د- امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) در صفین، پیش از شروع جنگ، به سپاه خود مطالبی را تعلیم کرد و از جمله فرموده: «فَإِذَا كَانَتْ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَلَا تُصِيبُوا مُعْبِرًا وَلَا تُجْهَرُوا عَلَى جَرِيحٍ» (نهج البلاغه، نامه ۱۴)

یعنی: «آنگاه که به اذن خدا دشمن را شکست داده و به فرار واداشتید، فراریان را نکشید و به تسلیم شدگان بی‌دفاع صدمه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید».

اگر امام امیدوار نبود بر معاویه غالب شود، معنی نداشت، به سربازانش دستوراتی راجع به بعد از شکست دادن لشکر معاویه، بدهد.

با اینکه از این سخنان علی (علیه‌السلام) که نقل کردیم، امیدواری آن حضرت به پیروزی بر معاویه معلوم می‌شود، چگونه نویسنده کتاب «شهید آگاه» به طور قطع و یقین می‌گوید: علی (علیه‌السلام) امیدوار نبود بر معاویه غالب شود و می‌دانست معاویه بر امت اسلام مسلط خواهد شد؟! آیا ایشان برای گفته خود دلیلی داشته و نیاورده یا دلیلی نداشته؟ اگر دلیلی داشته باید دلیل خود را با معارضاتش ذکر کند و بین آن‌ها مقایسه نماید و یک طرف را ترجیح دهد یا توقف کند و اگر دلیلی نداشته و این نسبت را به امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) داده که آن حضرت امیدوار نبود بر

معاویه غالب گردد، در این صورت این تهمتی است که آگاهانه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) زده تا نظر خود را ثابت کند!!!

۳ - تهمت به امام حسین (علیه السلام):

نویسنده کتاب «شهید آگاه» در ص ۵۰ می گوید: «امام حسین (علیه السلام) غالباً نظر کسانی را که می گفتند: پیروزی نظامی برای امام میسر نیست و آن حضرت کشته خواهد شد تأیید می کرد».

ما هرچه تفحص کردیم، در مذاکرات امام با ابن عباس و عبدالله جعفر و عبدالله عمر و عبدالله مطیع و دیگران عبارتی نیافتیم که آن حضرت آنان را تأیید کند و بفرماید: من می دانم بر دشمن غالب نخواهم شد. پس چگونه نویسنده می گوید که: امام غالباً نظر کسانی را که می گفتند پیروزی نظامی برای آن حضرت ممکن نیست، تأیید می کرد؟! معنای کلمه ی غالباً این است که اگر بیست نفر، به امام گفته اند پیروزی بر دشمن برای شما میسر نیست، حداقل سخن پانزده نفر از آنان را تأیید فرموده است. چرا این نویسنده محترم آن عباراتی را که از آن ها تأیید، استفاده می شود فکر نکرده است؟! آیا غیر از این است که چون ایشان عقیده دارد امام آگاهانه برای کشته شدن رفته، تصمیم گرفته همه چیز را با عقیده خود تطبیق کند و از این جهت این تهمت را به امام حسین (علیه السلام) زده است؟! ۴- تهمت به مسلم بن عقیل:

کتاب «شهید آگاه»، ص ۱۴۲ می گوید: «گزارشی که مسلم بن عقیل به امام داد فقط حاوی ابراز احساسات مردم کوفه و آن بیعت کذائی بود و احتمال بی وفایی مردم کوفه آنقدر روشن بود که احتیاج به تذکر نبود».

مقصود نویسنده این است که مسلم بن عقیل هیچ گونه اعتمادی به مردم کوفه نداشت و به پیروزی امام نیز امیدی نداشت و فقط ظاهر حال مردم کوفه و احساسات توخالی آنان را به آن حضرت گزارش داد.

ولی بر خلاف گفته این نویسنده، ما می بینیم امام حسین (علیه السلام) درباره گزارش مسلم بن عقیل به مردان کوفه می نویسد: «نامه مسلم بن عقیل از رأی پسندیده شما حکایت می کند و گزارش می دهد که جماعت بزرگان شما متفق شده اند که ما را در گرفتن حق خویش و برگرداندن خلافت به مرکز خود، یاری کنند».

(ارشاد مفید، ص ۲۰۰)

امام حسین (علیه السلام) می فرماید: نامه مسلم حاکی از اجتماع و اتفاق بزرگان کوفه برای یاری کردن امام و کوشش برای پیروزی آن حضرت است، ولی این نویسنده می گوید: گزارش مسلم فقط حاوی اظهار احساسات تو خالی مردم کوفه است و هیچ گونه امید و اطمینانی به مردم کوفه از آن استفاده نمی شود. آیا این نویسنده، بیش از امام حسین (علیه السلام) از مضمون نامه مسلم بن عقیل آگاه بوده است؟!

آیا غیر از این است که چون او معتقد است: امام هیچ گونه امیدی به پیروزی نداشت، می خواهد بگوید: مسلم بن عقیل نیز چنین امیدی نداشت و نامه وی نیز چنین امیدی به امام نمی داده است و این تهمت را به و مسلم می زده تا عقیده مسلم را با عقیده خودش، یکسان جلوه دهد و از این راه نظر خود را ثابت کند؟!

اگر مسلم بن عقیل به مردم کوفه اعتماد نداشت، چرا به امام نوشت: جمع اهل کوفه با شما هستند زود حرکت کنید؟ (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷). که آیا مسلم می خواست امام را فریب بدهد؟!

۵- تهمت به شیخ مفید :

یک فرد شیعه از مرحوم شیخ مفید پرسیده: ما گروه شیعه اجماع داریم که امام همه حوادث آینده را می‌داند، پس چرا علی (علیه‌السلام) با اینکه می‌دانست کشته می‌شود به مسجد رفت؟ و چرا امام حسین (علیه‌السلام) با اینکه می‌دانست در این سفر کشته می‌شود، به سوی کوفه حرکت کرد؟ شیخ مفید جواب داد: ما گروه شیعه اجماع نداریم که امام همه حوادث آینده را بدون استثناء می‌داند و دلیلی نداریم که علی (علیه‌السلام) می‌دانست در آن شب مخصوص در مسجد ضربت می‌خورد. و نیز دلیلی نداریم که امام حسین (علیه‌السلام) می‌دانست که در این سفر کشته شود. (بحار، طبع جدید، ج ۴۲، ص ۲۵۷ و ۲۵۸)

نویسنده کتاب «شهید آگاه» در ص ۲۲ می‌گوید: شیخ مفید، این سخن را در برابر عامه گفته و می‌خواسته آنان را با این جواب اقناعی ساکت کند و آن چه گفته، موافق عقیده اهل سنت و مخالف عقیده شیعه است.

ما در جواب کتاب «شهید آگاه» می‌گوییم:

اولاً کسی که این سؤالات را از شیخ مفید کرده یک فرد شیعه‌ی خالص بلکه افراطی بوده، زیرا او در سؤال خود گفته: ما اجماع داریم که امام همه‌ی حوادث آینده را می‌داند و یک فرد سنی هرگز چنین سخنی نمی‌گوید. پس شیخ مفید در اینجا در مقابل اهل سنت نبوده تا روی عقیده‌ی آنان جواب بدهد.

و ثانیاً شیخ مفید در جواب سؤال کننده فرموده: اجماعاً ان الامر علی خلاف ما قال. اجماع ما گروه شیعه مخالف گفتار سؤال کننده است. با اینکه شیخ مفید صریحاً فرموده: اجماع ما گروه شیعه، چنین است آیا می‌توان گفت: او به مذاق اهل سنت سخن گفته؟ آیا اجماع ما گروه شیعه یعنی اجماع اهل سنت؟! آیا شیخ مفید می‌خواهد بفرماید: من گفتم اجماع ما گروه شیعه، چنین است ولی مطلب این طور نیست بلکه آنچه گفتم مطابق عقیده‌ی اهل سنت و مخالف عقیده‌ی شیعه است؟! آیا شیخ مفید دروغ می‌گوید؟!

آری چون نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» دیده آنچه شیخ مفید فرموده، مخالف عقیده‌ی او است و در برابر شخصیت با عظمت شیخ نمی‌تواند چیزی بگوید از این جهت ناچار شده سخن او را توجیه کند و بگوید: او موافق عقیده‌ی اهل سنت سخن گفته در حالی که این تهمت بزرگی است که به رئیس مذهب شیعه زده و توجه نداشته یا داشته است.

۶- تهمت دیگر به شیخ مفید:

کتاب «شهید آگاه» در ص ۲۳۵ گفته: «و چنانچه مفید رضوان الله علیه تصدیق فرموده خدا امام را به شهادت و اسیری اهل بیت متعبد فرموده».

ظاهر این عبارت این است که شیخ مفید نیز مثل نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» تصدیق کرده که خدا به امام دستور داده به منظور کشته شدن خود و اسیر شدن اهل بیت حرکت کند. در حالی که شیخ مفید هرگز چنین تصدیقی نکرده بلکه پس از آن که فرموده: دلیلی نداریم که امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) می‌دانسته در آن شب مخصوص کشته می‌شود این جمله را اضافه کرده که:

«و لو جاء به اثر لم یلزم فیه ما یظنّه المعترضون اذ کان لا یمتنع ان یتعبده الله تعالی بالصبر علی الشّهاده و الاستسلام للقتل». (بحار، طبع جدید، ج ۴۲، ص ۲۵۸)

یعنی: «و اگر به فرض محال^۱ خبری وارد شده باشد که آن حضرت می دانسته در آن وقت معین کشته می شود عقلا مانعی ندارد که خدا او را به صبر بر شهادت و پذیرفتن قتل مأمور کرده باشد».

و درباره‌ی امام حسین (علیه السلام) نیز پس از آنکه جواب داده: هیچ دلیلی نداریم که آن حضرت می دانسته در این سفر کشته می شود، فرموده:

«و لو كان عالما بذلك لكان الجواب عنه ما قدّمناه في الجواب عن علم امير المؤمنين (عليه السلام) بوقت قتله».

یعنی: «و اگر به فرض محال آن حضرت از کشته شدن خود در این سفر آگاه بوده باشد، جوابش همان است که در مورد علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) به وقت شهادت خود گفتیم».

مقصود مرحوم شیخ این است که از نظر عقل مانعی ندارد خداوند او را متعبد به پذیرفتن قتل کرده باشد. پس شیخ مفید خواسته است بفرماید: در مقام ثبوت مانعی ندارد امام مأمور به پذیرفتن قتل شود ولی در مقام اثبات هیچ دلیلی بر این مطلب نداریم و در حقیقت، «شیخ مفید» این مطلب را که خداوند امام را مأمور به پذیرفتن قتل کرده باشد در مقام اثبات تصدیق نکرده بلکه تکذیب کرده است.

اگر نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» فرق میان مقام ثبوت و اثبات نگذاشته و ندانسته این تهمت را به شیخ مفید زده که «او تصدیق کرده که خدا امام را به شهادت و اسیری اهل بیت متعبد فرموده» که واسفا! و اگر فرق بین مقام ثبوت و اثبات را می دانسته و دانسته این تهمت را به رئیس مذهب شیعه زده تا او را موافق با عقیده‌ی خودش جلوه دهد که صد بار واسفا!!! و به نظر ما او دانسته این تهمت را به شیخ مفید زده است!

۷- تهمت به سید مرتضی:

نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» در ص ۸۷ و ۱۷۲ می گوید: «سید مرتضی می خواسته در مورد قیام امام حسین (علیه السلام) به اهل سنت پاسخی بدهد که در نظر خود آنان پذیرفته باشد و می خواسته اهل سنت را به منطوق خودشان قانع سازد».

باید دانست که مرحوم سید مرتضی ضمن سخنان خود که در تنزیه الانبیاء، ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ آمده، فرموده: «انما اردنا بذکر هذه الجملة ان اسباب الظفر بالعدو كانت لايحة».

یعنی: «ما می خواستیم با این بیان روشن کنیم که شرائط پیروزی امام حسین (علیه السلام) بر دشمن فراهم بود» و نیز فرموده:

«و لم يكن في حساب ان القوم يغدر بعضهم و يضعف اهل الحق عن نصرته».

یعنی: «امام حسین (علیه السلام) تصور نمی کرد بعضی از اهل کوفه بی وفایی می کنند و اهل حق نیز از یاری امام ناتوان می گردند».

نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» چون دیده آنچه مرحوم سید مرتضی فرموده با عقیده‌ی او موافق نیست و نتوانسته مخالفت چنین شخصیت بزرگی را تحمل کند، از این رو، سخن او را بدین گونه توجیه کرده که مرحوم سید مرتضی به مذاق اهل سنت، سخن گفته است. ولی مرحوم شیخ طوسی که عقاید استادش سید مرتضی را بهتر از نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» می دانسته در تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۹۰ می گوید: «سید مرتضی این نظر را اختیار کرده که

۱. محال بودن این فرض از کلمه‌ی «لو» استفاده می شود.

عقلاً و نقلاً حرام است امام دانسته برای کشته شدن حرکت کند و هذا المذهب هو ألدی اختاره المرتضى فی هذه المسئلة».

از اینجا معلوم می‌شود آنجا که سید مرتضی فرموده: «در آغاز کار اسباب پیروزی امام حسین (علیه‌السلام) بر دشمن فراهم بود و آن حضرت تصور نمی‌کرد بعضی از اهل کوفه بی‌وفایی می‌کنند و اهل حق از یاری امام ناتوان می‌گردند». این عقیده‌ی خود مرحوم سید مرتضی بوده که اظهار کرده نه عقیده‌ی اهل سنت.

اگر نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» از این نظر سید مرتضی که شیخ طوسی نقل کرده، آگاه نبوده و سخن سید را موافق اهل سنت و مخالف عقیده‌ی شیعه و مخالف عقیده‌ی خود سید، محسوب داشته این مایه‌ی تأسف است که چرا نویسنده‌ای بدون اطلاع از افکار مرحوم سید، درباره‌ی سخنان او، اظهار نظر کرده و اگر آگاه بوده و دانسته به این عالم بزرگ تهمت زده که او به مذاق اهل سنت سخن گفته، این بیشتر مایه‌ی تعجب و تأسف خواهد بود!!!

۸- تهمت به سید مرتضی و شیخ طوسی:

نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» در ص ۱۰۶ کتاب، سخنانی بدین مضمون می‌گوید: «چون در زمان خلافت بنی‌عباس که دوران اختناق فکری بود، آزادی خواهی، حریت، قیام، انقلاب، مبارزه با فرد پرستی و استبداد جرم محسوب می‌شد و عمال حکومت راضی نبودند قیام امام حسین (علیه‌السلام) طوری در اذهان مجسم شود که آنان را مثل یزید و ابن زیاد مورد تنفر قرار دهد، از این جهت حتی علمای شیعه (مقصودش سید مرتضی و شیخ طوسی است) برای اینکه بر خلاف رضای دستگاه حکومت کاری نکنند، ناچار بودند قیام امام را آن طوری که در تنزیه الانبیاء و تلخیص الشافی نوشته شده، تشریح کنند و نظر کتاب «شهید جاوید» نیز که همان نظر سید مرتضی و شیخ طوسی است، مناسب همان دوران‌های اختناق فکری و اعصار تاریک است و باید آن را به عنوان یک نظر کهنه و کنار رفته تلقی کرد». در اینجا مقصود اصلی کتاب «شهید آگاه» این است که طرح کتاب «شهید جاوید» را در نظر آزادی خواهان اصلاح طلب، آلوده جلوه دهد ولی در حقیقت مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی را به پیروی از حکومت عدالت کش بنی‌عباس و جلب خوشنودی دستگاه استبدادی آنان، متهم کرده است!

نظر این دو عالم بزرگ این است: «هر امامی وقتی مظنه‌ی قوی پیدا کند که می‌تواند با حکومت ظلم به مبارزه‌ی مسلحانه برخیزد، واجب است جنبش کند و نیرو تهیه نماید و در شرائط مساعد حکومت ظلم را ساقط سازد و خلافت را قبضه کند. امام حسین (علیه‌السلام) نیز آن‌گاه که شرائط پیروزی فراهم شد، به منظور تسخیر کوفه و گرفتن خلافت حرکت کرد ولی آن‌گاه که اوضاع تغییر نمود و شرائط، نامساعد گشت در ترک خصومت و جلوگیری از برخورد نظامی کوشید تا نیروهای موجود، بیهوده تلف نشود ولی پیشنهاد ترک خصومت از آن حضرت پذیرفته نشد و عمال حکومت یزیدی، به وی تهاجم کردند و امام به دفاع پرداخت و در راه دفاع اضطراری، شهید شد». (تنزیه الانبیاء، ص ۱۷۹ تا ۱۸۲ و تلخیص الشافی، جزء ۴، ص ۱۸۲ تا ۱۸۸).

آیا این نظر سید مرتضی و شیخ طوسی، مخالف آزادی خواهی و موافق رضای خلفای بنی‌عباس است؟ آیا بنی‌عباس راضی بودند، امام موسی بن جعفر (علیه‌السلام) اگر شرائط را مساعد دید، بر ضد آنان قیام مسلحانه کند؟ ما هرچه فکر می‌کنیم نمی‌فهمیم کجای نظر این دو عالم بزرگ شیعه مخالف آزادی خواهی و مبارزه با ظلم و استبداد و موافق رضای خلفای بنی‌عباس است؟

آری چون نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» می‌خواسته طرح کتاب «شهید جاوید» را محکوم کند و آن‌را مخالف با افکار آزادی خواهان عدالت طلب جلوه دهد و می‌دانسته که نظر کتاب «شهید جاوید» همان نظر این دو عالم بزرگ شیعه است، ناچار شده این دو شخصیت بزرگ علمی شیعه را به پیروی از روش استبدادی بنی عباس و جلب خوشنودی دستگاه عدالت کش بنی عباس، متهم کند!

آیا در شرع عدالت و انصاف رواست که نویسنده‌ای چون نظر کتاب «شهید جاوید» را نمی‌پسندد و می‌خواهد آن را محکوم کند، برای رسیدن به این هدف، به سید مرتضی و شیخ طوسی چنین تهمت بزرگی را بزند؟! آیا اینکه اجتهاد این دو عالم بزرگ با اجتهاد نویسنده‌ی کتاب «شهید جاوید» یکی است، گناه غیر قابل بخشایشی محسوب می‌شود و این دو دانشمند کم نظیر جهان تشیع را مستحق چنین تهمت بزرگی می‌کند؟! یک سؤال:

این نویسنده گفته است: با کشته شدن امام حسین (علیه‌السلام) نظام حکومتی اسلام از استبداد نجات یافت. (شهید آگاه، ص ۴۸۴، سطر آخر).

بدیهی است معنای نجات یافتن نظام حکومتی اسلام این است که با کشته شدن امام حسین (علیه‌السلام) اختناق و استبداد، برداشته شد. حالا از این نویسنده، سؤال می‌شود که اگر با کشته شدن امام، نظام حکومتی اسلام از استبداد سیاسی نجات یافت، پس این اختناق و استبداد سیاسی در زمان بنی عباس کجا بود که به قول کتاب «شهید آگاه» سید مرتضی و شیخ طوسی تحت تأثیر آن، قیام امام را بررسی کرده و ناچار شده‌اند، موافق رضای دستگاه حکومت استبدادی بنی عباس درباره‌ی قیام آن حضرت، اظهار نظر کنند؟! تبعیض چرا؟

کتاب «شهید آگاه» درباره‌ی مقابله‌ی نظامی امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) با معاویه و روش آن حضرت در مراحل اخیر مبارزه می‌گوید: «اکثریت مردم امتحان خوبی ندادند و حضرت مجتبی (علیه‌السلام) دانست با آن مردم و آن شرایط تشکیل حکومت اسلامی^۱ و کوتاه کردن دست بنی‌امیه با زور سر نیزه و قدرت نظامی میسر نیست. (شهید آگاه، ص ۱۳۷)

از این عبارت معلوم می‌شود این نویسنده‌ی محترم می‌خواهد بگوید: امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) هنگامی که نیروهای خود را برای جنگ با معاویه حرکت داد، امید پیروزی داشته ولی بعداً که اصحاب او امتحان خوبی ندادند و اختلاف و نفاق در آن‌ها ظاهر شد، دانست که پیروزی نظامی میسر نیست.

معلوم نیست چرا کتاب «شهید آگاه» درباره‌ی حضرت امام حسن (علیه‌السلام) راضی شده است بگوید: آن حضرت اول به امید پیروزی حرکت کرده و پس از دگرگون شدن اوضاع، دانسته است که پیروزی نظامی میسر نیست. ولی درباره‌ی رسول خدا و علی و امام حسین (صلوات الله علیهم) راضی نشده است بگوید: آن ذوات مقدس به امید پیروزی به سوی صحنه‌ی احد و صفین و کوفه حرکت کردند؟ این تبعیض برای چیست؟!

۱. تعبیر تشکیل حکومت درباره‌ی حضرت امام حسن (علیه‌السلام) اشتباهی است که از کتاب «شهید آگاه» سر زده، زیرا حکومت به دست علی (علیه‌السلام) تشکیل شده بود و امام حسن (علیه‌السلام) وارث همان حکومت موجود بود و نمی‌خواست تشکیل حکومت جدیدی بدهد.

معلوم نیست این نویسنده‌ی محترم چرا وقتی که سید مرتضی و شیخ طوسی می‌گویند: امام حسین (علیه‌السلام) به امید پیروزی به سوی کوفه حرکت کرد، سخنان این دو عالم بزرگ شیعه را توجیه می‌کند و آن دو را به پیروی از اهل سنت متهم می‌سازد، در حالی که خود او درباره‌ی حضرت امام حسن (علیه‌السلام) همان مطلب را می‌گوید؟! آیا این نویسنده راضی می‌شود دیگران سخنان او را درباره‌ی امام حسن مجتبی (علیه‌السلام) توجیه کنند و بگویند: او به مذاق اهل سنت سخن گفته است؟ اگر راضی نیست، پس چرا سخنان علمای بزرگ شیعه را بدون هیچ قرینه‌ای بر خلاف مقصودشان حمل می‌کند؟! آیا سزای این علمای بزرگ که یک عمر از حریم شیعه، دفاع کرده و با کمال شهامت در کتاب شافی و تلخیص الشافی و کتاب‌های دیگر مطاعن خلفاء و حقایق ائمه‌ی شیعه را ثابت کرده‌اند، این است که به پیروی اهل سنت متهم شوند؟! خط مبحث سهوی یا عمدی:

کتاب «شهید جاوید»، در بخش دوم قیام مسلحانه را دو قسم کرده: ابتدائی و دفاعی و قیام مسلحانه ابتدائی را که به منظور تشکیل حکومت جدید انجام می‌شود در صورتی جایز شمرده که احتمال پیروزی بیش از احتمال شکست باشد و قیام دفاعی را در هر صورت جایز شمرده است.

ولی نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» کلمه‌ی مسلحانه را ندیده، یا دیده و عمداً نادیده گرفته و از این رو، خیال کرده یا چنین وانمود ساخته که کتاب «شهید جاوید» قیام‌های علماء را که به صورت بیان حقایق دین یا اعلان اشتباهات حکومت‌ها یا فتوای سیاسی، مثل فتوای میرزای شیرازی در مورد تنباکو، انجام می‌شود، محکوم کرده است. در حالی که حقیقت بر خلاف گفته‌ی کتاب «شهید آگاه» است، زیرا کتاب «شهید جاوید» فقط درباره‌ی قیام مسلحانه بحث کرده و مسئله‌ی مبارزات و مقاومت‌ها و فتوهای سیاسی علماء و قیام‌های ارشادی و بیدار کننده‌ی پیشوایان دینی، اصلاً مورد بحث کتاب «شهید جاوید» نبوده است. ولی نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» موضوع بحث را اشتباه کرده یا عمداً خط مبحث نموده و بر اساس همین اشتباه یا تعمد، بزرگ‌ترین تهمت را به نویسنده‌ی کتاب «شهید جاوید» زده و بی‌ادبانه‌ترین عبارات و زنده‌ترین کلمات را در این مورد بکار برده است. و اینک بعضی از عبارات ظالمانه‌ی ایشان:

- ۱- کتاب «شهید آگاه» در ص ۹۴ می‌گوید: «کتاب شهید جاوید با توجه یا با عدم توجه به کمک استثمار و سیاست‌های استعماری ضد اسلامی شتافته و تلویحاً نهضت‌های علماء را که بدون نیروهای نظامی و مالی انجام گرفته، در بخش دوم، ص ۱۶۶ به بعد محکوم و غیر عقلانی معرفی می‌کند».
- ۲- در ص ۹۵، سطر ۸ به بعد، می‌گوید: «این کتاب به عموم رجال ملی دنیا که در برابر حکومت‌ها اعتراض می‌نمایند و مقاومتی نشان می‌دهند اعلام خطر می‌کند و همه را به جرم اینکه قیام علیه ظلم و قانون شکنی با تسلط ظالم بر اوضاع، نابهنگام و غلط و اخلاص‌گری و جرم است محکوم می‌کند و مقاومت در برابر حکومت‌های مستبده را همان طور که قاضیان عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس فتوی می‌دادند، خروج علیه امنیت و مصلحت و بهم زدن نظم معرفی می‌کند».
- ۳- در ص ۹۵، سطر ۲۱ و ۲۲، می‌گوید: «گوئی با این طرحی که در این کتاب ریخته می‌خواهد برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابر ستم و زور را از خیال مردم بیرون سازد».

۴- در ص ۹۷، سطر ۱۳ به بعد می‌گوید: «در نهضت تحریم تنباکو و قیام علیه مداخله‌ی بیگانه در امور کشور اسلام مرحوم آیه الله شیرازی قدس سره اسلحه و مهماتی در اختیار نداشت ولی با اتکاء به نفوذ روحانی و احساسات و افکار عمومی آن نهضت عظیم را بر پا کرد و تنباکو را تحریم نمود و با این مبارزه‌ی منفی دست بیگانه را از حریم ملت ایران کوتاه و از گسترش نفوذ آنان جلوگیری فرمود، این قیام نیازی به نیروی نظامی ندارد».

باید از این نویسنده‌ی محترم پرسید: کتاب «شهید جاوید» کی و کجا نهضت‌های علماء را که بدون نیروی نظامی و مالی انجام می‌شود، محکوم و غیر عقلانی معرفی کرده است؟! و کی و کجا به رجال ملی دنیا که در برابر حکومت‌ها اعتراض و مقاومت می‌کنند، اعلام خطر کرده و همه را محکوم نموده است?!

و کی و کجا مثل قاضیان عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس مقاومت در برابر حکومت‌های استبدادی را خروج علیه امنیت معرفی کرده است?!

و کی و کجا خواسته است برای همیشه فکر مخالفت و مقاومت در برابر ستم و زور را از خیار مردم بیرون سازد؟! و کی و کجا از نهضت‌های علماء و مبارزات منفی و فتوای سیاسی آنان بحث کرده است؟! قیام ابتدائی مسلحانه به منظور تأسیس حکومت جدید کجا و اعتراض زبانی و قلمی و مقاومت رجال ملی در برابر حکومت‌های استبدادی کجا?!

نهضت مسلحانه‌ی ابتدائی به منظور ساقط کردن حکومت موجود کجا و نهضت‌های ارشادی و بیدار کننده‌ی علما و فتوای سیاسی آنان، به منظور کوتاه کردن دست اجانب کجا?!

آیا نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه» کلمه‌ی مسلحانه را در کتاب «شهید جاوید» ندیده و فرق بین قیام ابتدائی مسلحانه که مورد بحث کتاب «شهید جاوید» است و بین قیام علمی و ارشادی و فتوای سیاسی را نفهمیده و یا عمداً خلط مبحث کرده و چنین تهمت‌های بزرگی را بی‌باکانه به نویسنده‌ی کتاب «شهید جاوید» زده و از جمله او را کمک سیاست‌های استعماری ضد اسلامی شمرده?

اگر کلمه‌ی مسلحانه را در کتاب «شهید جاوید» دیده ولی ندیده گرفته و عمداً خلط مبحث کرده و این همه عبارات ظالمانه و بی‌ادبانه و تهمت آمیز را درباره‌ی نویسنده‌ی کتاب «شهید جاوید» بکاربرده باید گفت: او واقعاً قهرمان جرأت بر گناه است آن هم گناهی مثل تهمت که موجب عذاب ابدی است!

چند سؤال از نویسنده‌ی کتاب «شهید آگاه»:

سؤال ۱- شما مکرر از اخبار متواتره و قطعی‌ای که دلالت دارد امام حسین (علیه‌السلام) از شهادت خود، آگاه بوده، سخن گفته‌اید (شهید آگاه، ص ۴۵ و ۵۱ و ۸۱ و ۱۲۲ و ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۴ و ۱۸۰ و ۲۳۰)

اگر مقصود شما این است که از این اخبار معلوم می‌شود امام به طور سربسته، می‌دانسته شهید می‌شود که این مطلب را کتاب «شهید جاوید» در ص ۶ نوشته است و اگر مقصود این است که از این اخبار معلوم می‌شود، امام از زمان و مکان شهادت خود، به طور دقیق با همه‌ی خصوصیات آن، آگاه بوده، چرا از آن همه اخبار، یکی را برای نمونه ذکر

نکرده‌اید تا دیگران هم ملاحظه کنند؟ آری شما می‌دانسته‌اید حتی یک خبر هم وجود ندارد که زمان و مکان شهادت امام را به طور دقیق، پیش گوئی کرده باشد.

آنچه لازم بود این بود که دلیلی بیاورید و ثابت کنید امام حسین (علیه‌السلام) زمان و مکان شهادت خود را با همه‌ی خصوصیات آن می‌دانسته که این کار را نکرده‌اید و نمی‌توانید بکنید.

سؤال ۲: شما علم غیب امام را محدود می‌دانید یا نامحدود؟ اگر نامحدود می‌دانید که این مطلب را هیچ مسلمانی نمی‌گوید، زیرا علم نامحدود، مختص به خداست. و اگر محدود می‌دانید چه مانعی دارد که یکی از موارد محدودیت علم امام این باشد که زمان و مکان شهادتش به طور دقیق برای آن حضرت معلوم نباشد؟

سؤال ۳: آیا در طول قریب هزار سال که از نوشته‌های شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی می‌گذرد، یک نفر از علمای شیعه، پیدا شده که بگوید: آنچه این سه عالم بزرگ درباره‌ی قیام امام حسین (علیه‌السلام) گفته‌اند به مذاق اهل سنت گفته‌اند یا شما اول کسی هستید که سخنان این بزرگان تشیع را بدون هیچ دلیلی، بدین گونه توجیه کرده‌اید که آنان به مذاق اهل سنت سخن گفته‌اند؟ (شهید آگاه، ص ۸۷ و ۱۷۲ و ۲۳۰).

و نیز اگر چنین توجیهی در سخنان علمای نام‌برده رواست، چرا این توجیه را درباره‌ی کتاب «شهید جاوید» نکرده و نگفته‌اید: کتاب نام‌برده همان مطالب مفید و مرتضی و طوسی را به همان منظوری که آنان نوشته‌اند، نوشته و پاسخ اهل سنت را داده است تا دیگر احتیاج به نوشتن یک کتاب نداشته باشید و بیهوده زحمت نکشید؟!

سؤال ۴: میدانیم که مرحوم مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی هیچ گاه گرفتار تقیه نبوده‌اند بلکه همیشه با کمال شهامت در مقابل اهل سنت ایستاده و از اعتقادات شیعه دفاع کرده‌اند و در کتابهایی از قبیل شافی و تلخیص الشافی، خلافت خلفای ثلاثه را باطل کرده و نقاط ضعف آنان را بیان نموده‌اند و اگر گرفتار تقیه بودند، هرگز نمی‌توانستند نقاط ضعف خلفاء را ذکر کنند و خلافت آنان را باطل سازند. با توجه به اینکه این علمای بزرگ، گرفتار تقیه نبوده‌اند، چه معنی دارد آن طور که شما نسبت داده‌اید، طبق عقیده‌ی اهل سنت سخن بگویند و عقیده‌ی شیعه را در مسئله‌ی علم امام پایمال سازند؟!

از این گذشته، اگر قرار بود این علمای بزرگ شیعه، طبق مذاق اهل سنت، منکر علم امام حسین (علیه‌السلام) شوند تا عصمت و عدم اشتباه او را در این قیام برای آنان ثابت کنند، می‌توانستند از همان اول، طبق مذاق اهل سنت، منکر عصمت امام شوند و خود را راحت کنند چون انکار علم امام و عصمت او در عرض هم است، دیگر چه ضرورتی داشت که علم امام را انکار کنند تا عصمت و عدم اشتباه آن حضرت را اثبات نمایند؟!

سؤال ۵: شما در ص ۷۴ سخنی بدین مضمون گفته‌اید: منظور من از بررسی کتاب «شهید جاوید» این است که طبق تقاضای فضلاء به حدیث «اذا ظهرت البدع فی امتی ...» عمل کنم و بدعت این کتاب را آشکار سازم و جواب دهم. و از طرفی در ص ۱۴۹، سطر آخر گفته‌اید: تمام کتاب «شهید جاوید» به همین کلام سید مرتضی در تنزیه الانبیاء دور می‌زند.

به اقرار خود شما آنچه کتاب «شهید جاوید» نوشته همان است که مرحوم سید مرتضی نوشته و می‌دانیم که شیخ طوسی نیز همان نظر سید مرتضی را درباره‌ی قیام امام حسین (علیه‌السلام) در تلخیص الشافی، پذیرفته است. حالا از شما می‌پرسیم: آیا آنچه سید مرتضی و شیخ طوسی نوشته‌اند بدعت است؟! چرا در طول هزار سال یک نفر از

علمای شیعه نگفته است: نوشته‌های سید مرتضی و شیخ طوسی درباره‌ی قیام امام حسین (علیه‌السلام) بدعت است؟ نه چرا شما قبلاً جواب بدعت این دو عالم بزرگ شیعه را که قریب هزار سال است در سراسر جهان اسلام منتشر است، نداده‌اید؟!

سؤال ۶: شما مکرر گفته‌اید: امام حسین (علیه‌السلام) امیدی به پیروزی نظامی نداشت و اینکه مسلم را به کوفه فرستاد که از مردم بیعت بگیرد و پس از رسیدن نامه‌ی مسلم به کوفه، حرکت کرد، برای اتمام حجت بود. یعنی کاری بود، صوری و ظاهری نه جدی و واقعی.

ما می‌گوئیم: پس از وفات حضرت امام حسن (علیه‌السلام) مردم کوفه، امام حسین (علیه‌السلام) را دعوت به قیام بر ضد معاویه کردند (ارشاد مفید، ص ۱۷۹) و از طرفی معاویه با مسموم کردن امام حسن (علیه‌السلام) پیمان صلح را شکسته بود و آن پیمان دیگر احترامی نداشت. حالا از شما می‌پرسیم: چرا امام حسین (علیه‌السلام) پس از وفات امام حسن (علیه‌السلام) دعوت مردم کوفه را برای اتمام حجت، نپذیرفت و با اینکه امیدی به پیروزی نداشت، بر ضد معاویه قیام نکرد تا به دست عمال حکومت شهید شود و ده سال زودتر، اتمام حجت عملی گردد تا مردمی که در این ده سال مردند، حق اعتراض نداشته باشند که چرا آن حضرت بر ما اتمام حجت نکرد؟!

سؤال ۷: شما در مقدمه‌ی کتاب «شهید آگاه» ص ۶ گفته‌اید: «ما اسلام را از قرآن و سنت و مکتب امیرالمؤمنین و مکتب سیدالشهداء و مکتب سایر ائمه (علیهم‌السلام) می‌شناسیم امام آئینه اسلام و نشان دهنده‌ی تعالیم و برنامه‌های اسلام است».

معنای این سخنان این است که عمل امام، جزء متن اسلام است و آنچه انجام می‌دهد، عین قانون اسلام محسوب می‌شود و از طرفی می‌دانیم که احکام اسلام عمومی و جهانی و مربوط به همه‌ی مردم است و امام و غیر امام در آن یکسان هستند و از این جهت، خود امام حسین (علیه‌السلام) می‌فرماید:

عمل من، سرمشق شماست. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰) پس چرا شما در ص ۲۶ گفته‌اید: «تکلیف این بزرگواران علی‌التحقیق غیر از روش و تکلیف مردم است»؟ اگر تکلیف ائمه (علیهم‌السلام) غیر از تکلیف مردم است، پس مردم چگونه می‌توانند از عمل ائمه (علیهم‌السلام) پیروی کنند؟ و چگونه امام می‌تواند آئینه‌ی اسلام و نشان دهنده‌ی تعالیم و برنامه‌های اسلام باشد؟

سؤال ۸: مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی فرموده‌اند: امام حسین (علیه‌السلام) آن وقت که در محاصره‌ی نظامی واقع شد و دیگر امیدی به پیروزی آن حضرت نبود، از روی اضطرار آماده شد که با سازش ظاهری، مثل حضرت امام حسن (علیه‌السلام) صلحی برقرار کند و از خون ریزی بیهوده جلوگیری نماید ولی عمال حکومت یزیدی، صلح را نپذیرفتند و فاجعه‌ی کربلا را برخلاف میل امام، به وجود آوردند.

(تنزیه الانبیاء و تلخیص الشافی به نقل شهید جاوید، ص ۴۴۵ به بعد)

بدیهی است، این سازش ظاهری که مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی فرموده‌اند، معنای آن پذیرفتن خلافت یزید و تصویب حکومت پسر معاویه نیست، چنان که سازش ظاهری و بیعت علی (علیه‌السلام) با خلفای ثلاثه و همچنین بیعت ظاهری امام حسن (علیه‌السلام) با معاویه، معنایش پذیرفتن خلافت خلفاء و معاویه نبود و مردم را گمراه نمی‌کرد، چون همه می‌دانستند از روی اضطرار، انجام شده است. ولی شما در مواردی که خواسته‌اید این گفته‌ی سید

و شیخ را محکوم کنید، همه جا این سازش ظاهری و اضطراری را به معنای تصویب و امضاء و به رسمیت شناختن خلافت یزید، گرفته‌اید! و اینک بعضی از عبارات شما:

۱- در ص ۳۰ نوشته‌اید: «مفسده‌ی بیعت و سازش با یزید و امضای حکومت او بیش از مفسده‌ی محروم شدن جامعه از برکات وجود امام است».

۲- در ص ۳۱ نوشته‌اید: «در اینجا باید مفاصد بیعت و تسلیم و تصویب حکومت یزیدی را از طرف امام با مصلحت وجود امام در حال تسلیم و تمکین و اطاعت از یزید و به رسمیت شناختن حکومت او که کمر اسلام و اعدام اسلام را به میان بسته بود در نظر بگیریم».

۳- در ص ۸۱ نوشته‌اید: «حسین فضیلت و شجاعت و حمیت و مردانگی هرگز این صلحی را که حقیقتش تسلیم و تقاضای عفو و قبول ذلت بود پیشنهاد نمی‌کرد. هرگز امام حاضر نمی‌شد به نزد یزید برود و از فرد کثیف و آلوده‌ای چون او تملق بگوید و او را امیرالمؤمنین خطاب کند و امت جدش را در اشتباه بیندازد تا برود به مدینه و به اصطلاح دعا گو باشد».

آیا شما توجه ندارید که آنچه مرحوم سید مرتضی و شیخ طوسی فرموده‌اند، آمادگی امام حسین (علیه‌السلام) برای سازش و اضطراری برای جلوگیری از خون‌ریزی بیپه‌وده است و چنین سازش و بیعت ظاهری، نه تصویب و امضای خلافت یزید است، نه تقاضای عفو کردن و تملق گفتن و دعاگوی یزید بودن و نه مردم را گمراه می‌کند، چنان که بیعت ظاهری علی (علیه‌السلام) با خلفای ثلاثه و بیعت امام حسن (علیه‌السلام) با معاویه، حاوی هیچ‌یک از این معانی نبود آیا شما فرق بین اضطرار و عدم اضطرار را نمی‌دانید یا می‌دانید و عمداً خلط مبحث، می‌کنید؟! آیا شما نمی‌دانید حدیث رفع که می‌گوید: «رفع ما اضطرراً الیه» هرگونه مسئولیتی را در این سازش ظاهری و بیعت صوری از امام برمی‌دارد؟!!

سؤال ۹: شما در ص ۱۵۰ و ۲۶۰ این جمله را از قول امام حسین (علیه‌السلام) نقل کرده‌اید که فرموده است: «من خادعنا فی الله انخدعنا له» - هرکس در راه خدا ما را فریب دهد، فریب او را می‌خوریم. اگر شما می‌گوئید: مقصود امام این است که اهل کوفه ما را دعوت کردند در راه خدا قیام کنیم و آنان به ما کمک کنند و ما می‌دانستیم آنان دروغ می‌گویند وی با این وصف دعوت آنان را قبول کردیم و عمداً فریب آنان را خوردیم، این مطلب، مخالف عقل است و یک فرد عادی هم اگر بداند کسی می‌خواهد او را فریب بدهد، فریب او را نمی‌خورد، چه رسد به امام که عاقل‌ترین انسان روی زمین است.

و اگر می‌گوئید: مقصود امام این است که ما گمان کردیم مردم کوفه، راست می‌گویند و در راه خدا قیام کردیم و به امید پیروزی حرکت نمودیم ولی مردم دروغ گفتند و ما در دام فریب آنان واقع شدیم، این مطلب با مبنای شما مخالف است شما کدامیک از این دو فرض را می‌پذیرید؟ فرض اول را که با عقل مخالف است یا فرض دوم را که با مبنای شما مخالف است؟

سؤال ۱۰- شما در ص ۳۲۴ نوشته‌اید: «بیعت گرفتن از مردم برای امام و فعالیت برای برانداختن حکومت یزیدی همه معنایش اعلان بطلان خلافت یزیدی بود».

با توجه به مبنای شما که می‌گوئید: امام امیدی به پیروزی نداشت، مقصود شما این است که بیعت گرفتن از مردم کوفه به منظور برگرداندن خلافت به مرکز خود نبوده بلکه منظور از همه‌ی این فعالیت‌ها این بوده که معلوم شود امام حسین (علیه‌السلام) خلافت یزید را به رسمیت نمی‌شناسد. در این جا از شما می‌پرسیم: اگر مطلب چنین است، پس دیگر چه احتیاجی به جمع آوری اعانه و تهیّه اسلحه بود؟ اصلاً برای اعلان بطلان خلافت یزید، چه ضرورتی داشت که مسلم به کوفه اعزام شود، اگر منظور امام، فقط اعلان مخالفت با حکومت یزید بود، نه برگرداندن خلافت، باید خود امام یا نماینده‌اش در همان مکه، در اجتماع مردم در مسجدالحرام و منی و عرفات، سخنرانی کند و به مردم بفهماند که حکومت یزید را به رسمیت نمی‌شناسد تا این ندای امام به وسیله‌ی حجّاج به سایر اقطار اسلامی برسد و اگر هم فرضاً می‌خواست اعلان بطلان خلافت یزید زودتر به کوفه برسد، به مسلم دستور می‌داد به کوفه برود و در اجتماعات مردم این مطلب را به گوش همه برساند. دیگر چرا به وی دستور داد در یک خانه مخفی شود و به جمع آوری اعانه و اسلحه بپردازد؟ و چرا باید این کارها را مخفیانه انجام دهد؟ مگر اعلان بطلان خلافت یزید، باید مخفی انجام شود که هیچ‌کس نفهمد؟!

سؤال ۱۱: شما در ص ۱۵۵ گفته‌اید: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) شکست در جنگ احد را پیش‌بینی می‌فرمود. و در ص ۱۶۳ گفته‌اید: علی (علیه‌السلام) می‌دانست که در مبارزه با معاویه پیروز نمی‌شود و در ص ۷۱ گفته‌اید: امام حسین (علیه‌السلام) می‌دانست در این قیام شکست می‌خورد و در کربلا شهید می‌شود.

آیا شما می‌خواهید بگوئید: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در جنگ احد و علی (علیه‌السلام) در صفین و امام حسین (علیه‌السلام) در قیام خود، بدون اینکه امید پیروزی داشته باشند، از روی علم و عمد، اصحاب خود را به خاک و خون کشیدند و سهمی از مسئولیت خون کشتگان را به عهده گرفتند؟!

آیا اگر شما بگوئید: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و علی (علیه‌السلام) و امام حسین (علیه‌السلام) به امید پیروزی بر دشمن، مبارزه کردند و به مدلول حدیث رفع که می‌گوید: «رفع ما لا یعلمون» هیچ‌گونه مسئولیتی در مورد خون کشتگان ندارند، بهتر از این نیست که بگوئید: آن ذوات مقدس بدون امید پیروزی، اصحاب خود را عمداً به کشتن دادند و چنین مسئولیت بزرگی را به عهده گرفتند؟! بدیهی است، چنین کار نامعقول و نامشروعی هرگز قابل پیروی نیست و مردم دیگر حق ندارند چنین کارهایی را بکنند. در حالی که عمل پیغمبر و امام، سرمشق مردم است. آری آنچه شما گفته‌اید نتیجه‌اش این است که عمل پیغمبر و امام، قابل پیروی نباشد!!!

سؤال ۱۲: شما قبول دارید که محمد حنیفه و ابن عباس به امام حسین (علیه‌السلام) گفتند: به مردم کوفه اعتماد نکن و نیز قبول دارید که مسلم بن عقیل پس از گرفتاریش به محمد اشعث گفت: از قول من به حسین بن علی (علیه‌السلام) بنویس برگردد و به مردم کوفه اعتماد نکند. معلوم می‌شود محمد حنیفه و ابن عباس و مسلم بن عقیل هر سه عقیده داشته‌اند امام حسین (علیه‌السلام) به اعتماد مردم کوفه، حرکت کرده و می‌خواستند با پشتیبانی آنان در این قیام، پیروز گردند. ولی شما همه جا گفته‌اید: امام حسین (علیه‌السلام) به امید پیروزی حرکت نکرد و هرگز قصد نداشت به کمک مردم تشکیل حکومت بدهد بلکه از همان اول، برای کشته شدن در کربلا حرکت کرد. آیا شما در این مسئله از محمد حنیفه و ابن عباس و مسلم بن عقیل، عالم‌ترید و با اینکه بیش از سیزده قرن از آن حادثه دور

شده‌اید از متفکرانی که در متن آن حادثه بوده و از شهود عینی آن هستند، بهتر مسائل مربوط به آن حادثه را درک می‌کنید؟!

سؤال ۱۳: می‌دانیم که گروه توأبیین به رهبری «سلیمان بن سرد» قیام کردند و به عنوان توبه به جبران اینکه امام حسین (علیه‌السلام) را یاری نکردند، با عمال حکومت جنگیدند و جمع زیادی از آنان کشته شدند. آیا توبه‌ی این گروه از چه چیز بوده؟ بدیهی است آنان از اینکه امام در این قیام یاری نکردند، توبه کردند.

و باید دانست آن کاری که در نظر توأبیین، توبه محسوب می‌شد، انجام دادن هدف امام حسین (علیه‌السلام) بود و هدف امام در نظر آنان عبارت بود از ساقط کردن حکومت بنی‌امیه، و برگرداندن خلافت به اهل بیت پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و از این رو، «سلیمان بن سرد» -رهبر توأبیین- به یارانش می‌گفت: ما باید قبلاً نیرو به حد کافی تهیه کنیم تا به هنگام پیکار، مغلوب دشمن نشویم و به مغلوب کردند دشمن امیدوار باشیم^۱. و هم او می‌گفت: ما یا به شهادت می‌رسیم یا به پیروزی و اگر به پیروزی رسیدیم خلافت را به اهلش برمی‌گردانیم. (ابو مخنف به نقل طبری، ج ۴، ص ۴۵۹) و نیز «عبیدالله بن عبدالله مری» -سخنگوی توانای توأبیین- ضمن سخنرانی خود می‌گفت: اگر ما پیروز شدیم، خلافت را به خاندان پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برمی‌گردانیم (تاریخ لوط بن یحیی به نقل طبری ج ۴، ص ۴۳۳) و نیز وقتی که توأبیین در میدان جنگ، با لشکر شام روبرو شدند گفتند: ما به این شرط از جنگ صرف نظر می‌کنیم که عبیدالله زیاد را به ما تسلیم کنید تا او را بکشیم و عبدالملک مروان از خلافت خلع شود و حکومت را به اهل بیت پیغمبر واگذار کنیم (مقتل لوط بن یحیی به نقل طبری، ج ۴، ص ۴۶۴) و هرگز نباید تصور شود که توأبیین می‌خواستند خود را به کشتن بدهند.

بنابراین، از سخنان توأبیین و حرکت آنان که می‌خواستند هدف امام حسین (علیه‌السلام) را انجام دهند، معلوم می‌شود: امام حسین (علیه‌السلام) برای ساقط کردن حکومت بنی‌امیه و تشکیل حکومت عادلانه‌ی اسلامی قیام کرده، نه برای کشته شدن، زیرا اگر برای کشته شدن حرکت کرده بود، هدفش انجام شده بود و دیگر معنی نداشت توأبیین برای انجام هدف آن حضرت قیام کنند و این کار را توبه‌ی خود محسوب دارند.

و نیز اگر امام نمی‌خواست تشکیل حکومت بدهد و حکومت بنی‌امیه را ساقط کند، احتیاج به کمک نداشته و در این صورت واقعاً از توأبیین کمک نخواست و چون کمک نخواست، آنان در کمک نکردن به آن حضرت گناه نکرده‌اند و دیگر معنی نداشت به عنوان توبه، قیام کنند.

از آنچه گذشت روشن شد که توأبیین عقیده داشته‌اند امام حسین (علیه‌السلام) می‌خواست خلافت را به مرکز خود برگرداند. حالا آیا شما که می‌گوئید: امام به قصد کشته شدن حرکت کرده، از «سلیمان بن سرد» -رهبر توأبیین- و پیروانش بیشتر به مقصود امام پی برده‌اید و هدف آن حضرت را بهتر از آن سیاستمداران جهان دیده می‌دانید؟!

سؤال ۱۴: شما می‌دانید که امام حسین (علیه‌السلام) پس از رسیدن خبر قتل مسلم بن عقیل، در راه کوفه فرمود: «قدرت خذلتنا شیعتنا». یعنی: شیعیان ما در یاری ما کوتاهی کردند. معنای سخن امام این است که ما از شیعیان کوفه انتظار داشتیم برای تسخیر کوفه به ما کمک کنند ولی آنان از کمک ما خودداری کردند.

۱. تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۳۲.

بدیهی است اگر امام به قصد کشته شدن حرکت کرده بود، هرگز انتظار نداشت مردم کوفه به آن حضرت کمک کنند و در این صورت معنی نداشت بفرماید: شیعیان ما از کمک به ما خودداری کردند. این نظر امام حسین (علیه السلام) است ولی شما برخلاف نظر امام می‌گوئید: آن حضرت قصد تسخیر کوفه را نداشته، بلکه برای کشته شدن حرکت کرده است.

حالا آیا شما قضایای مربوط به قیام امام حسین (علیه السلام) را از خود امام بهتر می‌دانید و بیشتر از خود آن حضرت به مقصود وی پی برده‌اید؟!

سؤال ۱۵: تردیدی نیست که قتل امام یک جنایت بود ضربتی بود که به دست عمال حکومت یزید، بر اسلام وارد شد و در آن زمان بر هر فرد مسلمانی واجب بود به اندازه‌ی توانائی خود، نهی از منکر کند و از این جنایت بزرگ جلوگیری نماید. آیا امام که وظیفه‌اش از مردم عادی سنگین‌تر بود، برای جلوگیری از این جنایت کوششی کرد یا نه؟ کسانی که نظر مرحوم سید مرتضی را در مسئله‌ی قیام امام پذیرفته‌اند می‌گویند: آن حضرت پس از برخورد با حر بن یزید، کوشش فراوان کرد که از برخورد نظامی و خون‌ریزی جلوگیری کند و از این رو، ضمن سخنان خود خطاب به حر بن یزید و اردوی او، در دو نوبت فرمود: اگر شما آماده نیستید مرا در قیام خود یاری کنید، آزادم بگذارید برگردم، و نیز در مذاکراتی که با عمر بن سعد در چند نوبت انجام داد روی ترک خصومت، پافشاری کرد، نهایت اینکه دستگاه حکومت این پیشنهاد خردمندانه‌ی امام را مورد ترک خصومت، نپذیرفتند. پس طبق نظر مرحوم سید مرتضی و کتاب «شهید جاوید» امام وظیفه‌ی نهی از منکر را انجام داد و برای جلوگیری از قتل خود، کوشش فراوان کرد.

ولی شما می‌گوئید: امام برای کشته شدن و تعبد به شهادت حرکت کرد. و طبیعی است که در این صورت، امام نمی‌تواند و نباید از قتل خود جلوگیری کند چون جلوگیری از قتل خود برخلاف منظور آن حضرت است، بلکه باید تلاش کند که عمال حکومت یزید، خونس را بریزند تا هدف امام که علی‌الفرض کشته شدن و تعبد به شهادت است، انجام شود.

آیا شما می‌گوئید: امام برای جلوگیری از قتل خود- این جنایت بزرگ تاریخ- کوشش نکرد و این وظیفه‌ی بزرگ اسلامی را انجام نداد؟ و به عبارت دیگر: آیا امام از این منکر بزرگ، نهی نکرد و وظیفه‌ی نهی از منکر را ترک نمود چون می‌خواست کشته شود و تعبد به شهادت انجام گردد؟! آیا می‌دانید شما با این منطقی که در پیش گرفته‌اید، ندانسته امام را یک فرد گناهکار و تارک نهی از منکر معرفی کرده‌اید!!!
نظر نهایی درباره‌ی کتاب «شهید آگاه»:

نظر نهایی ما درباره‌ی کتاب «شهید آگاه» این است که قیام امام حسین (علیه السلام) را به طریقی نامعقول و غیر منطقی و غیر قابل پیروی تفسیر و توجیه کرده و این کتاب عقل بیدار خواننده را قانع نمی‌کند و از طرفی چون اساس کتاب نام‌برده، باطل است، به ترویج باطل کمک کرده است. و از طرف دیگر چون مشتمل بر تهمت به رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و امام حسین (علیه السلام) و مسلم بن عقیل و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی است، کتابی مضر و خارج از حدود ادب و امانت نویسندگی، محسوب می‌شود. و لازم است نویسنده‌ی محترم آن پس از مطالعه‌ی ملاحظاتی که درباره‌ی کتابش نوشتیم، هرچه زودتر از آستان قدس رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) و امام حسین (علیه السلام) و مسلم بن عقیل و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی پوزش بطلبد و عذر تهمت‌هایی را که

به آن ذوات مقدّس زده است، بخواهد که عذر خطا خواستن هزار بار بهتر از اصرار بر خطاست. خداوند همه‌ی ما را از خطر احساسات افراطی و بی‌مهاری محفوظ بدارد به محمّد و آلّه الطاهرین، آمین.

استفتائیه‌های طلاب و روحانیون از مراجع تقلید

درباره

کتاب شهید جاوید

عبارت بالا داخل کادر روی جلد یک دفترچه‌ی ۸ برگه نوشته شده که حاوی نظرهای بعضی از روحانیون علیه «شهید جاوید» است و سه سند آینده مربوط به این دفترچه و محتوای آن است. این دفترچه را ساواک در سال ۱۳۵۰ چاپ کرده و چنان که در سند ۳ خواهد آمد برای هر منطقه‌ای بیست هزار جلد فرستاده تا به گفته‌ی سند ۲ در بین روحانیون دشمنی ایجاد کند و کلّ روحانیت را ضعیف نماید.

تذکر: عبارت «طلّاب و روحانیون» روی جلد دفترچه برای فریب مردم بوده زیرا داخل دفترچه فقط پنج استفتائیه هست که سه تا بی‌امضاء است و دو تای دیگر به امضای حسن مرادی است که از طلّاب و روحانیون نبوده بلکه از منابع ساواک بوده و بعد از پیروزی انقلاب محاکمه و محکوم و زندانی شده است. ضمناً یکی از استفتائیه تفسیق نامه‌ای است که ساواک بر ضدّ آیه‌ی الله منتظری جلد کرده است. ونیز برگ دوم دفترچه مقدّمه‌ای است که به شهادت سند شماره‌ی ۲ ص ۲ آن را ساواک نوشته است.

تذکر دیگر: ما برای مصلحت اسلام نام کسانی را که بر ضدّ «شهید جاوید» فتوی داده و کتاب را نخوانده تحریم کردند نمی‌بریم ولی درباره‌ی اینکه چگونه روحانی نماهای ساواکی مطالبی را در ذهن بعضی از روحانیون القاء کرده و با جوّ سازی کاذب فکر آنان را آماده ساختند خواهیم نوشت و روشن خواهیم کرد که چگونه ساواک مأمور خود حسن مرادی را وادار کرد از روحانیونی که قبلاً ذهنشان آماده شده بود درباره‌ی «شهید جاوید» سؤال کند و جواب بگیرد و ساواک آن سؤال و جوابها را برای کوبیدن کلّ روحانیت به تعداد چند صد هزار چاپ و منتشر کند. به امید آنکه ما دیگر فریب نیرنگ‌های شیاطین را نخوریم و خطاهای گذشته را جبران کنیم.

در اینجا چند نمونه از اسناد محرمانه‌ی سوء استفاده‌ی ساواک از فتوهای روحانیون علیه «شهید جاوید» را می‌آوریم تا بدانیم چگونه آن فتواها را وسیله‌ی ایجاد دشمنی بین علماء و تضعیف آنان کرده و هشیار شویم و دیگر در این دامها نیفتیم ولی قبلاً سخنی را که امام خمینی در این باره فرموده و از بی‌توجهی افرادی که ندانسته آلت فعل ساواک شده‌اند گله کرده نقل می‌کنیم تا بیشتر ما را بیدار کند.

امام خمینی درباره‌ی اینکه ساواک در مورد «شهید جاوید» ما را بازیچه قرار داده بود به دانشجویان دانشکده‌ی حقوق فرمودند: «قبل از ماه رمضان می‌گفتند: «شهید جاوید» و تقریباً تمام ماه رمضان را دسته‌ای فحش می‌دادند و دسته‌ای دیگر رفع اشکال می‌کردند یک دسته به آن طرف فحش می‌دادند و یک دسته به این طرف آن‌ها هم (عمّال شاه معدوم) کناری نشسته بودند و به ریش ما می‌خندیدند که چنین ما را بازیچه قرار داده بودند» (روزنامه کیهان اول خرداد ۱۳۵۸ ص ۳).

دلیل بر صحت سخن امام خمینی اسناد محرمانه ای است که بعد از پیروزی به دست آمده و دلالت دارد که ساواک فتوهای بعضی از روحانیون را علیه «شهید جاوید» چاپ کرده و کوشش نموده است دو گروه از روحانیون را علیه یکدیگر تحریک کند تا نیروهای خود را صرف کوبیدن خودشان کنند و ضعیف گردند و نتوانند مقابل شاه بایستند. اینک ما قبل از درج اسناد توضیح کوتاهی درباره‌ی آن‌ها می‌دهیم:

۱- در سند شماره یک به تاریخ ۴۹/۱۲/۲۷ سرتیپ مقدم معدوم به ساواک اصفهان و قم دستور می‌دهد از اعلامیه‌هایی که بر ضد «شهید جاوید» منتشر شده علیه آیه‌ی الله منتظری (که برای کتاب مزبور تفریض نوشته) بهره برداری و اقدام کنند.

۲- در سند شماره‌ی ۲ که دو صفحه است به تاریخ ۱۳۵۰/۷/۱۲ به ساواک مرکزی پیشنهاد شده نوشته‌هایی که روحانیون بر ضد «شهید جاوید» داده‌اند به طور پراکنده منتشر شده از طرف ساواک به صورت دفترچه چاپ شود که این کار موجب تضعیف روحانیون از دو طرف خواهد شد.

ضمناً در سند ۱ و ۲ برای فتنه‌انگیزی، این دروغ نیز القاء شده که «شهید جاوید» برخلاف عقائد شیعه علم غیب ائمه را منکر شده و همین دروغ را روحانی‌نماهای ساواکی برای تحریک مردم تکرار می‌کردند.

۳- سند شماره ۳ به تاریخ ۱۳۵۰/۹/۳۰ دلالت دارد آنچه در سند ۲ خواسته شده که فتوهای روحانیون علیه «شهید جاوید» را ساواک به صورت دفترچه چاپ کند انجام شده و آن فتواها به صورت دفترچه چاپ شده و سرتیپ مقدم آخرین رئیس کل ساواک برای هر یک از رؤسای ساواک‌ها بیست هزار نسخه فرستاده تا به طور غیر مستقیم بین روحانیون افراطی و متعصبین مذهبی پخش کنند.

یک نکته: ساواک خیلی کوشید از امام خمینی درباره‌ی «شهید جاوید» نوشته بگیرد که اگر معظم له چیزی می‌نوشت چه له و چه علیه به نفع ساواک بود زیرا اگر امام کتاب مزبور را تأیید می‌کرد در برابر جناحی از روحانیت قرار می‌گرفت و درگیری شدیدتر می‌شد و اگر کتاب را رد می‌کرد ضربه‌ای بود به آیه‌ی الله منتظری و آیه‌ی الله مشکینی و همفکرانشان و از این رو امام با تیزبینی مخصوص خودشان به هیچ یک از سؤال‌هایی که درباره‌ی «شهید جاوید» شد جواب ندادند و ما نامه‌ای دیدیم که یک روحانی دولتی در ضمن چند سؤال فقهی از «شهید جاوید» پرسیده بود ولی امام روی سؤال مربوط به «شهید جاوید» خط بطلان کشیده و فقط به سؤال‌های فقهی جواب داده بودند بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟!

نکته‌ی دیگر: ساواک تا حدودی به هدف خود رسید زیرا با استناد به نوشته‌هایی که عمالش از بعضی روحانیون گرفتند روضه خوان‌های ساواکی را (مثل سید مصطفی ابطحی که محاکمه و خلع لباس شد) وادار می‌کرد بر ضد نویسندگان «شهید جاوید» و آیه‌ی الله منتظری و آیه‌ی الله مشکینی که کتاب نام‌برده را تأیید کرده بودند تبلیغ کنند و آنان را سنی و وهابی و منکر علم امام و دشمن امام حسین (علیه‌السلام) بخوانند! آیه‌ی الله منتظری می‌فرمود: «آقای حاج میرزا علی محدث زاده در منزل یکی از علمای قم روی منبر پس از حملات شدیدی که به نویسنده‌ی «شهید جاوید» و تفریض نویسانش کرده بود خطاب به صاحب منزل گفته بود: حضرت آیه‌ی الله پس تکفیر را برای کی گذاشته‌اید؟ یعنی چرا نویسنده‌ی «شهید جاوید» و تفریض نویسانش را تکفیر نمی‌کنید؟» اثر این تبلیغات در روح مردم ناآگاه و حتی اهل علم ناآگاه خیلی زیاد بود. آیه‌ی الله منتظری می‌گفتند: «در آن ایام تلفن منزل ما زنگ زد گوشی را

برداشتن تلفن کننده گفت: اینجا منزل دشمن امام حسین (علیه السلام) است؟! و نیز معظم له می فرمود: «در ایامی که در زندان اوین بود و ساواک قتل حجّه الاسلام شمس آبادی را به کتاب «شهید جاوید» مربوط کرده و تبلیغات وسیعی را به وسیله‌ی رادیو و تلویزیون و روزنامه بر ضد من و نویسنده «شهید جاوید» به راه انداخته و ما را ضدّ امام حسین (علیه السلام) معرفی می کرد و یکی از نگهبانان زندان اوین بنام افتخاری که آدم خوبی هم بود گفته بود: اگر من اسلحه داشتم منتظری را می کشتم چون او مخالف امام حسین (علیه السلام) است!!!». از آنچه گفتیم می توانید به میزان موفقیت ساواک در هدفش پی ببرید.

ساواک طبق سند شماره‌ی ۲ و ۳ به عمّالش دستور داده بود دفترچه‌ی حاوی فتوهای ضد «شهید جاوید» را بین روحانیون افراطی و متعصبین مذهبی پخش کنند. ساواک می دانست چه کند چون این دو گروه اگر کوک شوند به طور خود جوش و به قصد قربت یکی می خواهد آیه الله منتظری را بکشد و دیگری تقاضای تکفیر ایشان و همفکرانشان را می کند! و این کار خود را خدمت به دین و فداکاری در راه خدا می دانند! در حالی که ندانسته و بدون مزد به ساواک خدمت می کنند! بدیهی است مقصود اصلی ساواک از این کارها کوبیدن یاران امام خمینی و کور کردن خطّ امام و سرانجام نابود کردن انقلاب امام بود.

و باید دانست که نویسنده‌ی «شهید آگاه» در ایجاد این جوّ دشمنی سهیم بوده زیرا ایشان مضمون «شهید جاوید» را که می گوید: «امام حسین (علیه السلام) می خواسته تشکیل حکومت اسلامی بدهد» بدعت می داند و مبارزه با آن را واجب!

(شهید آگاه ص ۷۴)، به نظر حجّه الاسلام صافی نویسنده‌ی «شهید جاوید» و آیه الله منتظری و آیه الله مشکینی که کتاب نام برده را تأیید کرده اند هر سه اهل بدعت هستند! و معلوم است که القاء این فکر مردم ناآگاه را برمی انگیزد تا با این بدعت و آورنده و تأیید کنندگانش مبارزه کنند و اگر بتوانند آنان را نابود سازند!

یک تحقیق جالب:

سؤال: در نهج البلاغه آمده که حضرت علی (علیه السلام) فرمود: « أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مَنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ^۱ ».

یعنی ای مردم پیش از آنکه من بمیرم آنچه نمی دانید از من بپرسید که من راههای آسمان را بهتر از راههای زمین می دانم» آیا مقصود از این سخن امام که می گوید: راههای آسمان را بهتر از راههای زمین می دانم چیست؟
جواب: کلمه «سما» در بسیاری از استعمالات به معنای عالم معنی و جهان ماوراء طبیعت استعمال شده چنان که کلمه «ارض» نیز به معنای جهان ماده و زندگی دنیا آمده است و ما برای نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱- حضرت علی (علیه السلام) درباره‌ی وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطاب به آن حضرت می گوید: لَقَدْ انْقَطَعَ بِمَوْتِكَ مَا لَمْ يَنْقَطَعْ بِمَوْتِ غَيْرِكَ مِنَ النَّبُوَّةِ وَالْإِنْبَاءِ وَ أَخْبَارِ السَّمَاءِ^۲. یعنی «با مرگ تو ای رسول خدا چیزی قطع شد که با مرگ غیر تو قطع نمی شود و آن چیز، نبوت و پیغمبری و اخبار آسمان بود.»

معلوم است که مقصود امام از اخبار آسمان اخبار منظومه‌ی شمسی و کهکشان‌ها نیست بلکه مقصود، و حیهائی است که از جهان ماوراء ماده به پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) می رسد.

۲- حضرت علی (علیه السلام) درباره‌ی تسلط حکام بنی امیه و گسترش ظلم آنان می فرماید: «در آینده ظلم بنی امیه ساکنان شهرها و بیابان‌ها را فرا خواهد گرفت فَيَوْمَئِذٍ لَا يَبْقَى لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَادِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ^۳».

یعنی در آن هنگام برای مردم نه در آسمان عذر پذیری باقی می ماند و نه در زمین یار و مددکاری». مقصود امام این است که هنگام گسترش ظلم بنی امیه نه خدا عذر مردم را می پذیرد (چون خودشان سبب تسلط بنی امیه شدند) و نه کسی در زمین آنان را یاری می کند». چنان که روشن است مقصود از «سما» عالم الهی و جهان ماوراء ماده است.

۳- حضرت علی (علیه السلام) در آخر خطبه‌ی بیستم از نهج البلاغه پس از اندرز تکان دهنده‌ای می فرماید: «وَمَا يُبْلَغُ عَنِ اللَّهِ بَعْدَ رُسُلِ السَّمَاءِ إِلَّا الْبَشَرُ يَعْنِي پَسِ از فرستادگان آسمان کسی جز بشر از جانب خدا تبلیغ رسالت نمی کند». بدیهی است که مقصود آن حضرت از رسل سما فرشتگان وحی است، پس کلمه سما به معنای عالم وحی و جهان ماوراء ماده استعمال شده است، و به همین اعتبار می گوئیم: قرآن کتاب آسمانی است یعنی کتابی است از عالم الهی و ربوبی.

۴- در قرآن کریم درباره‌ی مرد عالمی که دنیا پرستی وی از پرواز در جهان معنی محروم‌ش کرد می فرماید: «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَحْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ (سوره اعراف آیه ۱۷۵) یعنی اگر ما می خواستیم به وسیله‌ی آیاتی که به وی داده بودیم او را به سوی جهان معنی و نورانیت بالا

۱. نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۸۹.

۲. نهج البلاغه خطبه ۲۳۵.

۳. نهج البلاغه خطبه ۱۵۸.

می‌بردیم ولی او به سوی جهان ماده و دنیا سخت رغبت پیدا کرد پس وصف او وصف سگ است». بعضی گفته‌اند: این عالم بلعم باعوراء بوده است. در آیه شریفه رفع به معنای بالا بردن به سوی جهان معنی و عالم ربوبی است و کلمه‌ی ارض به معنای جهان ماده و عالم دنیا استعمال شده است.

شاعر عارف می‌گوید:

جان گشوده سوی بالا بال‌ها تن زده اندر زمین چنگال‌ها

بالا یعنی جهان معنی و ماوراء ماده و زمین یعنی جهان طبیعت و عالم دنیا.

۵- از امام صادق (صلی‌الله‌علیه‌وآله) پرسیدند آیا ممکن است خدا اطاعت بنده‌ای را بر مردم واجب کند که خبر سماء را از وی پنهان کرده است؟ امام جواب داد:

«الله اکرم و ارف عبادته من ان یفرض علیهم طاعة عبد یحجب عنه خبر السماء^۱ یعنی خدا بر بندگان مهربان‌تر است از اینکه اطاعت بنده‌ای را بر آنان واجب کند که خبر آسمان را از وی پوشانده باشد.» مقصود امام این است که خدا هرگز اطاعت بنده‌ای را که از قوانین الهی آگاه نیست بر مردم واجب نمی‌کند، پس خبر آسمان به معنای قوانین الهی و احکام آسمانی است.

۶- امام محمد باقر (علیه‌السلام) درباره‌ی لزوم پیروی از امام به ابی حمزه می‌فرماید: یا حمزه یخرج احدکم فراسخ فیطلب لنفسه دلیلاً و انت بطرق السماء اجهل منک بطرق الارض فاطلب لنفسک دلیلاً^۲ یعنی ای ابوحمزه یکی از شما که می‌خواهد به یک سفر چند فرسخی برود برای خود راهنمایی انتخاب می‌کند و بی‌تردید آگاهی تو از راه‌های آسمان کمتر از راه‌های زمین است پس در مورد راه‌های آسمان برای خود راهنمایی انتخاب کن». مقصود امام این است که تو راه‌های زمین را بهتر از احکام الهی و دستورات آسمانی می‌دانی با این وصف برای مسافرت خود راهنمایی پیدا می‌کنی در این صورت برای فرا گرفتن احکام الهی و قوانین دینی به طریق اولی باید امام و پیشوایی داشته باشی. پس طرق سماء در این حدیث به معنای قوانین دینی و دستورات آسمانی است مرحوم مجلسی در جلد دوم مرء آت العقول چاپ جدید ص ۳۲۰ در شرح این حدیث می‌گوید: «و المراد بطرق السماء الطرق المعروفة بالوحي النازل من السماء ... یعنی مقصود از طرق سماء راه‌هایی است که به وسیله‌ی وحی آسمانی معلوم می‌شود». مرحوم مجلسی این معنی را اولین معنی و احتمال راجح در معنای این حدیث دانسته است.

نتیجه:

از آنچه گذشت روشن شد اینکه حضرت علی (علیه‌السلام) در نهج البلاغه در سخن مورد سؤال می‌فرماید: من راه‌های آسمان را بهتر از راه‌های زمین می‌دانم مقصود آن حضرت این است که من احکام الهی و دستورات آسمانی را بهتر از امور مادی و کارهای دنیایی می‌دانم و هرگز نباید تصور شد که مقصود امام از طرق سماء در سخن یاد شده طرق کهکشان‌ها و منظومه‌های شمسی و راه‌های ثوابت و سیارات است و حضرت امیر

۱. بحار طبع جدید ج ۲۶ ص ۱۰۹.

۲. اصول کافی ج ۱ ص ۱۸۴ و ۱۸۵.

(علیه السلام) می‌خواهد بفرماید: من راه‌های موجودات فلکی و کرات آسمانی را بهتر از راه‌های حجاز و عراق و شام می‌دانم.

بدیهی است علت اینکه حضرت علی (علیه السلام) احکام الهی را بهتر از امور مادی می‌داند این است که احکام الهی و آسمانی را بدون واسطه از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) آموخته و از این رو به طور کامل و بدون کمترین ابهام از آن‌ها آگاه است.